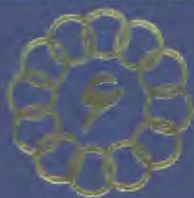


دوره معارف و عرفان معصومین علیهم السلام

علی علیه السلام

وَخُطبهُ تُطنجیَة

تألیف

دکتر عبدالعلی کیا

ناشر

انتشارات زراره

علی علیه السلام

وَخُطبهٔ تُطُنجِیَة

تألیف
دکتر عبدالعلی گویا

ناشر
انتشارات زراره

گویا، عبدالعلی، ۱۳۰۰ - ۱۳۷۴ شارح.
علی علیه‌السلام و خطبه تطنجیه/ تألیف عبدالعلی گویا- تهران: زُراره، ۱۳۷۸
شانزده، ۳۵۷ ص.- (دوره معارف و عرفان معصومین علیهم‌السلام؛ ۶)
۱۵۰۰۰ ریال :ISBN 964- 91643- 5- 9
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۳۴۳]- ۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. علی بن ابی طالب علیه‌السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت- ۴۰ق- نهج البلاغه. خطبه تطنجیه- نقد و تفسیر. الف. علی بن ابی طالب علیه‌السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت- ۴۰ق. نهج البلاغه. خطبه تطنجیه. شرح. ب. عنوان.
BP۳۸/۰۴۲۳ ۲۹۷/۹۵۱۵
۹گ گب/ن
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۱۱۲۲۳م



نام کتاب: علی علیه‌السلام و خطبه تطنجیه
مؤلف: دکتر عبدالعلی گویا
ناشر: انتشارات زُراره
تعداد: ۳۰۰۰
نوبت چاپ: اول
چاپ: مهارت
صحافی: مهرآئین
حروف نگار: نشر زُراره، امیرحسن پیشوری
لیتوگرافی: صدف
تاریخ انتشار: ۱۳۷۹
قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال
آدرس: تهران ـ خیابان نجات اللهی، جنب سازمان حفاظت محیط زیست، شماره ۱۸۹، طبقه اول. تلفن: ۸۸۹۳۱۳۴

شابک ۹-۵-۹۱۶۴۳-۹۶۴ ISBN 964- 91643- 5- 9

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

بخش اول

حمد خدای تبارک و تعالی

بخش دوم

شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر ﷺ

بخش سوم

تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علی ﷺ

بخش چهارم

مقام شامخ ولایت در خلقت

بخش پنجم

مقام علم لدنّی علی بن ابی طالب عليه السلام

بخش ششم

ولایت تکوینی و تسخیر ماسوی الله

بخش هفتم

احاطه کلی بر ماسِوَی‌الله

بخش هشتم

مصاحبت امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام در خلقت

بخش نهم

اعجاب مستمعین

بخش دهم

اشاره به وقعهٔ کربلا و رجعت حسینی

بخش یازدهم

طلیعهٔ ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام

بخش دوازدهم

اسامی علی علیه‌السلام در امّتهای مختلف

بخش سیزدهم

نعت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در ارتباط با قرآن مجید

بخش چهاردهم

وادی ها و اقالیم گوناگون

بخش پانزدهم

ظهور قائم آل محمّد ﷷ و پیامدهای آن

بخش شانزدهم

شروط قیامت

بخش هفدهم

توصیه به عدم افشای سِرّ آل محمّد ﷺ

بخش هجدهم

دعای امیرالمؤمنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

عرب و فرهنگ جاهلیت

سپاس و حمد خدای تبارک و تعالی را که توانسته‌ایم به خود اجازه دهیم قلم به دست گرفته و دربارهٔ یکی از خُطَب نادره[1] علی ؑ شرحی بنگاریم.

شاید افرادی که با صَرف و نحو، معانی و بیان، شعر و ادبیات عرب آشنائی دارند، این گونه تصوّر نمایند که تنها آشنایی با این فنون برای مبادرت به چنین امر مهمّی کافی به نظر می‌رسد؛ در حالی که با مطالعات عمیقی که در تاریخ و فرهنگ و ادبیات دورهٔ جاهلیت و خطبا و فصحای متشخص و مشهور آن زمان به عمل آمده است، به این نتیجه رسیده‌ایم که حتی افرادی که دست به تفسیر قرآن مجید می‌زنند نیز باید با تاریخ دورهٔ جاهلیت و معتقدات، فرهنگ، مذهب، حقوق اداری، مدنی و قضایی آن دوره آشنا باشند تا اینکه بتوانند به خوبی دریابند نزول تدریجی آیات و احکام الهی به رسول خدا ﷺ طیّ مدّت ۲۳ سال به چه نحو بوده و تا چه اندازه آداب جاهلی و فرهنگ «عرب عاربه» رعایت شده است.

در کتابهای بسیاری که دربارهٔ اعراب و عرب اولیه نوشته شده، این موضوع به چشم

۱- به خطبه‌هایی گفته می‌شود که از لحاظ محتوا و موضوع، در سطح بسیار بالایی است؛ لذا در دیگر فرمایشات علی ؑ و سایر ائمه هدی ؑ، این گونه مطالب به ندرت یکجا مطرح شده است. قابل تذکر است که این گونه خطب به علت صعب و مستصعب بودن مضامین، چه از لحاظ لفظی و چه از لحاظ موضوعی، کمتر مورد توجه و بحث و بررسی علما قرار گرفته است.

می‌خورد که عرب شناسان و طرفداران این فرهنگ اصیل، عقیده دارند سرزمین اصلی عرب، همان «جزیرة العرب» یا «عرب حجاز» می‌باشد و بر این امر شواهد و دلایل زیادی هم اقامه می‌نمایند که از جمله آنها، آمدن حضرت ابراهیم ﷺ به سرزمین حجاز و داستان تولّد حضرت اسماعیل ﷺ و... است.

با شواهدی که در اختیار تذکره نویسان و مورخین است، قرائن زیادی نشان می‌دهد که سرزمین اصلی عرب، همان «حجاز» و «جزیرة العرب» بوده است که در اثر معاشرت و رفت و آمد مردم این منطقه با دیگر بلاد، عربیت و زبان عربی توسعه پیدا کرده تا آنجا که امروزه عرب را به سه دسته تقسیم می‌نمایند:

۱ـ **عرب بائده:** عربهای بدوی هستند که در ابتدا از تمدّن کمتری برخوردار بوده‌اند.

۲ـ **عربه عاربه:** عربهای اصیل و باقیماندهٔ خاندان انبیای الهی می‌باشند که سرانجام به قبیلهٔ قریش در زمان رسول خدا ﷺ منتهی می‌گردند.

۳ـ **عرب مستعربه:** همان طور که از نام آن پیدا است، تیره‌ای از عرب هستند که شامل افراد نواحی جزیرة العرب و اطراف آن می‌باشند. این قبایل و ملل کوچک و بزرگ به تدریج در اثر تفوّق فرهنگ عربیت در روزگاران گذشته مستعرب شده و فرهنگ و زبان عرب را به عنوان فرهنگ و زبان خود اختیار نموده‌اند.

از میان این سه دسته، رسول خدا ﷺ در فرمایشاتشان و نیز قرآن مجید در تنزیل آیات خود، بیشتر با «عرب العرباء» یا عرب عاربه مواجه بوده‌اند، و این موضوع برای افراد دقیق و موشکاف و آشنا به تاریخ و فرهنگ جاهلیت عرب محسوس است.

بنابراین، به زبان ساده‌تر و برای اینکه خوانندگان بتوانند از این مقدمه استفاده نمایند، متذکر می‌شویم که چنانچه یک گوینده یا خطیب یا متکلم، با افراد و مستمعینی روبرو باشد که از دو یا چند فرهنگ عمیق جاهلی یا غیر جاهلی متأثر باشند، لامحاله در مقام اضطرار قرار گرفته و برای اینکه بتواند بیانات و اظهارات خود را بطور کافی و وافی به سمع شنوندگان برساند، باید تلویحاً و یا تصریحاً اشاره‌ای هم به فرهنگ شناخته شدهٔ آنان بنماید؛ و الّا بیم آن می‌رود که مستمعین و مخاطبین نتوانند از موضوعات مطرح شده بهرهٔ کافی را ببرند.

بنابراین تمام انبیای الهی و بخصوص رسول گرامی اسلام و نیز خدای بزرگ در قرآن کریم به این نکته عنایت داشته‌اند. شاهد سخن ما کلام رسول خدا ﷺ است که می‌فرماید: «اِنّا مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ نُکَلِّمُ النّاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ».[1]

ما جماعت انبیا با مردم به اندازهٔ عقلهایشان سخن می‌گوییم.

زمانی که رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند، «عرب عاربه» و کم و بیش «مستعربه» و «بائده» در فرهنگ خود معتقد به سحر، کهانة، عرافة، جنّ، غول[2] و... بودند. حتی افرادی در مقام «کهانة و عرافة» و به صورت کاهن و عریف در جزیرة العرب وجود داشته‌اند. بطور مختصر، کاهنان کسانی بودند که در مقام غیب گویی از آینده برمی‌آمدند و عریفان، از گذشتهٔ اشخاص و تاریخ گذشتهٔ آنان، بطور صحیح یا غلط، درست یا نادرست، جعل و کذب خبر داده و اطلاعاتی در اختیار داوطلبان خود در جامعهٔ عرب قبل از اسلام قرار می‌دادند.

اگر باز بطور مبسوطتر آداب مردم عرب را در دورهٔ جاهلیت و تنها در جزیرة العرب بررسی کنیم، با افرادی مواجه می‌شویم که علم «قیافه» (قیافه شناسی) و درک بواطن آدمی از روی چهره، و علم «عیافه» (شناسایی اشخاص و گذشته آنان از روی لباس و خانه و اشیاء زندگی آنان) داشته‌اند. نیز از حرفه‌های دیگری که در عرب جاهلیت زیاد متداول بوده، «رِیافه» بوده است. صاحبان این حرفه‌ها نیز مدعی بوده‌اند که آبهای زیر زمینی را در سرزمینهای مختلف می‌شناسند.[3] علاوه بر این رشته‌ها، سحر و ساحری و تسخیر جنّ و غول در بین اعراب به شدّت متداول بوده است.

همین طور اگر تاریخ ملتهای اولیه و میتولوژی (Mythologi)[4] آنان را در کتب اختصاصی که در این زمینه نگارش یافته است بنگریم، خواهیم دید، عقیده به سحر و جادو و ارواح خبیثه و شریره و جنّ و غول و... نزد اغلب ملل قدیمه وجود داشته است.

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۴

۲- طایفه‌ای از جنّ که مؤنث هستند.

۳- در کتاب جاهلیت عرب که توسط آلوسی نوشته شده، این موارد ذکر گردیده است.

۴- علم افسانهٔ ملل.

هر چند در این مقدمه جا ندارد که راجع به این مقوله بیشتر صحبت شود، اما بطور مختصر و ساده به اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم که فرهنگ «جاهلیة الجهلاء» و «عربیّة العرباء» از ابتدای ظهور اسلام تا زمان خلافت ظاهری جناب علی ﷺ بطور چشمگیری در بین اعراب حاکم بوده است. ولی پس از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ که تقریباً چهل و یک سال از هجرت و پنجاه و اندی سال از دورهٔ جاهلیت گذشته، تدریجاً این فرهنگ و ادب و میتولوژی، ضعیف شده تا آنجا که در فرمایشات جناب امام حسن مجتبی ﷺ و جناب حسین بن علی سیّد الشّهداء ﷺ و سایر معصومین تا امام دوازدهم ﷺ، اشاره به این آثار و بقایای جاهلیت کمتر به چشم می‌خورد. در نتیجه غیر از وجود مبارک مولی امیرالمؤمنین ﷺ بقیهٔ ائمّه طاهرین ﷺ ضمن پاسخگویی به پرسشهای افراد، کمتر جانب جاهلیت عرب را در نظر می‌گرفتند.

منظور از ذکر این مقدمات این است که چنانچه نویسنده‌ای بخواهد تفسیر قرآن کریم بنویسد و یا فرمایشات رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ به ویژه خطب نادره جناب علی ﷺ را شرح دهد، باید علاوه بر دارا بودن تقوی، از تاریخ اقوام گذشته و ادیان آسمانی و غیر آسمانی و در مواقع لزوم از همهٔ عادات جاهلیت عرب اطلاع کافی داشته باشد و به فرهنگ آنان نیز واقف باشد؛ و الّا این عدم احاطه، باعث می‌شود نکات حسّاس را در قرآن مجید و احادیث معصومین ﷺ نادیده بگیرد و نتواند حقّ مطلب را آن طور که باید و شاید ادا نماید.

ما در این کتاب، تنها با یکی از خطب جناب علی ﷺ و یا بهتر بگوییم با یکی از خطب نادرهٔ ایشان سر و کار داریم و با استعانت از خدای تبارک و تعالی سعی کرده‌ایم که در موارد لزوم، اشاره‌ای نیز به نکات حسّاس در دیگر خطب نادرهٔ ایشان بنماییم.

نکتهٔ دیگری که ذکر آن در اینجا بسیار لازم به نظر می‌رسد این است که: خطب جناب علی ﷺ و مخصوصاً خطب نادرهٔ آن حضرت نظیر: «خطبة البیان»[1]، خطبهٔ «نورانیّة»، خطبهٔ لؤلؤیّه و... مشحون به اسرار بسیار زیادی است که لامحاله اذاعهٔ این اسرار

۱- نام دیگر این خطبه، «خطبة الرّوحیّه» است که به سه صورت موجز، متوسط و مفصّل دیده می‌شود.

و قرار دادن آن در اختیار همگان گناهی بزرگ و «ذَنْبٌ لا یُغْفَر» خواهد بود؛ مخصوصاً با توجه به عبارتی در همین خطبه تطنجیه که جناب علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«وَكُونُوا لِلْعِلْمِ حَمَلَةً لاٰ تُخْرِجُوهُ اِلىٰ غَيْرِ اَهْلِهِ فَتَهْلِكُوا»

«از حاملین علم [محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله] باشید و آن را به غیر اهلش نگویید که هلاک می‌شوید.»

پس با برنامه‌ای که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر ائمّه هدی علیهم‌السلام به ما ارائه می‌دهند، نمی‌توان آزادانه همه گفتنی‌ها را گفت و همهٔ دانستنیها را برای فهم دیگران بازگو نمود. مضافاً بر اینکه در خلال فرمایشات انوار قدس الهی علیهم‌السلام احادیثی بدین صورت دیده می‌شود: «حَدِيثُنٰا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لاٰ يَحْتَمِلُهُ اِلاّٰ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَوْنَبِيٌّ مُرْسَلٌ اَوْمُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلاٰيمٰانِ»(1)

«احادیث ما (محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخت و دشوار است؛ به گونه‌ای که جز فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل و یا مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است، کس دیگری نمی‌تواند آن را حمل نماید.»

بنابر این باید گفت که این خطب نادره نیز از همان مقوله احادیث صعب مستصعب بوده، و چون همگان تاب تحمّل و توان فهم و هضم این مطالب عالیه را ندارند، لذا باید خیلی با احتیاط و عصا زنان در ظلمت جهل و کفرِ یک عده از جاهلان عالِم نما حرکت کرده و گهگاه حقایق و مطالبی را در ظاهر و با احتیاط بیان نمود بدان امید که این مطالب، تدریجاً برای عدّه‌ای قابل فهم شود و سرانجام در وِعاء عقولشان جایگزین گردد.

وجود نازنین علی علیه‌السلام در همین خطبه می‌فرماید: «اَلاٰ فَعُوا وَلاٰ تَضِجُّوا وَلاٰ تَرْتَجُّوا»

«آگاه باشید (بشنوید) و در وعاء عقل و خرد خود آن را جای دهید و ضجّه نزنید و به لرزه درنیایید»

همچنین در یکی از کلمات قصارشان می‌فرماید:

«اِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ اَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهٰا اَوْعٰاهٰا»(2)

1- بصائر الدرجات، ص ۲۲، جزء ۱، ح ۷

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۹، ص ۱۱۵۵

«همانا این قلبها [همانند] ظرفهایی هستند که بهترین آنها، جادارترین آنهاست»

قرآن مجید نیز در آیه شریفه: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها﴾ (رعد ـ ۱۷)

«خداوند از آسمان باران می‌فرستد و در هر درّه‌ای به اندازهٔ خودش سیل جاری می‌شود»

همین مفاهیم را به گونه‌ای دیگر بیان می‌فرماید.

خُطَب نادرهٔ جناب علی ﷺ

مرحوم سیّد رضی در کتاب شریف نهج‌البلاغه، به خطب نادره امیرالمؤمنین ﷺ که غالباً بیانگر عظمت مقام و منزلت انوار قدس الهی (محمّد و آل محمّد ﷺ) است اشاره نکرده است. وی بیشتر همّتش را صرف جمع‌آوری خطبه‌هایی نموده که در آنها به تقوی و پرهیزکاری و زهد و بی‌رغبتی به دنیا و زخارف دنیوی و مسائلی از این قبیل سفارش شده است که در عین حال از نظر فصاحت و بلاغت نیز در منتها درجهٔ کلام بشری است. گر چه در نقل فقرات این خطبه‌ها نیز در بعضی از موارد، جانب اختصار و ایجاز و حتی تقیه را رعایت کرده و قطعاتی از آن را ظاهراً حذف نموده است؛ ولی خوشبختانه دست اندرکاران کتابهای مستدرک نهج‌البلاغه ـ که اوّل مرتبه ظاهراً توسط کاشف‌الغطاء در طی یک جلد شروع شد ـ در صد سال اخیر توانسته‌اند تا اندازه‌ای این نقایص را برطرف نموده و مستدرک همهٔ مندرجات نهج‌البلاغه را استخراج و تدوین نمایند. با این وجود، در هیچیک از این مستدرکات نیز به یک سلسله از خطبه‌های جناب علی ﷺ که تحت عنوان خطب نادرهٔ علی ﷺ در جوامع شیعی معروف است، اشاره‌ای نشده و ذکری به میان نیامده است؛ ولی ما بحمد الله در این دوره از کتابهای خود سعی نموده‌ایم بعضی از این خطب نادره را به مصداق:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مطرح نماییم و به قدر «بضاعة مزجاة» خویش آنها را شرح و بسط دهیم. به عنوان نمونه در

جلد اوّل (علی علیه‌السلام و فوج مقتحم)، خطبهٔ طارق بن شهاب، و در جلد دوم (علی علیه‌السلام و فوج فائزین)، خطبهٔ «نورانیّه» (یا سلمان و یا جندب) آمده است.

همچنین در جلد ششم (کتاب حاضر)، خطبه تطنجیه را مستقلاً شرح نموده‌ایم.

در اینجا از ساحت قدس جناب علی علیه‌السلام عاجزانه مسئلت می‌نماییم که اگر خدای ناکرده، در ذکر و شرح این خطب، اذاعه و کشف سرّی و یا قصور و کوتاهی و جهل و جمودی به کار رفته باشد، بر ما ببخشایند و از خداوند تبارک و تعالی نیز خواهانیم که نه «عالم متهتِّک» باشیم و نه «جاهل متنسِّک».

خطبهٔ تطنجیه و اختلاف مندرجات آن در نسخ مختلف

در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج مقتحم» به مناسبت اشاره‌ای به اختلاف نسخه‌های خطبهٔ اشباح شد. با وجودی که سید رضی (ره) دانشمندی ادیب و عرب زبان بوده و در تألیف و تصحیح و تنقیح نهج‌البلاغه بسیار زحمت کشیده است، مع‌الوصف در مندرجات این کتاب نیز در طول قریب هزار سال بعد از ایشان، در بعضی از موارد اختلافاتی کم و بیش دیده می‌شود.

بنابراین خطب نادره جناب علی علیه‌السلام در درجه اوّل، و نیز سایر خطب ایشان که در نهج‌البلاغه نیامده و بطور متفرق در مآخذ عزیز شیعه دیده می‌شود، با اختلافات کم و زیادی در کتب مختلف ثبت و ضبط شده است. به عنوان نمونه، همین «خطبه تطنجیه» در مآخذ سیصد سال اخیر ـ که از کتب متقدّمین علمای خاصّه و عامّه استخراج شده است ـ در همه جا یکسان نیست. مثلاً مندرجات خطبهٔ «تطنجیه» در کتاب «الزام النّاصب»[1] به نسبت نسخه‌های موجود دیگر، مفصّلتر می‌باشد؛ بطوری که در بعضی موارد، چند عبارت را به هر دو شکل موجود آن در متن خطبه ذکر کرده که این خود

1- نوشتهٔ حاج شیخ علی یزدی حائری، متوفی ۱۳۳۳ ه.ق.

تا اندازه‌ای خطبه را مشکلتر نموده است، در حالی که همین خطبه در کتاب «مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (ع)»[1] به شدت موجز و مختصر ذکر شده است.

نکتهٔ بارزی که در نسخهٔ «الزام النّاصب» دیده می‌شود، این است که در طول خطبه، هفت مرتبه پرسشهایی توسط بعضی از مستمعین، نظیر: جابر، صویرمه، ابن قدامه و... از جناب علی (ع) شده است. در صورتی که این پرسش و پاسخها در نسخهٔ «مشارق...» جز در یک یا دو مورد، بقیه حذف گردیده است.

روش ما در نسخهٔ انتخابی این بوده که حتی الامکان طولانی‌ترین آن انتخاب شود و چنانچه عباراتی در نسخ مختلف با تغییرات مختصری ذکر شده باشد، عبارات و جملاتی را که به زعم خود صحیحتر می‌دانستیم انتخاب نموده‌ایم.

نیز با دقّت و سعی زیاد در مندرجات خطبهٔ تطنجیه، بر آن شدیم عباراتی را که بیشتر روی یک موضوع تکیه دارد، تحت عنوان همان موضوع بیان کنیم. از این رو، خطبهٔ تطنجیه را به سی جزء تقسیم نمودیم تا بتوانیم ضمن دقّت و تحقیق روی هر جزء، مطالب لازم و کافی را در حدّ فهم و ظرف وجودی خود و خوانندگان این کتاب شرح و بسط دهیم.

ناگفته نماند که هیچگاه در شرح این قسمتها سعی نکرده‌ایم تمام یافته‌ها و دانش خود را به رشتهٔ تحریر درآوریم؛ بلکه تنها کوشش ما آن بوده است که حجابی از رخ الفاظ این خطبه، در حدّ فهم یک فرد شیعهٔ معتقد برداشته شود. نیز همان طور که در گذشته یادآوری نموده‌ایم، در طول مطالعات پنجاه سالهٔ خود دربارهٔ قرآن مجید و اخبار و احادیث معصومین (ع)، قسمتی از تحقیقات خویش را به مفردات قرآن مجید اختصاص داده و در این مسیر به لطف خدای بزرگ به مطالبی دست یافته‌ایم که پاره‌ای از آنها تازگی داشته و کمتر در کتب متقدمین اثر و نشانه‌ای از آن دیده می‌شود.

همچنین سعی نموده‌ایم تمام جوانب امر را ـ چه از لحاظ معتقدات شخصی خود و چه از لحاظ حوصله و ضیق وعاء وجودی و عاطفی و ایمانی بعضی از خوانندگان رعایت نماییم. نیز از لحاظ تقیّه‌ای هم که امام باقر (ع) می‌فرماید: «اَلتَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَدِينِ آبائِي وَلا

۱- تألیف حافظ رجب برسی، چاپ بیروت، ص ۱۶۶

ایمانَ لِمَنْ لاٰ تَقِیَّةَ لَهُ»[1] و دهها مشکلات دیگر که در سر راه شرح این خطبه موجود بوده است؛ همواره از خداوند تبارک و تعالی خواسته‌ایم که ما را در حصن حصین خود نگهداری و محافظت فرماید.

به هر حال، قبل از آنکه به مبحث اصلی کتاب ـ که شرح خطبه تطنجیه باشد ـ وارد شویم، لازم است بعضی از مفردات قرآن مجید را نظیر: ریح، ریاح، سماء، ارض و... توضیح دهیم تا خوانندگان عزیز برای درک مفاهیم و مضامین مطرح شده در این خطبه آمادگی بیشتری پیدا نمایند. لازم به تذکر است که بعضی از این مفردات را در مجلدات اولیهٔ دورهٔ کتابهای «معارف و عرفان معصومین علیهم‌السلام» با تفصیل بیشتر بیان نموده‌ایم و در اینجا تأکید می‌کنیم، توجه به این مفردات، برای فهم هر چه بیشتر مندرجات دورهٔ کتابهای ما بسیار ضروری است.

مفرداتی از قرآن مجید

ریح و ریاح

کلمهٔ «ریح و ریاح» در قرآن مجید، به کرّات به کار رفته است. ۱۹ مورد کلمهٔ «ریح» و ۱۰ مورد کلمهٔ «ریاح» استعمال شده است.

کلمهٔ «ریاح» همه جا با بشارت و برکت همراه است؛ ولی در «ریح» غالباً نوعی مذمّت و عذاب مستتر است.

با ذکر این مقدمه و با توجه به حدیث شریف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله[2] که آن را به صورت جدول زیر در کتابهای خود منعکس نموده‌ایم:

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۲
۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶، ح ۲

الله	شیطان
حقّ	باطل
هدی	ضلال
⇩ رشد	⇩ غیّ
آجله	عاجله
حسنات	سیّئات

(جدول ـ ۱)

متذکّر می‌شویم:

اولاً: انبیا که در خانه «الله» قرار دارند ـ با یک دید خاص و انتخابی ما ـ نسبت به کسانی که در طبقهٔ «حقّ» قرار دارند «سماء»، و افرادی که در طبقه «حقّ» قرار دارند، نسبت به طبقهٔ «الله»، «ارض» خواهند بود. بنابراین می‌توانیم افراد طبقهٔ «حقّ» را «سماء» و افراد طبقهٔ «هدی» را ارض تصوّر نماییم. به همین منوال، هر طبقه نسبت به طبقهٔ مادون خود «سماء» و نسبت به مافوق خود «ارض» خواهد بود. این ارض و سمائی که در اینجا با استفاده از این جدول استخراج کرده‌ایم، اقتباس جدیدی از پاسخ حضرت رضا(ع) می‌باشد که از ایشان دربارهٔ آیهٔ: ﴿وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ﴾ (ذاریات ـ ۷) سؤال می‌شود و امام هشتم(ع) با دستهای خود «ارض و «سماء» را نسبت به هم «طباقًا» معرفی می‌فرماید.

ثانیاً: قرآن مجید فیوضاتی را که از طبقهٔ مافوق به طبقهٔ مادون افاضه می‌شود، به صورت «ریاح» بیان فرموده است. به عنوان مثال، مطالبی را که یک عالم ربّانی[1] واقعی

---

۱ - در طول تاریخ گذشته بطور استثنایی، و ممکن است در آینده بطور استمرار، افرادی پیدا شوند که بخواهند از مندرجات این کتاب سوء استفاده نموده، خود یا دیگران را عالم ربّانی معرفی نمایند. در صورتی که این طور نیست و عالم ربّانی یا فقیه آل محمّد(ص) همان است که «ابان بن تغلب» نقل می‌کند که از امام پنجم(ع) دربارهٔ مسأله‌ای سؤال شد و امام(ع) پاسخ فرمودند؛ ولی سائل عرضه داشت «اِنَّ الْفُقَهاءَ لا یَقُولُونَ هٰذا» حضرت فرمود: «وَیحَکَ وَهَلْ رَأَیتَ فَقِیهًا قَطُّ؟ اِنَّ الْفَقِیهَ حَقَّ الْفَقِیهِ، اَلزّاهِدُ فِی الدُّنْیا، اَلرّاغِبُ فِی الْاٰخِرَةِ، اَلْمُتَمَسِّکُ بِسُنَّةِ النَّبِیِّ(ص)». (اصول کافی، ج ۱، ص ۷۰). به هر حال، ما می خواهیم بگوییم که هر کس از اصطلاحات این کتاب و بقیهٔ کتابهای ما بخواهد سوء استفاده نماید مستوجب لعن اولیای خدا خواهد بود.

ـ تا حدّی بدون تقیّه ـ برای متعلّم علی سبیل نجاة دست اوّل خود بیان می‌کند به منزلهٔ رزقی است که از سماء به این ارض نازل می‌شود. گرچه بین مفسّرین در مفهوم و تأویل و مابازاء آیهٔ: ﴿وَفِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَما تُوعَدُونَ﴾ (ذاریات ـ ۲۲) تشتّت و اختلاف بسیاری وجود دارد؛ ولی ما بحمد الله موفق شده‌ایم نکته‌ای را ذیل این آیه شریفه یادآوری نماییم که استنباطی جدید و تازه است.

پس با توجه به مطالب فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در میان اصحاب یمین یا افراد دست راست، رزق معنوی هر طبقه، در طبقهٔ مافوق آن است که سماء آن طبقه می‌باشد. و این رزق در ابتدا از راه نطق ناطق یا استاد مافوق جاری و ساری می‌شود.[1]

نیز متذکّر شدیم، قرآن مجید این رزقی را که از طبقات بالاتر ستون دست راست در جدول «الله ـ شیطان» (جدول ـ ۱) برای طبقات پایینتر نازل می‌شود، به صورت «ریاح» بیان می‌فرماید. شاید علت اینکه کلمه «ریاح» به صورت جمع به کار رفته این است که افراد این طبقه که اصحاب یمینند و در صراط مستقیم حرکت می‌کنند و همگی در صدد رسیدن و دخول به صحنهٔ نور می‌باشند خصوصاً افراد طبقات بالاتر آنها که در خانه «الله» یا در خانهٔ «حقّ» این جدول قرار دارند ـ خود تنها نیستند؛ بلکه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و سایر ائمّه هدی ﷺ نیز همه جا پشتیبان آنها می‌باشند.

گرچه در اینجا نمی‌توانیم هر ۱۰ آیه‌ای را که کلمهٔ «ریاح» در آن آمده است ذکر نموده و تفسیر و تأویل آن را بیان نماییم؛ اما بنا به فرمایش امام پنجم ﷺ به «فُضیل‌بن یسار» که می‌فرماید: «ذاکَ تَأْوِیلُهَا الْأَعْظَمُ»[2]، عرایضی را که متذکّر می‌شویم، شاید پاره‌ای از همان تأویل اعظم باشد.

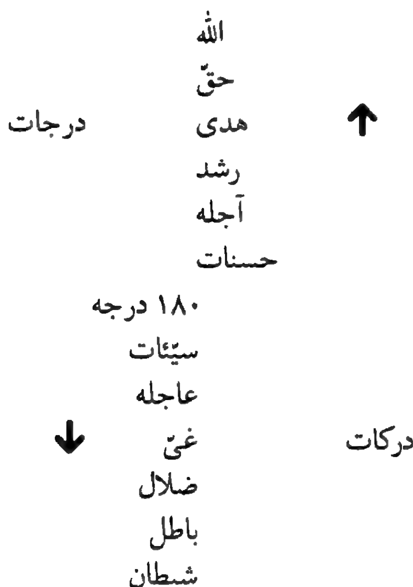
تأویل آیاتِ مشتمل بر کلمهٔ «ریاح» آن قدر شیرین و دلربا و دلنشین است که جا دارد تنها یک کتاب جداگانه برای آن نوشته شود. اما همان طور که در همه جا بنا را بر اختصار گذارده‌ایم، در اینجا نیز به توضیح مختصری اکتفا می‌کنیم:

۱ـ در بین فرقهٔ شیخیه، پس از درگذشت شیخ احسایی و سید کاظم رشتی و کریم خان کرمانی، اعتقاد به «وحدت ناطق» پیدا شد که ما این وحدت ناطق را نیز تخطئه کرده و باطل می‌دانیم.

۲ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۱

الف ـ بطور کلّی فیوضات رحمانی که از طرف خدای سبحان توسط رسول خدا(ص) و علی(ع) و سایر ائمه هدی(ع) به متعلّمین دست اوّل آنها می‌رسد، همه از مقولهٔ «ریاح» است که حاوی همه نوع برکات می‌باشد.

اینک چنانچه ستون دست چپِ (جدول ـ ۱)، یعنی: شیطان، باطل، ضلال، غیّ، عاجله و سیّئات را ۱۸۰ درجه حول محور افقی که از وسط صفحهٔ کاغذ می‌گذرد دَوَران دهیم، به صورت شکل زیر درخواهد آمد:



(جدول ـ ۲)

در این نمودار مشاهده می‌کنیم که در آخرین طبقه، «شیطان» و در طبقهٔ بالاتر، «باطل» و... قرار گرفته‌اند.

ب ـ کتب ضالّه و عقاید فاسده‌ای که به وسیلهٔ شیطانها و سامری‌های همهٔ انبیا در مقاطع مختلف تاریخ نوشته و مطرح شده، و یا بدعت‌گذاری می‌گردد، ظاهراً در قرآن مجید و در سطح تأویل، به صورت: ﴿رِیحًا صَرْصَرًا﴾، ﴿رِیحٌ عَاصِفٌ﴾، ﴿رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ﴾، ﴿الرِّیحَ الْعَقِیمَ﴾، و... بیان شده است. در این مورد نیز چنانچه بخواهیم تک تک آیاتی را که در آن کلمهٔ «ریح» به کار رفته است توضیح دهیم و تأویل نماییم، خود به

تنهایی کتابی جداگانه می‌خواهد. اما مختصراً اشاره می‌کنیم، همان طور که فیوضات اصحاب یمین و عالِم ربّانی و بالاخره جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام در این امت همه‌اش رحمت و برکت بوده و به صورت «ریاح» نازل می‌شود، از آن طرف اثر وضعی بدعتها و سنتهای سیّئه و گفتارهای «مِنْ عِنْدِي» و کتب ضالّهٔ اصحاب شمال، بر روی قلوب جوانهای ساده یا افراد مبتدی و خام به منزلهٔ همان باد عقیم و صرصری است که تمام کِشتهٔ این قلوب ساده را سوزانده و خاکستر نموده و به باد می‌دهد.

افرادِ ستون شیطان را در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین»، به عنوان «اصحاب شمال» عنوان نموده‌ایم. در این دسته، شیطان در آخرین طبقه قرار می‌گیرد که همان ارض سابعه است. پس اگر در لسان اخبار دیده می‌شود که ریح عقیمی از ارض سابعه می‌وزد، شاید یکی از تأویلهای آن، بدعتها و سنتهای سوء شیطان مآبان تاریخ انبیاء باشد.

احادیث محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام دربارهٔ «ریح و ریاح»

کلمه «ریح» و «ریاح» در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در سطح وسیعی به کار رفته است و چون ذکر تمام روایات در این باره مقدور نیست، لذا سعی می‌کنیم از احادیثی استفاده نماییم که با مطالب و مضامین کتابهای دورهٔ «معارف و عرفان معصومین علیهم‌السلام» ارتباط تنگاتنگی داشته باشد و امتیاز «ریح» و «ریاح» را برای خوانندگان عزیز روشنتر نماید.

الف: «ریح»

۱ـ ضمن حدیث مفصلی، امام پنجم علیه‌السلام در مورد «ریح عقیم» می‌فرماید:

«وَاَمَّا الرّيحُ الْعَقيمُ فَاِنَّها ريحُ عَذابٍ لاٰ تُلْقِحُ شَيْئًا مِنَ الْاَرْحامِ وَلاٰ شَيْئًا مِنَ النَّباتِ وَهِيَ ريحٌ تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ الْاَرَضينَ السَّبْعِ...»[1]

۱ـ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۶

«و امّا ریح عقیم، همانا باد عذابی است که هیچ رَحِمی را باردار نمی‌کند و هیچ گیاهی را بارور نمی‌سازد و آن بادی است که از زیر زمین هفتم خارج می‌شود»

به اتکای حدیث «الله ـ شیطان» (جدول ـ ۲) این ریح عقیم در تأویل، همان گفتار و بدعتهای رُؤُس الشَّیاطین است ﴿کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینَ﴾ (صافات ـ ۶۵) که در طبقه هفتم زمین قرار دارند. این ریح که به سمت بالا می‌وزد، قادر به بارور نمودن ارحام و نباتات نیست که ارحام در سطح تأویل و با استفاده از آیه ﴿... یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ...﴾ (لقمان ـ ۳۴) همان مواضعی است که محبّ و شیعهٔ محمّد و آل محمّد ﷺ در آن تربیت می‌شوند و نبات هم در سطح تأویل از مقولهٔ ﴿أَنْبَتَها نَباتًا حَسَنًا﴾ (آل عمران ـ ۳۷) می‌باشد که اشاره به داستان حضرت مریم دارد.[۱]

۲ـ در حدیث آمده:[۲]

«اَلرِّیاحُ ثَمانِیَةٌ: اَرْبَعٌ مِنْها رَحْمَةٌ وَاَرْبَعٌ [مِنْها] عَذابٌ، فَاَمَّا الرَّحْمَةُ: فَالنّاشِراتُ وَالْمُبَشِّراتُ وَالْمُرْسَلاتُ وَالذّارِیاتُ وَاَمَّا الْعَذابُ: فَالْعَقِیمُ وَالصَّرْصَرُ وَهُما فِی الْبَرِّ وَالْعاصِفُ وَالْقاصِفُ فِی الْبَحْرِ.»[۳]

«بادها هشت نوعند. چهارتای آنها بادهای رحمتند و چهارتای آنها بادهای عذابند. بادهای رحمت عبارتند از: نشر کننده‌ها، بشارت دهنده‌ها، فرستاده شده‌ها و پراکنده کننده‌ها و بادهای عذاب عبارتند از: باد عقیم و صرصر که در خشکی می‌وزند و باد عاصف و قاصف که در دریا می‌وزند.

آنچه مسلّم است، تمام احادیث محمّد و آل محمّد ﷺ باید برای فهم قرآن و بیان اسرار قرآن استفاده شود؛ چه، اگر خلاف آن باشد ارزش ندارد «فَما وافَقَ کِتابَ اللهِ فَخُذُوا بِهِ...».

۱ـ در کتابهای آینده، این نکات در محلّ خود به تفصیل شرح داده شده است.

۲ـ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۸

۳ـ بخشِ دومِ حدیثِ فوق، در سطح تأویل با توجه به حدیثی از امام چهارم در تفسیر فرات می‌تواند معطوف به منخسفین در برّ (مکتبهای متشرعین خشک) و مستغرقین در بحر (مکتبهای عرفانی و التقاطی) باشد. در صفحات بعد، همین مضمون تا حدّی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بنابراین، در حدیث فوق، ریاح رحمت در سطح ظاهر همان است که مفسرین شیعه به اتکای روایات اهل بیت ﷺ، آن را چهار دسته از ملائکه می‌دانند که در سطح تأویل، این چهار دسته ریاح رحمت، معطوف به انبیا و رسل و اصحاب ولی عصر ﷺ و نشر مقالات صحیح آنها می‌باشد.

اما ریاح عذاب که دو ریح آن عبارتند از عقیم و صرصر. دربارهٔ عقیم شرح کوتاهی دادیم و صرصر نیز بنا به حدیثی از رسول خدا ﷺ که فرمود: «**نُصِرْتُ بِالصَّبٰا وَاُهْلِكَتْ عٰادٌ بِالدَّبُورِ**» ظاهراً همان «ریح دبور» است که سه بار در قرآن مجید آمده است:

- ﴿**وَاَمّٰا عٰادٌ فَاُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ**﴾ (الحاقه - ۶)

«و اما قوم عاد پس با ریح صرصر (سرد) که تعدّی کننده بود به هلاکت رسیدند»

- ﴿**فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي اَيّٰامٍ نَحِسٰاتٍ**﴾ (فصّلت - ۱۶)

«پس ما بر آنها (قوم عاد) باد صرصر را در ایّام شومی فرستادیم»

- ﴿**اِنّٰا اَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ**﴾ (قمر - ۱۹)

«همانا ما بر آنها (قوم عاد) در روز شومی که ادامه داشت، باد سردی فرستادیم»

رسول خدا ﷺ هم در مورد این دو ریح می‌فرماید: «**هُمٰا فِي الْبَرِّ**»، که ظاهراً در سطح تأویل، با ظلمات البرّ در ارتباط است.

دو ریح دیگر نیز یعنی «العاصف» و «القاصف» در ارتباط با ظلمات البحر می‌باشد که به حمد الله خوانندگان ما با شیاطین بنّا و ظلمات البرّ، در ضمن شرح مبسوطی درباره خطبه ۳۲ نهج البلاغه و شیاطین غوّاص و ظلمات البحر، در طی شرح خطبهٔ «اشباح» (خطبهٔ ۹۰) نهج‌البلاغه آشنایی دارند.[1]

به هرحال، برای مزید اطلاع، در آینده همین صفحات، حدیثی را از تفسیر فرات یادآور می‌شویم که در سطح تأویل، ریح عاصف و قاصف را در ارتباط با سران مکتبهای وهمی و تولّهی و عقلی و فلسفی معرفی می‌فرماید.

۱- این دو خطبه در دورهٔ کتابهای «معارف و عرفان معصومین ﷺ» در کتاب «علی ﷺ و فوج مقتحم» به تفصیل شرح گردیده است.

۳ـ رسول خدا ﷺ هرگاه بادی را می‌دیدند که به هیجان آمده است، در مقام دعا می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا رِيٰاحًا وَلاٰ تَجْعَلْهٰا رِيحًا»[۱]

خداوندا، آن را ریاح قرار بده و ریح قرار نده.

منظور آن است که غالباً ریح در محلّ عذاب و ریاح در محل رحمت به کار رفته است.

۴ـ در بعضی از روایات از ریح به صورت: ریح شمال، ریح جنوب، ریح صبا و ریح دبور سخن به میان آمده است که غالباً، گذشتگان مفهوم واقعی این ریح‌ها را از احادیث محمّد و آل محمّد ﷺ آن طور که باید و شاید درک نکرده‌اند ولی ما با توجه به این حدیث (شماره ۴) و حدیث بعدی (شماره ۵) از این چهار ریح استنباط جدیدی نموده‌ایم که شاید خالی‌ازلطف نباشد که در صفحات آینده، آن را مطرح می‌نماییم. برای توضیح بعضی از این ریح‌ها، از حدیثی استفاده می‌کنیم که در آن آمده است:[۲]

الف ـ تَخْرُجُ الْجَنُوبُ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَمُرُّ عَلىٰ جَهَنَّمَ فَغَمُّهٰا مِنْهُ وَبَرَكَتُهٰا مِنَ الْجَنَّةِ.

«ریح جنوب از بهشت می‌وزد و بر جهنم می‌گذرد؛ پس غم و اندوهش از جهنم است و برکتش از بهشت»

ب ـ تَخْرُجُ الشِّمٰالُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَمُرُّ عَلَى الْجَنَّةِ فَرَوْحُهٰا مِنَ الْجَنَّةِ وَشَرُّهٰا مِنَ النّٰارِ.

«ریح شمال از جهنم می‌وزد و بر بهشت می‌گذرد؛ پس شادی و فرح آن از بهشت است و شرّ آن از آتش جهنم»

بطور کلّی در این حدیث در سطح تأویل می‌توان جنّت را به انبیا و اولیا و در رأس آنها ائمه هدی ﷺ تأویل نمود و در درجه نازلتر، آن را معطوف به سلمان فارسی‌ها در هر عصر دانست و جهنّم نیز در تأویل، ائمة الکفر و قادة الضلاله، و امام جائر و یا معارضین انبیا می‌باشند که باید دقّت فرمایید.

۱ - بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۷، ح ۲۸

۲ - بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۷، ح ۲۶

۵ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نُصِرتُ بِالصَّبا وَ اُهلِکَت عادٌ بِالدَّبُورِ»[۱]

من با ریح صبا یاری شدم و قوم عاد با ریح دبور به هلاکت رسید.

۶ـ امام صادق علیه السلام فرمود:

«نِعمَ الرِّیحُ الجَنُوبُ، تُکَسِّرُ البَردَ عَنِ المَساکِینَ وَ تُلقِحُ الشَّجَرَ وَ تُسِیلُ الاَودِیَةَ»[۲]

«باد جنوب، باد خوبی است؛ زیرا شدّت سرما را از مساکین می‌شکند و درختان را بارور می‌سازد و در درّه‌ها سیلاب جاری می‌کند.»

که اظهارات امام صادق علیه السلام علاوه بر سطح ظاهر و به مصداق «وَاِنَّ الکَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنصَرِفُ عَلیٰ سَبعِینَ وَجهٍ» مسلّماً قابل تأویل نیز می‌باشد که آن را به خوانندگان وامی‌گذاریم.

۷ـ جناب علی علیه السلام می‌فرماید: اَلرِّیاحُ خَمسَةٌ: مِنهَا العَقِیمُ فَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّها وَ کانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله اِذا هَبَّت رِیحٌ صَفراءُ اَو حَمراءُ اَو سَوداءُ تَغَیَّرَ وَجهُهُ وَ اصفَرَّ وَ کانَ کَالخائِفِ الوَجِلِ حَتّیٰ یَنزِلَ مِنَ السَّماءِ قَطرَةٌ مِنَ المَطَرِ فَیَرجِعُ اِلَیهِ لَونُهُ، وَ یَقُولُ: جائَتکُم بِالرَّحمَةِ.[۳]

«بادها پنج نوعند: یکی از آنها باد عقیم است که از شرّ آن به خدا پناه می‌بریم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی باد زرد یا سرخ یا سیاه می‌وزید، رنگ چهره‌اش زرد می‌شد و حالت خوف و ترس داشت تا اینکه قطره‌ای باران می‌بارید و رنگ آن حضرت به حالت اوّلیه‌اش برمی‌گشت و می‌فرمود: این باد برای شما رحمت آورد.

۸ـ حدیث دیگری از علی علیه السلام است که هم در سطح ظاهر و هم در سطح باطن قابل تأویل و دقّت است.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: لِلرِّیحِ رَأسٌ وَ جَناحانِ.[۴]

«علی علیه السلام فرمود: برای باد یک سر و دو بال است.»

این حدیث اگر در سطح ظاهر بخواهد توجیه شود، باید مسأله باد و ایجاد آن و مراحل و طبقات گوناگون هوا را در یک ریح، مورد دقّت قرار داد که این موضوع از شئون

۱- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۷، ح ۲۱
۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۶، ح ۴
۳- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۶، ح ۵
۴- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۶، ح ۱

علم هواشناسی (Meteorologie) بوده و از بحث ما خارج است[۱]؛ اما در سطح تأویل، رأس یک ریح، قائد آن و جناحان آن، سائقه‌های یک مکتب رحمانی و یا شیطانی می‌باشد که علی ﷺ در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «تا قیام قائم آل محمّد ﷺ، هیچ جمعیتی در این امت پیدا نمی‌شود اعمّ از صحیح و یا ناصحیح (ضلال) مگر آنکه من قائد و ناعق و سائق آن را می‌توانم برای شما بازگو کنم.»[۲]

۹ـ در حدیثی از امام پنجم ﷺ آمده است: «رِيحُ الشِّمالِ وَرِيحُ الصَّبا وَرِيحُ الدَّبُورِ إِنَّما تُضافُ إِلَى الْمَلائِكَةِ الْمُوَكَّلِينَ بها.»[۳]

«باد شمال، باد صبا و باد دبور، همانا این بادها اضافه شده‌اند به نامهای ملائکه‌ای که موکّل بر آنها هستند.»

۱۰ـ «عَنْ أَبي جَعْفَرٍ ﷺ قالَ: لِلّٰهِ رِياحُ رَحْمَةٍ لَواقِحُ يَنْشُرُها بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ.»[۴]

«امام پنجم ﷺ فرمود: برای خداوند، بادهای رحمت است که بارور کننده‌اند و خداوند آنها را مقدّم بر رحمتش (باران) می‌گستراند.»

۱۱ـ «عَنْ أَبي جَعْفَرٍ ﷺ قالَ: إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ رِياحَ رَحْمَةٍ وَرِياحَ عَذابٍ، فَإِنْ شاءَ اللهُ أَنْ يَجْعَلَ الرِّياحَ مِنَ الْعَذابِ رَحْمَةً فَعَلَ، قالَ: وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ الرَّحْمَةَ مِنَ الرِّيحِ عَذاباً...»[۵]

«امام باقر ﷺ فرمود: همانا برای خداوند، بادهای رحمت و بادهای عذاب است و اگر خداوند بخواهد، بادهای عذاب را به بادهای رحمت تبدیل می‌کند؛ ولی هیچگاه باد رحمت را به باد عذاب مبدّل نمی‌فرماید.»

امام باقر ﷺ در ادامه همین حدیث، قوم یونس را مثال می‌زند که اوّل مشمول عذاب الهی شدند؛ ولی چون ایمان آوردند و به درگاه الهی تضرع کردند، خداوند عذاب آنها را به رحمت مبدّل فرمود.

۱ـ در توحید مفضل در سطح ظاهر علّت پیدایش باد و تأثیرات آن آمده است. توحید مفضل از امام صادق ﷺ بوده و متضمّن حقایق آموزنده‌ای است.

۲ـ در قرآن مجید در سورهٔ طارق از این دسته به صورت «قوه و ناصر» یاد شده است.

۳ـ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۳، ح ۱۶

۴ـ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۲، ح ۱۵

۵ـ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۶، ح ۲۰

۱۲- خبر معروف کمیل آنجا که علی (ع) می‌فرماید: «وَهَمَجٌ رَعاعٌ اَتْباعُ کُلِّ ناعِقٍ یَمیلُونَ مَعَ کُلِّ ریحٍ»[1]

«و فرومایگانی که به دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند»

که از توضیح بیشتر صرفنظر می‌شود.

۱۳- ریح در زمان قیام قائم (ع) یکی از حربه‌ها و سلاحهای جناب ولی عصر (ع) می‌باشد و در امّتهای گذشته نیز گاه و بیگاه در اختیار انبیای الهی بوده است. مثلاً در حدیث مفضّل بن عمر از قول امام ششم (ع) آمده است که: طرفداران عمَر و ابوبکر، در آن روز می‌گویند:

«فَیَقُولُونَ یا مَهْدِیَّ آلِ رَسُولِ اللهِ نَحْنُ لَمْ نَتَبَرَّأْ مِنْهُما وَلَسْنا نَعْلَمُ اَنَّ لَهُما عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَکَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ وَهٰذَا الَّذي قَدْ بَدا لَنا مِنْ فَضْلِهِما لا نَتَبَرَّأُ السّاعَةَ مِنْهُما وَقَدْ رَأَیْنا مِنْهُما ما رَأَیْنا في هٰذَا الْوَقْتِ مِنْ نَضارَتِهِما وَغَضاضَتِهِما وَحَیٰوةِ الشَّجَرَةِ بِهِما بَلْ وَاللهِ نَتَبَرَّءُ مِنْکَ وَمِمَّنْ آمَنَ بِکَ وَمَنْ لا یُؤْمِنُ بِهِما وَمَنْ صَلَبَهُما وَاَخْرَجَهُما وَفَعَلَ بِهِما ما فَعَلَ فَیَأْمُرُ الْمَهْدِیُّ (ع) ریحًا سَوْداءَ فَتَهُبُّ فَتَجْعَلُهُمْ کَأَعْجازِ نَخْلٍ خاوِیَةٍ.»[2]

«سپس [طرفداران اوّلی و دومی] می‌گویند: ای مهدی آل محمّد، ما از ایشان (ابوبکر و عمر) بیزاری نمی‌جوییم و نمی‌دانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو این مقام و منزلت را دارند و این فضیلتی است که برای آنها ظاهر شده. ما اکنون با وجود این حالاتی که از آنها مشاهده نمودیم، از قبیل تر و تازه بودن بدنهایشان و زنده شدن درخت خشکیده به سبب آنها، از آنها بیزاری نمی‌جوییم؛ بلکه به خدا سوگند، از تو و از هر کس که به تو ایمان آورده و به ابوبکر و عمر ایمان نیاورده و هرآنکس که آن دو را به دار آویخته و از قبر بیرون آورده و با آن دو چنین کاری کرده است، بیزاری می‌جوییم. در این هنگام، حضرت مهدی (ع) به بادی سیاه فرمان می‌دهد که بر آنها بوزد تا آنان را همانند تنه‌های درخت خرما که از زمین کنده شده تبدیل نماید.»

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۹

۲- نوائب الدّهور، ج ۳، ص ۱۲۹

تجسّم ریاح اربعة

جدول «الله ـ شیطان» را که اساس اغلب بحثهای ما در ابواب مختلف می‌باشد، مورد دقت مجدّد قرار می‌دهیم: افرادی که در ستون «الله» پیش می‌روند هنگامی که وارد خانه «الله» بشوند، دقیقاً به منزلهٔ آن است که وارد «شهر رمضان» و «عالم ملکوت» و «بیت الله» و «مدینه علم رسول خدا (ص)» شده‌اند که خود صورتی از «جنت» می‌باشد. نیز با نظر وسیعتر، در شاخه و ستون «الله»، از پایین‌ترین مرحلهٔ حسنات (حبّ علی (ع)) تا بالاترین مرحله (خانه «الله») همه، درجات مختلف جنّت می‌باشد که در خانه الله، جنّت وسیع‌تر و تامّ و تمامتر خواهد بود.

به همین طریق در شاخه «شیطان»، افراد از مرحله سیّئات، هر چه به سوی خانهٔ شیطان نزدیکتر شوند، جهنّم آنها شدیدتر و پررنگ‌تر خواهد بود و در ستون سیّئات به سوی شیطان، همه جا جهنم و جحیم است.

ما در محلّ خود، «جنّة» و «اصحابُ الجنّة» را که دوستان جناب علی (ع) هستند، در تأویل و با استفاده از احادیث معرفی کرده‌ایم و لامحاله سالکین در ستون شیطان، همگی، اصحاب جهنم و یا اصحاب الجحیم خواهند بود که همان اعدای محمّد و آل محمّد (ع) در باطن امر هستند.

به هر حال، در اینجا مبادرت به ذکر جدول «الله ـ شیطان» در رابطه با ریاح چهارگانه نموده و سپس به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

	الله			شیطان	
	حقّ			باطل	
	هدی	جنوب	شمال	ضلال	
صبا	رشد			غیّ	دبور
	آجله			عاجله	
	حسنات			سیئات	

اکنون با توجه به جدول فوق و احادیث شمارهٔ ۴ و ۵ که در صفحات قبل متذکر شدیم می‌توانیم چنین نتایجی را بگیریم:

الف ـ ریح جنوب در سطح تأویل، مقالات و حقایق نشر شده از افراد خانه «الله» به سوی افراد خانه شیطان و یا همهٔ افراد در درجات مختلف ستون شیطان می‌باشد. اما این مقالات حقیقی و واقعی اسلام به دست اعدای آل محمّد (افراد ستون دست چپ) دچار بدعت و مداخله و کم و زیاد شدن می‌گردد؛ لذا این مقاله، پس از مداخلهٔ اعدای آل محمّد که در آثار و اسفار و نوشتارهای آنها دیده می‌شود، هر جا متضمّن برکت و حقیقتی است از اصل مقاله الهی است و هر جا دچار انحراف و اعوجاج و... می‌باشد، مربوط به اظهار نظرهای معارضین در ستون شیطان می‌باشد و این همان است که به صورت: «يُؤْخَذُ مِنْ هٰذٰا ضِغْثٌ وَمِنْ هٰذٰا ضِغْثٌ فَيُمْزَجٰانِ...»[1] «قسمتی از حقّ و قسمتی از باطل گرفته می‌شود و در هم آمیخته می‌گردد» آمده است.

ب ـ ریح شمال از جهنم به سوی جنّت می‌وزد؛ یعنی همان استفاده‌های سوء و غلط علمای واقعی شیعه است که از کتب متصوفه و عرفا و فلاسفه شاخه محی الدّینی می‌نمایند که اگرچه اصل ریح اولیه از جهنّم می‌وزد، اما افرادِ باطناً بهشتی ـ با حسن نیت غلط ـ خود را در معرض این ریح شمال قرار داده و بر حسب شاکلهٔ خود، تحت تأثیر این ریح شمال واقع می‌شوند.

ج ـ ریح صبا از جنّت به سوی جنّت می‌وزد که همان مقالات و اسرار آل محمّد (ص) است که توسط افراد در خانه «الله» برای سایر طبقات در شاخه «الله» که پایینتر هستند بازگو می‌شود.

د ـ ریح دبور که از جهنم به سوی جهنم می‌وزد و آن، مقالات افرادی است که وارد در خانه شیطان شده‌اند و برای مبتدیان و شاگردان خود بیان می‌نمایند.

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۵۰

ب: «ریاح»

برای کلمهٔ ریاح نیز شواهد زیادی داریم که در اینجا به عنوان نمونه بخشی از یکی از خطب بزرگ جناب علی ؏ را که پس از رحلت رسول خدا ﷺ ایراد شده، امّا در نهج‌البلاغه ذکر نگردیده است، به عنوان شاهد عرایض خود می‌آوریم. شاهد مثال ما، قسمت ۱۴ و ۱۵ از این خطبه است که در آن «ریاح» دوبار تکرار شده و هر کدام در ظاهر، همان مفهوم ظاهری را دارد و در تأویل، متضمّن حقایق و اسرار بسیاری است.

«سُبْحانَکَ اَیُّ عَیْنٍ تَقُومُ نَصْبَ بَهاءِ نُورِکَ، وَتَرْقیٰ اِلیٰ نُورِ ضِیاءِ قُدْرَتِکَ؟ وَاَیُّ فَهْمٍ یَفْهَمُ مادُونَ ذٰلِکَ اِلَّا اَبْصارٌ کُشِفَتْ عَنْهَا الْاَغْطِیَةُ، وَهُتِکَتْ عَنْهَا الْحُجُبُ الْعَمِیَّةُ فَرَقَتْ اَرْواحُها اِلیٰ اَطْرافِ اَجْنِحَةِ الْاَرْواحِ فَناجُوکَ فی اَرْکانِکَ وَوَلَجُوا بَیْنَ اَنْوارِ بَهائِکَ، وَنَظَرُوا مِنْ مُرْتَقَی التُّرْبَةِ اِلیٰ مُسْتَویٰ کِبْرِیائِکَ، فَسَمّاهُمْ اَهْلُ الْمَلَکُوتِ زُوّارًا وَدَعاهُمْ اَهْلُ الْجَبَرُوتِ عُمّارًا.

فَسُبْحانَکَ یا مَنْ لَیْسَ فِی الْبِحارِ قَطَراتٌ وَلا فی مُتُونِ الْاَرْضِ جَنَباتٌ وَلا فی رِتاجِ الرِّیاحِ حَرَکاتٌ وَلا فی قُلُوبِ الْعِبادِ خَطَراتٌ وَلا فِی الْاَبْصارِ لَمَحاتٌ وَلا عَلیٰ مُتُونِ السَّحابِ نَفَحاتٌ اِلّا وَهِیَ فی قُدْرَتِکَ مُتَحَیِّراتٌ، اَمَّا السَّماءُ فَتُخْبِرُ عَنْ عَجائِبِکَ، وَاَمَّا الْاَرْضُ فَتَدْلَجُ عَلیٰ مَدائِحِکَ وَاَمَّا الرِّیاحُ فَتَنْشُرُ فَوائِدَکَ وَاَمَّا السَّحابُ فَتَهْطِلُ مَواهِبَکَ، وَکُلُّ ذٰلِکَ یُحَدِّثُ بِتَحَنُّنِکَ وَیُخْبِرُ اَفْهامَ الْعَرّافِینَ بِشَفَقَتِکَ»[۱]

«ای خداوندی که منزه هستی، کدام چشم می‌تواند در مقابل عظمت نور تو قوام یابد و به سوی نور درخشان قدرتت بالا رود و کدام فهم، مقامات پایینتر از آن (مقامات) را می‌فهمد؛ جز چشمهایی که حجابهای آن را برطرف ساخته‌ای و پرده‌های کوریِ آن را دریده‌ای. پس ارواحشان به اطراف روحهای قوی [اولیائت] ارتقا یافته و در ارکان [عرشت] با تو به مناجات پرداخته‌اند و در بین انوار عظمت تو داخل گشته‌اند و از خاک که جایگاه ترقّی است به سطح کبریایی تو نظر افکندند [همان کسانی که] اهل ملکوت آنها را زوّار نامیدند و اهل جبروت آنان را عمّار خواندند.

منزهی تو، ای آن کسی که در دریاها قطراتی نیست و در درون زمین دُرّهایی نیست

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰ و ۳۱

و در تحرّک بادها حرکاتی نیست و در قلوب بندگان خطوراتی نیست و در چشمها نگاههایی نیست و درون ابرها وزشهایی نیست؛ جز اینکه همگی در قدرت تو حیرانند.

آسمان از عجایب تو خبر می‌دهد و زمین بر مدایح و ستایشهای تو جاری و ساری است. نیز بادها، سودها و فایده‌های تو را منتشر می‌کنند و ابرها بخششهای تو را فرو می‌فرستند و همهٔ اینها از مهربانی تو سخن می‌گویند و عارفین را از شفقت و مهربانی تو آگاه می‌کنند.»

در این عبارات، سخن از قطرات بحار، جَنَبات متون الارض، حرکات رتاج ریاح، خطرات قلوب العباد، لمحات الابصار و نفحات متون السحاب به میان آمده است و جناب علی علیه‌السلام می‌فرماید: تمام این مراحل و فیوضات، همگی در برابر مقام قدرت تو متحیّرند: «اِلّا وَهِیَ فِي قُدْرَتِکَ مُتَحَیِّراتٌ». و سرانجام می‌فرمایند: «اَمّا الرِّیاحُ فَتَنْشُرُ فَوائِدَکَ، وَاَمَّا السَّحابُ فَتَهْطِلُ مَواهِبَکَ، وَکُلُّ ذلِکَ یُحَدِّثُ بِتَحَنُّنِکَ، وَیُخْبِرُ اَفْهامَ الْعَرّافِینَ بِشَفَقَتِکَ».

کوتاه سخن آنکه، تمام این نزول برکات پی‌درپی و گسترده که مژدهٔ شفقت تو خداوند را می‌دهند، توجه به عارفین واقعی خلقت در هر مقطع از زمان دارند و اگر نخواهیم زیاده گویی کنیم، ریاحی که در این خطبه توسط جناب علی علیه‌السلام به کار رفته است، برای نشر فوائد و برکات حضرت باریتعالی عزّ اسمه می‌باشد.

ما کلمهٔ «فوائد» را که یک کلمهٔ توقیفی است، در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین»، در ضمن خبر یونس بن ظبیان بیان کرده‌ایم. حال «نشر فوائد» در عبارت: «اَمّا الرِّیاحُ فَتَنْشُرُ فَوائِدَکَ» که یک جملهٔ توقیفی است و مابازاء آن در احادیث ائمه‌هدی علیهم‌السلام و خود خطبهٔ اشباح دیده می‌شود، امکان ترجمه توسط هر وارد و ناوارد را نمی‌دهد، و مفردات راغب‌ها، و کتاب قاموس‌ها، و تاج العروس‌ها، و اقرب المواردها و... این حقایق را نمی‌توانند معرفی کنند.

اکنون در ادامه مطالب مطرح شده بی‌مناسبت نیست که بطور بسیار مختصر به دو موضوع «غرق در بحر» و «خسف در برّ» اشاره نماییم؛ زیرا به گونه‌ای به بحث ما مربوط می‌شوند.

خسف در برّ و غرق در بحر

خوانندگان عزیز، اگر با اصطلاحات ظلمات البرّ و ظلمات البحر در کتابهای قبلی ما آشنا شده باشید، اکنون مسألهٔ فساد در برّ و فساد در بحر را نیز بهتر درک خواهید نمود. به همین منظور در اینجا از امام پنجم حضرت ابی جعفر الباقر ﷺ روایتی را در توضیح آیهٔ (۴۱) سورهٔ «روم» نقل می‌کنیم:

«قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِي النّاسِ﴾ ذاكَ وَاللهِ حِينَ قالَتِ الْاَنْصارُ: مِنّا اَميرٌ وَمِنْكُمْ اَميرٌ.»[۱]

امام باقر ﷺ در مورد قول خدای تعالی: «فساد در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه که مردم کسب نمودند» فرموده است: به خدا سوگند [ظهور فساد در برّ و بحر] وقتی بود که انصار به مهاجرین گفتند: از ما امیری باشد و از شما نیز امیری دیگر.

اکنون با توجه به مندرجات کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» که در آنجا گفته‌ایم «ظلمات البرّ» چهار دستهٔ ظالمین مندرج در خطبهٔ ۳۲ نهج‌البلاغه، و «ظلمات البحر» چهار دستهٔ ظالمین مندرج در خطبهٔ اشباح (خطبهٔ ۹۰ نهج‌البلاغه) می‌باشند؛ می توان گفت: بدعتها و سنتهایی که توسط شیاطین ظلمات البرّ و البحر در هر عصر به خود شکل می‌گیرد و دوستداران، مقلّدین و دست بیعت دادگان خود را استثمار کرده و مغزشویی می‌کند. در واقع این مغزشویی‌ها طوفان‌هایی است که از ظلمات البرّ و البحر به خارج منتشر شده و باعث خسف شاگردان شاخه دست راست در ظلمات البرّ، و غرق مریدان شاخه دست چپ در ظلمات البحر می‌گردد.

سخن سر بسته گفتی با حریفان — خدایا زین معمّا پرده بردار

اکنون با این مقدمات، جدول «الله ـ شیطان» را به صورت شکل زیر نشان می‌دهیم:

۱- تفسیر شریف لاهیجی ج ۳، ص ۵۶۱، ذیل آیه ۴۱ سوره روم.

ظلمات البرّ	الله	ظلمات البحر
شیطان		شیطان
(ریح)	(ریاح)	(ریح)
باطل	حق	باطل
ضلال	هدی	ضلال
غیّ	رشد	غیّ
عاجله	آجله	عاجله
سیّئات	حسنات	سیّئات

(شکل ـ ۱)[1]

علت اینکه جدول «الله ـ شیطان» به صورت شکل فوق درآمده، این است که: مثلاً همیشه در مقابل حقّ تنها یک باطل نیست؛ بلکه دهها و صدها باطل وجود دارد، یا اینکه در مقابل مقاله «الله» ده‌ها و صدها مقالهٔ شیطانی به ظهور می‌رسد. به همین ترتیب، هُدی همان ولایت جناب علی ﷺ است و ضلال، ولایت ائمه کفر و جور می‌باشد که در هر عصر می‌توان دهها نمونه از آن را نشان داد و معرفی نمود.

ما برای سهولت در شکل فوق ستون الله، حقّ و... را ثابت نگه داشته و آن را در زیر صحنه نور رسم نموده‌ایم و برای شیطان و باطل، تنها به دو ستون در طرفین «الله و حقّ» اکتفا نموده و آنها را یکی در زیر «ظلمات البرّ» و دیگری را در زیر «ظلمات البحر» قرار داده‌ایم.

نتیجه:

با مختصر آشنایی با چند اصطلاح سادهٔ یاد شده و مفردات این قسمت که همه از

۱- این شکل در اصل به صورت استوانه‌ای است که ستون الله، حق...، به عنوان محور (محوری که از وسط قاعدهٔ بالای استوانه به وسط قاعدهٔ پایین وصل می‌گردد) و ستون شیطان، باطل...، که بی‌شمار هستند، به عنوان یالها (خطوطی که از محیط قاعدهٔ بالا به نقطهٔ مقابل خود در قاعدهٔ پایین متصل گشته و همگی با محور، موازیند) قرار داده شده است.

قرآن مجید و احادیث اهل بیت ﷺ استخراج و استنباط شده است، می‌توانیم علاوه بر تنزیل ظاهری، تأویل خسف امتهای گذشته در برّ و همچنین غرق امم سالفه در بحر را از آیات قرآن مجید استنتاج و استخراج نماییم که در مجلدات گذشته مورد بررسی قرار گرفت.

لیل و نهار، ارض و سماء، دنیا و آخرت، دابّه و جِنّ

در این مقدمه و قبل از اینکه به شرح خطبهٔ «تطنجیه» بپردازیم، تذکر چند نکته و نیز آگاهی به مفردات و مقدمات دیگری لازم و ضروری به نظر می‌رسد. ذکر این نکات، ما را تا اندازه‌ای با فرهنگ غنی قرآن مجید و فرمایشات جناب علی ﷺ و سایر ائمه هدی ﷺ آشنا می‌کند.

سابق بر این، در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین»، صراط مستقیم و منهاج رسول الله ﷺ را به صورت بستر رودخانه‌ای نشان دادیم؛ بطوری که این رودخانه از مراحل: حسنات، آجله، رشد، هدی و حق گذشته و سرانجام به صحنهٔ نور و سرچشمهٔ «ص» و خانهٔ «الله» وارد می‌شود.

آبی که در این بستر حرکت می‌کند، هر چه به سرچشمهٔ «ص» نزدیکتر شود، صاف‌تر و زلال‌تر می‌گردد تا اینکه به صورت «عذب فرات» و «ماء فرات» درمی‌آید. به بیان دیگر، این «عذب فرات» و «ماء فرات» به صورت باران رحمت همراه با ریاح از سرچشمهٔ «ص» به سمت پایین فیضان و جریان دارد و هرچه به صحنهٔ نور نزدیکتر می‌شود، صاف‌تر، و هرچه از صحنهٔ نور دورتر باشد، از صفا و زلالی آن کاسته می‌گردد.

غیر از استنباط فوق در مورد «ماء فرات»، با استفاده از قرآن مجید و فرمایشات انوارقدس الهی می‌توان صحنهٔ نور را به «نهار» و گذرگاه شعبان را به «لیل» تشبیه نمود که در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» به این امر اشاره کرده‌ایم.

همچنین، به مناسباتی، بستر رودخانه را «گذرگاه شعبان» و صحنهٔ نور را

«شهر رمضان» نام‌گذاری کرده‌ایم. تمام این نام‌گذاری‌ها، با استنتاج از احادیث محمّد و آل‌محمّد ﷺ بوده و همه، یک نوع حقیقت شرعیه را در بر دارد و در سبیل شریعتنا می‌باشد.

شما ای خوانندهٔ عزیز، امکان دارد کلمات شریعتنا، سرچشمهٔ «ص»، گذرگاه شعبان و... هنوز هم برایتان نامفهوم باشد؛ ولی چنانچه مطالب ما را مرتّباً در خلال این دوره کتابها: (علی ﷺ و فوج مقتحم، علی ﷺ و فوج فائزین، علی ﷺ و المناقب، علی ﷺ و العوالم و علی ﷺ و زیارت جامعه کبیره...) که همه پیرامون شخصیّت جناب علی ﷺ، راه علی ﷺ، ولایت علی ﷺ، مفاخر و مناقب علی ﷺ، اوصاف اعداء و مخالفین و معاندین آن حضرت و... در هر عصر و زمان می‌باشد، مطالعه کنید و آن را از صمیم دل بپذیرید، شاید مشمول آیهٔ مذکور در سورهٔ «روم» شوید که می‌فرماید:

﴿... فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ فَإِذٰا أَصٰابَ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾

«و باران رحمت از میان آن به هر جا که مشیت الهی اراده کند خارج شده و بر عبادش اصابه می‌نماید و آنگاه این بندگان مستعد خدا مستبشر و متبسّم شده گویی که گمشده خود را باز یافته‌اند»

در حقیقت هر کدام از این کتابها، شاید مصداق «يَجْعَلُهُ كِسَفًا مِنَ السَّمٰاءِ» باشد و نتایجی که در نهاد شما فرزندان پاک و خالص پیدا می‌شود، همان آثار «وَدْق» و باران رحمتی باشد که به فرمایش قرآن کریم، ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ﴾ بر ضمیر صافی و مستعد و تشنهٔ شما می‌بارد.

از آنجا که خدای بزرگ به مدلول آیهٔ ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهٰاجًا﴾ (مائده ـ ۵۲)، برای هر پیامبری، شریعه و منهاجی قرار داده است که شریعه، همان اِتّباع و پیروی سنن پیامبران الهی و منهاج، راه و طریقهٔ ایشان می‌باشد، لذا ما در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» بستر رودخانه را به نامهای گذرگاه شعبان، صراط مستقیم، منهاجنا، شریعتنا و... نامگذاری کرده‌ایم.

همچنین بیان داشته‌ایم که این گذرگاه به منزلهٔ راه عُقبیٰ و آخرت و خارج از آن به منزلهٔ راه دنیا است. نیز یکی دیگر از نامهای برجستهٔ گذرگاه شعبان، «لیل» می‌باشد که

برای گذراندن «لیل» و ورود به «نهار» از اول صبح صادق و از فجر عالم معنا، مژدهٔ روشنایی به جان و دیدهٔ بصیرت سالک سبیل می‌رسد که این مراحل را باز هم به اتکای آیات قرآن مجید: فجر، صبح صادق، ابتدای ظل و طلوع شمس نامیده و صحنهٔ نور را هم به مصداق آیات متضمن «جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ» همان ورود به «نهر عظیم»[1] معرفی نموده و آیات دیگری را بر این مطالب شاهد آورده‌ایم.

اکنون در این کتاب به مناسبت مندرجات خطبهٔ تطنجیه، گذرگاه شعبان را «ارض» و صحنهٔ نور را «سماء» نامگذاری می‌کنیم. کلمهٔ «ارض» به صورت: «وَجْهُ الْأَرْضِ، أَوْسٰاطُ الْأَرْضِ، أَطْرٰافِ الْأَرْضِ، أَرْضُ اللهِ الْوٰاسِعَة، وَ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» و... در لسان احادیث و قرآن مجید آمده است که هر کدام از این عبارات اشاره به مفهوم خاصی دارد.

ما افرادی را که در این «ارض» به سمت صحنهٔ نور حرکت می‌کنند، به نام «دابّه» می‌شناسیم. این افراد به تدریج به صحنهٔ نور نزدیک می‌شوند و وارد «هوا»، «جوّ» و بالاخره پس از عبور از منطقهٔ ظل وارد «سماء» می‌گردند.

در کتاب «علی(ع) و فوج فائزین» در مورد «دابّه» که همان سالک الی الله است به حدّ کافی سخن گفته‌ایم. در اینجا عرض می‌کنیم: این دابّه همان «انام» و «عالَمین» است که در قرآن مجید و روایات اهل بیت(ع) به وفور ذکر شده است. حال اگر عبارت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ» را در هر شبانه روز لااقل (۱۰) مرتبه در نمازهای یومیه تکرار می‌کنیم، باید بدانیم که این «عالمین» همان افراد سالک الی الله می‌باشند.

به عبارت دیگر «عالمین» کلمهٔ وسیعی است و حتی به افرادی هم که در طول صراط مستقیم حرکت نموده و وارد صحنهٔ نور شده، یا به تمام افرادی که در درون صحنهٔ نور و در سماء عالم معنا قرار دارند، نیز اطلاق می‌شود.[2]

بنابراین، عالمین با یک دید، افراد غیر سالک و متوغّلین در ظلمات البرّ و ظلمات البحر را شامل نمی‌شود.

۱- اشاره به حدیث ابو جعفر(ع) در کتاب اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۲، «يَمُصُّونَ الثِّمٰادَ وَيَدَعُونَ النَّهَرَ الْعَظِيمَ...» یعنی برای رفع تشنگی، مشک خشک تهی از آب را می‌مکند و نهر عظیم را وامی‌گذارند که منظور از ثماد، گفتار و نوشتارهای فلاسفه و... می‌باشد و نهر عظیم، علی(ع) و یازده فرزندش(ع) هستند.

۲- به اتکای حدیثی از امام رضا(ع)، کلمهٔ «عالمین» می‌تواند معطوف به همهٔ اشیاء ما سوی الله بشود.

این کلمه در قرآن مجید ظاهراً ۷۳ بار به کار رفته است و ما در اینجا از بحث بیشتر دربارهٔ آن صرفنظر نموده و تنها به چند سطر از دعایی که بعد از زیارت عاشورا خوانده می‌شود و در آن چهار مرتبه «عالمین» تکرار شده است، اشاره می‌کنیم و دقت در مضامین آن را به خود خوانندگان وامی‌گذاریم.

«... وَبِحَقِّهِمْ اَسْئَلُکَ وَاُقْسِمُ وَاَعْزِمُ عَلَیْکَ وَبِالشَّأْنِ الَّذي لَهُمْ عِنْدَکَ وَبِا الْقَدْرِ الَّذي لَهُمْ عِنْدَکَ وَبِالَّذي فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعالَمینَ، وَبِاسْمِکَ الَّذي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعالَمینَ، وَ بِهِ اَبَنْتَهُمْ وَاَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعالَمینَ، حَتّیٰ فاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعالَمینَ جَمیعًا...»

خداوندا از تو بحقّ محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام مسئلت می‌نمایم و سوگند می‌خورم و با عزمی راسخ تو را سوگند می‌دهم و به حقّ شأنی که آنان نزد تو دارند و به حق قدر و منزلتی که در پیش تو دارند و به آنچه آنان را بر جهانیان برتری دادی و بحق نامت که نزد آنها نهادی و به آن [نام] مخصوصشان گرداندی در برابر جهانیان و به سبب آن [نام] آنها را [از دیگران] جدا کردی و فضلشان را از فضل و برتری جهانیان جدا ساختی تا آنکه فضل و برتری آنا ن بر فضل همهٔ جهانیان فائق آمد.

نکته مهم:

نکته‌ای که در گذشته زیاد آن را توضیح داده و لازم است که در این مقدمه هم به آن اشاره نماییم این است که: آیات قرآن مجید و احادیث معصومین علیهم‌السلام همه معطوف به مسلمانان است و اگر سخن از یهود می‌گوید و مذمّت یهود را می‌نماید، در درجهٔ اوّل یعنی یهود این امّت، و اگر از نصارا مذمّت می‌نماید، منظور نصارای این امت است. همچنین اگر سخن از مشرکین به میان می‌آورد، مقصود مشرکین این امّت می‌باشد؛ زیرا بعد از ظهور اسلام، مسألهٔ دو خدایی و چند خدایی که در جاهلیت متداول بوده، صورت جدیدی به خود گرفته است.

پس در این امّت، هر کس با جناب علی علیه‌السلام از در مخالفت و محاربت درآید، او مشرک خواهد بود؛ همان گونه که در زیارت جامعه کبیره، خطاب به ائمه هدی علیهم‌السلام عرضه می‌داریم:

«وَمَنْ جَحَدَكُمْ كافِرٌ وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ في اَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحيمِ»

«هر کس شما را انکار نماید، کافر است و هر کس با شما جنگ و محاربه نماید، مشرک است و هر کس [قول] شما را ردّ کند، در طبقات پایین جهنّم قرار می‌گیرد.»

نیز اضافه می‌کنیم که تمام آیات مربوط به کافرین، منافقین، مشرکین، ظالمین، مجرمین و... همه به من و شمای خواننده و یا افراد این امّت برمی‌گردد.

مسأله مهم این است که در قرآن مجید و احادیث معصومین علیهم‌السلام، سخن از حفظ مقالهٔ الهی به میان آمده و سخن از مستحفظین این مقاله الهی است که در دعای «ندبه» می‌خوانیم: «وَكُلٌّ شَرَعْتَ لَهُ شَريعَةً وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهاجًا وَتَخَيَّرْتَ لَهُ اَوْصِياءَ مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ...»

«برای هر یک از انبیا شریعتی قرار دادی و راه و طریقهٔ او را روشن ساختی و اوصیایی را برای او انتخاب فرمودی که هر یک محافظی است بعد از محافظ دیگر»

دور مجنون گذشت و دورهٔ ما است   هر کسی پنج روز نوبت اوست

علمای گذشتهٔ شیعه، قرآن مجید و ولایت جناب علی علیه‌السلام را حفظ نموده و به دست ما مردم این زمان سپرده‌اند. ما نیز به نوبهٔ خود باید در مقالهٔ محمد و آل محمّد علیهم‌السلام اظهار عقیدهٔ مِن‌عندی ننماییم تا بتوانیم مقالهٔ صحیح را حفظ کرده و به آیندگان بسپاریم.

تذکّر

اکنون با ذکر این مقدمات، مطالب گذشتهٔ خود را جمع‌آوری می‌کنیم. صراط مستقیم را در اینجا ارض نامیده، لذا سالک سبیل مادامی که در ارض حرکت می‌کند «دابّه» نام دارد که اشاره دارد به آیهٔ: ﴿وَاللهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللهُ ما يَشاءُ اِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ﴾ (نور - ۴۵)

«خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید که بعضی بر روی شکم و بعضی روی دو پا و بعضی روی چهار پا راه می‌روند. خداوند آنچه را بخواهد، خلق می‌کند؛ همانا خدا بر هر چیزی قادر و تواناست»

این دابّه برحسب کوشش و استعداد خود می‌تواند از صورت «مَنْ یَمْشي عَلىٰ بَطْنِهِ» تا حالت «مَنْ یَمْشي عَلىٰ اَرْبَعٍ ـ عَلىٰ وَجْهِ الْاَرضِ ـ» پیشرفت نماید که پس از آن از وجه ارض جدا شده (شَقّ الْاَرْجاءَ)[1] و وارد هوا می‌شود (خَرَقَ الْهَواءَ)[2] و سپس وارد جوّ می‌گردد «فَتَقَ الْاَجْواءَ».

این دابّه در حالتی که در هوا قرار دارد، به صورت «جنّ» و مادامی که در جوّ به سر می‌برد، به صورت «طیر» و سرانجام زمانی که وارد «سماء» گردید، در این موقع به او «ملائکه» گفته می‌شود و چون یکی از مراحل سلوک سالک را تحت عنوان «جنّ» مطرح نمودیم، لازم است دربارهٔ «جنّ» نیز مطالبی را به اختصار بیان نماییم.

جنّ شخصیّتی است که حقیقت آن در نظر بدوی بر افراد جامعه و اطرافیان پوشیده است. مشتقات و ثلاثی مجرّد (جَنَنَ) که به صورت: جِنّ، جَنین، مَجنون، جِنّه، مِجَن، جُنّه، جنّات، و... دیده می‌شود، تا حدودی در کتاب «علی علیه السلام و فوج فائزین» شرح داده شده است که در اینجا آن را تکرار نمی‌کنیم و تنها حدیث زیر را که از کتاب «خصال» نقل شده، متذکّر می‌شویم.

امام معصوم علیه السلام می‌فرماید: «اَلْجِنُّ خَمْسَةُ اَصْنافٍ: صِنْفٌ حَیّاتٌ، صِنْفٌ عَقارِبُ، صِنْفٌ حَشَراتُ الْاَرْضِ، صِنْفٌ فِي الْهَواءِ وَصِنْفٌ كَبَني آدَمَ، عَلَیهِمُ الْحِسابُ وَالْعِقابُ»

جنّ بر پنج دسته است. دسته‌ای مارها، دسته‌ای عقربها، دسته‌ای حشرات زمین، دسته‌ای در هوا و دسته‌ای مانند بنی آدم (انسانها) هستند که بر آنها حساب و عقاب است.

حدیث فوق که به صورت مسأله‌ای مشکل و یا مسأله فکری می‌باشد، برای کسانی که با مطالب گذشته ما آشنا هستند قابل حلّ است. ما در اینجا تنها دو نوع از این جنّها را توضیح می‌دهیم.

۱ـ آن صنف و طبقه‌ای که از نوع بنی آدم هستند و حساب و عقاب در بدایت امر به آنان تعلّق می‌گیرد، شاید همان لفظ جنّی باشد که در آیهٔ:

﴿فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلا جانٌّ﴾ (الرحمن ـ ۳۹) «در روز قیامت از گناه انس و جنّ

---

۱ و ۲ـ اشاره به عبارات بخش اوّل همین کتاب.

سؤال نمی‌شود» آمده است. «در کتاب «فضائل الشیعهٔ» شیخ صدوق آمده که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:

«وَلاٰ یُریٰ مِنْکُمَ فِی النّٰارِ اثْنٰانِ لاٰ وَاللهِ وَلاٰ وٰاحِدٌ» یعنی «دو نفر از شما در آتش دوزخ دیده نمی‌شود، نه به خدا قسم یک نفر هم دیده نمی‌شود» میسره گفت: بعد از این از آن حضرت سؤال کردم که آیا این مضمون در کتاب الهی یافت نمی‌شود؟ در آن وقت، حضرت در جواب من هیچ نفرمودند تا آنکه در طواف، روزی با آن حضرت بودم. فرمود: اکنون به سؤال تو جواب می‌دهم. مضمون آنچه گفتم، در قرآن در سورهٔ «الرحمن» موجود است؛ در آنجا که فرموده: ﴿فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْکُمَ اِنْسٌ وَلاٰ جٰانٌّ﴾ و بعد فرمود: «هٰکَذٰا نَزَلَتْ وَغَیَّرَهَا ابْنُ اَرْویٰ»[1]

این آیه این گونه نازل شد و ابن اروی (عثمان) آن را تغییر داد.

در آیهٔ شریفه، منظور از جنّ، استاد صحیح و منظور از انس، شاگرد دارای مقاله صحیح و سالک سبیل حقّ می‌باشد.

۲ـ صنف دیگری از جنّها آنهایی هستند که در هوا قرار دارند و ظاهراً شاید یکی از مظاهر آن، همان دابّهٔ در ارض باشد که به سمت سرچشمهٔ «ص» حرکت نموده و هنوز وارد «جوّ» و «سماء» نشده است.

از شرح اصناف سه‌گانهٔ اولیه جنّ از زبان معصوم علیه‌السلام که قلمرو وسیعی دارد صرفنظر می‌نماییم؛ زیرا به علل زیادی، بیان آن باید در این کتاب ناگفته بماند و تنها در ارتباط با خطبهٔ «تطنجیه» متذکّر می‌شویم:

در این خطبه از جنّ و بیعت جنّ، و نیز از جنّ‌هایی که جزو بیعت کنندگان با جناب ولی عصر علیه‌السلام هستند، سخن به میان آمده است که ظاهراً اینان رجال حقّ و یاران امام حسین علیه‌السلام و قائم آل محمّد علیه‌السلام می‌باشند. ما نیز در خلال خطبهٔ مذکور، به این جنّ‌ها اشاره خواهیم نمود که غالباً از اصناف شماره‌های چهارم و پنجم جنّ، در خبر فوق الذّکر می‌باشند.

۱- تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۳۴۱

علی ﷺ مظهر عقل کلّ و سیّد العرب

ادبیات، شعر و سایر فنون ادبی در هر قوم و ملت از مظاهر مکتبهای عقلی و فکری آن ملت می‌باشد. در جزیرة العرب و مخصوصاً «حجاز» و بالاخره شهر «مکّه» قبل از ظهور اسلام به این طرف، مشاهیر ادبی دورهٔ جاهلیّت بعضی از آثار ادبی خود را بر خانهٔ کعبه به عنوان مفاخره می‌آویختند؛ امّا پس از ظهور اسلام و تنزیل سوره‌ها و آیات قرآن مجید، بساط شعری و ادبی و مفاخرات جاهلیّت، یکی پس از دیگری ابتدا از خانهٔ کعبه رخت بربست و تدریجاً در اذهان مردم و علاقه‌مندان به آن، راه زوال و انحطاط را پیمود.

پس از قرآن مجید، خطب و بیانات جناب علی ﷺ از ویژگیهای بارزی برخوردار است تا آنجا که خطبه‌هایی که توسط ایشان تدریجاً بعد از رسول خدا ﷺ و حتّی در زمان خلفا و بالاخره در خلافت ظاهری حضرتش انشاء و ایراد شده، به قراری شیرین و دلنشین بوده و آن قدر از طراوت و تازگی برخوردار است که از هر بُعد و نظر که عرب ادیب و اهل شعر و خطیب و نکته‌دان و سخن شناس به آنها نظر می‌کرده، جز احساس حقارت در خود و عظمت و اعجاب در وجود جناب علی ﷺ، احساس دیگری نمی‌توانسته است داشته باشد.

ما در این کتاب، نه خود را در سطح سخن سنجی و سخن شناسی کلام جناب علی ﷺ می‌دانیم ـ حاشا و کلاّ «ما لِلتُّرابِ وَرَبِّ الْاَرْبابِ» ـ و نه در صدد شناسایی فصاحت و بلاغت و مستعجبات و مستعظمات خطب ایشان و یا خطبهٔ مورد نظر خود (خطبهٔ تطنجیه) می‌باشیم؛ بلکه صرفاً با استعانت از خدای تبارک و تعالی از صاحب کاخ عظیم سخن و صاحب مواهب و مناقب الهی، جناب عظیم الشأن و رفیع البنیان، امیرالمؤمنین ﷺ استعانت می‌جوییم تا بتوانیم آنچه را در درون و در ظرف وجودی ما نسبت به ساحت والای علی عالی عمرانی ﷺ می‌گذرد، با چند سطر عبارات دست و پا شکسته به رشتهٔ تحریر درآوریم.

ضمناً اضافه می‌کنیم گرچه هیچ شخص منصفی منکر عظمت و شأن والای جناب اسد الله الغالب علی بن ابی‌طالب ﷺ در همهٔ ابعادِ علم، تقوی، فضیلت، فصاحت، بلاغت، شجاعت و... نیست، مع‌الوصف باید در اینجا به چند نکته که در حد امکان ساده نوشته شده است، اشاره نماییم.

جامعهٔ عرب جزیرة العرب و به ویژه حجاز، قبل از ظهور اسلام، همه به صورت قبیله‌ای اداره می‌شده‌اند تا اینکه با ظهور اسلام، تحوّلی در همهٔ سطوح فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و جغرافیایی و تاریخی عرب پیدا شد و نام دورهٔ جاهلیّت را پس از پیدایش اسلام و قرآن مجید، به قبل از دوره اسلام اطلاق کرده‌اند و آنجا که قرآن خطاب به همسران رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ (احزاب ـ ۳۳) خدای سبحان، دوران قبل از رسول خدا ﷺ را جاهلیّت اُولیٰ می‌نامد.

در دورهٔ جاهلیّت اُولیٰ چون جوامع، کوچک یا قبیله‌ای و بدون گسترشِ قابل ملاحظه‌ای بود، مردم احتیاج به لغات و کلمات زیادی نداشتند. بنابراین، عرب پس از پیدایش اسلام و تشکیل دولت بزرگ اسلامی، نیاز به لغات و کلمات جدید را روزبروز در خود بیشتر احساس کرد و خشت اوّل این بنا را ابتدا خدای بزرگ توسط رسول خدا ﷺ در قرآن مجید بنیان نهاد. این است که آیات قرآن به زعم متخصّصین ادبیات فعلی عرب، هر جا مواجه با کمبود لغت و کلمه‌ای می‌شده است، به آسانی کلمات مورد نظر خود را ابتدا از لغت قریش و سپس: «هُذیل، کنانة، اوس، خزرج، خثعم، قیس، عیلان، سعد العشیره، جرهم، یمن، افردشنودة، کنده، تمیم، حمیر، مدین، ملحم، حَضْرَمُوت، سدوس، حجاز، انمار، غسّان، بنی حنیفه، تغلب، طَیّ، عامربن صعصعه، مزینه، ثقیف، جذام، فرس، نبّط، حبشه، سریانیه، عبریه، قبط، روم، عمالقه و...» می‌گرفته است.[1] حتّی دانشمندان عرب، در هر مقطع زمانی، کلماتی را که در بعضی از آیات قرآن از لحاظ لغت قریش نامأنوس بوده، انتخاب، و آن آیات را در کتابهای مخصوصی تهیه و تدوین نموده‌اند.

در تفاسیری که در طول ۱۴۰۰ سال چه در عامّه و چه در شیعهٔ عزیز نوشته شده، به

---

۱ - کتاب اللغات فی القرآن، تألیف صلاح الدّین المنجد.

لغاتِ دخیل، یعنی لغاتی که در عرب نبوده و بعداً در لسان عرب و یا حتی در قرآن مجید وارد شده، کم و بیش اشاره شده است. ما در اینجا خوانندگان خود را به کتابی که در این اواخر (سال ۱۳۶۵ هـ.ق) در قاهره توسط «صلاح الدّین المنجد» تهیه و تنظیم شده ارجاع می‌دهیم و چون نمی‌توانیم آیات کتاب را به عنوان شاهد مثال بیاوریم، مطالعهٔ آن را به خوانندگان وامی‌گذاریم.

چون قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده است، ما عقیده داریم این لسان عربی مبین، طوری پایه‌گذاری شده که تا قیام قائمﷺ، کلمات آن و فرمایشات رسول خدا ﷺ، جناب علیﷺ و سایر ائمه هدیﷺ، به عنوان سرمشق در عرب خودنمایی می‌کند و زنده، با طراوت و پرمعنا بوده و هیچگاه عمق و ژرفای خود را از دست نخواهد داد.

از صد سال پیش تاکنون که در غرب و بطور جدی، علم زبان‌شناسی (LINGUISTIC) و لهجه شناسی یا فُنتیک (PHONETIC) پیدا شده است، روی کلمات این‌طور بحث می‌شود: کلمه و لغتی در یک عصر متولد می‌شود، مدتی عمر می‌کند و سپس می‌میرد. به عبارت دیگر، ادبیات آن قوم، آن لغت و کلمه را به طاق نسیان و فراموشی می‌سپارند. روی همین مقصد، مثلاً در کشور فرانسه از جمله کسانی که به عنوان طلیعهٔ این استنباط کتاب نوشته است، دارمستیتر (DARMESTETER) مستشرق فرانسوی است.[1] وی کتابی دارد به نام «حیات و مرگ کلمات».

با این وجود ما ادعا می‌کنیم: تمام کلماتی که در قرآن مجید خلق شده، و یا توسط جناب رسول خداﷺ و جناب علیﷺ و سایر ائمه هدیﷺ حیات خود را در افق ادبیات عرب و جهان شروع نموده‌اند، تا قیام قائمﷺ به این حیات ادامه خواهند داد.

درست است که در زمان گسترش اسلام در دوران هارون الرّشید و یا ورود فلسفهٔ یونانی، کلمات دخیلی در لسان عرب وارد شد، اما این کلماتِ اداری و دیوانی و فلسفی در مقابل دریای پرعظمت کلمات احیا شده توسط قرآن مجید و رسول خداﷺ و ائمه معصومینﷺ، بسیار ناچیز است.

۱- یهودی فرانسوی و مؤلف کتاب «المهدی» به زبان فرانسه است. این کتاب موقع ظهور متمهدی سودانی در شمال افریقا نوشته شده که توسط محسن جهانسوز کرمانشاهی به فارسی ترجمه گردیده است.

مطلب مهم دیگری که گفتن آن برای مقصد آیندهٔ این کتاب بسیار ضروری به نظر می‌رسد، این است که: در قرآن مجید و بعد در خطب جناب علی ﷣ از یک تعداد کلمات فارسی نیز استفاده شده که این کلمات از طرف خدای سبحان و شارع مقدّس یکجا در قرآن مجید گرد آمده ولی بعداً توسط جناب علی ﷣ کلمات فارسی دیگری نیز معرّب شده و در لسان عرب وارد گردیده است.

ما در اینجا نمی‌توانیم همهٔ این کلمات و لغاتی را که در تذکره‌ها و در کتابها آمده است متذکّر شویم؛ اما برای نمونه و برای مقصودی که در این مقدّمه در عُرضه ابراز و بسط مقال آن هستیم، به بعضی از کلمات فارسی دخیل که وارد زبان عرب شده است اشاره می‌کنیم: «کُوز، ابریق، طست، خوان، طبق، قصعه، خز، دیباج، سندس، یاقوت، فیروز، بلور، فالوذج، لوذینج، فلفل، زنجبیل، نرجس، نسرین، سوسن، مشک، عنبر، کافور، صندل، قرنفُل، بستان، ارجوان، قرمز، سراویل، استبرق، تنور، جوز، لوز، دولاب، میزاب، طیلسان، مغنطیس، صک، صنجة المیزان، صولجان، کوسج، نوافج المسک، فرسخ، بند (که درفش بزرگ باشد)، زمرّد، آجر، جوهر، سُکّر، طنبور، و...»[۱]

تعدّد کلمات و لغات در لسان عرب

لغات و کلمات بسیاری از صدر اسلام، از یک طرف به واسطهٔ جناب رسول خدا ﷺ و بدون هیچ قید و شرطی و تنها به ارادهٔ سنیّهٔ خدای بزرگ در قرآن مجید، و از طرف دیگر توسط خود رسول خدا ﷺ، و پس از ایشان به وسیلهٔ جناب علی ﷣ و سایر ائمه هدی ﷩، در عرب پا به دایرهٔ وجود نهاده‌اند. چنان‌که می‌توان از همان ابتدای امر، بطور دقیق و با روشنی خاصی، تمام ابعاد و مفاهیم این کلمات را مشاهده نمود که این خود یکی از مهمترین علل گسترش و توسعهٔ لغت در لسان عرب می‌باشد.

۱- تاریخ ادب پارسی، ص ۱۴۵

البته ممکن است بعضی از مستشرقین عرب شناس نظیر نولدکه (NOLDEKE)(۱) این مطلب را بگویند که علت فزونی کلمات و لغات عرب، به سبب علم نحو و صرف و جمع تکسیر و اسم و فعل و... می‌باشد که در سایر زبانهای دنیا به این صورت وجود ندارد. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علم نحو در ابتدای پیدایش اسلام و بیشتر در زمان خلافت ظاهری جناب علی علیه‌السلام و توسط ابوالاسود دُئلی شاگرد علی علیه‌السلام پایه‌گذاری شده است، و یا اینکه جملهٔ معروف: «کلمه در عرب یا اسم است یا فعل است یا حرف» منسوب به جناب علی علیه‌السلام می‌باشد؛ اما چون این کتاب، کتاب بندهٔ ضعیفی است که افتخار دارد از شیعیان جناب علی علیه‌السلام و ائمه هدی علیهم‌السلام باشد، باید به این نکته اشاره کند:

قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام لِکُمَیْلِ بْنِ زِیادٍ:

یا کُمَیْلُ: «ما مِنْ عِلْمٍ اِلاّ وَ اَنـا اَفْتَحُهُ، وَما مِنْ سِرٍّ اِلاّ وَ الْقائِمُ علیه‌السلام یَخْتِمُهُ»(۲)

«ای کمیل هیچ علمی نیست مگر اینکه من آن را آغاز کردم و هیچ سرّی نیست مگر اینکه قائم آل محمّد علیه‌السلام آن را خاتمه می‌دهد.»

پس تمام علوم توسط جناب علی علیه‌السلام و ائمه هدی علیهم‌السلام پایه‌گذاری شده و می‌شود و تمام علوم و فنونی که در دنیا تا قیام قائم آل محمّد علیه‌السلام پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند، اگر دارای نواقصی باشند، این نواقص توسط اصحاب جناب ولی الله الاعظم، امام زمان علیه‌السلام تکمیل خواهند شد.

در خاتمه اضافه می‌کنیم که اگر برای بعضی از کلمات در عرب مانند شتر، نامهای: جمل، ناقه، ابل، بُخت و بَخاتی و دهها اسم دیگر وجود دارد و یا اینکه برای کلمه چشم (عین) متجاوز از هشتاد معنی و مابازاء قائلند، بنابر اقوال مستشرقین فهمیدهٔ عرب، به واسطهٔ آن است که هر قبیله برای این اشیا یا حیوانات یا... نام مخصوصی داشته‌اند. و بعداً

۱- نولدکه، مستشرق آلمانی در یکی از کتابهای خود به نام «تاریخ و قرآن» یاوه‌هایی چنین می‌سراید: وی در مورد حروفِ مقطعهٔ فواتحِ سُوَر، اعتقاد دارد که این حروف، اشاره به صحابهٔ پیامبر الهی است. از جمله، (س) در سورهٔ «یس» یعنی سعد بن ابی وقّاص، (م) در سورهٔ «حم» یعنی مغیرة بن شعبه، و (ن) در سورهٔ «ن» یعنی عثمان و... حالا چه شده است که ما شیعیان و کتاب نویسان قرن بیستم، از نولدکهٔ آلمانی و بلاشر فرانسوی و گلدزیهر، مستشرق یهودی مجارستانی و... چنان با عظمت یاد می‌کنیم! شما خود قضاوت نمایید.

۲- تحف العقول، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۳

که تمام قبایل عرب در دولت مرکزی ادغام شده‌اند، غالب این کلمات به حیات ادبی و لغوی خود ادامه داده‌اند.

دربارهٔ خطبهٔ تطنجیه

در این کتاب، خطبهٔ تطنجیه را به سی جزء تقسیم کرده و سپس به شرح قسمتهایی از آن طی ۱۸ بخش پرداخته‌ایم و در شرح آن، همواره از اِطناب مُمِلّ پرهیز کرده و از ایجاز مُخِلّ نیز حتی الامکان دوری نموده‌ایم.

مأخذ ما در مورد خطبهٔ «تطنجیه»، کتاب «الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب» تألیف مرحوم شیخ علی یزدی حائری است. ناگفته نماند که غالب گذشتگان، این خطبه را از مرحوم حافظ رجب برسی نقل کرده و ما نیز از قدیمی‌ترین مؤلفینی که به خطبهٔ «تطنجیه» اشاره نموده‌اند، تنها از حافظ رجب برسی یاد می‌کنیم که در کتاب «مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام»[1] این خطبه را آورده است.[2]

حافظ رجب برسی در کتاب مذکور، پاره‌ای دیگر از خطب نادرهٔ علی علیه‌السلام را نیز نظیر «خطبة البیان»، خطبهٔ «افتخاریه» و خطبهٔ «نورانیة»...آورده است.

علامه مجلسی در بحار الانوار و سید هاشم بحرانی، صاحب تفسیر برهان در آثار خود، مخصوصاً کتاب لوامع النورانیه، از کتابهای حافظ رجب برسی استفاده کرده‌اند و مرحوم علامهٔ امینی هم ضمن مدح و ستایش حافظ رجب، بعضی از اشعار فصیح و بلیغ او را در دورهٔ الغدیر نقل کرده است.

به هر حال، این واقعیت را باید پذیرفت که مندرجات خطبهٔ «تطنجیه» در سطح بسیار بالایی قرار دارد و همهٔ اصول اعتقادی مکتب واقعی اسلام را که متّبَعِ همهٔ انبیا و رسل

۱- مشارق انوار الیقین، ص ۱۶۶-۱۷۰

۲- ناگفته نماند که مرحوم فیض کاشانی نیز در کتاب «کلمات مکنونه»، ص ۲۰۱، نسخه مختصری از این خطبه را نقل کرده است.

می‌باشد واجد است و برای افراد باهوش و محبّین اهل بیت علیهم السلام مزایای زاید الوصفی را دارا است. خوانندگان این خطبه، در هر درجه و مقامی از تقوی و محبّت باشند، می‌توانند به اندازهٔ وعاء وجودی خود از آن بهره‌مند شوند.

این خطبه، سیر مقالهٔ «حمد» را در طول تاریخ انبیا بیان می‌کند. در تفصیل این مقالهٔ حمد، ابتدا سخن از خلق اوّل و صادر اوّل می‌باشد که در لسان حدیث به صورت **«اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ»**[1] بیان می‌گردد و این مقام عقل که در ابعاد مختلف دارای مظاهر مختلفی است، از لحاظ ارتباط با موجودات و ماسوی‌الله به صورت نفسِ لاهوتیه ملکوتیه کلیهٔ الهیه، عنوان می‌گردد.

این مقامِ عقل اوّل، همان «حقیقت محمّدیه» است که نامهای دیگر آن به اتکای چند حدیث نبوی به صورت **«اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ رُوحي»**[2] یا **«اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوري»**[3] و... بیان شده است. همچنین به اتکای خطبه «نورانیه» این «عقل» یا «حقیقت محمّدیه»، همان «ولایت علویه مرتضویه» می‌باشد.

اگر بخواهیم این واقعیات و حقایق را بر سبیل اجمال و فشرده مطالعه نماییم، باید حدیث اعرابی را که از جناب امیر مؤمنان علیه السلام پیرامون نفس و اقسام آن سؤال می‌شود، بطور دقیق بررسی نماییم.

علی علیه السلام در حدیث اَعرابی ضمن خبر دادن از اقسام نفس، رشتهٔ سخن خود را تا آخرین مرحلهٔ نفس که همان نفس «لاهوتیهٔ ملکوتیه کلیه الهیه» باشد، ادامه می‌دهند. ما حدیث اعرابی را در مقدمهٔ بحثهای فلسفی خود در کتابهای نهایی دوره «معارف و عرفان معصومین علیهم السلام» عنوان کرده و در آنجا ضمن بحث کافی دربارهٔ اقسام نفس، نظری هم به اقوال حکمای شیعه نموده و تا آنجا که اقوال این طایفه از چارچوب اخبار و احادیث شیعهٔ عزیز تجاوز ننموده و با آنها مطابقت داشته است، را پذیرفته‌ایم.

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۲
۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴
۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷

در این کتاب، سعی نمودەایم بدون ورود در بحثهای فلسفی و جهان بینی خطبه تطنجیه را که با یک دید، توجیه و تفصیل حدیث اعرابی است شرح دهیم.

به هر حال، خلق اول که همان مقام عقل است، با خلق موجودات در ارتباط است و علی(ع) در این مقام تحت عنوان «صادر اول» یا «نفس لاهوتیه ملکوتیه کلیهٔ الهیه» در ماسوی‌الله ظاهر شده است که یکی از جلوه‌های سادهٔ آن، فرمایش رسول خداست که خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «**يا عَلِيُّ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ قالَ لي: يا مُحَمَّدُ بَعَثْتُ عَلِيًّا مَعَ الْأَنْبِياءِ باطِنًا وَمَعَكَ ظاهِرًا**»[1]

ای علی، همانا خداوند تعالی به من فرمود: ای محمّد، من علی را با پیامبران در باطن برانگیختم و با تو در ظاهر مبعوث نمودم.

حال، این صادر اول در خطبهٔ «تطنجیه» به نطق آمده و به صورت: «**اَلْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْماءَ ذاتَ الْبَيانِ**»[2] پرده از رخ برگرفته و اسراری را بازگو نموده است.

لازم به تذکر است که این اَسرار بر سبیل سهل و ممتنع بیان شده است تا هر کس در خور فهم و استعداد و محبّت خود، از این بیانات، بهره‌مند گردد.

وجود نازنین علی(ع) برای آنکه شنوندگان این خطبه در زمان آن حضرت و همچنین کسانی که در آیندهٔ تاریخ این خطبه را خواهند دید، اعجاب نکنند، در چندین مورد به صورت «**لا تَسْتَعْظِمُوا شَأْني**» یا «**مَقامي**» مخاطبین خود را به آرامش دعوت می‌فرماید.

۱- انوار النعمانیة، ج ۱، ص ۳۰

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۴

بخش اوّل

حمد خدای تبارک و تعالی

حمد خدای تبارک و تعالی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي فَتَقَ الْاَجْواءَ وَ خَرَقَ الْهَواءَ وَ شَقَّ الْاَرْجاءَ وَ اَضاءَ الضِّياءَ وَ اَحْيَى الْمَوْتىٰ وَ اَماتَ الْاَحْياءَ.

اَحْمُدُهُ حَمْدًا:

سَطَعَ فَارْتَفَعَ وَ اَيْنَعَ وَ لَمَعَ وَ ابْتَدَعَ فَانْفَزَعَ وَ هاعَ وَ لاعَ وَ شَعْشَعَ فَلَمَعَ

يَتَصاعَدُ فِى السَّماءِ اِرْسالاً وَ يَذْهَبُ فِى الْجَوِّ اعْتِدالاً خَلَقَ السَّمٰواتِ بِلا دَعائِمَ وَ اَقامَها بِغَيْرِ قَوائِمَ وَ زَيَّنَها بِالْكَواكِبِ الْمُضيئاتِ وَ حَبَسَ فِى الْجَوِّ سَحائِبَ مُكْفَهِرّاتٍ وَ خَلَقَ الْجِبالَ وَ الْبِحارَ عَلىٰ تَلاطُمِ تَيّارٍ رَفيقٍ، فَتَقَ وَ لَجاها فَتَغَطْمَطَتْ اَمْواجُها.

حمد و سپاس از آنِ خدایی است که جوّها را گشود و هوا را شکافت و اطراف آن را پاره کرد، روشنایی را روشنایی بخشید و مردگان را زنده نمود و زنده‌ها را میراند.

حمد می‌کنم او را حمدی که:

ساطع شده و سپس بلند گردیده و رسیده و درخشیده و نو بیرون آمده، پس پناه جسته و ترسیده....

و درخشیده و تابان گشته است.

[حمدی که] به سوی آسمان آهسته بالا رفته و در فضا با اعتدال می‌رود. آسمانها را بدون ستون آفرید و آنها را بدون پایه برپا داشت و به ستارگان درخشان زینت داد و در جوّ، ابرهای متراکم را باز داشت و کوهها و دریاها را بر تلاطم موج آفرید....

مقالهٔ حمد

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذي: ١. فَتَقَ الْاَجْواءَ ٢. وَخَرَقَ الْهَواءَ ٣. وَشَقَّ الْاَرْجاءَ ۴. وَاَضاءَ الضِّیاءَ ۵. وَ اَحْیَی الْمَوْتیٰ ۶. وَاَماتَ الْاَحْیاءَ.[1]

حمد و ستایش خدای را سزد که: ١ـ جوّها را گشود ٢ـ هوا را بدرید ٣ـ حدود و ثغور را از هم جدا نمود ۴ـ و [پس از این مراحل سه‌گانه] بر ضوء ضیاء قدرت خود افزود ۵ـ تا سرانجام دور افتادگان و تشنگان از صحنهٔ ایمان را حیات جاودانی بخشید ۶ـ و سنّتهای سیّئه و شوم و دست‌وپاگیر امّتهای گذشته و آینده را با تشریف فرمایی انبیای خود می‌راند و برای همیشه در بستر تاریخ به دیار نیستی فرستاد.

شرح عبارات (١) و (٢) و (٣):

درمورد «حمد» مفسّرین و شارحین در تفاسیر قرآن کریم و یا شروح نهج‌البلاغه و صحیفه سجّادیه و نظایر آنها به تفصیل سخن گفته‌اند؛ لذا ما از شرح آن می‌گذریم و برای آشنایی با عبارت «فتق الاجواء» به آیهٔ شریفه:

﴿اَوَلَمْ یَرَ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ کانَتا رَتْقًا فَفَتَقْناهُما وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ اَفَلا یُؤْمِنُونَ﴾ (انبیا ـ ٣٠) اشاره می‌کنیم و سپس حدیثی را که از امام پنجم ؑ در توضیح این آیه روایت شده یادآور می‌شویم:

«قالَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشّامِ لِاَبی جَعْفَرٍ ؑ: یا اَبا جَعْفَرٍ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ﴿اَوَلَمْ یَرَ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ کانَتا رَتْقًا فَفَتَقْناهُما﴾؟ قالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ ؑ: فَلَعَلَّکَ تَزْعَمُ اَنَّهُما کانَتا رَتْقًا مُلْتَزِقَتَیْنِ مُلْتَصِقَتَیْنِ فَفَتَقَتْ اِحْداهُما مِنَ الْاُخْریٰ؟ فَقالَ: نَعَمْ. فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ ؑ: اِسْتَغْفِرْ رَبَّکَ فَاِنَّ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿کانَتا رَتْقًا﴾، یَقُولُ: کانَتِ السَّماءُ رَتْقًا لا تَنْزِلُ الْمَطَرُ وَکانَتِ الْاَرْضُ رَتْقًا لا تَنْبُتُ الْحَبُّ فَلَمّا خَلَقَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالَی الْخَلْقَ وَبَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ، فَفَتَقَ السَّماءَ بِالْمَطَرِ وَ الْاَرْضَ بِنَباتِ الْحَبِّ. فَقالَ الشّامِیُّ: اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ وُلْدِ الْاَنْبِیاءِ وَاَنَّ عِلْمَکَ عِلْمُهُمْ»[2]

١ـ لازم به تذکّر است که عبارت «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي» باید در هر ۶ عبارت مذکور در نظر گرفته شود.
٢ـ تفسیر شریف لاهیجی، ج ٣، ص ١١۴، بحارالانوار، ج ۵۴، ص ٩٧

مردی از اهل شام به امام باقر (ع) عرض کرد: ای ابا جعفر، در مورد قول خداوند عزّوجلّ که فرموده «آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند، پس ما آنها را گشودیم» چه می‌فرمایی؟ حضرت به مرد شامی فرمود: شاید تو گمان می‌کنی منظور از «رتقاً»، یعنی به هم چسبیده بودند و بعد از یکدیگر جدا شدند. عرض کرد: آری. امام (ع) به او فرمود: [به خاطر این عقیده‌ات] از پروردگارت طلب آمرزش کن؛ زیرا منظور قول خدای تعالی از «رتقاً» این است که آسمان بسته بود چون باران نمی‌بارید و زمین بسته بود، چون گیاهی در آن نمی‌رویید و زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید و در زمین جنبدگان را گسترانید، آسمان را با ریزش باران و زمین را با رویش گیاهان شکافت. آنگاه مرد شامی گفت: گواهی می‌دهم تو از فرزندان پیامبرانی و علم تو علم آنان است.

آیهٔ فوق و تفسیر امام پنجم (ع) درمورد آن، برای آشنایی و وسعت نظر انسان درباره دو لغت «رتق و فتق» که در قرآن مجید و احادیث معصومین (ع) آمده است کافی به نظر می‌رسد.

قابل توجه است که ما در شرح جمیع فقرات این خطبه (خطبهٔ تطنجیه) هر جا از آیات قرآنی استفاده می‌نماییم، غالباً از سطح تنزیل آن گذشته و منظور خود را با الهام از اخبار معصومین (ع)، در تأویل آن آیات جستجو می‌کنیم. نیز از آنجا که: «کَلامُ الْمُلُوکِ، مُلُوکُ الْکَلامِ» است، لذا عباراتی را که امام معصوم (ع) در یک مورد بیان می‌فرماید، می‌بایست در تمام ازمنه، زنده و با طراوت باقی بماند و واجد مابازاء باشد و در همهٔ ابعاد معنوی هم باید حقیقت خود را حفظ نماید.

جناب علی (ع) می‌فرماید: «وَاِنَّ الْکَلِمَةَ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ تَنصَرِفُ اِلیٰ سَبْعِینَ وَجْهًا»[1] و امام صادق (ع) هم قریب به این مضمون می‌فرماید: «هر آیه‌ای از قرآن مجید را در سطح ظاهر و باطن، و باطنِ باطن و... حتی سبعین بطنا، بحول و قوهٔ الهی بیان می‌کنیم بطوری که در هر مورد به آسانی جای خلاصی و خروج برای ما وجود دارد.»

۱- علی (ع) و فوج مقتحم، ص ۱۱۳، خطبه طارق، شماره ۱۹۰

بنابراین، سه مرحلهٔ: «فتق الاجواء، خرق الهواء و شق الارجاء» ظاهراً در درجهٔ اوّل اشاره به وجود انبیا در هر عصر دارد. و در درجهٔ دوم متوجه رجال حق و آنانی است که مشمول: «أُولٰئِکَ - وَ اللهِ - اَلْاَقَلُّونَ عَدَدًا وَ الْاَعْظَمُونَ عِنْدَ اللهِ قَدْرًا»[1] می‌باشند. حال به مصداق شعر:

رگ‌رگ است این آب‌شیرین وآب‌شور بر خلایق می‌رود تا نفخ صور

می‌گوییم: این «عذب فرات» در هر دوره و زمان، پاک طینتان و آنانی را که مشمول: «شیعَتُنا جُزْءٌ مِنّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طینَتِنا»[2] هستند؛ «شق ارجاء» می‌نماید. یعنی با نهضت یا قیام درونی آنها را از حدود قومی، خانوادگی، اخلاقی، عرف عادات، و همهٔ وابستگی‌های صوری و معنوی جدا می‌کند. یا به عبارت دیگر، این افراد ابتدا «شق ارجاء» و درمرحلهٔ دوم «خرق هوا» نموده و سرانجام موفق به فتق جوّهای زمانی و مکانی خود شده و به آسمان عالم معنا عروج و صعود می‌کنند.

در مقدمهٔ این کتاب سخن از حرکت دابّه در ارض، جنّ در هوا، طیر درجوّ، و ملائکه در آسمان به میان آمد که تکرار نمی‌کنیم. و در اینجا گویی جناب علی علیه السلام اظهار می‌نماید که خدای بزرگ با فتق اجواء، خرق هوا و شق ارجاء در هر بستر از زمان، تشنگان «ماء عذب» و «ماء غدق» را به سرچشمهٔ «ص» می‌رساند.

باید اضافه نمود که این انتخاب انبیا و رجال حق، تنها به یَدِ قدرت خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

شرح عبارات (۴)، (۵)، (۶)

برای توضیح سه عبارت: «اَضاءَ الضِّیاءَ، وَاَحْیَی الْمَوْتیٰ، وَاَماتَ الْاَحْیاءَ» نیز، بنا را بر ایجاز و اختصار قرار داده و از ذکر مطالب غیر ضروری حتی الامکان احتراز می‌نماییم.

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۹، به خدا سوگند، آنها (اولیای خدا) از لحاظ تعداد اندکند و نزد خدا دارای قدر و منزلتی عظیمند.

۲- بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۴

الف: اَضاءَ الضِّیاءَ

دربارهٔ کلمهٔ ضیاء، قرآن مجید می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ (یونس-۵)

«خداوند همان کسی است که خورشید را روشنی بخش و ماه را نورانی قرار داد»

که «ضیاء» را متعلق به شمس و با اصالت بیشتر بیان نموده و «نور» را برای قمر و تابع ضیاء می‌داند. ائمهٔ معصومین علیهم السلام در روایات، شمس را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و قمر را به جناب علی علیه السلام تأویل می‌کنند.

ما در اینجا برای فهم بیشترِ «ضیاء» عبارتی را از علی علیه السلام در خطبه‌ای که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد شده است می‌آوریم:

«سُبْحانَکَ اَیُّ عَیْنٍ تَقُومُ نَصَبَ بَهاءِ نُورِکَ، وَتَرْقیٰ اِلیٰ نُورِ ضِیاءِ قُدْرَتِکَ؟ وَاَیُّ فَهْمٍ یَفْهَمُ مادُونَ ذٰلِکَ اِلاّٰ اَبْصارٌ کُشِفَتْ عَنْهَا الْاَغْطِیَةُ، وَهُتِکَتْ عَنْهَا الْحُجُبُ الْعَمِیَّةُ فَرَقَتْ اَرْواحُها اِلیٰ اَطْرافِ اَجْنِحَةِ الْاَرْواحِ فَناجُوکَ فِي اَرْکانِکَ وَوَلَجُوا بَیْنَ اَنْوارِ بَهائِکَ، وَنَظَرُوا مِنْ مُرْتَقَی التُّرْبَةِ اِلیٰ مُسْتَویٰ کِبْرِیائِکَ، فَسَمّاهُمْ اَهْلُ الْمَلَکُوتِ زُوّارًا وَدَعاهُمْ اَهْلُ الْجَبَرُوتِ عُمّارًا.»[۱]

«خداوندا منزه هستی، کدام چشم می‌تواند در مقابل عظمت نور تو قوام یابد و به سوی نور درخشان قدرتت بالا رود و کدام فهم، مقامات پایینتر از آن (مقامات) را می‌فهمد؛ جز چشمهایی که حجابهای آن برطرف شده و پرده‌های کوریِ آن پاره گردیده است. پس ارواحشان به اطراف روحهای قوی [اولیائت] ارتقا یافته و در ارکان [عرشت] با تو به مناجات پرداخته‌اند و در بین انوار عظمت تو داخل گشته‌اند و از خاک که جایگاه ترقّی است به سطح کبریایی تو نظر افکندند. [همان کسانی که] اهل ملکوت آنها را زوّار نامیدند و اهل جبروت آنان را عمّار خواندند.»

در این عبارات، وصول به ضیاء قدرت حق تعالی در انحصار زبدگانی از خلقت قرار دارد. در نتیجه می‌توان «اضاء الضّیاء» را در خطبهٔ «تطنجیه» در درجهٔ اوّل منحصر به قدرت الهی در پرورش رجال حق دانست که به اوصاف آنها درمتن خطبهٔ فوق اشاره شد.

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰ و ۳۱

همچنین با توجّه به عبارات زیر که در یکی از خطبه‌های جناب علی علیه‌السلام آمده است، مفهوم «اضاء الضّیاء» برایمان روشنتر خواهد شد.

جناب علی علیه‌السلام در جامع بصره ضمن ایراد خطبه‌ای فرمودند:

«اَنَا دَحَوْتُ اَرْضَهٰا، وَاَنْشَأْتُ جِبٰالَهٰا، وَفَجَّرْتُ عُيُونَهٰا، وَشَقَقْتُ اَنْهٰارَهٰا، وَغَرَسْتُ اَشْجٰارَهٰا، وَ اَيْنَعْتُ ثِمٰارَهٰا، وَاَنْشَاءتُ سَحٰابَهٰا، وَاَسْمَعْتُ رَعْدَهٰا، وَنَوَّرْتُ بَرْقَهٰا، وَاَضْحَيْتُ شَمْسَهٰا، وَاَنْزَلْتُ قَطْرَهٰا، وَاَطْلَعْتُ قَمَرَهٰا، وَنَصَبْتُ نُجُومَهٰا...»[۱]

من زمین را گسترانیدم و کوهها را ایجاد کردم و چشمه‌ها را جاری ساختم و رودخانه‌ها را شکافتم و درختان را کاشتم و میوه‌ها را به پختگی رساندم و ابرها را ایجاد کردم و صدای رعد را به گوشها رسانیدم و برق را نور بخشیدم و خورشید را روشنایی دادم و باران را فرو فرستادم و ماه را درخشان کردم و ستاره‌ها را نصب کردم.

امام باقر علیه‌السلام درشرح عبارت: «وَنَصَبْتُ نُجُومَهٰا» می‌فرماید: «**يُهْتَدىٰ بِنٰا وَيُسْتَضٰاءُ بِنُورِنٰا**»

یعنی منظور از نجوم، ما (اهل بیت) هستیم که مردم به سبب ما هدایت می‌شوند و از نور ما روشنایی می‌طلبند

ب: اَحْيَى الْمَوْتىٰ

برای فهم این عبارت و برای مزید اطلاع آیه: ﴿**اَوَمَنْ كٰانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنٰاهُ وَجَعَلْنٰا لَهُ نُورًا يَمْشي بِهِ فِى النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا**﴾ (انعام - ۱۲۲) را یادآور می‌شویم. در ذیل این آیه، حدیثی از امام باقر علیه‌السلام آمده است که متن آن چنین است:

«عَنْ بُرَيْدٍ قٰالَ: سَمِعْتُ اَبٰا جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ في قَوْلِ اللهِ تَبٰارَكَ وَتَعٰالىٰ: ﴿اَوَمَنْ كٰانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنٰاهُ وَجَعَلْنٰا لَهُ نُورًا يَمْشي بِهِ فِى النّٰاسِ﴾ فَقٰالَ: مَيْتًا لاٰ يَعْرِفُ شَيْئًا وَ﴿نُورًا يَمْشي بِهِ فِى النّٰاسِ» اِمٰامًا يُؤْتَمُّ بِهِ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا﴾ قٰالَ: اَلَّذي لاٰ يَعْرِفُ الْاِمٰامَ»[۲]

برید گفت: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم در مورد آیهٔ شریفه «آیا کسی که مرده بود و ما

۱- مستدرک نهج‌البلاغه، جزء سوم، ص ۲۶۱، به نقل از مناقب.
۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۶۳ و ۷۶۴

او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که به سبب آن در بین مردم راه برود» فرمود: منظور از «میت» کسی است که چیزی [از امر ما اهل بیت را] نمی‌داند و منظور از «نورا یمشی به فی الناس»، امام معصوم است که به او اقتدا شود و حضرت در توضیح قسمت دیگر آیه، یعنی «[آیا چنین کسی] به مانند فردی است که در ظلمتها گرفتار و غوطه‌ور است و راه گریزی برای او نیست» فرمود: منظور از گرفتار در ظلمتها، کسی است که امام معصوم [که نوری از جانب خداست] را نمی‌شناسد.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: ﴿اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ﴾ كَانَ مَيْتًا عَنَّا فَاَحْيَيْنَاهُ بِنَا»[1]

امام ششم علیه السلام در توضیح آیه شریفه «آیا کسی که مرده است و ما او را زنده کردیم» فرمود: منظور از «مرده» کسی است که از ما اهل بیت بریده و ما او را به سبب [محبت و ولایت] خودمان زنده نمودیم.

ج: اَمَاتَ الْاَحْيَاءَ

عبارت فوق را بطور ساده و از سه نقطه نظر شرح می‌دهیم:

۱ـ ابتدا فرمایش جناب علی علیه السلام را نقل می‌کنیم که در طی حدیثی می‌فرماید: «... اَنَا اُحْيِي وَ اُمِيتُ...» اعرابی از شنیدن فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام به تعجّب می‌آید و حضرت کلام خویش را توضیح می‌دهد تا تعجب اعرابی برطرف شود و این گونه می‌فرماید: «اَنَا اُحْيِي، اُحْيِي سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ. وَ اَنَا اُمِيتُ، اُمِيتُ الْبِدْعَةَ»[2]

«من زنده می‌کنم»، یعنی سنت رسول خدا را زنده می‌کنم و «من می‌میرانم»، یعنی بدعت را از بین می‌برم.

۲ـ از دید دیگر «امات الاحیاء» ظاهراً اشاره به نفخهٔ صور دارد که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ﴾ (زمر ـ ۶۸)

«و در صور دمیده می‌شود و هر کس در آسمان و زمین است، به استثنای آن کس که خدا بخواهد، می‌میرد»

۱ـ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۶۳ و ۷۶۴
۲ـ مستدرک نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۹۰ و ۹۹۱

این نفخه، باعث «صعق یا صعقه» یا مرگ آن کس که در آسمان و زمین است می‌گردد.
۳ـ اختلاط دو طینت علّیینی و سجّینی (طینت مؤمن وکافر) که در احادیث شیعه به تفصیل آمده است، به گونه‌ای بیانگر عبارت زیبای مولیٰ امیرالمؤمنین ؑ در مورد احیاء و اماته می‌باشد؛ لذا اینجا به عنوان نمونه، توجه خوانندگان عزیز را به یکی از این احادیث معطوف می‌داریم. این حدیث شریف، از وجود مبارک صادق آل محمّد ؑ روایت شده و ما تنها به قسمتی از آن که به عبارات «اُحَیِیَ الموتی و امات الاحیاء» خطبه تطنجیه مربوط می‌شود اشاره می‌کنیم: «... فَکٰانَ مَوْتُهُ اخْتِلاٰطَ طِینَتِهِ مَعَ طِینَةِ الْکٰافِرِ وَکٰانَ حَیٰاتُهُ حِینَ فَرَّقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بَیْنَهُمٰا بِکَلِمَتِهِ...»[1]

«پس مرگ مؤمن آمیخته شدن طینت او با طینت کافر است و زنده شدنش زمانی است که خداوند با کلمه‌اش (محبت محمّد و آل محمّد ؑ) بین آن دو طینت جدایی بیفکند»

کوتاه سخن، «احیی الموتی» خروج طینتهای علیینی از طینت کافر است که منجر به احیای مؤمن می‌شود و «امات الاحیاء» اختلاط و آمیخته شدن طینت مؤمن با طینت کافر است که امام ششم ؑ از این اختلاط تعبیر به موت فرموده است.

حمد، حامد، محمود

اَحْمَدُهُ حَمْدًا ۱. سَطَعَ فَارْتَفَعَ ۲. وَاَیْنَعَ وَلَمَعَ ۳. وَابْتَدَعَ فَانْفَرَعَ ۴. وَهٰاعَ وَلاٰعَ ۵. وَشَعْشَعَ فَلَمَعَ

عبارت: «اَحْمَدُهُ حَمْدًا»، در واقع بیان حال و مقالهٔ انبیای عظام الهی و رجال حقّ و حاملین علم لدنّی در طول تاریخ است.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵، ح ۷

ـ همان کسانی که در زمان غیبت کبری باید «عَلیٰ رُؤُوسِ الْجِبٰالِ وَ اَطْراٰفِ الْمُدُنِ» آنان را طلب نمود.

ـ و خوشبختانه «فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ اَوٰانٍ» نیز حضور دارند.

مقام «حمد» دلالت بر منزلت و شأن رفیعی دارد که تا سالک سبیل به آن مقام نائل نگردد، حقیقت آن را کما هو حقّه درنمی‌یابد؛ زیرا اگر سالک به مقام حمد فائز گردد، بنابه فرمایش امام سجاد ؈:

«از حدود انسانیّت بیرون نمی‌رود و به حد بهیمیّت وارد نمی‌شود. به عبارت دیگر، تا کسی حائز مقام حمد نشود، به گونه‌ای در حد بهیمیّت است و مقام حمد است که آدمی را در عداد «سابقین» وارد می‌کند و به سبب حمد است که ظلمتهای برزخ روشن می‌شود و راه و مسیر مبعث و رستاخیز آسان می‌گردد و روی‌ها سفید می‌شود و سالک سبیل حقّ از اَلیمِ نار الله رهایی می‌یابد و به کرامت جوار الهی فائز می‌گردد و با ملائکهٔ مقرّبین و انبیای مرسلین در دار المقامه و محل الکرامة مجاور می‌شود.»[1]

قرآن کریم در شأن قافله سالار سالکین الی الله (محمّد مصطفی ﷺ) می‌فرماید: ﴿عَسىٰ اَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقٰامًا مَحْمُودًا﴾ (اسرا ـ ۷۹) که بنا بر عقیدهٔ مفسرین، «عسی» در مورد خداوند تبارک و تعالی به معنای جزم و قطع است.

پس اگر جناب رسول خدا ﷺ را «محمود» بنامیم، خدای تبارک و تعالی «حامد» خواهد بود. در این صورت، عنایت خاصّ و فیض اقدس، و برکات سبحانی را می‌توان تحت عنوان «حمد» خلاصه نمود و اگر بخواهیم این معنا را برای همهٔ انبیا عمومیت دهیم، با یک دید اولیه: انبیا، تا زمانی که وارد صحنهٔ نور نشده و به مرحلهٔ «اِجتبیٰ» و «منزلة الکبری»[2] نرسیده‌اند، حامد الطاف خداوند بوده و حقّ سبحانه و تعالی «محمود» آنهاست. ولی پس از ورود به سر چشمهٔ «ص» اینان، «محمودِ» خدا و خدای سبحان، «حامدِ» اینان می‌گردد.

۱ـ مطالب فوق را از دعای اول صحیفهٔ سجّادیه اقتباس نموده‌ایم.

۲ـ اشاره به حدیث یونس بن ظبیان در کتاب «علی ؈ و فوج فائزین»

از مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که به یک اعتبار، بندهٔ برگزیده «حامد» و خداوند تبارک و تعالی «محمود» است و به اعتبار دیگر، خدای بزرگ «حامد» و عبدِ برگزیده «محمود» می‌باشد.

تذکّر بسیار مهمّ

ای فرزندان عزیز شیعه زینهار، زینهار، و باز هم الامان، الامان، مبادا که با کتابهای پوسیده و اقوال بی محتوای غالب عرفای اصطلاحی گول بخورید. این مقام والایی که در فوق به آن اشاره کردیم به مصداق: «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر» است که ناگزیر به ذکر آن بودیم. برای نمونه بد نیست بدانید، در کتابی که از طرف یکی از خانقاههای متصوّفه در این روزها با چاپ جدید به دست ما رسید، مراتب عالیه‌ای را که در شأن آدمی بالقوّه است ﴿نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذي عِلْمٍ عَليمٌ﴾ (یوسف ـ ۷۶) و یا مقام «منزلة الکبری» را با چند عبارت غلط و نتیجه‌گیری‌های غلطتر، برای هر فرد مبتدی که به خانقاه او گذر کند قابل تحصیل دانسته، و بیعت با شیخ خود را که مرتب هم می‌گوید: «شیخ مُجاز از طرف امام»، بیعت با جناب علی ﷺ می‌داند. زهی بیهوده گویی و گزاف گویی، زهی ستیزه جویی با احادیث و...

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

سیر و چگونگی مقاله حمد

قبل از پرداختن به شرح پنج عبارت این قسمت که در واقع چگونگی حالات انبیا و

کمیت آنها و پیروانشان را در هر مقطع زمانی بررسی نموده است، تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانیم.

در بنی اسرائیل گاهی دهها پیامبر الهی در یک عصر با هم زندگی می‌کرده‌اند که همه در یک سطح عالی معنوی نبوده‌اند. از طرف دیگر نیز احادیثی که درباره بنی اسرائیل از وجود مبارک رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام به ما رسیده، نشان می‌دهد که در بنی اسرائیل گاه بوده که در یک روز، دهها پیامبر الهی را به غیر حق شهید می‌کردند ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (بقره-۶۱) و بدون هیچ دغدغه و اضطرابی، دکانهای خود را باز، و به کار و کسب خود مشغول می‌شدند که گویی آب از آب تکان نخورده است.

با توجه به این نکته، مابازاء و تحقق خارجی مقالهٔ حمد را در دوران قبل از اسلام و در هر عصر، چه از نظر تعداد انبیا (کمیّت) و چه از نظر سطح عالیه و ارتفاع درجات آنها (کیفیّت)، می‌توان مجسم نمود. این موضوع در صفحات آینده که در شرح قسمتهای پنجگانهٔ فوق آمده است، روشنتر خواهد شد.

گویی جناب علی علیه‌السلام صاحبان مقالات صحیح الهی را (صحیح المقاله)، با دو بعد کمّی و کیفی آن از ابتدای خلقت تا قیام قائم آل محمّد علیه‌السلام، به (۵) دوره تقسیم می‌نمایند که ذیلاً آنها را به اتکای فرمایشات جناب علی علیه‌السلام در این خطبه بیان می‌کنیم:

۱- سَطَعَ فَارْتَفَعَ: سیر مقالهٔ حمد الهی است از حضرت آدم علیه‌السلام تا پیدایش پیغمبر خاتم ﷺ.

۲- وَأَيْنَعَ فَلَمَعَ: وضع مقالهٔ حمد در زمان ظهور خاتم الانبیاء ﷺ.

۳- وَابْتَدَعَ فَانْقَزَعَ: وضع مقالهٔ حمد از ابتدای خلافت غاصبانهٔ ابوبکر و عمر و عثمان، و پیدایش بدعت در اسلام، و فَزَعِ سلمانها و اباذرها و آشنایان به مقالهٔ حقیقی حمد تا غیبت کبری.

۴- وَهٰاعَ وَلٰاعَ: وضع و چگونگی مقالهٔ حمد و انتشار آن از ابتدای غیبت کبری تا ظهور قائم آل محمد علیه‌السلام

۵- وَشَعْشَعَ فَلَمَعَ: وضع مقالهٔ حمد در زمان ظهور قائم آل محمد علیه‌السلام و رجعت وجود مبارک امام حسین علیه‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مراحل بعدی آن.

۱ـ سَطَعَ فَارْتَفَعَ:[۱]

سیر مقالهٔ حمد الهی است از حضرت آدم ؑ تا پیدایش پیغمبر خاتم ؐ:

چه خوب است در این مبحث، وجود انبیا را در هر مقطع از زمان [از نظر کمیّت و کیفیّت و حرکت آنها در بستر تاریخ] از حضرت آدم تا حضرت خاتم النّبیّین ؐ، به حرکت رودخانه‌ای تشبیه کنیم؛ آن گونه که حجم آب این رودخانه در هر برهه از زمان و هر مقطع از مکان، معرف تعداد انبیا و گروندگان واقعی آنها (حواریون) در نظر گرفته شده است؛ و ارتفاع آب این رودخانه هم، معرف اوج مقالهٔ حمد در عالم معنا تصوّر می‌شود.

در این قسمت، علی الاصول باید از حضرت آدم و نوح و هود و صالح و ابراهیم ؑ و... شروع نموده و بطور اجمال این سیر مقالهٔ حمد الهی را به زمان موسی ؑ و عیسی ؑ رساند، که سرانجام رسول خدا ؐ نیز در انتهای یک فترت طولانی مبعوث شدند.

علی ؑ در مورد بعثت رسول خدا ؐ می‌فرماید: «**أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ**»[۲]

> هنگامی خداوند رسالت را بر عهده او نهاد که مدّتها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود و ملّتها در خواب عمیقی فرو رفته بودند.

بنابراین، در امّتهای گذشتهٔ قبل از اسلام، مقالهٔ حمد از نشیب و فرازهایی گذشته و سیر و چگونگی خود را در معارضه با اکابر مجرمین[۳] امتها طی نموده و بدین ترتیب، در زمان انبیای اولواالعزم پیشین به نحوی به حیات روحانی خود ادامه داده تا اینکه در زمان رسول خدا ؐ برومندتر گشته و به مقام رفیع خود نائل گردیده است.

با این مقدمه، در عبارت «سطع فارتفع» می‌توان:

ـ «سَطَعَ» را برای سیر مقاله حمد انبیا تا زمان رسول خدا ؐ در نظر گرفت و برای فهم بیشتر آن، از فرمایش علی ؑ در خطبه نود و سوم نهج‌البلاغه که در طی آن به چگونگی رسالت رسول‌خدا ؐ و هدف ارسال آن‌حضرت اشاره شده، استمداد می‌طلبیم:

۱- سطع النور: نور آشکار و درخشان شد. سطع الامر: کار آشکار شد. (به نقل از فرهنگ لاروس).

۲- نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸

۳- اشاره به آیهٔ ۱۲۳ سورهٔ مائده ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا﴾

«فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقَرَّهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنَاسَخَتْهُمْ كَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَىٰ مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ، كُلَّمَا مَضَىٰ مِنْهُمْ سَلَفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللهِ خَلَفٌ.

حَتَّىٰ أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبِتًا، وَأَعَزِّ الْأَرُومَاتِ مَغْرِسًا؛ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ، وَانْتَخَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ، عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتَرِ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسَرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ؛ نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ؛ وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ؛ لَهَا فُرُوعٌ طِوَالٌ؛ وَثَمَرٌ لَا يُنَالُ؛ فَهُوَ إِمَامُ مَنِ اتَّقَىٰ، وَبَصِيرَةُ مَنِ اهْتَدَىٰ، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ؛ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَهَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ، وَغَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ.»[1]

نطفه آنها را در شایسته‌ترین جا به ودیعه نهاد و در بهترین قرارگاه مستقر ساخت، از صلب کریمانهٔ پدران به رحم پاک مادران منتقل فرمود. هرگاه یکی از آنان از دنیا می‌رفت، فرد دیگری از ایشان برای اقامه دین خدا جانشین می‌شد.

تا اینکه این مقام والا به محمّد ﷺ تفویض شد و گوهر وجود او را از بهترین معادن استخراج فرمود و نهال وجود او را در اصیل‌ترین سرزمین غرس نمود از همان درختی که پیامبران را آفرید و شایستگان درگاه خود را از آن برگزید. عترت او بهترین عترت و خاندان او بهترین خاندان و شجره وجودش بهترین شجره است. در حرم امن خدا [مکّه] رشد کرد و در دامان خانواده‌ای کریم پرورش یافت. دارای شاخه‌هایی رفیع و میوه‌دار است که [هر] دستی بدان نرسد. او پیشوای پرهیزکاران و دیدگاه هدایت جویان است. چراغی است درخشنده و ستاره‌ای است تابنده و مشعلی است که برقش فروزنده است. روش او میانه‌روی و آیین او رشد و اعتلا و سخنش جدا کننده [حق از باطل] و حکمش عدالت است و زمانی او را به رسالت مبعوث فرمود که زمان زیادی از دوران پیامبران پیشین گذشته بود و مردم از انجام کارهای نیک فاصله گرفته و گرفتار جهل و نادانی شده بودند.

و در خطبه دوم نهج‌البلاغه نیز می‌فرماید:

---

۱ - نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۹۳

«وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اَرْسَلَهُ بِالدّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ، وَالْكِتابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السّاطِعِ، وَالضِّياءِ اللّامِعِ، وَالْاَمْرِ الصّادِعِ...»

و گواهی می‌دهم که محمّد، بنده و رسول خداست که او را با دینی مشهور و نشانه‌ای پدیدار و کتابی نگاشته شده و نوری درخشان و روشنایی تابنده و امری آشکار [برای هدایت انسانها] فرستاده است.

این دین مشهور و عَلَم مأثوری که به واسطه آن مردم هدایت شده و می‌شوند، و همین کتاب مسطور و نور ساطع و ضیاء لامع و... همه و همه به ولایت کبرویّهٔ ولویّهٔ جناب علی علیه‌السلام معطوف می‌گردد. این «دین مشهور» از ابتدای خلق آدم تا ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام و حتی انقراض عالم، همان دین اسلام در ظاهر، و ولایت جناب علی علیه‌السلام در باطن می‌باشد.

گرچه از نقل روایات زیاد در متن کتاب به شدّت امساک می‌نماییم، مع‌الوصف به قسمتی از یک حدیث معروف اشاره می‌کنیم: «... **یامَشْهُورًا فِی السَّمٰواتِ یا مَشْهُورًا فِی الْاَرَضینَ یا مَشْهُورًا فِی الْاٰخِرَةِ یا مَشْهُورًا فِی الدُّنْیا...**»[1]

ای کسی که در آسمانها مشهور هستی.

ای کسی که در زمینها مشهور هستی.

ای کسی که در آخرت مشهور هستی.

ای کسی که در دنیا مشهور هستی.

که تمام این القاب معطوف به وجود ذیجود جناب علی علیه‌السلام می‌باشد. پس می‌توان گفت که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در تمام طول تاریخ انبیا «دین مشهور» است «کتاب مسطور» است «عَلَم مأثور» است که هر کس به این عَلَم رسید بطور واقعی هدایت می‌شود و....

ای فرزند عزیز و خوانندهٔ محترم، تصوّر نمی‌شود به این سادگیها بتوان از ظاهر این عبارات (علم مأثور و نظایر آن مثل اعلام القاصدین الیک واضحه و...)[2] به واقعیت آنها دست یافت و باید گفت: «تا کی شود قرین حقیقت مجاز ما»؛ بگذریم.

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۶۳

۲- مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت امین الله.

کتاب مسطور و نور ساطع و ضیاء لامع نیز، همچنان ولایت جناب علی ﷺ و نتایج و ضوابط حاصله از آن است که این «نور ساطع» و «ضیاء لامع» همان ابعاد کیفی دیگر مقالهٔ حمد در بستر آن رودخانه‌ای است که قبلاً مثال زدیم.

پس تمام ویژگیهای تاریخ انبیای قبل از اسلام و گلهای شکوفایی که در امّتهای گذشته در این بستر توحید یا در این سیر مقالهٔ حمد پیدا شده‌اند را می‌توان تحت عنوان «سطع» خلاصه نمود.

ـ دربارهٔ «فارتفع» هم باید بگوییم: پس از اینکه دوران انبیای سلف منقضی گردید، دوران پر برکت رسول خدا ﷺ شروع شد که از یک طرف این مقاله حمد از لحاظ وجود کتبی، در عُلوّی بس رفیع به صورت قرآن مجید به منصهٔ ظهور درآمد، و از طرف دیگر به وسیلهٔ وجود خارجیِ شخص رسول خدا ﷺ و علیّ مرتضی ﷺ باز به علوّ ارتفاع و ذروهٔ اعتلای خود رسید.

تذکّر

ما بنا نداریم که کتاب را بیهوده حجیم کنیم. روش ما تنها اکتفا به اشاراتی چند است و اصولاً این کتاب (شرح خطبهٔ تطنجیه) برای علاقه‌مندانی است که کاملاً به تاریخ امّتهای گذشته و تاریخ اسلام و تاریخ شیعه آشنا می‌باشند.

۲ـ «وَ اَيْنَعَ فَلَمَعَ»

با آشنایی که به تاریخ اسلام و بعثت رسول خدا ﷺ و دوران جاهلیّت و قبل از جاهلیت در زمان فَترت انبیا داریم، معتقدیم جناب علی ﷺ با عبارت «اینع فلمع» وضع مقالهٔ حمد در زمان ظهور خاتم الانبیا محمّد مصطفی ﷺ را بیان می‌فرماید.

به عبارت دیگر، مقالهٔ حمد، ثمره‌های درخت توحید ـ که وجود مبارک علی ﷺ و یازده فرزند بزرگوارش ﷺ باشند ـ را با تشریف فرمایی رسول خدا ﷺ به جهانیان عرضه داشت؛ چرا که از ابتدای بعثت انبیا تا زمان رسول خدا ﷺ میوهٔ خود را آن چنان که باید و شاید به ثمر نرسانده بود.

الف) اَیْنَعَ:

اینکه چرا در تمام قرآن مجید فقط یکبار کلمه «ینع» به کار رفته، جای دقت و تأمل است. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام-۹۸ و ۹۹)

این آیه از: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...﴾ شروع کرده تا اینکه با عبارت: ﴿... انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ...﴾ در زمان رسول خدا ﷺ و بعد تا قیام قائم ﷺ مطلب را به پایان می‌رساند.

ما در مجلدات بعدی در محل خود متذکّر خواهیم شد که «حبًّا متراکبًا» در سطح تأویل، می‌تواند به وجود ائمهٔ هدی ﷺ و حوّاریون درجهٔ اوّلِ این بزرگواران معطوف باشد. همچنین عبارت: ﴿إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ﴾ نیز معطوف به سلسلهٔ جلیلهٔ ائمه هدی ﷺ می‌باشد که تنها در اینجا بطور فشرده اشاره‌ای نمودیم.

ب) لمع:

برای توجیه کلمهٔ «لمع» توجه خوانندگان عزیز را به خطبهٔ زیر جلب می‌کنیم:

«قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّىٰ دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطُفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ به السبيلَ، وَتَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَىٰ بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَأَرْضَىٰ رَبَّهُ.»[1]

همانا [مؤمن واقعی کسی است که] عقلش را زنده کرده و نفسش را میرانده است تا آنجا که جسمش به لاغری گرایبده و خشونت و غلظت خُلقش به لطافت تبدیل شده و برای او درخشنده‌ای پرنور درخشیده و راه را برایش روشن کرده و به سبب آن روشنایی، راه را پیموده است. همواره [در مسیر رشد] ابواب مختلف او را به باب

۱- نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۱۰

سلامت و سرای اقامت رانده است و پاهایش به سبب آرامش بدنش در قرارگاه امن و آسوده ثابت شده. [اینها همه به خاطر] آن است که قلبش را به کار گرفته و پروردگارش را راضی ساخته است.

این خطبهٔ کوتاه جناب علی ؑ نشان می‌دهد که در هر مقطع از زمان تا ظهور قائم آل محمد ؑ افرادی زبده و برجسته هستند که باطناً از کتم عالم غیب و در ظاهر از صلب پدران و از ارحام مادران به دنیا می‌آیند و در طریق خطبهٔ فوق (قد احیی عقله و...) تا سر حد نهایی آن حرکت می‌نمایند؛ تا آنجا که «لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرَقِ» برایشان نورافشانی کرده و این افراد تحت عنوان اصحاب: «بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرَقِ» باید گنجانده شوند.

پس مقاله «اَیْنَع فلمع» از زمان رسول خدا ﷺ تا غیبت کبری را شامل می‌شود.

تذکّر:

ناگفته نماند که خود جناب علی ؑ و سایر ائمه هدی ؑ نیز در این مقطع از زمان، بر حسب ظاهر، پا به دایرهٔ وجود نهاده‌اند و علی الظّاهر در صدر اصحاب مقام «بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرَقِ» قرار دارند که البته این بیان ما، جنبهٔ کلّی سیر مقالهٔ حمد را نشان می‌دهد. ولی با قرائن و نشانه‌هایی که از اخبار معصومین «سلام الله علیهم اجمعین» در دست داریم، جناب علی ؑ و ائمه هدی ؑ تحت عنوان: «شعشع» آمده‌اند، و ما برای اثبات مدعای خویش حدیثی را در قسمت پنجم همین بخش ذکر خواهیم کرد.

۳ـ «اِبْتَدَعَ فَانْفَزَعَ»

وضع مقالهٔ حمد از ابتدای خلافت غاصبانهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه، و پیدایش بدعتها در اسلام و «فزع» سلمانها و اباذرها و آشنایان به مقاله حقیقی حمد تا غیبت کبری است .

این مرحله از ابتدای رحلت رسول خدا ﷺ و غصب خلافت جناب علی ؑ شروع شد و پس از آن، با روی کار آمدن معاویه و خلفای اموی و عباسی که همگی بدعت گذاران در دین بودند، ادامه یافت.

از همان ساعت اوّلی که سران مهاجر و انصار در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و با خلافت جناب علی ﷺ مخالفت کرده و ابوبکر را غاصبانه به جای امیرالمؤمنین علی ﷺ نشاندند، بدعتها آغاز گردید و همان طور که می‌دانیم، اساس تمام آن بدعتها را خلیفهٔ اوّل و دوم و سوم در دین گذاردند. و در ادامه، معاویهٔ ـ علیه الهاویه ـ چه بدعتها که ننهاد و چه بخشنامه‌هایی که به فرمانداران خود ننوشت و با این بخشنامه‌ها چه احادیث مجعولی را که به خورد جامعهٔ مسلمین نداد. معاویه از این هم پا فراتر نهاد و در بخشنامه‌های خود به فرمانداران بلاد مسلمین دستور داد که وجود مبارک و مسعود امیرالمؤمنین ﷺ را «سَبّ» کنند.

یکی دیگر از کارهای غاصبین خلافت، این بود که «بازرگانان حدیث»[1] نظیر ابوهریره‌ها را از همان ابتدا تدریجاً به مظهر قدرت در خلافت مسلمین نزدیک کردند.[2]

اگر چه «عمربن عبدالعزیز» از سَبّ جناب علی ﷺ جلوگیری نمود، ولی باز در مورد همین عمر بن عبدالعزیز امام محمّد باقر ﷺ می‌فرماید: اعمال وی جنبه ظاهری داشته و در باطن، او نیز از مخالفین جناب علی ﷺ بوده است.

ما در این مقطع از زمان، نسبت به بدعتهای خلفای ثلاث (ابوبکر، عمر، عثمان) و سپس معاویه، دل پر خونی داریم؛ ولی نمی‌توانیم آن طور که باید، همهٔ تأثّرات و فزعهای باطنی خود و سایر دوستان محمّد و آل محمّد ﷺ را در اینجا بازگو کنیم.

به عبارت دیگر، ما بدعتهای خلفای ثلاث و معاویه و سنّت‌های سیّئهٔ آنان و هجوم سیل‌آسای مبغضین جناب علی ﷺ برای غصب خلافت آن حضرت و تقویت خلفای جور و ۲۵ سال خون دل خوردن امیرالمؤمنین ﷺ، همچنین تمام دردها و رنجها و آه‌ها و جزع و فزع‌های سلمان‌ها و اباذرها و... را می‌توانیم در این قسمت تحت عنوان «ابتدع فانفزع» از نظر بگذرانیم.

۱- کتابی اخیراً در مصر دربارهٔ زندگی و وضع ابوهریره نوشته شده به نام «ابوهریره، بازرگان حدیث» که توسط علی دوانی به فارسی ترجمه شده است.

۲- ذکر پیدایش بدعتها و سنّت‌های سیّئه و بالاخره «سَبّ» جناب علی ﷺ را باید در کتابهای تفصیلی مربوطه ملاحظه کرد.

۴ـ «هاع و لاع»

این عبارت، وضع مقالهٔ حمد و انتشار آن را از ابتدای غیبت کبری تا ظهور قائم آل محمّد عليه‌السلام بیان می‌کند. در این دوره، مقاله حمد به صورت: «هاع و لاع» در بستر تاریخ به حرکت خود ادامه می‌دهد.

«رجلٌ هاعٌ لاع» به معنای مرد ترسو و ضعیف آمده است. در واقع باید گفت که بعد از غیبت کبری تا زمان ظهور قائم آل محمد عليه‌السلام رجال حقّ و علمای ربّانی و برگزیدگان خلقت در کمال اختفاء و با تقیّهٔ شدید و عدم افشای سِرّ آل محمّد عليهم‌السلام روزگار می‌گذرانند.

به بیان بهتر، همهٔ رجال حقّ و آن علمایی که به صحنهٔ نور رسیده‌اند ـ نظیر سلمان فارسی‌های کتوم ـ باید به صورت: «خائفًا یترقّب»[1] ایّام خود را سپری نمایند. البته این امر مانع از آن نیست که مستعدین و تشنگان حقّ و حقیقت از فیوضات الهی محروم بمانند؛ بلکه به مصداق شعر شاعر:

تشنه می‌گوید که کو آب گوار　　　آب هم گوید که کو آن آبخوار

تشنگان وادی حقیقت همه به اندازهٔ ظرف وجودی و خواست خود از مَنْهَل رَوِیّ معارف توحیدی و مقالهٔ حمد در این دوره سیراب می‌شوند.

تذکّر:

کلمهٔ عالم ربّانی در دوره کتابهای ما زیاد به چشم می‌خورد. در اینجا با استفاده از خطبهٔ «تطنجیه» می‌گوییم، این رجال حقّ در دوران غیبت کبری همه به صورت «هاع و لاع» زندگانی خود را می‌گذرانند و به هیچ وجه نمی‌توانند خود را «کما هو حقّه» معرفی کنند. «متعلّمین علی سبیل نجاةٍ» آنها نیز باید «علی قدر مراتبهم» آنها را بشناسند؛ چه، هرکدام به مصداق حدیث زیر می‌باشند که:

جبرئیل در شب معراج تا حد معینی همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؛ اما زمانی رسید که

۱- اشاره به آیات ۱۸ و ۲۱ سورهٔ «قصص».

از حرکت باز ماند و رسول خدا ﷺ جلوتر رفت و جبرئیل در این موقع عرضه داشت: «فَإِنْ تَجاوَزْتُهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتي»[1]، یعنی:

اگـر یـک سـر مـوی بـرتـر پـرم شـعـاع جـلالـش بـسـوزد پـرم

ما از این حدیث شریف می‌خواهیم استفاده نموده بگوییم: شاگردان افراطی علمای ربّانی نیز به منزلهٔ جبرئیل، هر یک در مقامی قرار دارند که اگر از آن مقام بخواهند تجاوز نمایند، شعاع جمال و مشیّت الهی، پرهای همّت آنها را در حرکت به سوی خدا می‌سوزاند. باز هم در اینجا باید گفته شود:

سخن سر بسته گفتی با حریفان خدایا زین معما پرده بردار

به خدا پناه می‌بریم از «مضلّات الفتن»، و از اینکه در آینده، سامری‌ها و گوسالهٔ سامری‌ها و متمهدی‌ها و... با مطالعهٔ این کتاب استفاده‌های نامشروع بنمایند.

در قرآن مجید، در مورد تقیّه و عدم اضاعهٔ حقّ و عدم اذاعهٔ سِرّ در نظر بدوی ظاهراً بیش از چند آیه دیده نمی‌شود؛ اما با یک دقت لطیف و موشکافانه شاید بتوان صدها مورد را در بین آیات قرآن مجید شناسایی کرد که در همهٔ آنها اشاره به تقیّه و مدارای با خلق و میانه‌روی تذکّر داده شده است.

مقاله حمد در این قسمت از بستر تاریخ را قرآن مجید ضمن آیهٔ زیر بیان می‌نماید:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور - ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، وعده داده که آنها را در زمین خلیفه گرداند؛ همان گونه که کسانی که قبل از آنها بودند را خلیفه در زمین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است ثابت و مستقر فرماید و ترس آنها را به امنیّت مبدل کند. [خداوند می‌فرماید: مؤمنین] مرا پرستش می‌کنند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند.»

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۶

در اینجا فقط به قسمت آخر آیه که با موضوع ما در ارتباط می‌باشد توجه می‌نماییم آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوفِهِمْ اَمْنًا﴾

کلمهٔ «خوف» در این قسمت از آیه به اتکای احادیث معصومین علیهم السلام معرّف همان ایام «هاع و لاع» می‌باشد که شیعیان واقعی و رجال حقّ در کمال خوف و تقیّه روزگار می‌گذرانند. این دوران خوف تا زمان قیام قائم علیه السلام ادامه داشته و با ظهور ایشان، دوران خوف یا ایام «هاع و لاع» سپری می‌گردد.

۵ـ شَعْشَعَ فَلَمَعَ:

وضع مقالهٔ حمد در زمان ظهور قائم آل محمّد علیه السلام و رجعت حسینی و جناب علی علیه السلام و مراحل بعدی آن است.

باید بدانیم که وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت ولی عصر و سایر ائمه هدی علیهم السلام به همه زبانهای ملل مختلف آشنا می‌باشند که این خود در ذیل عبارت: «**عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَفَصْلَ الْخِطابِ**» باید شرح داده شود.

حضرت رضا علیه السلام در توضیح «فصل الخطاب» می‌فرماید: فصل الخطاب یعنی آشنایی امام معصوم علیه السلام به همهٔ زبانها. در این زمینه احادیث زیادی هم از ملاقات ائمه هدی علیهم السلام با افراد و نژادهای مختلف در طی کتب روایی عزیز شیعه وجود دارد که بیانگر آشنایی ائمه هدی علیهم السلام با السنهٔ مختلف است. تا آن حد که ما را بی نیاز می‌کند از اینکه به عنوان شاهد، حدیثی را در اینجا نقل کنیم.

حقیقت این است که کلمهٔ «شعشع» در اکثر موارد برای جناب علی علیه السلام استعمال شده است؛ زیرا در یکی از احادیث معراجیه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که مفصّل است و ما تنها به مورد حاجت خود در این خبر اشاره می‌کنیم ـ چنین آمده است: «**اِذْ مَرَّ بِنا نُورٌ شَعْشَعانِيٌّ فَخَرَّتِ الْمَلائِكَةُ لِذٰلِكَ النُّورِ سُجَّدًا فَقالُوا: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، نُورُ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ اَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ**»

ناگاه نوری بسیار درخشان بر ما گذشت که ملائکه برای آن به سجده افتاده و عرضه داشتند: سبّوح قدّوس، این نور فرشته مقرّب و یا پیامبر مرسلی بود»

در این موقع ندایی از طرف حقّ جلّ جلاله رسید که: «لاٰ نُورُ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَلاٰ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ، هٰذٰا نُورُ طِینَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طٰالِبٍ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیه.»[۱]

نه نور فرشته مقرّبی است و نه پیامبر مرسلی، این نور طینت علی بن ابی‌طالب ؑ است.

این چند سطر، یک سری حقایق عالیه‌ای را در بر دارد که ما به هیچکدام از این حقایق اشاره نمی‌کنیم. تنها این نکته را مجدّداً تکرار می‌کنیم که عبارت «نور شعشعانی» همچنین لغت «شعشع» در احادیث ما، غالباً برای جناب علی ؑ به کار رفته است. با یک استخراج فرع از اصل، می‌توانیم «نور شعشعانی» را برای سایر ائمّه هدی ؑ نیز به کار بریم.[۲]

تذکّر:

چون مندرجات حدیث مفضل با خطبهٔ «تطنجیه» در اغلب موارد وحدت موضوع و وحدت تطبیق زمان دارد و نیز روی وقایع مشترکی صحبت می‌نمایند، لذا خوانندگان عزیز، برای فهم بیشتر مطالب این کتاب، بهتر است که حدیث مفضل بن عمر از امام ششم ؑ را به دقت مطالعه فرمایند. ما باز هم در ضمن شرح خطبهٔ «تطنجیه»، قسمتهایی از این حدیث شریف را به مناسبت یادآور می‌شویم.

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۶۲

۲- در اینجا قسمت آخر یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین ؑ را که در جامع کوفه ایراد فرموده، در رابطه با لفظ «شعشع» نقل می‌کنیم: «... ثُمَّ لَمْ یَزَلْ ذٰلِکَ النُّورُ یَنْتَقِلُ فینٰا وَیَتَشَعْشَعُ فی غَرٰائِزِنٰا فَنَحْنُ اَنْوٰارُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ سُفُنُ النَّجٰاةِ وَفینٰا مَکْنُونُ الْعِلْمِ وَاِلَیْنٰا مَصیرُ الْاُمُورِ وَبِمَهْدِینٰا تُقْطَعُ الْحُجَجُ فَهُوَ خٰاتِمُ الْاَئِمَّةِ وَمُنْقِذُ الْاُمَّةِ وَمُنْتَهَی النُّورِ وَ غٰامِضُ السِّرِّ...» «... سپس آن نور پیوسته در ما منتقل می‌شود و با طبایع ما آمیخته می‌گردد. پس ما انوار آسمانها و زمینیم و کشتیهای نجاتیم. در ما علم مکنون و پوشیده است و عاقبت کارها به جانب ما است و به مهدی ما حجتها منقطع می‌شود. او خاتم امامان و نجات دهندهٔ امت و منتهای نور و سِرّ سخت و دشوار است...» مستدرک نهج البلاغه، موسوم به مصباح البلاغه، ج ۱، خطبه ۱۸، ص ۶۵

لمع:

در عبارت: «شَعْشَعَ فَلَمَعَ» لغت «لمع»، ظاهراً در درجهٔ اول به اصحاب حضرت ولی عصر عليه السلام و افرادی که با جناب حسین بن علی عليه السلام در رجعت حسینی می‌آیند، اشاره دارد. و چون در قیام قائم آل محمّد عليه السلام و رجعت و برنامه‌های بعد از آن، همهٔ انبیا و رجال حقّ حضور به هم می‌رسانند، لذا در این خطبه از این حضور دسته جمعی، به صورت «فلمع» تعبیر شده است.

خلق آسمانها، کوهها و دریاها

۱ـ يَتَصاعَدُ فِي السَّماءِ إِرْسالاً وَيَذْهَبُ فِي الْجَوِّ اعْتِدالاً

سخن از سیر اجمالی مقاله حمد بود که در بستر زمان و بر حسب عواملی که به آن اشاره شد، از پنج مرحله می‌گذشت. متصاعدین در سمای عالم معنا، همان ارواح صاعدهٔ انبیا و رسل و سلمان فارسی‌ها می‌باشند که به صورت «يَتَصاعَدُ فِي السَّماءِ إِرْسالاً» از آنها یاد شده است. این صعود طبق مشیّت الهی ممکن است در زمانهای خیلی کوتاه انجام شود؛ اما در مورد رجال حقّ که بایستی از مرحلهٔ جوّ و مراحل قبلی آن بطور معتدل و آرام عبور کنند تا بتوانند وارد سماء عالم معنا شوند به صورت «يَذْهَبُ فِي الْجَوِّ اعْتِدالاً» یاد شده است.

ظاهراً منظور جناب علی عليه السلام از حرکت اعتدالی این افراد در جوّ، بیان این حقیقت است که در هر زمان افراد معدودی با مقالهٔ حمد آشنا و به ورود به سرچشمهٔ «ص» فائز شده و در آنجا از فیض دیدار رسول خدا صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین عليه السلام و سایر ائمّه هدی عليهم السلام در خواب و بیداری و در ظاهر و باطن برخوردار می‌شوند. همین عده که بطور اعتدالی در جوّ حرکت می‌کنند، ظاهراً اصحاب حضرت ولی عصر عليه السلام را نیز شامل می‌گردند و لامحاله، این عده مقارن ظهور آن حضرت، به سیصد و سیزده نفر می‌رسند.

در کتب عرفانی نظیر «لبّ لباب مثنوی» که توسط ملا حسین کاشفی سبزواری، صاحب «روضة الشهدا» از مثنوی انتخاب شده و همچنین در بعضی دیگر از کتب عرفا به اتکای احادیث معصومین عليهم السلام این عده را به صورت زیر تقسیم نموده‌اند:

۱. اوتاد ۲. ابدال ۳. نجباء ۴. نقباء ۵. رجال الغیب

و برای هر یک، تعدادی قائل شده‌اند که جمع آنها در هر زمان سیصد و سیزده نفر بشود. امّا بدون اقامهٔ دلیل و اظهار حجّت و برهان، قرائنی در دست ما هست که این عده همیشه ثابت نیست و خود عبارت خطبه «تطنجیه» که می‌فرماید: «**وَيَذْهَبُ فِي الْجَوِّ اعْتِدالاً**» یکی از دلایل ظاهری ما می‌باشد.

کوتاه سخن آنکه این عده، مقارن ظهور جناب ولی عصر ﷺ به سر حد کمال خود (سیصد و سیزده نفر) می‌رسند و لامحاله در هر زمان عده‌ای از این رجال الغیب، خرقه تهی نموده و افراد دیگری جای آنها را می‌گیرند؛ بنابراین تعدادشان متغیّر است و تنها در زمان ظهور حضرت ولی عصر ﷺ به سیصد و سیزده تن می‌رسد. برای بیان بیشتر این موضوع، آیات زیر را متذکّر می‌شویم:

﴿وَاللهُ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ فَتُثيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذٰلِكَ النُّشُورُ ○ مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَميعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَمَكْرُ أُولٰئِكَ هُوَ يَبُورُ ○﴾ (فاطر ـ ۹ و ۱۰)

«و خداست آنکه بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد؛ پس آن ابر را ما به سرزمینهای مرده می‌رانیم و به سبب آن، زمین را بعد از آنکه مرده بود، زنده می‌کنیم و حشر مردگان در قیامت نیز به همین گونه است. هر کس عزت می‌خواهد [بداند] که تمام عزّت از آنِ خداست. به سوی او کلمهٔ پاک بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد و کسانی که به مکر اعمال بد می‌کنند، عذاب شدیدی برای آنهاست و مکرشان به کلّی نابود می‌شود.»

در اینجا چند نکته از این دو آیه را مورد توجه قرار می‌دهیم:

ـ ﴿مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَميعاً﴾

در مورد اینکه ارادهٔ عزّت نزد چه کسانی یافت می‌شود، باید به حدیث یونس‌بن ظبیان[1] مراجعه کرد. امّا در اینجا می‌گوییم، افرادی که ارادهٔ عزّت در خلقت را

---

۱ – رجوع کنید به کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین».

دارند، در درجهٔ اوّل انبیا و اولیا و در درجهٔ مقدّمتر، انبیای اولواالعزم هستند که همهٔ اینان، اوّلاً صاحب اراده و ثانیاً صاحب عزم می‌باشند.

- ﴿اِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ﴾

انبیا و رسولان الهی که وارد سماء عالم معنا شده‌اند، در حقیقت همان کلمه‌های طیّب الهی هستند که‌ارتفاع درجاتشان در اثر عمل صالح است. ضمناً عبارت «یَتَصاعَدُ فِی السَّماءِ اِرْسالاً» با عبارت قرآن مجید در این قسمت وحدت موضوعی دارد که از شرح آن می‌گذریم.

- ﴿وَالعَمَلُ الصّالِحُ یَرفَعُهُ﴾

عمل صالح به استناد اخبار زیادی از معصومین علیهم‌السلام و بالاخره به اتکای مفرداتی که در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین» ذکر شده است، در درجهٔ نهایی خود، جز محبّت و ولایت جناب علی علیه‌السلام چیز دیگری نیست. این عمل صالح، مادامی که از همهٔ بغضها و مرض‌ها و اعراض‌ها و عتوّها و عنادها و حفیظه‌ها و خَبٌها[1] و... مبرّا و عاری نشود، عمل صالح واقعی نبوده و باعث ترفیع درجه نخواهد شد. هر چند این نکات را در ضمن شرح مختصر خطبهٔ «نورانیه» در کتاب علی علیه‌السلام و فوج فائزین» متذکر شده‌ایم، اما در این خطبه (خطبهٔ تطنجیه) جناب علی علیه‌السلام همین قدر می‌خواهند یادآوری نمایند که: نوع حرکتِ صاحبان حرکت در جوّ که به نام طیر در قرآن مجید نامیده شده‌اند، معتدل بوده و با عطوفت و رحمت خاصی از طرف حق جلّ و علا انجام می‌شود.

لازم است برای مزید اطلاع به دو آیهٔ دیگر اشاره نماییم:

الف: ﴿اَلَمْ یَرَوا اِلَی الطَّیرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما یُمسِکُهُنَّ اِلَّا اللهُ اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یُؤمِنُونَ﴾ (نحل - ۷۹)

«آیا به پرندگان در هوا نمی‌نگرند که در جوّ آسمان مسخّر شده‌اند و بجز خدا کسی آنها را نگاه نداشته است. به درستی که در این امر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نشانه‌های روشنی است.»

۱- این اصطلاحات، همه گلچین شده از احادیث معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

ب: ﴿اَوَلَمْ یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صٰافّٰاتٍ وَیَقْبِضْنَ مٰا یُمْسِکُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصیرٌ﴾ (ملک ـ ۱۹)

«آیا به پرندگان بر فرازشان نمی‌نگرند، در حالی که گاهی بال گشوده‌اند و [گاهی] آن را بسته نگه می‌دارند و جز خداوند مهربان، کسی آنها را نگاه نمی‌دارد. همانا خداوند بر هر چیزی بیناست.

در این دو آیه، به نحوی از حرکت اعتدالی در جوّ برای سالکین الی الله سخن به میان آمده است. در یک آیه به صورت: ﴿... مٰا یُمْسِکُهُنَّ اِلَّا اللهُ اِنَّ فی ذٰلِکَ لَاٰیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ﴾ و در آیهٔ دیگر به صورت: ﴿... مٰا یُمْسِکُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصیرٌ﴾ ذکر شده است. شاید در نظر شما خوانندهٔ عزیز، بین استنتاجات ما با آیات فوق الذّکر ارتباطی نباشد؛ ولی با دقت بیشتر و آشنایی با مفردات این دوره کتابها، ان‌شاءالله در آینده بهتر متوجه این امر خواهید شد.

۲ـ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ بِلٰا دَعٰائِمَ، وَاَقٰامَهٰا بِغَیْرِ قَوٰائِمَ، وَزَیَّنَهٰا بِالْکَوٰاکِبِ الْمُضیئٰاتِ، وَحَبَسَ فِی الْجَوِّ سَحٰائِبَ مُکْفَهِرّٰاتٍ

در مورد عبارات ۱ و ۲ ممکن است در بدو امر، نظر خوانندهٔ گرامی به خلق سماوات و کرات آسمانی متوجه گردد که این ایرادی ندارد. اما چون از ابتدای خطبه تاکنون روی چگونگی وضع مقالهٔ حمد در مقاطع زمانی مختلف و در واقع نشو و نمای این مقاله در عالم معنا و همچنین آثار ظاهری آن در دو بُعد کیفی و کمّی در عالم ظاهر (شهاده) سخن به میان آمده است، لذا دو جملهٔ فوق نیز لامحاله معطوف به عالم معنا خواهد بود. مع‌الوصف بد نیست در این باره به آیهٔ دوم سوره «رعد» نیز نظری بیفکنیم.

﴿اَللهُ الَّذی رَفَعَ السَّمٰوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْاَمْرَ یُفَصِّلُ الْاٰیٰاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ﴾

«خداست آنکه آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید بالا برد. سپس به عرش مستولی شد و خورشید و ماه را مسخّر کرد. همگی به سوی نهایت مشخصی در حرکتند. خداوند امورات را تدبیر می‌فرماید و آیات و نشانه‌ها را تفصیل می‌دهد؛ شاید شما به ملاقات با پروردگارتان یقین نمایید.»

در مورد آیه دوم این سوره از حضرت رضا ﷺ نقل شده است که فرمود: این آیه می‌فرماید: ﴿اَللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا﴾ و نمی‌فرماید: «بِغَيْرِ عَمَدٍ»[1]

حال اگر منظور از این آسمانی که رفیع گردیده همین کرات سماوی باشد که در منظومه شمسی و سایر منظومه‌های دیگر است، اینها همه با قوانین جاذبهٔ عمومی در فضا معلق و هر کدام در مسیر خود در حرکت می‌باشند[2]، و ما از این راه بیش از این جلو نرفته و تمام کوشش خود را به سماوات در عالم معنا معطوف می‌داریم.

سماوات و یا بهتر گفته شود، اهل سماوات که در درجهٔ اول ائمه هدی ﷺ و انبیای اولوا العزم و سپس انبیا و اوصیا و رجال حقّ در طول سیر مقالهٔ حمد می‌باشند، اینان نیز با ضوابط خاصّی در عالم معنا با هم ارتباط دارند که این ارتباط در ظاهر به غیر دعائم و به غیر قوائم ـ طبق مندرجات عبارت ۱ و ۲ ـ بیان گردیده است. ولی در واقع و نفس الامر، این انبیا و رجال حقّ و اصحاب جناب ولی عصر ﷺ به وسیلهٔ دعائمی که در ظاهر دیده نمی‌شوند، با هم ارتباط دارند. این ارتباط ممکن است به شکل «حشر»، «تسخیر»، «افاضه فیض»، «تمثُّل»[3] و بالاخره بطور کلّی به شکل «ریح طیبه» و «ریاح» باشد.

اینک برای روشن شدن ذهن شما فرزندان و خوانندگان عزیز، لغات فشردهٔ فوق را که هر کدام اشاره به آیاتی از قرآن مجید دارد، در اینجا بیان می‌کنیم.

الف ـ «حشر»

کلمهٔ حشر که در اینجا استفاده شده است، اشاره به این آیه دارد: ﴿وَ حُشِرَ لِسُلَيْمٰانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ (نمل ـ ۱۷)

«و سپاهیان سلیمان، شامل جنّ و انس و پرندگان همگی جمع شدند. پس آنها بازداشت شدگانند.»

---

۱ ـ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۲، منظور حضرت آن است که ستون دارد ولی قابل رؤیت نیست.

۲ ـ عمد و عمود یا ستونهایی که این کرات را به یکدیگر مرتبط نموده‌اند، همان نیروی جاذبه عمومی نیوتنی است که ابتدا در منظومه‌ای نظیر منظومه شمسی و سپس در هر چند منظومهٔ دیگر که در شاخه و بالهای مختلف در دور محور کهکشانها در حرکت هستند برقرار است.

۳ ـ تمثل در ارتباط با آیه ﴿وَ تَمَثَّلَ لَهٰا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ می‌باشد که ان‌شاءالله در کتاب «علی ﷺ و ظلمات البرّ» در بخش عالم مثال با آن آشنا خواهیم شد.

اکنون با توجه به این آیه اگر سلیمان ﷺ در عصر خود در آسمان عالم معنا مقام رفیعی را دارا بوده است، جنّ و انس و طیر و... با ایشان به شکل «حشر» (بطور جمع) ارتباط داشته‌اند؛ یعنی همهٔ اینها با او در دنیا محشور بوده، اما پاره‌ای از آنها در عالم معنا با سلیمان محشور می‌شوند.

ب ـ «تسخیر»

شأن تسخیر و ارتباط مُسَخِّر (تسخیر کننده) و مُسَخَّرٌ له (آنچه برای او تسخیر شده) در یک سطح عالیه‌ای قرار دارد. برای شاهد مثال از عبارت خطبه تطنجیه استفاده می‌کنیم آنجا که امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید:

«لَقَدْ سُخِّرَتْ لِيَ الرِّيَاحُ وَالْجِنُّ وَالْهَوَامُّ وَالطَّيْرُ وَالشَّجَرُ»[1]

همانا بادها، جنّها، خزندگان، پرندگان و درختان، به تسخیر من درآمده‌اند.

کلمهٔ «سخّر» و «سخّرنا» در درجه اوّل مخصوص رسول خدا ﷺ، علی ﷺ و سایر انوار قدس الهی ﷺ است که در خطبهٔ تطنجیه به صورت عبارت فوق آمده است. برای نمونه در قرآن مجید به آیهٔ زیر اشاره می‌کنیم:

﴿اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...﴾ (لقمان ـ ۲۰)

«آیا نمی‌نگرید که خداوند آنچه در آسمانها و زمین است، مسخّر شما کرده است و نعمتهای ظاهری و باطنی را بر شما تمام نموده است.»

اگر کلمهٔ «سخّر» بطور جمع استعمال شود و به صورت «سخّرنا» ذکر گردد، منظور جناب رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ می‌باشند که همهٔ این بزرگواران، دست‌اندرکاران امر خلقت از ازل تا ابد هستند. پس آیاتی نظیر: ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ﴾ (انبیا ـ ۷۹)

«ما با داود کوهها و پرندگان را مسخّر کردیم که تسبیح گویند.»

و ﴿اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِشْرَاقِ﴾ (ص ـ ۱۸)

۱ـ راجع به این عبارت، در بخش ششم بیان بلیغتر و رساتری خواهیم داشت.

«ما کوهها را با او مسخّر نمودیم که در شبانگاه و صبحگاهان تسبیح گویند.»

و ﴿فَسَخَّرْنٰا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخٰاءً حَيْثُ أَصٰابَ﴾ (ص ـ ۳۶)

«ما باد را برای او مسخّر نمودیم که به فرمان او با آرامی به هر کجا که خواهد حرکت کند»

اشاره به این موضوع می‌کند که طبق مشیّت الهی و توسط این بزرگواران در مواقع ضروری رجال حق دیگری نیز ـ در سطح تأویل ـ با انبیا یکجا هم ناله و همداستان می‌شوند.

ج ـ «ریح طیّبه و ریاح»

در مقدمهٔ همین کتاب به تفصیل در این زمینه مطالبی را متذکر شدیم و در اینجا نیاز به تکرار آنها نمی‌بینیم.

ـ وَزَيَّنَهٰا بِالْكَوٰاكِبِ الْمُضِيئٰاتِ:

آسمان را به کوکبهای درخشنده و نور دهنده زینت داد.

کلمهٔ «کوکب» در قرآن مجید دارای تأویلات مختلفی است که ذیلاً به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱ـ در آیهٔ ﴿اَلزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ (نور ـ ۳۵)

«شیشه‌ای که تلألوء آن گویی ستاره‌ای درخشان است»

این «کوکب دُرّی» و این «ستارهٔ درخشان» می‌تواند اشاره به هر یک از حضرات انوار قدس الهی باشد.

۲ـ آیهٔ ﴿إِنّٰا زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِزِينَةٍ الْكَوٰاكِبِ﴾ (صافّات ـ ۶)

«همانا ما آسمان دنیا را با ستارگان زینت بخشیدیم»

منظور از تأویل «کوکب» در این آیه نیز نظیر آیهٔ نور است و شاید در سطح رفیعتری در عالم معنا بتوان روی آن صحبت کرد.

۳ـ در آیهٔ: ﴿إِذْ قٰالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يٰا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾ (یوسف ـ ۴)

«هنگامی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، به راستی من یازده ستاره را دیدم»

این یازده کوکب به یازده برادر یوسف تأویل و تعبیر شده است.

و اما در خطبهٔ «تطنجیه» «کواکب المضیئات»، در درجهٔ اول خود ائمه معصومین علیهم السلام هستند. یکی از شواهد ما بر این مدّعا فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ جناب علی علیه السلام است؛ آنجا که می‌فرماید:

«مَثَلُهُ کَمَثَلِ بَیْتِ اللهِ الْحَرامِ یُزارُ وَلا یَزُورُ وَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْقَمَرِ اِذا طَلَعَ اَضاءَ الظُّلْمَةَ، وَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الشَّمسِ اِذا طَلَعَتْ اَنارَتْ»[1]

مَثَل علی بن ابی‌طالب علیه السلام مثل خانه خداست که زیارت می‌شود، ولی به زیارت کسی نمی‌رود و مثل امیرالمؤمنین علیه السلام مثل ماه است که وقتی طلوع می‌کند، ظلمتها و تاریکیها را از بین برده، روشن می‌کند و [باز] مثل علی علیه السلام مثل خورشید است که وقتی طلوع می‌کند، نورافشانی می‌نماید.

می‌توان گفت که هر یک از انبیا و رجال حق، نیز در زمان خود به منزلهٔ کوکبی هستند که در آسمان رفیع عالم معنا قرار دارند. این بزرگواران در اثر آشنایی با ولایت جناب علی علیه السلام از ظلمت جهل و بُعد حقّ و همهٔ تاریکیها به در آمده و در معرض شمس عالم معنا قرار می‌گیرند.

ـ وَحَبَسَ فِی الْجَوِّ سَحائِبَ مُکْفَهِرّاتٍ:[2]

و ابرهای متراکم و فشرده را در جوّ محبوس گردانیده است.

چون در این عبارت سخن از جوّ به میان آمده و می‌دانیم جوّ محلّ اقامت «طیر» و یا رجال حقّی است که در حال پرواز به سماء عالم معنا می‌باشند، لذا می‌توان گفت در هر مقطع از زمان، عده‌ای مردان افراطی و آشنا با مقالهٔ صحیح از وجه ارض قیام نموده و در جوّ سماء بطور متراکم و مکفهر قرار می‌گیرند تا هر وقت مشیّت ازلی تعلق گیرد، در سماء عالم معنا بطور ثابت وارد شوند.

عبارت شیرین و پر مغز و عمیق: «وَحَبَسَ فِی الْجَوِّ سَحائِبَ مُکْفَهِرّاتٍ» در سطح

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۸

۲- مکفهر یا مکهفر هر دو در لغت آمده است.

تأویل، شایستهٔ یک بحث طولانی و جامع الاطراف می‌باشد و افراد سالک افراطی که از حالات: دابّه در ارض و جنّ در هوا گذشته و به صورت طیر در جوّ سماء درآمده‌اند عبارت «حَبَسَ فِی الْجَوِّ» را به خوبی احساس می‌نمایند.

حال چنانچه بخواهیم این قسمت را با مندرجات کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین» تطبیق کنیم، می‌گوییم: طبقه‌ای که در جوّ سماء بطور مُکْفَهِرّ در هر عصری محبوس هستند، همان افراد بلند مرتبه‌ای می‌باشند که در مقام ظلّ قرار دارند. آیهٔ زیر در یک بُعد خاص و ویژه به این موضوع اشاره می‌کند:

﴿اَلَمْ تَرَ اِلىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَليلاً ○ ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَيْنا قَبْضًا يَسيرًا ○﴾ (فرقان - ۴۵ و ۴۶)

«آیا ندیدی که چگونه پروردگارت سایه را گسترانید با آنکه اگر می‌خواست، آن را ثابت قرار می‌داد. سپس ما آفتاب را دلیل و راهنما بر آن ظل (سایه) قرار دادیم و سرانجام آن سایه را تدریجاً [با بالا آمدن خورشید] به سوی خود قبض می‌کنیم»

این نگهداری و توقّف در جوّ عین لطف خدای تبارک و تعالی در مورد بندهٔ خود می‌باشد و تمام مقاماتی را که این افراد احراز نموده‌اند، در موقع موت و یا ظاهراً در ایام و دقایقی قبل از موت از طرف واهب العطایا به آنان عطا و مرحمت می‌گردد. ان‌شاءالله.

آیهٔ شریفهٔ ﴿وَهُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِباسًا وَالنَّوْمَ سُباتًا وَجَعَلَ النَّهارَ نُشُورًا﴾ (فرقان - ۴۷)

«و او خدایی است که شب را همانند لباسی قرار داد [تا شما در آن آرام گیرید] و خواب را سبب راحتی [بدنهای] شما قرار داد و روز را برای حرکت و انتشار [در زمین] قرار داد.»

ظاهراً بعضی از اسرار توقف «سحائب مکفهرّات» را مطرح می‌فرماید که ما به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف - چون سالکین الی الله در ابتدای حرکت کاملا مستبصر نمی‌باشند و در مراحل لیل، در گذرگاه شعبان قرار دارند، لذا خداوند سبحان این گذرگاه را برای حفاظت آنها از شیاطین انسی و جنّی قرار داده است.

ب - چنانچه گرم رو حرکت نمایند، بیم اِندکاک نسبی جسم و کالبد آنها رفته و شاید

تاب نیاورند؛ در اینجا نیز مشیّت حقّ آنها را دچار غفلت و نوم غفلت می‌نماید تا بطور نسبی استراحت نموده و سرانجام به توفیقات عالیه فائز گردند.

توجّه:

محبین واقعی کوی حسینی در هر عصر، اگر به تمام واقع محبّ و مشتاق حضرتش باشند، شاید پاره‌ای از آنها نیز به صورت ابرهای متراکم محبوس در جوّ زندگی نموده تا اینکه در رجعت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام پروانه‌وار پیرامون شمع وجود نازنین آنجناب به صورت: «سر و دستار ندانم که کدام افشانم» حاضر شوند.

تذکّر:

البته در مورد کلمه «محبین»، خوانندهٔ عزیز این کتاب باید تعارف را کنار بگذارد و به اشعار متصوّفه و حکایتهای سطحی آنان توجه نفرماید؛ زیرا به عقیدهٔ ما محبّین واقعی کسانی هستند که تمام عبارات مناجات محبّین امام چهارم علیه‌السلام و یا مندرجات دعای عرفهٔ امام حسین علیه‌السلام دربارهٔ آنها صادق باشد.

۳ـ «وَخَلَقَ الْجِبالَ وَالْبِحارَ عَلیٰ تَلاطُمِ تَیّارٍ رَفیقٍ فَتَقَ وَلَجاها[1] فَتَغَطمَطَتْ اَمْواجُها»[2]

به دنبال قسمتهای اوّل و دوم این فصل که جناب علی علیه‌السلام مطالب واقعی خود را ابتدا از سوی (ناحیه) سماوات شروع نمود و بعد رجالِ در هر طبقه را تشریح فرمود و تدریجاً به سوی سحاب حرکت نزولی نمود، در این قسمت به سوی ارض نزدیک می‌شود و در مورد رجالی که در سطح ارض قرار دارند می‌فرماید: «وَخَلَقَ الْجِبالَ وَالْبِحارَ عَلیٰ تَلاطُمِ تَیّارٍ رَفیقٍ فَتَقَ...»

۱ـ در نسخه مشارق انوار الیقین، «رتجاها» آمده که ظاهراً صحیحتر به نظر می‌رسد.

۲ـ تَغَطمَطَ الْبَحْرُ: اِضْطَرَبَ وَعَلَتْ اَمْواجُهُ. «دریا طوفانی شد و موجهایش بالا آمد»

بخش دوم

شهادت به یگانگی خدا
و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر ﷺ

«اَحْمَدُهُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَاَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لٰا شَرِیکَ لَهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِنْتَخَبَهُ مِنَ الْبُحْبُوحَةِ الْعُلْیٰا، وَاَرْسَلَهُ فِی الْعَرَبِ الْعَرْبٰاءِ، اِبْتَعَثَهُ هٰادِیًا مَهْدِیًّا، وَحُلٰاحِلاً رٰاضِیًا مَرْضِیًّا طَلِسْمِیًّا،

فَاَقٰامَ بِهِ الدَّلٰائِلَ وَخَتَمَ بِهِ الرَّسٰائِلَ وَنَصَرَ بِهِ الْمُسْلِمِینَ وَاَظْهَرَ بِهِ الدِّینَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ الطّٰاهِرِینَ.»

حمد می‌کنم او (خدا) را و حمد برای اوست و گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد. گواهی می‌دهم محمّد (ﷺ) بنده و رسول خداست که او را از اصل [نژاد] برتر انتخاب فرمود و در میان عرب اصیل فرستاد، او را هدایتگر و هدایت یافته و بزرگ قوم و راضی و پسندیده و طلسمی مبعوث فرمود. دلائل [توحید] را به وسیله او بپا داشت و رسالتها را به او ختم فرمود و مسلمانها را به وسیلهٔ او نصرت بخشید و دین را به سبب او آشکار کرد. درود خداوند بر او و آل پاکش باد.

انتخاب رسولِ هدایتگر و هدایت یافته

«اَحْمَدُهُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَاَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لٰا شَرِیکَ لَهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِنْتَخَبَهُ مِنَ الْبُحْبُوحَةِ الْعُلْیٰا، وَاَرْسَلَهُ فِی الْعَرَبِ الْعَرْبٰاءِ، اِبْتَعَثَهُ هٰادِیًا مَهْدِیًّا، وَحُلٰاحِلاً رٰاضِیًا مَرْضِیًّا طَلِسْمِیًّا.»

الف ـ «اَحْمَدُهُ وَلَهُ الْحَمْدُ»

«حمد می‌کنم او را و حمد تنها از آن اوست»

ب ـ «اَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لٰا شَرِیکَ لَهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اِنْتَخَبَهُ مِنَ الْبُحْبُوحَةِ الْعُلْیٰا»

در این قسمت، جناب علی ﷺ اقامهٔ شهادتین می‌فرماید. اول: «**اَشْهَدُ اَنْ لٰا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لٰا شَرِیکَ لَهُ**» و دوم: «**اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**» که در شهادت دوم، علت تقدم «عبده» بر «رسول» همان است که مفسّرین عزیز شیعه بیان داشته‌اند؛ بدین صورت که رسول خدا ﷺ ابتدا از کوچهٔ عبودیّت و عبادتِ «او» حرکت نموده تا اینکه مفتخر به مقام شامخ رسالت گشته است. سپس امیرالمؤمنین ﷺ به مقام «اجتباء» و «اصطفاء» رسول خدا ﷺ و اینکه حضرتش از بحبوحهٔ علیا انتخاب شده است اشاره می‌فرماید.

برای توضیح عبارت «**اِنْتَخَبَهُ مِنَ الْبُحْبُوحَةِ الْعُلْیٰا**» توجه شما را به یکی از خطب نهج‌البلاغه جلب می‌کنیم؛ آنجا که علی ﷺ در وصف پیامبران الهی می‌فرماید:

«فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي اَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَاَقَرَّهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنٰاسَخَتْهُمْ كَرٰائِمُ الْاَصْلٰابِ اِلىٰ مُطَهَّرٰاتِ الْاَرْحٰامِ، كُلَّمٰا مَضىٰ مِنْهُمْ سَلَفٌ، قٰامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللهِ خَلَفٌ، حَتّىٰ اَفْضَتْ كَرٰامَةُ اللهِ سُبْحٰانَهُ اِلىٰ مُحَمَّدٍ (ﷺ) فَاَخْرَجَهُ مِنْ اَفْضَلِ الْمَعٰادِنِ مَنْبِتًا، وَاَعَزِّ الْاَرُومٰاتِ مَغْرِسًا، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهٰا اَنْبِيٰاءَهُ، وَانْتَخَبَ مِنْهٰا اُمَنٰاءَهُ...»[1]

خداوند انبیا را در بهترین امانتگاه به ودیعت نهاد و در نیکوترین قرارگاه مستقرّ کرد. از صلب کریمانهٔ پدران به رحم پاک مادران منتقل نمود. هرگاه یکی از آنها از دنیا می‌رفت، دیگری برای پیشبرد دین برمی‌خاست تا اینکه کرامت خداوندی به محمّد ﷺ منتهی شد. پس او را از بهترین خاندان و گرامی‌ترین دودمان برگزید. از درختی که پیامبرانِ خود را از آن جدا کرد و امینان خویش را برگزید.

پس باید گفت: گل سرسبد شجرهٔ انبیا و منتخب و برگزیدهٔ خدای سبحان، همان وجود مبارک و مسعود رسول خدا ﷺ است.

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۳

ج ـ «وَ اَرْسَلَهُ فِی الْعَرَبِ الْعَرْباءِ»

یعنی رسول خدا ﷺ در بهترین و خالصترین و اصیلترین منطقهٔ عرب، از لحاظ سرزمین (جغرافیایی، سیاسی، خانه کعبه، خانه ابراهیم)، و از لحاظ بیت شرف یعنی قبیلهٔ قریش و بیت بنی هاشم در عالم ظاهر پا به عرصهٔ وجود نهادند.

در اینجا لازم است مجدّداً قسمتی از خطبهٔ ۹۳ نهج‌البلاغه را که قبلاً ذیل عنوان «سطع» آورده‌ایم، از نظر بگذرانید تا با چگونگی بعثت و رسالت رسول خدا ﷺ بهتر آشناشوید.

د ـ اِبْتَعَثَهُ هادِیًا مَهْدِیًّا وَ حُلاحِلاً راضِیًا مَرْضِیًّا طِلِسْمِیًّا»

خدای بزرگ، رسولش را در حالی مبعوث فرمود که هدایتگر وهدایت یافته و سید قومش بود.

«حُلاحِل» در لغت به معنی «اَلسَّیِّدُ فی عَشیرَتِهِ» (بزرگ قوم) آمده و «راضیًا مرضیًّا» نیز ظاهراً همان است که در قرآن مجید به صورت: ﴿راضِیَةً مَرْضِیَّةً﴾ (فجر ـ ۲۸) آمده است خوانندگان باید تفاسیر روایی شیعه را ذیل این آیه شریفه مطالعه فرمایند.

کلمه «طِلِسْمِیًّا» هم حاکی از یک انحصار خاصّ جهت مقام پیامبر آخر الزّمان، ختم رسل، فخر انبیا و اولیا، و سیّد ولد آدم می‌باشد.

کلمهٔ «طلسم» در فرهنگ عرب، ظاهراً برای اولین بار توسط جناب علی ؑ و در این خطبه متولد شده و به حیات خود ادامه داده است؛ گرچه عده‌ای از لغت شناسان و عرب شناسان عقیده دارند که این واژه را جناب علی ؑ از لغات رومی و یونانی (فلاسفه یونان) اقتباس فرموده است.

عرفا و فلاسفه و متصوّفه هم، کم و بیش از کلمهٔ طلسم استفاده‌های صحیح و ناصحیح نموده‌اند و عقیده دارند «طلسم» مقلوب کلمه «مسلّط» است؛ یعنی کلمهٔ مسلط را اگر از آخر به اول بنویسیم، لغت طلسم پیدا می‌شود. طلسم و طلسمات، تا آنجا پیش رفته است که یکی از دانشمندان مصری، برای ابهت و عظمتِ کتاب خود، آن را به عنوان طلسم نامیده است؛ و این در حالی است که کتابش مشحون از مطالب فلسفی و مِن‌عندی است. کتابهایی هم به نام: مجمع الدعوات کبیر، مجمع الدعوات صغیر، کتابهای جفر،

طلسم، طلسمات، اسطرلاب و... وجود دارد که در لابلای آنها گاه و بیگاه از فرمایشات ائمه هدی ﷺ نیز مطالبی به چشم می‌خورد. ما در صدد انتقاد و یا توضیح و توجیه و تفسیر این کتابها نبوده، همین قدر متذکّر می‌شویم که سالک واقعی باید بداند:

این کتابها راه به جایی ندارد؛ اگرچه با کمال تأسف در هر عصر، بسیاری از جوانان و سالکین راه، مدتی از عمر خود را با این نوع کتابهای بیهوده تلف می‌نمایند. ما در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» متذکّر شده‌ایم که افرادی نظیر «قاضی سعید قمّی» نیز از کلمهٔ طلسم استفاده کرده و برای سالک، شکستن سه طلسم را قایل شده است[1] که البته از نظر ما این امر مردود بوده و چاشنی محبّت می‌خواهد.

در کتاب «علی ﷺ و ظلمات البحر» نیز به استناد احتجاج[2] امام ششم ﷺ با زندیق درباره سحر، نکات لازم را یادآور شده‌ایم و از گذشتگان نیز، شیخ مفید در دوره کتابهای خود در مورد سحر، از همین احتجاج استفاده نموده است و فرمایشات امام ششم ﷺ را سرمشق و حجّت قرار داده و روی آن با اندکی نظر فلسفی دقت و تأمل نموده‌اند.

چون خوانندگان دورهٔ کتابهای ما تاکنون با بسیاری از مفردات و رموز و کنایات قرآن مجید آشنا نشده‌اند، لذا در اینجا روی سحر هیچگونه اظهار نظری نکرده و ان‌شاءالله در آینده به این موضوع می‌پردازیم.

خاتم ادیان و خاتم انبیا و مرسلین

«فَاَقامَ بِهِ الدَّلائِلَ وَخَتَمَ بِهِ الرَّسائِلَ وَنَصَرَ بِهِ الْمُسْلِمِینَ وَاَظْهَرَ بِهِ الدّینَ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.»

۱- کتاب کلید بهشت، نوشتهٔ قاضی سعید قمّی که توسط مرحوم استاد مشکوة بیرجندی تصحیح و چاپ شده است.

۲- در این احتجاج سخن از کهانت و سحر و اقسام سحر به میان آمده است و امام ششم ﷺ بیان خوب و مبسوطی را اظهار نموده‌اند.

با این عبارات کوتاه ولی عمیق و پربار، گویی علی علیه‌السلام می‌خواهد تمام مدّت بیست و سه سال نبوّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بطور موجز بیان فرماید.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از روز اوّلی که دعوتش را اظهار کرد؛ یعنی یوم الانذار که متعاقب نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء-۲۱۴) صورت گرفت، در واقع به اقامه دلیل پرداخت و برای انجام این رسالت الهی، تمام آلام و رنجها و مصائب را پذیرا شد و در این مسیر از جانب مشرکین و منافقین در مکّه و مدینه به گونه‌ای محنت و رنج کشید که فرمود: «مٰا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مٰا أُوذِيتُ» یعنی: «هیچ پیامبری، آن گونه که من اذیت و آزار کشیدم، اذیت نشد».

آن حضرت این مصائب و بلیّات را تا واپسین لحظات عمر شریفش که در بستر بیماری افتاده بود، تحمل کرد و صبر نمود تا آنجا که خلیفهٔ دوم در محضر مبارکش جسارت و بی‌ادبی را به آنجا رسانید که گفت: «دَعُوا الرَّجُلَ إِنَّهُ لَيَهْجُرُ حَسْبُنٰا كِتٰابُ اللّٰهِ»

جناب علی علیه‌السلام در این عبارات کوتاه، گویی همهٔ این وقایع تلخ را از نظر می‌گذرانند، و به من و شما و همهٔ دوستداران و شیعیان جنابش اطمینان خاطر می‌دهند که با تمام مخالفتها و آزار و اذیتها و ناملایمات غیر قابل وصفی که به ساحت مقدّس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد آمد، باز آن تجلّی اعظم الهی، لحظه‌ای در ترویج مقالهٔ دین درنگ ننمود و خدای سبحان به برکت وجود آن حضرت، دلایل[1] خود را، که همان ذوات مقدسهٔ انوار قدس ائمّه معصومین علیهم‌السلام باشند، اقامه فرمود تا دلیل راه متحیّرین و راهنمای سرگشتگان وادی حیرت گردند.

در حقیقت با اقامهٔ این دوازده نور پاک، ضمن اینکه بزرگترین راهنمایان الهی در طول تاریخ به بشریّت معرّفی گردید، در عین حال منویات انبیا و اولیای (دلایل) گذشته نیز به بهترین وجه ممکن و در عالیترین سطح به ظهور پیوست؛ زیرا تمام انبیا و اولیای عظام الهی، خواستار رشد و کمال و ارتقای انسانها به درجات عالیه ایمان بوده‌اند و چون این

۱- در خطبه «طارق بن شهاب» در چندین فراز، امام به عنوان دلیل معرفی شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «اَلْإِمٰامُ دَلِيلٌ لِلْقٰاصِدِينَ... وَالدَّلِيلُ إِذٰا عَمَتِ الْمَهٰالِكُ... وَالدَّلِيلُ الْفٰاضِلُ». همچنین در دعای ندبه، خطاب به حضرت بقية الله الاعظم علیه‌السلام عرضه می‌داریم: «يَابْنَ الدَّلٰائِلِ الْمَشْهُودَةِ... يَابْنَ الدَّلٰائِلِ الظّٰاهِرٰاتِ»

موضوع با تشریف فرمایی رسول خدا ﷺ محقّق شد، پس دین آن حضرت، خاتم ادیان و خود آنجناب، خاتم الانبیا و المرسلین است و لذا باید گفت:

یتیمی که ابجد نخوانده درست کتب خانه هفت ملّت بشست

به هر حال، در توضیح عبارات: «وَنَصَرَبِهِ الْمُسْلِمِينَ وَاَظْهَرَبِهِ الدِّينَ» عبارت «وَاَظْهَرَ بِهِ الدِّينَ» را مقدّم می‌داریم و عرض می‌کنیم این دینی که خداوند آن را به وسیله رسول گرامی اسلام آشکار ساخت، همان دین اسلامی است که تنها محدود به این دنیا و ظهور آن حضرت در شبه جزیرهٔ عربستان نیست؛ بلکه اظهار دین توسط رسول خدا ﷺ به قبل از این عالم، یعنی عالم «ذرّ» و عالم «الست» برمی‌گردد.

در آنجا بود که خداوند توسط آن حضرت که صادر اوّل است «دین» را آشکار فرمود و انبیا و اولیا و مؤمنین هم ـ علی قدر مراتبهم ـ آن را پذیرفتند. شاهد ما بر این مدّعا، غیر از روایات اهل بیت ﷺ، قرآن کریم است آنجا که می‌فرماید:

﴿اِنَّ الدِّينَ، عِنْدَ اللهِ الْاِسْلامُ﴾ (آل عمران ـ ۱۹)

«همانا دین نزد خداوند، همان اسلام است»

و باز در همین سوره می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ (آل عمران ـ ۸۵)

«هر کس به غیر از اسلام دینی را بجوید و پیروی کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد»

پس دینی که مقبول درگاه الهی است، یک دین است و آن اسلام است. در اینجا لازم است مختصری هم درباره اسلام سخن بگوییم تا موضوع کاملاً روشن شود.

در کتاب شریف اصول کافی روایت شده: مردی خدمت امام صادق ﷺ می‌رسد و دربارهٔ اسلام و ایمان از آنجناب سؤال می‌کند. حضرت در پاسخ می‌فرماید:

«اَلْاِسْلامُ، هُوَ الظّاهِرُ الَّذي عَلَيْهِ النّاسُ: شَهادَةُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاِقامُ الصَّلاةِ وَايتاءُ الزَّكاةِ وَحِجُّ الْبَيْتِ وَصِيامُ شَهْرِ رَمَضانَ فَهذَا الْاِسْلامُ...»[1]

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۴

«اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند؛ یعنی شهادت دادن به یگانگی خدا و اینکه شریکی ندارد و محمّد بنده و رسول اوست و برپا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه کعبه و روزهٔ ماه رمضان، این اسلام است.»

در این حدیث، هیچ سخنی از ولایت و محبّت اهل بیت علیهم السلام به میان نیامده است حال آنکه بعضی از روایات که «دعائم اسلام» را برمی‌شمارد، مهمترین رکن اسلام را «ولایت» معرفی می‌کند که به عنوان نمونه، حدیث ذیل را یادآور می‌شویم:

«عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ: بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ: عَلَى الصَّلاٰةِ وَالزَّكاٰةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَ الْوِلاٰيَةِ وَلَمْ يُنٰادَ بِشَيْءٍ كَمٰا نُودِيَ بِالْوِلاٰيَةِ»[1]

امام باقر علیه السلام فرمود: اسلام مبتنی بر پنج پایه است که عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت [اهل بیت علیهم السلام] و آن گونه که برای ولایت فریاد زده شده [و به آن اهمیت داده شده] به دیگر دعائم ندا داده نشده [و مورد توجه نبوده است].

همچنین، در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

«لِكُلِّ شَيْءٍ اَساٰسٌ، وَاَساٰسُ الْإِسْلاٰمِ، حُبُّنٰا اَهْلَ الْبَيْتِ»[2]

برای هر چیزی، اساس و پایه‌ای است و اساس و پایهٔ اسلام، محبّت و دوستی ما اهل بیت است.

از جمع این احادیث، می‌توان چنین نتیجه گرفت که گاه منظور از اسلام، تنها ظاهر آن است؛ لذا دشمنان اهل بیت را نیز شامل می‌شود و به وسیلهٔ آن، نکاح و معاملات و... صورت می‌گیرد، لذا این اسلام به هیچوجه منجی نخواهد بود و فقط برای تسهیل امور مؤمنین و مسلمین واقعی مقرّر شده که در معاشرات و معاملات و... با دیگران، به عسر و حرج نیفتند. ولی در مقابل این اسلام ظاهری، اسلام دیگری هست که شفابخش، نجات دهنده و رهایی‌بخش از هلاکت و نار جهنّم است و آن اسلامی است که اساسش مبتنی بر

۱- اصول کافی ج ۲، ص ۱۸، ح ۱

۲- همان مأخذ، ص ۴۶، ح ۲

محبّت و دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ باشد و این همان دین واقعی نزد خداوند است. (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللهِ الْإِسْلَامُ)

این اسلام، همان دین مرضی خدا و به عبارت دیگر، همان ولایت با سعادت مولی الموالی اسد الله الغالب علی بن ابی‌طالب ﷺ است که سراسر نور، رحمت، برکت، هدایت، معرفت، مغفرت، امنیت و... است. این اسلام در روز غدیر خم، بعد از آنکه رسول خدا ﷺ امر ولایت امیرالمؤمنین ﷺ را به مردم آشکارا اعلان و ابلاغ فرمود به عنوان دینِ مورد پسند و رضایت خدای بزرگ واقع و معرفی شد و در پی آن، جبرئیل امین را با آیهٔ «اکمال» به رسول خاتم ﷺ نازل فرمود:

﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده ـ ۳)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام [ولایت علی ﷺ] را به عنوان دین برایتان پسندیدم»

این اسلام، در واقع همان دینی است که جز آن، هیچ دین دیگری پذیرفته نمی‌شود. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ لذا تمام انبیا و اولیا و مؤمنین از ابتدای آفرینش تا ظهور حضرت ولی عصر ﷺ، متدین به این دین بوده و هستند.

و از سوی دیگر، خود واژهٔ «الدّین» نیز در مقام تأویل دلالت بر ولایت علی عالی عمرانی ﷺ دارد؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ (ذاریات ـ ۶) و در این باره، ابو حمزه ثمالی می‌گوید:

«سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللهِ: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ يَعْنِي فِي عَلِيٍّ ﷺ وَقَوْلُهُ ﴿إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ يَعْنِي عَلِيًّا وَعَلِيٌّ هُوَ الدِّينُ.»[1]

«از امام باقر ﷺ شنیدم در مورد قول خداوند: «همانا آنچه به شما وعده داده شده، راست و درست است» فرمود: منظور علی ﷺ است [یعنی آنچه به شما در باب ولایت علی ﷺ وعده داده‌ایم همگی راست و درست است] همچنین در مورد آیه بعدی: «همانا دین واقع می‌شود» آن حضرت فرمود: مراد از دین، علی ﷺ است و علی ﷺ همان دین است.

۱- تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۲۵۳

اکنون که تا حدودی معنی دین و اسلام برای ما روشن شد، می‌توانیم عبارت: «**وَنَصَرَ بِهِ الْمُسْلِمِينَ**» را بهتر درک کرده و در توضیح آن بگوییم: خداوند به سبب وجود ذیجود رسول خدا ﷺ، تمام مسلمین واقعی که همان محبّین اهل بیت علیهم السلام هستند را در طول تاریخ، بر علیه شیاطین جنّی و انسی و نفس امّاره و... نصرت و یاری فرموده است؛ زیرا عالم، پیوسته، طفیل وجود این تجلّی اعظم الهی بوده و خواهد بود.

در اینجا ما هم با جناب علی علیه السلام همزبان شده و عرضه می‌داریم: «**وَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**» که با این عبارت، همهٔ گفتنی‌ها یکجا گفته شده است.

در خاتمهٔ این قسمت، یادآور می‌شویم که آلِ طاهرینِ جناب رسول خدا ﷺ: اوّل امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از ایشان جناب زهرای مرضیّه علیها السلام و سپس دو فرزند دلبندش حسن مجتبی و حضرت سید الشّهدا علیهما السلام و بالاخره تسعة المعصومین من ذریّة الحسین علیهم السلام می‌باشند.

بخش سوم

تمسّک به ولایت
امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

تمسک به ولایت امیرالمؤمنین علی (ع)

۱ـ «اَیُّهَا النّاسُ هَلُمُّوا اِلیٰ بَیْعَتي بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ الْمُواظَبَةِ عَلَی الدّینِ وَ الْاِقْرارِ بِوَصِیَّةِ نَبِیِّکُمُ الَّذي نَجَیْتُمْ بِوِلایَتِهِ، وَ اَفْلَحْتُمْ بِحُسْنِ مُنْقَلَبِکُمْ وَ مَثْواکُمْ.»

۲ـ «اَنیبُوا اِلَیَّ شیعَتي وَ الْتَزِمُوا بِبَیْعَتي وَ واظِبُوا عَلَی الدّینِ بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ تَمَسَّکُوا بِوَصِيِّ نَبِیِّکُمُ الَّذي بِهِ نَجاتُکُمْ وَ بِحُبِّهِ یَوْمَ الْمِحْنَةِ مَنْجاتُکُمْ.»

ای مردم، با حُسن یقین و مواظبت بر دین و اقرار به وصیت پیامبرتان به سوی بیعت من بشتابید؛ همان پیامبری که به سبب ولایتش نجات یافتید و با بازگشت به بهشت که جایگاه پاداش و ثواب است رستگار شُدید.

ای شیعیان من، به سوی من بازگردید و ملازم بیعت من باشید و با حُسن یقین بر دین مواظبت نمایید و به وصی پیامبرتان تمسک بجویید؛ همان کسی که نجات شما به سبب اوست و به سبب دوستیش در روز رنج و عذاب، برای شما نجات است.

قسمت فوق را تحت دو عنوان بررسی می‌کنیم؛ هر چند در غالب مطالب، با هم مشترک بوده و موضوع واحدی را بیان می‌کنند.

بیعت

اَیُّهَا النّاسُ هَلُمُّوا اِلیٰ بَیْعَتي بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ الْمُواظَبَةِ عَلَی الدّینِ وَ الْاِقْرارِ بِوَصِیَّةِ نَبِیِّکُمُ الَّذي نَجَیْتُمْ بِوِلایَتِهِ، وَ اَفْلَحْتُمْ بِحُسْنِ مُنْقَلَبِکُمْ وَ مَثْواکُمْ.

الف ـ «اَیُّهَا النّاسُ هَلُمُّوا اِلیٰ بَیْعَتي بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ الْمُواظَبَةِ عَلَی الدّینِ.»

کلمهٔ: «هَلُمُّوا»، اسم فعل است و به معنی بیایید و توجه کنید می‌باشد و غالباً از طرف بزرگتری به کوچکتری که او را دوست دارد، نظیر پدر به فرزندش و یا معلم و استاد فهمیده به شاگردانش که او را دوست دارند و او هم برای آنان احترام قائل است، به کار می‌رود.

ما خود اذعان داریم که به تمام فنون زبان عرب و ادبیات آن آشنا نیستیم؛ امّا این عدم آگاهی به هیچوجه ما را از کوشش و تلاش در فهم آیات قرآن و فرمایشات جناب علی ﷺ و سایر ائمه هدی ﷺ باز نمی‌دارد. مضافاً بر اینکه چون لسان رسول خدا ﷺ و قرآن مجید و لسان اهل جنت همه عربی است و همچنین در احادیث آمده است که شیعیان ما «عرب» و دشمنان ما «عِلّج» هستند؛ پس ارواح ما و دوستان ما، ندیده و نخوانده، گویی غالب ویژگیهای کلمات عربی را که در خلال عبارات مولای خود علی بن ابی‌طالب ﷺ وجود دارد با تدبر درک می‌کنند.[1]

در مکالمه‌ای که بین کمیل و جناب علی ﷺ انجام می‌گیرد، کمیل از آن حضرت می‌پرسد: «مَا الْحَقِيقَةُ؟» و امیرالمؤمنین ﷺ پاسخ می‌فرماید: «مٰا لَکَ وَالْحَقِيقَةَ»، و پس از آنکه سرانجام ایشان حقیقت را برای کمیل به صورت: «كَشْفُ سُبُحٰاتِ الْجَلٰالِ مِنْ غَيْرِ إِشٰارَةٍ» بیان می‌فرمایند، مع‌الوصف، از سؤال بعدی کمیل فهمیده می‌شود که این عبارت در جمیع ابعاد خود برای شخصی چون کمیل هم قابل درک و فهم واقعی نیست؛ زیرا از در عجز برآمده، به جناب استاد کل می‌گوید: «زِدْنِي بَيٰانًا». حال ای فرزند عزیز گرچه می‌گویند:

جایی که عقاب پر بریزد　　　از پشّهٔ لاغری چه خیزد

ولی ما در فهم بیانات جناب علی ﷺ از حضرتش مسئلت می‌نماییم که هیچگونه یأس و عجز به ما راه نداده و این نکته را هم به صورت سِرّ در اینجا بیان می‌کنیم که هر کس محبّت امیرمؤمنان علی ﷺ را بطور کافی و شافی واجد بشود و غالی هم نباشد، در فهم

۱- در حدیث آمده است به کسانی که علی ﷺ را دوست داشته باشند، فهم و رقت قلب و رحم مرحمت می‌شود.

کلمات قرآن مجید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، همهٔ حجابها برایش تدریجاً برداشته می‌شود.

با این مقدمات، نکته مهمّی که عبارت: «اَیُّهَا النّاسُ هَلُمُّوا اِلیٰ بَیْعَتي بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ الْمُواظَبَةِ عَلَی الدّینِ» در بر دارد، مسأله بیعت با جناب علی علیه السلام است که اساس آن در ظاهر امر در غدیر خم بنا نهاده شد، در حالی‌که حقیقتِ این بیعت همان است که در عالم ذرّ و عالم میثاق از فردفرد ما برای آن حضرت اخذ شده است.

این میثاق، اختصاصی به مردم زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن تاکنون و تا زمان حضرت ولی عصر علیه السلام ندارد؛ چرا که این میثاق، همان عهد و پیمانی است که همهٔ انبیا بر سر وفای به آن دچار چه ابتلائات و مشکلاتی که نشدند.

از این مقام هم با این بیانات ساده که بگذریم، در مورد حُسن یقینی که در خطبه آمده باید بگوییم: برای یک فرد مبتدی این حسن یقین با خواندن تاریخ دقیق اسلام از طریق بستر شیعه، به صورت ابتدایی و علم الیقین حاصل می‌شود و تدریجاً به واسطهٔ مواظبت و مراقبت بر دین، می‌تواند به درجات بالاتری از یقین هم ارتقا یابد. در خطب نادرهٔ جناب علی علیه السلام، ایشان بطور پراکنده خود را مظهر: «عین الیقین»، «حسن الیقین»، «برد الیقین»، «حق الیقین» و «یقین» و... معرفی می‌نمایند.

به نظر ما، یکی از شقوق مواظبتهای در دین که در این خطبه به آن اشاره شده است، آشنایی با بیانات و خطب نادرهٔ جناب علی علیه السلام می‌باشد. متأسفانه در طول تاریخ شیعه، عدهٔ زیادی از علما، نسبت به شرح و بیان این خطب کوتاهی کرده‌اند و شاید هم جانب تقیّه را رعایت نموده‌اند و یا اینکه در مقاطع زمانی و مکانی مخصوصی بوده‌اند که دسترسی به این خطب برای آنها امکان‌پذیر نبوده است.

ب ـ «وَ الْاِقْرارِ بِوَصِيِّ نَبِیِّکُمُ الَّذي نَجَیْتُمْ بِوِلایَتِهِ وَ اَفْلَحْتُمْ بِحُسْنِ مُنْقَلَبِکُمْ وَ مَثْواکُمْ»

برای ترجمهٔ عبارات فوق، به شعری از سنایی اکتفا می‌کنیم:

بهرچ از انبیا گفتند آمنّا و صدّقنا　　　بهرچ از اولیا گفتند وفّقنا و ارزقنا

البته رسول خدا صلی الله علیه و آله سیّد ولد آدم و ختم رسل می‌باشند و به مصداق: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» برای ما تنها اقرار به «ما جاء به النّبی» و اقرار به وصیّت نبیّ صلی الله علیه و آله در

مورد جناب علی ﷺ که در روز تاریخی غدیر خُمّ به صورت دعوت و ابلاغ علنی انجام شده و از جان و دل آن را ابراز می‌کنیم، کافی است.

وجود مبارک امیرالمؤمنین ﷺ در ادامهٔ این عبارت، اثر وضعی این ولایت را به صورت: «اَلَّذي نَجَيْتُمْ بِوِلٰايَتِهِ وَاَفْلَحْتُمْ بِحُسْنِ مُنْقَلَبِكُمْ وَمَثْوٰاكُمْ» بیان می‌فرماید که «اَلَّذي نَجَيْتُمْ بِوِلٰايَتِهِ» اشاره به حدیث رسول خدا ﷺ می‌باشد که علی ﷺ فرمود:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: اِنَّ اُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلىٰ اِحْدىٰ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهٰا نٰاجِيَةٌ وَسَبْعُونَ فِي النّٰارِ، وَافْتَرَقَتْ اُمَّةُ عِيسىٰ ﷺ بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهٰا نٰاجِيَةٌ وَاِحْدىٰ وَسَبْعُونَ فِي النّٰارِ، وَاِنَّ اُمَّتي سَتَفْرُقُ بَعْدي عَلىٰ ثَلٰاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهٰا نٰاجِيَةٌ وَاثْنَتٰانِ وَسَبْعُونَ فِي النّٰارِ.»[1]

> از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: همانا امّت موسی ﷺ، بعد از او به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که یک فرقه از آنها اهل نجات و هفتاد فرقه دیگر، در آتشند. و امّت عیسی ﷺ هم بعد از او به هفتاد و دو فرقه تقسیم شد که یک فرقه از آنها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه دیگر در آتشند و امّت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود که یک فرقه اهل نجات و هفتاد و دو فرقه دیگر در آتشند.

این فرقهٔ ناجیه محقّقاً شیعیان عزیزی هستند که متمسّک به ولایت و عترت آن حضرت می‌باشند.

حدیث متواتر دیگر: «اِنّي تٰارِكٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ كِتٰابَ اللهِ وَعِتْرَتي مٰا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمٰا لَنْ تَضِلُّوا اَبَدًا» نیز مبیّن این مطلب است. عبارت اخیر حدیث «ثقلین» نشان می‌دهد که شیعیان واقعی از هرگونه گمراهی و ضلالتی در دنیا و آخرت برکنار بوده و به مصداق: «اَفْلَحْتُمْ بِحُسْنِ مُنْقَلَبِكُمْ وَمَثْوٰاكُمْ» از تمامی خیرات و خوبیهایی که خدای بزرگ در ولایت جناب علی ﷺ به ودیعه نهاده است، بشرطها و شروطها استفاده می‌نمایند.

۱- خصال، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۱۱

التزام بیعت

«اَنیبُوا اِلَیَّ شیعَتی وَ الْتَزِمُوا بِبَیْعَتی وَ واظِبُوا عَلَی الدّینِ بِحُسْنِ الْیَقینِ وَ تَمَسَّکُوا بِوَصِیِّ نَبِیِّکُمُ الَّذی بِهِ نَجاتُکُمْ وَ بِحُبِّهِ یَوْمَ الْمِحْنَةِ مَنْجاتُکُمْ.»

در ابتدای عبارات این قسمت، همان‌طورکه ملاحظه می‌فرمایید، با جملهٔ بزرگ و پر محتوای: «اَنیبُوا اِلَیَّ شیعَتی وَ الْتَزِمُوا بِبَیْعَتی» مواجه هستیم. این عبارت از یک طرف امر «مولی» (امام علیه السلام) است که بطور کلّی و با توجه به اصطلاحات فقهی می‌توان گفت: «امر در قرآن مجید و فرمایشات ائمّه معصومین علیهم السلام افادهٔ وجوب می‌نماید». از طرف دیگر، این پدر مهربان (جناب علی علیه السلام) به مصداق: «اَنا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هٰذِهِ الْاُمَّةِ» و «(اَلْاِمامُ) اَلْاَبُ الشَّفیقُ»[1]، برای اینکه افرادی که در خط سیر و سلوک واقعی هستند، از این چند روزهٔ حیات، ثمره و نتیجه بیشتری عایدشان گردد، می‌فرمایند: «اَنیبُوا اِلَیَّ شیعَتی»

حال اگر به آیاتی که واژه «اناب» و سایر مشتقاتش در آن به کار رفته است دقت نماییم، به خوبی روشن می‌شود که «انابه» از حالات قلب است و سالک واقعی، صاحب «قلب منیب» می‌باشد. پس انابه، همان حالت انکسار و تضرع و زاری است که در جهت حرکت به سوی حقّ برای سالکین الی الله رخ می‌دهد و خود دارای درجاتی است که هر چه سالک توجه‌اش به خدا و اهل بیت علیهم السلام بیشتر باشد، حالت انابه در او شدیدتر است؛ یعنی به محض اینکه کوچکترین اشتباهی از او سر بزند، فوراً متذکّر می‌شود و توبه می‌کند و به درگاه ربوبی انابه می‌نماید.

قرآن مجید، هدایت خداوند را مشمول کسانی می‌داند که اهل انابه هستند. آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ اِنَّ اللهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی اِلَیْهِ مَنْ اَنابَ﴾ (رعد ـ ۲۷) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اَللهُ یَجْتَبی اِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی اِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ﴾ (شوری ـ ۱۳)

ما در گذشته متذکر شده‌ایم که «هدایت» همان ولایت است. پس کسی که حالت

۱- علی علیه السلام و فوج مقتحم، ص ۱۱۱، خطبه طارق، شماره ۹۱

انابه دارد، مشمول ولایت علوی می‌گردد و به هر میزان انابه‌اش فزونی یابد، از آثار بیشتر هدایت و ولایت بهره‌مند می‌شود.

همچنین قرآن کریم «متذکر» را کسی معرفی می‌کند که حال انابه دارد؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَیُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقًا وَما یَتَذَکَّرُ إِلّا مَنْ یُنیبُ﴾ (غافر-۱۳) و چون «ذکر» بنا به فرمایش ائمه هدی ﷺ هم به قرآن و هم به رسول خدا ﷺ و هم به خود اهل بیت ﷺ اطلاق می‌شود، پس «متذکر» یعنی شخص متوجه و «ذاکر» کسی است که به قرآن، رسول خدا ﷺ و ذوات مقدسه اهل بیت ﷺ توجه دارد و به یاد آنهاست و این حالت نیز منوط و مشروط به حالت انابه است. به عبارت دیگر، کسی می‌تواند متذکّر واقعی باشد که صاحب قلب منیب است؛ لذا انبیای عظام الهی که در مسیر تقرّب به خدا و توجه به آل الله از سایرین گوی سبقت را ربوده‌اند، همگی اهل انابه و صاحب قلب منیب هستند. همان‌گونه که قرآن کریم از داود، سلیمان و ابراهیم ﷺ به عنوان اینکه اهل انابه‌اند یاد فرموده است.

به هر جهت، این مژده را هم به سالکین واقعی بدهیم که اگر حال انابه در اثر استمرار باطنی و پشتکار دایمی پیش برود، تدریجاً به صورت حالت اِخبات و خشیت درمی‌آید که بیش از این توضیح نمی‌دهیم و تنها به این نکته اکتفا می‌کنیم که هرچه سالک حقیقی پیش برود، برایش رفته رفته پرده از رخ آیات زیر برداشته می‌شود.

﴿قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ اِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ ○ وَاَنیبُوا اِلیٰ رَبِّکُمْ[1] وَاَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ ○ وَاتَّبِعُوا اَحْسَنَ ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَاَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ ○﴾

(زمر - ۵۳ تا ۵۵)

«بگو ای بندگان من که [در اثر معصیت] به نفسهایتان اسراف کرده‌اید، از رحمت

۱- آیهٔ شریفه: ﴿وَاَنیبُوا اِلیٰ رَبِّکُمْ﴾ با عبارت خطبه «تطنجیه» «اَنیبُوا اِلَیَّ شیعَتی» یک مقصد و یک مفهوم را بیان می‌کند. در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» بطور فشرده و سربسته گهگاه بیان داشته‌ایم که عالم ربّانی در مقام تربیت متعلم علی سبیل نجات، به منزله «رَبّ» ابتدایی او حساب می‌شود. حالا اگر عالم ربّانی در مقام رب و ربّانیت قرار گیرد، دیگر برای مقام شامخ علوی احتیاج به شرح و بسط بیشتر نداریم.

خداوند ناامید نگردید؛ زیرا خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد و او بسیار آمرزنده و مهربان است و به سوی پروردگارتان زاری و انابه نمایید و تسلیم امر او گردید، پیش از آنکه عذاب بر شما آید و یاری نشوید. و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی نمایید، پیش از آنکه به ناگاه عذاب بر شما درآید و این، در حالتی است که شما ناآگاهید.»

«وَ الْتَزِمُوا بَيْعَتي»

یعنی به آن بیعتی که با من نموده‌اید، وفادار باشید. ابتدای این بیعت، از عالم ذرّ و عالم میثاق است که خداوند بر یگانگی خودش و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصایت علی مرتضی علیه السلام از مردم عهد و پیمان گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از ابتدای رسالتش تا هنگام وفاتش به این عهد و پیمان تأکید فرمود که تجلّی اعلای این تأکید، همان روز غدیر خمّ بود که تعهّد و پای‌بندی به این عهد الهی را بار دیگر در دنیا بطور عموم به منصهٔ ظهور رسانید.

از آنجا که به مصداق: ﴿وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيمانَ وَزَيَّنَهُ في قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ﴾ (حجرات ـ ۷) خودِ خدای سبحان، علی علیه السلام را که همان «ایمان» است محبوب قلوب شیعیان فرموده و کفر و فسوق و عصیان را که اولی و دومی و سومی هستند مکروه دل آنها قرار داده است؛ لذا می‌توانیم بگوییم: این ملازمت نیز به گونه‌ای واقع شده است؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ وَكانُوا اَحَقَّ بِها وَاَهْلَها﴾ (فتح ـ ۲۶)

«خداوند اختیار کرد و برگزید برای مؤمنین کلمهٔ تقوی را؛ زیرا مؤمنین به کلمه تقوی سزاوارترند و اهل آن می‌باشند»

در مورد «کلمهٔ تقوی» باید بگوییم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمایشات خود می‌فرمودند: «نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوىٰ وَسَبيلُ الْهُدىٰ وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقىٰ»[1]

«ما کلمه تقوی و راه هدایت و دستگیرهٔ محکم [الهی] هستیم»

با بیان مطالب فوق مشخص می‌شود که آیهٔ ۲۶ سوره فتح به گونه‌ای با فرمایش

۱- تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۲۰۴

علی ﷺ در خطبه «تطنجیه» ارتباط مستقیم دارد. ما در اینجا اضافه می‌کنیم گرچه این الزام «کلمه تقوی» توسط خدای سبحان صورت گرفته، ولی «التزموا بیعتی» ما را به «ورع» و «اجتهاد» فرا می‌خواند تا این التزام، استحکام بیشتری یابد؛ همان گونه که امام باقر ﷺ خطاب به جماعتی از شیعیان فرمود:

«... اَمٰا وَ اللهِ اِنّي لَاُحِبُّ رِيحَكُمْ وَ اَرْوٰاحَكُمْ فَاَعِينُونِي عَلىٰ ذٰلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهٰادٍ...»[1]

«به خدا سوگند، من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم؛ پس مرا بر این [دوستی] با ورع و پرهیز [از گناه] و کوشش و اجتهاد [در اعمال خیر] کمک کنید.

خواننده عزیز و فرزند گرامی، شرح عبارات: «وَوٰاظِبُوا عَلَى الدّينِ... مَنجٰاتُكُمْ» همان است که در ذیل خبر ثقلین ـ در صفحات قبل ـ به آن اشاره شد.

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۸، ح ۸۱

بخش چهارم

مقام شامخ ولایت در خلقت

مقام شامخ ولایت در خلقت

فَاَنَا الْآمِلُ وَ الْمَأْمُولُ، وَ الْفاضِلُ وَ وَصِیُّ الرَّسُولِ اَنَا قاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ اَنَا الْواقِفُ عَلَی التُّطُنْجَیْنِ اَنَا النّاظِرُ فِی الْمَشْرِقَیْنِ وَ الْمَغْرِبَیْنِ.

رَأَیْتُ وَ اللهِ الْاَفَرْدُوسَ مِنْ رَأْیِ الْعَیْنِ، وَهُوَ فِی الْبَحْرِ السّابِعِ الَّذی یَجْری فیهِ الْفُلْکُ فی ذَخاخیرَةِ النُّجُومِ وَ الْفَلَکِ وَ الْحُبُکِ.

وَرَأَیْتُ الْاَرْضَ مُلْتَفَّةً کَالْتِفافِ الثَّوْبِ الْمَقْصُورِ، وَهِیَ فی خَرْقٍ مِنَ التُّطْنَجِ الْاَیْمَنِ مِنَ الْجانِبِ مِمّا یَلِی الْمَشْرِقَ وَ التُّطُنْجانِ خَلیجانِ مِنْ ماءٍ کَاَنَّهُما اَیْسارُ تُطُنْجَیْنِ، وَ اَنَا الْمُتَوَلّی دایِرَتَها، وَ ما اَفَرْدُوسُ وَما هُمْ فیهِ اِلّا کَالْخاتَمِ فِی الْاَصْبَعِ.

وَلَقَدْ رَأَیْتُ الشَّمْسَ عِنْدَ غُرُوبِها وَهِیَ کَالطَّیْرِ الْمُنْصَرِفِ اِلی وَکْرِهِ، وَلَوْلا اصْطِکاکُ رَأْسِ اَفَرْدُوسَ، وَ اخْتِلاطُ التُّطُنْجَیْنِ وَ صَریرُ الْفُلْکِ، لَسَمِعَ مَنْ فِی السَّمٰواتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ رَمیمَ حَمیمِ دُخُولِها فِی الْماءِ الْاَسْوَدِ فِی الْعَیْنِ الْحَمِئَةِ، وَلَقَدْ عَلِمْتُ عَجائِبَ خَلْقِ اللهِ ما لا یَعْلَمُ اِلَّا اللهُ.

من آرزو کننده و آرزو شونده‌ام. من صاحب فضیلتم و وصی رسول خدایم، من تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنم هستم. من بر تطنجین ایستاده‌ام. من ناظر بر دو مشرق و دو مغربم.

به خدا سوگند، افردوس را با چشمم دیده‌ام. او در دریای هفتم است که در آن [دریا] کشتی‌ها جاریست...

و دیدم زمین در هم پیچیده شده، مانند پیچیده شدن لباس کوتاه، و او در پاره‌ای از تطنج راست است؛ از طرفی که دنباله مشرق است. دو تطنج [تطنجان]، دو خلیج از آب است که گویا در طرف چپ، دو تطنج [تطنجین] هستند و من متولّی دایرهٔ آن هستم. افردوس و آنچه در اوست [چیزی] نیست مگر مانند انگشتر در انگشت.

و خورشید را هنگام غروبش دیده‌ام. او همانند پرنده‌ایست که به لانه‌اش باز می‌گردد. اگر برخورد سر افردوس و آمیخته شدن دو تطنج و صدای کشتی‌ها نبود، هر آینه، هر کس در آسمانها و در زمین بود صدای وارد شدن فرسودهٔ سوزان خورشید را در آب سیاه در چشمه گل‌آلود می‌شنید. همانا من به عجایبی از خلق خدا آگاهم که جز خدا، کسی آن را نمی‌داند.

مقدمه

قبل از اینکه به شرح این بخش از خطبه بپردازیم، ذکر نکاتی چند را لازم می‌دانیم:

۱ـ در خطب نادرهٔ جناب علی ﷺ غالباً، و همچنین در بعضی از احادیث و بیانات موجز و کوتاه ایشان، امیرمؤمنان ﷺ در توصیف شأن خود عباراتی را بیان فرموده‌اند و از دیر زمان افرادی دست به شرح و بسط این عبارات زده‌اند. ولی زبان حال ما در برابر این احادیث صعب مستصعب این عبارت است: «قلم اینجا رسید و سر بشکست».

۲ـ در مواردی که عباراتی از جناب علی ﷺ با کلمهٔ «اَنَا» یعنی «من» شروع می‌شود، باید بدانیم که آن حضرت بنای تعریف و تزکیهٔ خود را ندارند؛ بلکه بیان این مطالب از مقولهٔ آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَاَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ است که به عنوان درس اول و کلاس اوّل ارائه می‌دهند و در اثر آن، محبین و شیعیان آنجناب، بصیرت و بینش عالیتری پیدا می‌کنند. ذیلاً به مواردی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ عرض کردند: در چه حال و چگونه صبح کردی؟

«فَقالَ: اَصبَحتُ وَاَنَا الصِّدّيقُ الْاَوَّلُ، وَالْفارُوقُ الْاَعْظَمُ، وَاَنَا وَصِيُّ خَيرِ الْبَشَرِ، وَاَنَا الْاَوَّلُ وَ اَنَا الْآخِرُ وَاَنَا الْباطِنُ وَاَنَا الظّاهِرُ، وَاَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، وَاَنَا عَيْنُ اللهِ وَاَنَا جَنْبُ اللهِ، وَاَنَا اَمِينُ اللهِ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، بِنا عُبِدَ اللهُ، وَنَحْنُ خُزّانُ اللهِ فِي اَرْضِهِ وَسَمائِهِ وَاَنَا اُحْيِي وَاَنَا اُمِيتُ وَاَنَا حَيٌّ لا اَمُوتُ»

فرمود: صبح کردم در حالی که من صدیق اوّلم و فاروق اعظمم. من وصی بهترین انسانم، من اوّلم، من آخرم، من باطنم، من ظاهرم. من به هر چیزی دانا هستم، من

چشم [بینای] خدایم، من پهلوی خدایم، من امین خدا بر پیامبران مرسلم. به‌سبب ما [ائمه هُدی] خدا عبادت شده است. ما خزانه‌داران خدا در زمین و آسمانیم. من زنده می‌کنم، من می‌میرانم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم.

چون این کلمات بر زبان مبارکش بگذشت، سائل متعجب گشت. پس آن حضرت فرمود:

«اَنَا الْاَوَّلُ، اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللهِ، وَاَنَا الْآخِرُ، آخِرُ مَنْ نَظَرَ فِيهِ لَمّا كانَ في لَحَدِهِ، وَاَنَا الظّاهِرُ، ظاهِرُ الْإِسْلامِ وَاَنَا الْباطِنُ، بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ، وَاَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَاِنّي عَلِيمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ اَخْبَرَهُ اللهُ بِنَبِيِّهِ فَاَخْبَرَني بِهِ، فَاَمّا عَيْنُ اللهِ فَاَنَا عَيْنُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَفَرَةِ وَاَنَا جَنْبُ اللهِ فَاَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتاهُ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللهِ، وَمَنْ فَرَّطَ فِيَّ فَقَدْ فَرَّطَ فِي اللهِ، وَلَمْ يَجُزْ لِنَبِيٍّ نُبُوَّةٌ حَتّىٰ يَأْخُذَ خاتَمًا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ فَلِذٰلِکَ سُمِّيَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ، مُحَمَّدٌ ﷺ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَاَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ اِنّا خُزّانُ اللهِ في اَرْضِهِ، فَقَدْ عَلِمْنا ما عَلَّمَنا رَسُولُ اللهِ ﷺ بِقَوْلٍ صادِقٍ، وَاَنَا اُحْيي، اُحْيي سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ، وَاَنَا اُميتُ، اُميتُ الْبِدْعَةَ، اَنَا حَيٌّ لا اَمُوتُ لِقَوْلِهِ تَعالىٰ: ﴿وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللهِ اَمْواتًا بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾»[1]

من اوّلم [یعنی] من اوّل کسی هستم که به رسول خدا ﷺ ایمان آورده است. من آخرم [یعنی] من آخرین کسی هستم که وقتی پیامبر ﷺ در لحدش قرار گرفت به چهرهٔ او نگریستم. من ظاهرم [یعنی] اسلام را آشکار نمودم. من باطنم [یعنی] مملوّ از علمم. من به هر چیزی دانایم [یعنی] من به هر چیزی که خدا به پیامبرش خبر داده و او نیز برای من گفته است آگاهم.

اما منظور از چشم خدا، یعنی من چشم [بینای] خدا بر مؤمنین و کافرینم. منظور از جنب الله، اشاره به آن آیه است که می‌فرماید: «روز قیامت هر نفسی می‌گوید ای حسرت بر من، به خاطر کوتاهی که در حقّ جنب الله نمودم. [بنابراین] هر کس در حق من کوتاهی نماید، همانا در حقّ خدا کوتاهی کرده است. [نیز] و نبوت برای هیچ پیامبری جایز نیست مگر اینکه نبوتش را از محمّد ﷺ بگیرد و به این علت،

۱- مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۶۰، (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب).

خاتم پیامبران نامیده شده است. محمّد ﷺ سید انبیاست و من سید وصیّین هستم و ما خزانه‌داران خدا در زمینیم. آنچه را رسول خدا ﷺ با راستی و صداقت به ما تعلیم داد دانستیم. من زنده می‌کنم [یعنی] سنت رسول خدا ﷺ را زنده می‌کنم و من می‌میرانم [یعنی] بدعت را از بین می‌برم. من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، اشاره به قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند.

همچنین آن حضرت در جامع بصره خطبه خواندند و از جمله فرمودند:

«مَعاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اثْنىٰ عَلىٰ نَفْسِهِ فَقالَ: هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ يَعْني قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْآخِرُ يَعْني بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، وَالظّاهِرُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْباطِنُ لِكُلِّ شَيْءٍ، سَواءٌ عِلْمُهُ عَلَيْهِ، سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني فَاَنَا الْاَوَّلُ وَاَنَا الْآخِرُ...»[1]

ای گروه مسلمانان، همانا خداوند عزّ و جلّ خودش را ثنا کرد و [در قرآن] فرمود: او اول و آخر است، یعنی قبل از هر چیزی و بعد از هر چیزی است و ظاهر بر هر چیزی است و باطن و مخفی است از هر چیزی و نسبت به همه چیز علمش یکسان است.

از من بپرسید، قبل از آنکه مرا از دست دهید؛ [زیرا] من اولم و من آخرم....

در خاتمه تمام حاضرین در مجلس که ازاهل بصره بودند، به گریه افتادند و بر آن حضرت درود فرستادند.

در خطبهٔ دیگری نیز این گونه می‌فرماید:

«اَنَا دَحَوْتُ اَرْضَها وَاَنْشَأْتُ جِبالَها وَفَجَّرْتُ عُيُونَها، وَشَقَقْتُ اَنْهارَها، وَغَرَسْتُ اَشْجارَها، وَاَطْعَمْتُ ثِمارَها، وَاَنْشَأْتُ سَحابَها، وَاَسْمَعْتُ رَعْدَها، وَنَوَّرْتُ بَرْقَها، وَاَضْحَيْتُ شَمْسَها، وَاَطْلَعْتُ قَمَرَها، وَاَنْزَلْتُ قَطْرَها، وَنَصَبْتُ نُجُومَها، وَاَنَا الْبَحْرُ الْقَمْقامُ الزّاخِرُ وَسَكَنْتُ اَطْوادَها، وَاَنْشَأْتُ جَوارِيَ الْفُلْكِ فيها وَاَشْرَقْتُ شَمْسَها وَاَنَا جَنْبُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ، وَقَلْبُ اللهِ وَبابُهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ، اُدْخُلُوا الْبابَ سُجَّدًا اَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ وَاَزيدُ الْمُحْسِنينَ، وَبي وَعَلىٰ يَدي تَقُومُ السّاعَةُ، وَفِيَّ يَرْتابُ الْمُبْطِلُونَ، وَاَنَا الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ، وَاَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ»[2]

۱- مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۶۱

۲- مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۶۲

من زمین را گسترانیدم، کوههایش را ایجاد کردم، چشمه‌هایش را جاری ساختم، رودخانه‌هایش را شکافتم، درختانش را غرس کردم، میوه‌هایش را خورانیدم، ابرهایش را ایجاد کردم، صدای رعدش را شنوانیدم، برقش را نورانی کردم، خورشیدش را روشن ساختم، ماهش را تابان نمودم، بارانش را نازل کردم و ستارگانش را نصب کردم. من آن دریای بسیار بزرگ متراکمم. من کوههای زمین را ساکن قرار دادم، کشتیهای روان را در زمین ایجاد کردم و خورشیدش را نورانی کردم.

من جنب الله و کلمة الله و قلب الله هستم. من باب خدایم که از طریق آن [خیرات] به ماسوی‌الله داده می‌شود؛ پس در برابر این «در» به حالت سجده درآیید تا گناهان شما را ببخشم. من بر حسنات نیکوکاران می‌افزایم و به سبب من و بر دست من قیامت برپا می‌شود و شک کنندگان دربارهٔ من شک می‌کنند. من اولم، من آخرم، من ظاهرم، من باطنم و من به هر چیزی دانا هستم.

آنگاه حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه در شرح این کلمات می‌فرماید:

«اَنَا دَحَوْتُ اَرْضَها یَقُولُ اَنَا وَ ذُرِّیَّتِی الْاَرْضُ الَّتِی یُسْکَنُ اِلَیْها، وَ اَنَا اَرْسَیْتُ جِبالَها یَعْنِی الْاَئِمَّةَ ذُرِّیَّتِی هُمُ الْجِبالُ الرَّواکِدُ الَّتِی لا تَقُومُ اِلّا بِهِمْ، وَ فَجَّرْتُ عُیُونَها یَعْنِی الْعِلْمَ الَّذِی ثَبَتَ فِی قَلْبِهِ وَ جَرىٰ عَلىٰ لِسانِهِ، وَ شَقَقْتُ اَنْهارَها یَعْنِی مِنْهُ انْشَعَبَ الَّذِی مَنْ تَمَسَّکَ بِها نَجا، وَ اَنَا غَرَسْتُ اَشْجارَها یَعْنِی الذُّرِّیَّةَ الطَّیِّبَةَ، وَ اَطْعَمْتُ اَثْمارَها یَعْنِی اَعْمالَهُمُ الزَّکِیَّةَ، وَ اَنَا اَنْشَأْتُ سَحابَها یَعْنِی ظِلَّ مَنِ اسْتَظَلَّ بِبِنائِها، وَ اَنَا اَنْزَلْتُ قَطْرَها یَعْنِی حَیٰوةً وَ رَحْمَةً، وَ اَنَا اَسْمَعْتُ رَعْدَها یَعْنِی لِما یُسْمَعُ مِنَ الْحِکْمَةِ، وَ نَوَّرْتُ بَرْقَها یَعْنِی بِنا اسْتَنارَتِ الْبِلادُ، وَ اَضْحَیْتُ شَمْسَها یَعْنِی الْقائِمَ مِنّا نُورٌ عَلىٰ نُورٍ ساطِعٍ وَ اَطْلَعْتُ قَمَرَها یَعْنِی الْمَهْدِیَّ مِنْ ذُرِّیَّتِی، وَ اَنَا نَصَبْتُ نُجُومَها یُهْتَدىٰ بِنا وَ یُسْتَضاءُ بِنُورِنا.

وَ اَنَا الْبَحْرُ الْقَمْقامُ الزّاخِرُ یَعْنِی اَنَا اِمامُ الْاُمَّةِ وَ عالِمُ الْعُلَماءِ وَ حَکَمُ الْحُکَماءِ وَ قائِدُ الْقادَةِ یَفِیضُ عِلْمِی ثُمَّ یَعُودُ اِلَیَّ کَما اَنَّ الْبَحْرَ یَفِیضُ ماؤُهُ عَلىٰ ظَهْرِ الْاَرْضِ ثُمَّ یَعُودُ اِلَیْهِ بِاِذْنِ اللهِ.

وَ اَنَا اَنْشَأْتُ جَوارِیَ الْفُلْکِ فِیها یَقُولُ اَعْلامُ الْخَیْرِ وَ اَئِمَّةُ الْهُدىٰ مِنِّی، وَ سَکَنْتُ اَطْوادَها یَقُولُ فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَةِ وَ اَقْتُلُ اُصُولَ الضَّلالَةِ، وَ اَنَا جَنْبُ اللهِ وَ کَلِمَتُهُ وَ اَنَا قَلْبُ اللهِ یَعْنِی اَنَا سِراجُ عِلْمِ اللهِ،

وَاَنَا بَابُ اللهِ [يَعْني] مَنْ تَوَجَّهَ بِي اِلَى اللهِ غُفِرَلَهُ وَقَوْلُهُ: بِي وَعَلىٰ يَدِي تَقُومُ السّاعَةُ، يَعْنِي الرَّجْعَةَ قَبْلَ الْقِيامَةِ يَنْصُرُ اللهُ فِيَّ ذُرِّيَّتِي الْمُؤْمِنِينَ وَاِلَى الْمَقامِ الْمَشْهُودِ.»[1]

من زمین را گسترانیدم [یعنی] من و فرزندانم، زمینی هستیم که در کنار آن سکونت و آرامش می‌یابند. من کوههایش را استوار کردم، یعنی امامان از فرزندان من کوههای ثابتی هستند که زمین جز به آنها پایدار نمی‌ماند. منظور از چشمه‌هایش را جاری ساختم، علمی است که در قلب آن حضرت ثابت بود و بر زبانش جاری می‌شد. رودخانه‌های آن را گشودم، یعنی [علوم] از آنجناب منشعب گشته و هر کس به آن علوم تمسک جوید، نجات می‌یابد. من درختان آن را غرس نمودم، منظور فرزندان پاک و طیب آن حضرت است. میوه‌هایش را خورانیدم، منظور اعمال پاک آنهاست. ابرهایش را ایجاد کردم، یعنی سایه برای کسی که در زیر بنای آن طلب سایه کند. قطرات باران آن را نازل کردم، یعنی حیات و رحمت. و من صدای رعدش را شنواندم، یعنی آنچه از حکمت به گوش دیگران می‌رسد. و برقش را نورانی کردم، یعنی به سبب ما سرزمینها روشن می‌شود. خورشیدش را روشن کردم [یعنی] حضرت ولی عصر (عج) از ما [اهل بیت] است. نوری بر نور درخشان دیگری هستیم و ماهش را طالع نمودم، یعنی مهدی (عج) از فرزندان من است. ستارگانش را نصب کردم، یعنی [مردم] به سبب ما هدایت می‌شوند و از نور ما استضائه می‌نمایند.

من آن دریای بزرگ متراکم هستم، یعنی من امام امتم و عالم‌ترین علما و حکیم‌ترین حکما و قائد و فرمانده فرمانروایان هستم [به گونه‌ای که] علم من فیضان می‌کند و سپس به سوی خودم باز می‌گردد؛ همان طور که آب دریا بر روی زمین جاری می‌شود و سپس به اذن خدا به جانب آن برمی‌گردد. من کشتیهای جاری در آن را ایجاد کردم یعنی، نشانه‌های خیر و ائمه هدی (ع) از من هستند. کوههای آن را ساکن کردم، یعنی چشم فتنه را درآوردم و پایه‌های ضلالت را به قتل رساندم. من جنب الله و کلمهٔ خدا و قلب خدایم، یعنی من چراغ علم خدایم. من باب الله هستم،

۱- مستدرک نهج‌البلاغه، ج ۲، جزء ۳، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

یعنی هر کس به سبب من به خدا توجه کند، آمرزیده می‌شود و اینکه فرمود به سبب من و به دست من قیامت برپا می‌شود، منظور رجعتِ پیش از قیامت است. خداوند فرزندان مؤمنم را در طریق من یاری می‌فرماید [و این نصرت ادامه می‌یابد] تا مقام مشهود.

مقام برتر علی علیه‌السلام در خلقت

در ابتدای این بخش با درج مطالب فوق، ضمن اینکه با نمونه‌هایی از فرمایشات جناب علی علیه‌السلام امیر کلام و استاد اساتید خلقت و «ابو الائمة الاطهار» آشنا شدیم. در عین حال به توضیحات و تأویلات امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه‌السلام نیز در مورد فرمایشات علی علیه‌السلام آگاهی حاصل نمودیم، با علم به اینکه طبق بیان خود جناب علی علیه‌السلام در خطبهٔ «طارق»: «وَاِنَّ الْکَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنصَرِفُ اِلیٰ سَبْعِینَ وَجْهًا»[1] قطعاً می‌توان وجوه دیگری را نیز برای این عبارات قابل تصوّر دانست.

البته، همان طوری که جناب امام پنجم علیه‌السلام مطالب را به صورت فوق از کَتْم عالم معنا خارج نموده و در لباس و قالب کلمات شیرین و پرمعنای خود ریخته‌اند، ما حق نداریم بیش از اندازه روی معانی این کلمات در عالم ظاهر پافشاری کنیم. نیز اگر معانی رقیقه‌ای هم از عبارات جناب علی علیه‌السلام در سطح بالاتر احساس و استنباط شود، همه از مقولهٔ عالم معنا بوده و باید فهم و درک آنها را به قوّه و استعداد خوانندگان واگذارد. با این وجود لازم است برای آشنایی بیشتر مبتدیان نکات دیگری را تذکّر دهیم:

الف:

«عَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ علیه‌السلام قَالَ: اَلْقُرْآنُ اَرْبَعَةُ اَرْبَاعٍ، رُبْعٌ فِینَا وَرُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ فَرَائِضُ وَاَحْکَامٌ وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَلَنَا کَرَائِمُ الْقُرْآنِ»[2]

۱- علی علیه‌السلام و فوج مقتحم، ص ۱۱۳ و ۱۱۴

۲- تفسیر فرات کوفی، ص ۴۶

امیرالمؤمنین فرمود: قرآن به چهار قسمت تقسیم می‌شود. یک قسمت آن دربارهٔ ما اهل‌بیت است و یک قسمت آن دربارهٔ دشمنان ما است. قسمت دیگر، فرایض و احکام است و قسمت آخر، حلال و حرام است و کرامتهای قرآن دربارهٔ ما آل محمّد صلی الله علیه و آله است.

این حدیث به گونهٔ دیگری نیز نقل شده که در آن، قرآن به سه قسمت تقسیم شده و نشان می‌دهد مدار اصلی و قطب قرآن، همان مسأله ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

ب:

قالَ اَبو جَعفَرٍ علیه‌السلام: یَمُصُّونَ الثِّمادَ وَیَدَعُونَ النَّهَرَ الْعَظیمَ، قیلَ لَهُ: وَمَا النَّهَرُ الْعَظیمُ؟ قالَ: رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَالْعِلْمُ الَّذي اَعْطاهُ اللهُ، اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سُنَنَ النَّبِیّینَ مِنْ آدَمَ وَهَلُمَّ جَرًّا اِلیٰ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قیلَ لَهُ: وَما تِلْکَ السُّنَنُ؟ قالَ: عِلْمُ النَّبِیّینَ بِاَسْرِهِ وَاِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله صَیَّرَ ذٰلِکَ کُلَّهُ عِنْدَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه‌السلام، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! فَاَمیرُالْمُؤْمِنینَ اَعْلَمُ اَمْ بَعْضُ النَّبِیّینَ فَقالَ اَبو جَعفَرٍ علیه‌السلام: اِسْمَعُوا ما یَقُولُ؟ اِنَّ اللهَ یَفْتَحُ مَسامِعَ مَنْ یَشاءُ، اِنّي حَدَّثْتُهُ: اَنَّ اللهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عِلْمَ النَّبِیّینَ وَاَنَّهُ جَمَعَ ذٰلِکَ کُلَّهُ عِنْدَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه‌السلام وَهُوَ یَسْأَلُني اَهُوَ اَعْلَمُ اَمْ بَعْضُ النَّبِیّینَ[1].

امام باقر علیه‌السلام فرمود: مردم آبهای جمع شده در حفره‌ها را می‌مکند و نهر بزرگ را رها می‌کنند. عرض شد: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خداست و علمی که خدا به او اعطا فرموده است. همانا خدای عزّ و جلّ سنتهای تمام پیغمبران را از آدم تا برسد به خود محمّد صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد. عرض شد: آن سنتها چه بود؟ فرمود: همهٔ علم پیغمبران، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آن [علوم] را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحویل داد. مردی عرض کرد: ای پسر پیغمبر! امیرالمؤمنین اعلم است یا بعضی از پیغمبران؟ امام باقر علیه‌السلام [به اطرافیان توجه کرد و] فرمود: گوش دهید این مرد چه می‌گوید! همانا خدا گوشهای هر که را خواهد باز می‌کند. من به او می‌گویم: خدا علم تمام پیغمبران را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و آن حضرت همه را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحویل داد، باز او از من می‌پرسد که علی علیه‌السلام اعلم است یا بعضی از پیغمبران.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳، ح ۶

ما در کتاب «علی ؏ و العوالم»، تحت عنوان «ائمه معصومین ؏ و انبیا» هفت حدیث به عنوان نمونه نقل کرده‌ایم که تماماً بیانگر برتری و افضلیت ائمه هدی ؏ بر سایر انبیای الهی به غیر از رسول خدا ﷺ می‌باشد. خوانندگان عزیز، برای آمادگی بیشتر برای درک و پذیرش مطالبی که در این کتاب مطرح می‌شود، لازم است روایات مذکور را با دقت کامل، دوباره مطالعه فرمایند.

غیر از احادیثی که در فوق به آنها اشاره نمودیم، روایات و خطب متعدّد دیگری در منابع و مآخذ شیعی وجود دارد که عظمت و جلالت شأن امامان اهل بیت ؏ را بازگو می‌کند. به عنوان نمونه، می‌توان به خطبه «طارق بن شهاب»، خطبه «نورانیه» و حدیث حضرت رضا ؏ در معرفی امام و... اشاره کرد.

این‌گونه روایات، همه و همه، این حقیقت را بیان می‌کنند که جناب علی ؏ در تمام ادوار وجود داشته و دارد. خود آن حضرت نیز به این حقیقت در غالب خطب نادره، تلویحاً اشاره فرموده‌اند.

حال اگر تصوّر مقام شامخ جناب علی ؏ برای ما و شما مشکل باشد، این امری است جداگانه.

مطلبی که در اینجا قابل توجه و تذکر است، همان موضوعی است که در شرح خطبهٔ «نورانیه» در کتاب «علی ؏ و فوج فائزین» بیان کردیم؛ مبنی بر اینکه، تا کمترین آثار شک، ریب، ناصبیت، بغض، حسد و... نسبت به علی ؏ در درون سالک وجود داشته باشد ـ که حتی در درون پاره‌ای از انبیا و رجال حق در بدو امر نیز تا حدودی دیده می‌شود ـ راه وصول به سرچشمهٔ «ص» و مقامات بالاتر از آن وجود ندارد مگر آنکه از مکث و توقّفی که در امر ولایت علی ؏ به وجود آمده استغفار شود. برای نمونه، حدیثی را که ابن شاذان از جابربن یزید الجعفی نقل کرده در اینجا برای اثبات مدّعای خویش نقل می‌نماییم.

عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَصْحابِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ ؏ قالَ: دَخَلَ سَلْمانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَلىٰ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ ؏ فَسَألَهُ عَنْ نَفْسِهِ.

فَقالَ: يا سَلْمانُ اَنَا الَّذي دُعِيَتِ الْاُمَمُ كُلُّها اِلىٰ طاعَتي فَكَفَرَتْ فَعُذِّبَتْ بِالنّارِ، وَاَنَا خازِنُها عَلَيْهِمْ حَقًّا اَقُولُ يا سَلْمانُ: اِنَّهُ لا يَعْرِفُني اَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَتي اِلَّا مَعِيَ فِي الْمَلَاِ الْاَعْلىٰ.

قٰالَ: ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﷺ فَقٰالَ: يٰا سَلْمٰانُ هٰذٰانِ شَنَفٰا عَرْشِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ وَبِهِمٰا تَشْرُقُ الْجِنٰانُ، وَأُمُّهُمٰا خِيَرَةُ النِّسْوٰانِ، اَخَذَ اللّٰهُ عَلَى النّٰاسِ الْمِيثٰاقَ بِي فَصَدَّقَ مَنْ صَدَّقَ وَكَذَّبَ مَنْ كَذَّبَ فَهُوَ فِي النّٰارِ، وَاَنَا الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ وَالْكَلِمَةُ الْبٰاقِيَةُ، وَاَنَا سَفِيرُ السُّفَرٰاءِ.

قٰالَ سَلْمٰانُ: يٰا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ وَجَدْتُكَ فِي التَّوْرٰاةِ كَذٰلِكَ وَفِي الْاِنْجِيلِ كَذٰلِكَ بِاَبِي اَنْتَ وَ أُمِّي يٰا قَتِيلَ كُوفٰانَ، وَاللّٰهِ لَوْلاٰ اَنْ يَقُولَ النّٰاسُ: وٰا شَوْقٰاهُ رَحِمَ اللّٰهُ قٰاتِلَ سَلْمٰانَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقٰالاً تَشْمَئِزُّ مِنْهُ النُّفُوسُ، لِاَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ الَّذِي بِهِ تٰابَ عَلىٰ آدَمَ وَبِكَ أُنْجِيَ يُوسُفُ مِنَ الْجُبِّ، وَاَنْتَ قِصَّةُ اَيُّوبَ وَسَبَبُ تَغَيُّرِ نِعْمَةِ اللّٰهِ عَلَيْهِ.

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ گفت: سلمان فارسی بر امیرالمؤمنین ﷺ وارد شد و از آن حضرت دربارهٔ نفس شریفش پرسش نمود. حضرت فرمود:

ای سلمان، من آن کسی هستم که تمام امّتها به طاعت من دعوت شده‌اند، ولی کفر ورزیدند و به عذاب آتش گرفتار شدند و من خزانه‌دار آتش بر آنها هستم.

ای سلمان به راستی می‌گویم که احدی مرا نمی‌شناسد به حقّ معرفتم، مگر اینکه با من در ملأ اعلی خواهد بود.

سلمان گفت: سپس امام حسن و امام حسین ﷺ وارد شدند. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای سلمان، این دو، گوشواره‌های عرش پروردگار عالمند و بهشت به [نور] آنان روشن می‌شود و مادرشان، بهترین زنان است.

خداوند از مردم، برای من عهد گرفته است. پس تصدیق نمود آنکه تصدیق کرد و تکذیب نمود آنکه تکذیب کرد و مکذِّب در آتش است. و من حجّت بالغه و کلمهٔ باقیه و سفیر سفرای الهی هستم.

سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین، تو را در تورات و انجیل، بدین اوصاف یافته‌ام؛ پدر و مادرم فدای تو باد ای کسی که در کوفه کشته می‌شوی. به خدا سوگند اگر ترس از این نبود که مردم [دربارهٔام] بگویند: واشوقا، خداوند رحمت کند قاتل سلمان را، هرآینه دربارهٔ تو سخنی می‌گفتم که نفسها از آن مشمئز شوند؛ زیرا تو آن حجّت خدایی که به سبب تو، خداوند توبهٔ آدم را پذیرفت، یوسف را از چاه نجات داد و تو داستان [ابتلای] ایّوب و باعث تغییر نعمت الهی بر او هستی.

فَقالَ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام: اَتَدري ما قِصَّةُ اَيُّوبَ وَ سَبَبُ تَغَيُّرِ نِعمَةِ اللهِ عَلَيهِ؟ قالَ: اَللهُ اَعلَمُ وَ اَنتَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، قالَ: لَمّا كانَ عِندَ الْإنبِعاثِ لِلنُّطقِ شَكَّ اَيُّوبُ في مُلكي فَقالَ: هٰذا خَطبٌ جَليلٌ وَ اَمرٌ جَسيمٌ، قالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا اَيُّوبُ اَتَشُكُّ في صُورَةٍ اَقَمتُهُ اَنَا»؟ اِنّي ابتَلَيتُ آدَمَ بِالبَلاءِ فَوَهَبتُهُ لَهُ وَ صَفَحتُ عَنهُ بِالتَّسليمِ عَلَيهِ بِاِمرَةِ الْمُؤْمِنينَ وَ اَنتَ تَقُولُ: خَطبٌ جَليلٌ وَ اَمرٌ جَسيمٌ؟ فَوَعِزَّتي لَاُذيقَنَّكَ مِن عَذابي اَو تَتُوبَ اِلَيَّ بِالطّاعَةِ لِاَميرِ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام.

ثُمَّ اَدرَكَتهُ السَّعادَةُ بي يَعني اَنَّهُ تابَ وَ اَذعَنَ بِالطّاعَةِ لِاَميرِ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام وَ عَلىٰ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبينَ.[1]

علی عليه السلام فرمود: آیا می‌دانی قصّهٔ ایّوب چیست و علت تغییر نعمت خداوند بر او چه بوده است؟ سلمان گفت: خداوند و تو ای امیرالمؤمنین، داناترید.

حضرت فرمود: هنگامی که زمان بعثت ایوب فرا رسید، در مُلکِ من (ولایت بر ماسوی‌الله) شک کرد و گفت: این امری بزرگ و کاری عظیم است.

خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای ایوب، آیا در صورتی (شَبَحی) که من او را برپا داشته‌ام، شک می‌کنی؟ همانا آدم را به بلا مبتلا کردم و تنها به خاطر تسلیم شدنش به امیرالمؤمنین عليه السلام او را بخشیدم و از او درگذشتم و تو می‌گویی، این امری بزرگ و کاری عظیم است؟ به عزّتم سوگند، حتماً حتماً عذابم را به تو می‌چشانم، مگر اینکه به سوی من باطاعت و فرمانبرداری از امیرالمؤمنین عليه السلام توبه نمایی.

سپس به برکت من سعادتمند گردید.

[به عبارت دیگر] یعنی [ایوب] توبه کرد و به اطاعت و فرمانبرداری از امیرالمؤمنین عليه السلام اذعان نمود.

ما نمی‌خواهیم احادیث خیلی دقیق و لطیف را در مورد پاره‌ای از انبیای دیگر نظیر: حضرت ابراهیم عليه السلام و حضرت یعقوب عليه السلام و... بیان کنیم؛ ولی متذکر می‌شویم که اغلب ابتلائات همه انبیا، مثل ابتلای حضرت یونس، در اثر عدم آشنایی کامل و عرفان واقعی در بدو امر به مقام شامخ کبیر جناب علی عليه السلام می‌باشد.

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست　　　کوته‌نظر ببین که سخن مختصر گرفت

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۹۲، ح ۵۲

غالی کیست و غلوّ چیست؟[۱]

ما از همان ابتدای حرکت و عنفوان عُمر، چنانچه به سوی جناب علی عليه السلام و دیگر ائمه هدی عليهم السلام و نعوت و مفاخر و مناقبشان جذب و جلب می‌شدیم، بلافاصله توسط افراد ناوارد، چوب تکفیر و غلوّ در شأن این حضرات را می‌خوردیم. سپاس و ستایش، خدای جلّ جلاله را می‌نماییم که رفته رفته شخصاً با اغلب احادیث محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله آشنا شدیم.[۲]

منظور از بیان مطلب فوق این است که طبق فرمایشات اهل بیت عليهم السلام غالی کسی است که علی عليه السلام و سایر ائمه هدی عليهم السلام رانعوذ بالله خدا بداند. ولی آگاه باشید که ما از صمیم قلب و اعماق جان، از این اعتقاد سخیف تبرّی جسته و جناب علی عليه السلام و سایر ائمه هدی عليهم السلام را طبق خطبهٔ طارق: به عنوان «**کلمة الله وَحجّة الله، وَوجه الله وَنور الله، وَحجاب الله، وَآية الله، يختاره الله و...**»[۳] قبول داریم.

اگر در گذشته افرادی صرفاً به محبّت این حضرات اکتفا کرده و دست از اعمال عبادی خود برداشته‌اند، حاشا و کلاّ؛ زیرا امام صادق عليه السلام ضمن حدیث شریفی به فضیل بن یسار فرمود: «**اَلْغالي قَدِ اعْتادَ تَرْكَ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الصِّيامِ وَ الْحَجِّ فَلا يَقْدِرُ عَلىٰ تَرْكِ عادَتِهِ وَ عَلَى الرُّجُوعِ إِلىٰ طاعَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَدًا**»[۴]

غالی کسی است که به ترک نماز و زکات و روزه و حجّ عادت کرده و هرگز قدرت ندارد عادت خود را ترک نماید و به طاعت و فرمانبرداری خداوند رجوع نماید.

۱- در کتاب «علی عليه السلام و العوالم» در بخش ششم، تحت عنوان «غلات در شیعه» به تفصیل در این باره سخن گفته‌ایم.

۲- شما خوانندهٔ عزیز و علاقه‌مند؛ اگر دقت کرده باشید، ما آن فهم مخصوصی را که خداوند سبحان بنابر احادیث وارده، در اثر محبّت علی عليه السلام و سایر ائمه هدی عليهم السلام به سالک واقعی مرحمت می‌کند، در کتابهای گذشته و نوشتارهای آینده خود در اختیار خوانندگان عزیز قرار داده و ان‌شاءالله خواهیم داد.

۳- علی عليه السلام و فوج مقتحم، ص ۱۰۹، خطبه طارق، شماره‌های ۱ تا ۷

۴- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵، ح ۶

نظیرِ علی اللّهی‌ها و.... امّا با استنباط از احادیث معصومین سلام الله علیهم اجمعین، ما باید هم با جناح محبّت حرکت نموده، و هم در عمل به رسول خدا ﷺ تأسی کرده و تمام اعمال شرعی و عبادی خود را با کمال «سِداد» انجام دهیم.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب ـ ۲۱)

«همانا برای شما، رسول خدا ﷺ اسوه و مقتدای نیکویی است.»

اکنون با توجه به مطالبی که بیان شد، به شرح عبارات خطبهٔ «تطنجیه» در این بخش ادامه می‌دهیم.

قسیم جنّت و نار

«فَاَنَا الْآمِلُ وَالْمَأْمُولُ، وَالْفاضِلُ وَوَصِيُّ الرَّسُولِ اَنَا قاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنّارِ اَنَا الْواقِفُ عَلَى التُّطُنْجَيْنِ اَنَا النّاظِرُ اِلَى الْمَشْرِقَيْنِ وَالْمَغْرِبَيْنِ.»

الف ـ اَنَا الْآمِلُ وَالْمَأْمُولُ:

افراد سالک و باهوش از یک طرف سعی می‌کنند در دنیا بنای کسب و معیشت خود را بر عفاف و کفاف نهاده و از طرف دیگر، تمام غَلّ و غشهایی که به گونه‌های مختلف در درونشان ایجاد می‌شود ـ و یا بطور راکد در شاکلهٔ انسان ذخیره گردیده ـ و نیز رذائل اخلاقی و سیّئات جسمی و آثار آنها را با توسّل به محبّت جناب رسول خدا ﷺ و جناب علی علیه‌السلام و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام، از صفحهٔ ضمیر بزدایند.

در مناجات متوسّلین امام چهارم علیه‌السلام می‌خوانیم:

«اِلٰهِي لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ اِلَيْكَ اِلَّا عَواطِفُ رَأْفَتِكَ، وَلالِي ذَرِيعَةٌ اِلَيْكَ اِلَّا عَوارِفُ رَحْمَتِكَ وَ شَفاعَةُ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَمُنْقِذِ الْاُمَّةِ مِنَ الْغُمَّةِ»

خداوندا برای من به درگاه تو هیچ وسیله‌ای نیست جز توجهات رأفت تو و مرا سببی به سوی تو نیست جز خوبیهای رحمتت و شفاعت پیامبرت که نبی رحمت و نجات دهنده امت از گرفتاری است.

در نتیجه می‌توان گفت که اگر محور سخن تنها بر شخصیت جناب علی علیه‌السلام

بگردد، ایشان نسبت به خدای بزرگ «آمِل» است و برای سالکین راه، «مأمول»؛ زیرا سالکین واقعی در مسیر سلوکشان نسبت به مقامات عالیه‌ای که در پیش روی آنهاست همگی «آمل» هستند و طبق فرمایش امام چهارم علیه‌السلام در مناجات «مفتقرین» که می‌فرماید:

«فَیٰا مُنْتَهیٰ اَمَلِ الْآمِلینَ وَیٰا غٰایَةَ سُؤْلِ السّٰائِلینَ وَیٰا اَقْصیٰ طَلِبَةِ الطّٰالِبینَ وَیٰا اَعْلیٰ رَغْبَةِ الرّٰاغِبینَ...»

پس ای منتهای آرزوی آرزومندان و ای نهایت سؤالِ سؤال کنندگان و ای دورترین خواست خواستاران و ای بالاترین رغبتِ رغبت کنندگان.

در نهایت منتهی آرزوی آرزوداران خودِ خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

از شرح عبارت: «**وَالْفٰاضِلُ وَوَصِیُّ الرَّسُولِ اَنٰا قٰاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنّٰارِ**» به علّت وضوح عبارات می‌گذریم و به عبارات بعدی می‌پردازیم.

ب ـ اَنَا الْوٰاقِفُ عَلَی التُّطُنْجَیْنِ، اَنَا النّٰاظِرُ اِلَی الْمَشْرِقَیْنِ وَالْمَغْرِبَیْنِ

من بر تطنجین ایستاده‌ام، من ناظر به دو مشرق و دو مغربم.

کلمهٔ «تطنجین» همان‌طور که در این خطبه آمده، ظاهراً به معنی دو خلیج است. در اینجا شاید بتوان گفت تطنج نخستین اشاره به عالم ذرّ است و تطنج واپسین اشاره به عالم پس از مرگ (قیامت صغرا، عالم برزخ یا قبر، صراط، و بالاخره قیامت کبری و استثناءً احیاء و حاضر شدن در رکاب امام زمان علیه‌السلام و حسین بن علی علیهماالسلام) دارد.

اگر احتمال ما در مورد تطنج نخستین صحیح باشد و بتوان آن را با عالم ذرّ تطبیق نمود، می‌توان از قرآن مجید استفاده کرد؛ زیرا در قرآن به عالم ذرّ اشاره شده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿**وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قٰالُوا بَلیٰ شَهِدْنٰا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیٰامَةِ اِنّٰا کُنّٰا عَنْ هٰذٰا غٰافِلینَ**﴾ (اعراف ـ ۱۷۲)

«هنگامی که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذرّیهٔ آنها را برگرفت و آنها را برخودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی ما به خدایی تو گواهیم. [این به آن جهت بود] که دیگر در روز قیامت نگویید ما از این [وقوع قیامت] غافل بودیم»

با توجه به احادیثی که در مورد این آیه در مآخذ و تفاسیر روایی شیعه موجود است،

این میثاق، همان میثاقی است که از ذرّیهٔ بنی آدم نسبت به الوهیت خداوند و نبوت رسول خدا ﷺ و ولایت جناب علی ؑ اخذ شده است. حال به چه نحو در مقابل این اخذ میثاق، ذرّیهٔ آدم ؑ اختلاف کلمه داشته‌اند، باید به روایات اهل بیت ؑ مراجعه شود.

اجمال آنکه جناب علی ؑ صاحب نفس «لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیهٔ الهیه» در عالم ذرّ نیز به ذراری حضرت آدم که به چه نحو از تطنج نخستین و این رهگذر گذشته‌اند، واقف بوده‌اند. خوشبختانه در آینده همین خطبه، جناب علی ؑ می‌فرمایند:

«اَنَا فِی الذَّرِّ وَ قَبْلَ الذَّرِّ، اَنَا مَعَ الدَّوْرِ وَ قَبْلَ الدَّوْرِ، اَنَا مَعَ الْقَلَمِ قَبْلَ الْقَلَمِ، اَنَا مَعَ اللَّوْحِ قَبْلَ اللَّوْحِ»

من در عالم ذرّو قبل از آن بوده‌ام، من با گردش روزگار و قبل از آن بوده‌ام. من با قلم و قبل از آن بوده‌ام. من با لوح و قبل از آن نیز بودم.

امّا برای تطنج واپسین، خطاب حضرت ربّ العزّه بدین صورت است: ﴿وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ○ مٰا لَكُمْ لٰا تَنٰاصَرُونَ ○﴾ (صافات، ۲۴ و ۲۵)

«آنها را نگه بدارید؛ همانا از آنها سؤال می‌شود، شما را چه می‌شود که یاری نکردید»

طبق روایات اهل بیت ؑ می‌توان یکی از مظاهر این تطنج واپسین را عبور از صراط و مورد سؤال قرار گرفتن افراد از ولایت علی ؑ دانست. در نتیجه، جناب علی ؑ و رسول خدا ﷺ ، هر دو واقف بر صراط و یا تطنج واپسین هستند.

اما دربارهٔ عبارت: «من ناظر به دو مغرب و دو مشرقم»، در اینجا شاهدی را از قرآن مجید نقل می‌کنیم:

﴿وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلٰا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرىٰ اِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلٰا اَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ ○ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَنَحْنُ صَدَدْنٰاكُمْ عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ اِذْ جٰاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ○ وَ قٰالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ اِذْ تَأْمُرُونَنٰا اَنْ نَكْفُرَ بِاللهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدٰادًا وَ اَسَرُّوا النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا الْعَذٰابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلٰالَ فِي اَعْنٰاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلّٰا مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ○﴾ (سباء ـ ۳۱ تا ۳۳)

«کسانی که کافر شدند، گفتند ما هرگز به این قرآن و به کتابهای پیش از آن [تورات

و انجیل] ایمان نمی‌آوریم. اگر ستمگران را در وقتی که نزد پروردگارشان باز داشته شده‌اند بنگری؛ در حالی که بعضی از آنها با بعض دیگر به مخاصمه برخاسته‌اند، آنها که مستضعفند (پیروان) به آنها که مستکبرند (رؤسا) گویند اگر شما نبودید، ما مؤمن می‌شدیم. آنانی که استکبار ورزیدند (رؤسا) به مستضعفین (پیروان) گویند آیا ما شما را از راه هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت از طرف خدا به سوی شما آمد، [این گونه نیست] بلکه شما مجرم هستید. مستضعفین به مستکبرین گویند [این طور نیست] بلکه مکر و حیله شب و روز شما [باعث گمراهی ما شد] آن هنگام که به ما امر می‌کردید که به خداوند کافر شویم و برای او شریک بگیریم. و وقتی که عذاب را مشاهده نمایند، ندامت و پشیمانی خود را پنهان کنند و ما در گردن کسانی که کافر شدند، غلّ و زنجیرهایی قرار می‌دهیم. آیا جز سزای آنچه کردند پاداش می‌بینند.»

این آیات، مقصد ما را در وقوف مستضعفین و مستکبرینِ مقالهٔ حمد یا مقالهٔ انبیا در پیشگاه حضرت ربّ العزّه (عند ربّ) بیان می‌نماید. در اینجا می‌توانیم مستکبرین که جنبهٔ استادی و ارشادی نسبت به مستضعفین را داشته‌اند «مشرق» و آنان را که جنبهٔ شاگردی داشته‌اند «مغرب» در نظر بگیریم.

در کتاب «علی ؑ و فوج مقتحم» و در ضمن شرح نکاتی چند از سورهٔ «الرّحمن» نیز در ذیل آیهٔ: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ گفتیم که امام ششم ؑ می‌فرماید: «مشرقین، رسول خدا ؐ و امیرالمؤمنین ؑ هستند و مغربین، امام حسن و امام حسین ؑ»[1].

از طرف دیگر، از ابتدای شرح خطبهٔ «تطنجیه» تا کنون، بحث بر سر «مقاله حمد» و «سیر مقاله حمد» در میان است. همچنین در کتابهای گذشته، همه جا به استناد فرمایشات معصومین ؑ سخن از دو مکتب «حق» و «باطل» به میان آمده است. اکنون با توجه به جدول «الله ـ شیطان» می‌توان گفت: کسانی که به این مقالهٔ حمد اقبال نموده و از

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۰

عَذْب فرات (ستون الله) استفاده می‌نمایند و به عبارت بهتر، استاد و شاگرد این مکتب حقّ بوده‌اند، یک مشرق و مغرب را تشکیل می‌دهند.

در مقابل، آن دسته از افرادی که نسبت به این مقاله ادبار نموده و از ملح اجاج (ستون شیطان) بهره‌ور می‌گردند، استاد و شاگرد این مکتب باطل بوده، و یک مشرق و مغرب دیگری را در هر مقطع از زمان به وجود می‌آورند.

بنابراین با استناد به مطالب فوق می‌گوییم: در عبارت جناب علی ؑ در این خطبه که می‌فرماید: «اَنَا النّاظِرُ اِلَی الْمَشْرِقَیْنِ وَالْمَغْرِبَیْنِ»، مشرقین دو استاد (استاد حقّ و استاد باطل) واقع در خانهٔ الله یا شیطان، و مغربین، دو شاگرد وابسته به این دو استاد در هر مقطع از زمان هستند.

فردوس؛ برترین مکان بهشت

«رَأَیْتُ وَاللهِ الْاَفْرَدُوسَ مِنْ رَأْیِ الْعَیْنِ، وَهُوَ فِی الْبَحْرِ السّابِعِ الَّذی یَجْری فیهِ الْفُلْکُ فی ذَخاخِرَةِ النُّجُومِ وَالْفَلَکِ وَالْحُبُکِ»

قسمتی از عبارات فوق را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

جناب علی ؑ پس از ذکر وقوف بر تطنجین و نظارت بر مشرقین و مغربین، در مورد سمای عالم معنا مطالبی بیان می‌فرماید. در این عبارات، آن حضرت کلمهٔ «رأیت» را به کار برده‌اند که با آیهٔ: ﴿وَکَذٰلِکَ نُرِی اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ﴾ (انعام - ۷۵) قرابت و وحدت موضوعی دارد، با این امتیاز که ارائهٔ ملکوت سماوات و ارض به حضرت ابراهیم ؑ طبق روایاتی که از معصومین ؑ به ما رسیده، استمرار نداشته است و حال آنکه برای جناب علی ؑ پیوسته و دائمی است.

به جای کلمه «الافردوس» در بعضی نسخ «الفردوس» آمده. اصل این کلمه فارسی است که معرّب شده است. ما در مقدمهٔ این خطبه در کتاب حاضر پیرامون این گونه کلمات در قرآن، نکات لازم را متذکر شدیم. از این واژه، در احادیث اهل بیت ؑ تعابیر مختلفی شده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«اَلْفِرْدَوْسُ رَبْوَةُ الْجَنَّةِ»[۱]

فردوس جایگاه رفیعی در بهشت است.

«اَلْفِرْدَوْسُ سَیِّدُ الْجِنانِ»[۲]

فردوس سیّد و آقای سایر بهشتها است.

«لِکُلِّ شَیْءٍ ذِرْوَةٌ وَذِرْوَةُ الْجَنَّةِ الْفِرْدَوْسُ»[۳]

برای هر چیز مقام و منزلت رفیع و بالایی است و عالیترین درجهٔ بهشت، فردوس است»

به هر حال، در بهشت درجاتی هست و فردوس که اعلاترین درجهٔ بهشت است، خود نیز درجاتی دارد که عالیترین و رفیعترین درجهٔ آن، جایگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است. همان‌گونه که علی علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْزِلَتي مَعَ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ فِي الْفِرْدَوْسِ»[۴]

جایگاه من با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فردوس است.

تأییدی دیگر بر این موضوع، فرمایش امام صادق علیه‌السلام است که می‌فرماید: «خداوند در روز قیامت به تمام انبیا اجازهٔ ورود به فردوس را نمی‌دهد، مگر اینکه نخست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی مرتضی و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام و شیعیان آن انوار قدس الهی وارد شوند.[۵]

در قرآن مجید، تنها در دو مورد کلمهٔ «فردوس» به کار رفته است:

۱ـ ﴿اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ﴾ (کهف ـ ۱۰۲)

تمام آیات این سوره از اول تا آیهٔ فوق در شأن مؤمنین آمده که اینان وارث فردوس هستند. این آیات، تمام انبیا و اولیا را از آدم تا خاتم شامل می‌شود و پس از جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اوصاف رجال حقّ را تا ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام بیان می‌نماید.

۲ـ ﴿اِنّا اَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرينَ نُزُلاً﴾ (کهف ـ ۱۰۲) و... ﴿اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً﴾ (کهف ـ ۱۰۷)

۱- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۲۳

۲- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۵۴

۳- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۶۹

۴- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۵۶، در اینجا ظاهراً امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کلّ [فردوس] ارادهٔ جزء [اعلا درجهٔ آن را] فرموده است.

۵- بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۵، ح ۹۲

این دو آیه به خوبی نشان می‌دهد که «جهنّم» برای کافرین منزلگاه و «نُزُل» است و «جنات الفردوس» برای مؤمنین. بنابراین، فردوس منزلگاه عالی و نهایی در جنّت می‌باشد و جهنّم منزلگاه نهایی در دوزخ است و گویی قرآن مجید در دو آیهٔ فوق، توسط این دو کلمه، تمامی طبقات جنّت و درکات دوزخ را در قلمرو خود قرار می‌دهد.

پس در اینجا شاید منظور حضرت مولی الموالی علیه السلام از عبارت: «رَأَیتُ وَاللهِ الْفِردَوسَ مِنْ رَأْيِ الْعَيْنِ» دیدن این مقام شامخ در بهشت باشد و یا با توجه به آیات اولیهٔ سورهٔ «نجم» رؤیت صاحب این مقام رفیع باشد که وجود مبارک و مسعود حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین، محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است.

اما لغت «حبک» که در خطبه آمده، گرچه معنا و مفهوم حقیقی‌اش برای ما روشن نیست، ولی آیه شریفه: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ (ذاریات - ۷) را تداعی می‌کند که شاید خالی از لطف نباشد مطالبی درباره این آیه متذکّر شویم:

مفسرین شیعه برای «حُبُک»، در تفاسیر خود، مطالب متنوّعی نوشته‌اند. اجمال همهٔ آنها این می‌شود که «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» یعنی سوگند به آسمانی که شامل راهها و طُرُق است.

اما بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام، «سماء» در عبارت: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و «ذات الحبک» اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. و چون یکی از وجوه «سماء» وجود عالم معناست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر داده، بدون شک، «ذات الحبک» هم اشاره به طریق مستقیم این سماءِ عالم معنا دارد که همان ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

خوشبختانه آیات بعدی سورهٔ «ذاریات» نیز مؤید همین معنا است که طی سه شماره به آن اشاره می‌کنیم:

۱ـ ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾ (ذاریات - ۸)

یعنی ای جامعهٔ مسلمانان و یا ای جامعهٔ قریشِ مورد خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ شما در این «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» و یا ساده‌تر، در این «ذات الحبک» همواره اختلاف داشته و اقوالتان مختلف بوده و هست و خواهد بود که برای مزید اطلاع از اختلاف در «ذات الحبک» آیات اوّل سورهٔ «نباء» را یادآور می‌شویم که می‌فرماید:

﴿عَمَّ يَتَسائَلُونَ ○ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ ○ اَلَّذي هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلاّ سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلاّ سَيَعْلَمُونَ ○﴾

ما می‌دانیم مورد سؤال جامعهٔ مسلمین؛ یعنی «نباء عظیم» وجود نازنین جناب علی عالی عمرانی ﷺ است که در او اختلاف می‌کنند امّا دیری نمی‌پاید که در حال نزع و احتضار ـ به مصداق «يا حارِ هَمْدانَ مَنْ يَمُتْ يَرَني» ـ آن حضرت را خواهند دید و خواهند فهمید (كَلاّ سَيَعْلَمُونَ) که «نباء عظیم» وجود مبارک اوست که در حقّش بسیار کوتاهی کرده‌اند. و پس از آن، بار دیگر در قیام قائم آل محمّد ﷺ و یا در قیامت کبری، باز هم وجود این «نباء عظیم» آشکار خواهد شد (ثمّ کلاّ سیعلمون)

۲ـ ﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ (ذاریات ـ ۹)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش این گونه معنی می‌کند: «از بهشت رانده می‌شود آنکه قبول ولایت علی ﷺ را ننموده باشد»

و ما اضافه می‌کنیم که این عدم قبول به صورت «اِفک» در جان و نهاد آدمی و یا در صدر و قلب مبغض علی ﷺ خانه کرده که صورتهای دیگر آن با کلمات: بغض، مرض، حقد، حسد، عناد و... در قرآن مجید و احادیث دیده می‌شود.

۳ـ ﴿قُتِلَ الْخَرّاصُونَ ○ الَّذينَ هُمْ في غَمْرَةٍ ساهُونَ ○ يَسْئَلُونَ أَيّانَ يَوْمُ الدّينِ ○ يَوْمَ هُمْ عَلَى النّارِ يُفْتَنُونَ ○ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ○﴾ (ذاریات ـ ۱۰-۱۴)

«لعنت کرده شدند دروغگویان، همان کسانی که در غفلت و گمراهی بی‌خبرانند. می‌پرسند روز قیامت کی خواهد بود؟ روزی که آنها در آتش دوزخ سوخته شوند و به آنها خطاب شود مرارت سوخته شدنتان را بچشید. این [عذاب] همان چیزیست که شما برای رسیدنش شتاب می‌کردید.»

این آیات دربارهٔ کسانی است که «و السماء ذات الحبک» را تکذیب می‌کنند و ساده‌تر اینکه: «خرّاصون» همان تکذیب کنندگان ولایت جناب علی ﷺ می‌باشند.

تذکر:

در این کتاب بنا داریم که اختلاف نظر و برداشت خود را [که متّکی به اخبار و احادیث اهل بیت ﷺ است] با برداشت و تصوّرات دیگران از این نحو عبارات جناب علی ﷺ بیان نماییم.

اگر بنا شود فرمایشات جناب علی ﷺ را پس از رحلت رسول خدا ﷺ که دربارهٔ خلق آسمان و زمین و بطور کلی خلقت عالم بیان فرموده‌اند، یکجا جمع و روی آن نظر تحقیقی داده شود، مستلزم کتاب جداگانه‌ای است که شاید هنوز مندرجات آن برای جامعهٔ اسلامی سنگین باشد و مسلمین تشنهٔ این گونه مطالب و استنتاجات از احادیث رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ نباشند. ولی بدون شک، زمانی خواهد رسید که مسلمین دنیا و مخصوصاً شیعهٔ عزیز این حقیقت را درخواهند یافت که هنوز قسمت اعظم بیانات این حضرات معصومین ﷺ مجهول و دست نخورده باقی مانده است. ما در آینده در این باره نکات قابل توجهی را متذکر می‌گردیم و اینک به دنبالهٔ خطبه می‌پردازیم.

طبقات هفتگانه آسمان و زمین

در قرآن مجید و همچنین در بیانات رسول خدا ﷺ و جناب علی ﷺ و سایر ائمّهٔ معصومین ﷺ مکرّر به آسمان و زمین، بطور ساده، و یا آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه اشاره شده است.

از دیرباز علمای خاصّه و عامّه سعی نموده‌اند این آیات را با هیئت بطلمیوسی تطبیق نمایند. و در این اواخر، عده‌ای نیز سعی کرده‌اند این آیات را به نحوی با هیئت جدید تطبیق کنند. ما در این قسمت به حول و قوّهٔ الهی در نظر داریم این موضوع را تا اندازه‌ای تجزیه و تحلیل نماییم.

مرحوم سید هبة الدّین شهرستانی در کتاب «هیئت و اسلام»[1] برای حرکت زمین، دلایل چندی را از قرآن مجید استخراج و استنباط نموده و در این کار به پاره‌ای از کتب مصریان اخیر نیز نظر داشته است. آیاتی که ایشان به عنوان دلیل و شاهد برای حرکت زمین آورده، در نظر اول ـ که منظور همان مفهوم ظاهری آیات باشد ـ بسیار عالی است؛ اما اگر بخواهیم گذشته از ظاهر، مفهوم و تأویل این آیات را متوجه عالم معنا بدانیم، محققاً سخن به گزافه نگفته‌ایم.

برای نمونه ایشان از آیهٔ: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک ـ ۱۵)

«او خدایی است که برای شما زمین را رام قرار داد؛ پس در اطراف آن راه روید و ازروزی خداوند بخورید و [بدانید] که بازگشت شما به سوی اوست.

برای تأیید حرکت زمین استفاده کرده است. برای مزید اطلاع از این آیه، از چند آیهٔ جلوتر به این دسته آیات نظر می‌افکنیم؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ○ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ○﴾ (ملک ـ ۱۲ تا ۱۴)

در این آیات ابتدا سخن از خشیت ربّ و اجر کبیر می‌باشد. سپس از سرّ و جهر این مقاله که همان خشیت ربّ باشد، بیان مخصوص دارد. آنگاه به وجود لطیف خبیر اشاره می‌نماید و سرانجام از آیهٔ مورد نظر و یا به اصطلاح از مشی در مناکب ارض سخن می‌گوید. در این دسته آیات، از مفردات چندی صحبت شده است:

الف ـ حالت خشیت و خشیت ربّ و لواحق آن که در سورهٔ مؤمنون (آیات ۵۹ تا ۶۳) دربارهٔ آن صحبت شده است.

ب ـ «لطیف» که در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» ضمن ذکر آیهٔ (۱۰۰) سورهٔ «یوسف» که از قول حضرت یوسف ﷺ به برادران گفته می‌شود: ﴿إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ به آن اشاره کرده‌ایم.

۱ـ این کتاب عربی است و توسط آقای فردوس فراهانی، در نجف، به فارسی هم ترجمه شده است؛ ولی برای ما متن عربی آن از ارزش بیشتری برخوردار است.

ج ـ درباره کلمهٔ مشی و مشتقات آن در قرآن، به تفصیل در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» سخن گفته‌ایم.[1]

حال اگر خواننده عزیز، مجموعه کتابهای ما را دیده باشد، با موارد فوق کاملاً آشنایی دارد و به خوبی می‌داند که این دسته آیات سخن را به اینجا می‌رسانند که در آیه: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾، منظور از «ارض ذلول» امام معصوم است و در عبارت «فامشوا فی مناکبها» سخن از افراد سالک دردمندی است که از محضر این امام معصوم و یا از بیانات حضرتش در ادوار مختلف استفاده می‌نمایند.

پس یکی از اختلافات ما با دانشمندانی که در گذشته دست به توجیه و تفسیر سماء و ارض و یا سماوات و ارضین در قرآن مجید و احادیث زده‌اند، این است که آنان تا کنون همهٔ این آیات را در کتابهای تحقیقی خود حمل به ظاهر نموده و از این راه حرکت کرده‌اند. ولی ما در اینجا متذکر می‌شویم که سماوات و ارضین و سماء و ارض، چه در قرآن کریم و چه در فرمایشات معصومین ﷺ غالباً جنبهٔ ظاهری آن ضعیف و ابتدایی و جنبهٔ تأویل آن از حقایق بالاتری به ما خبر می‌دهد.

به هر حال، شیعهٔ عزیز در مورد تأویل این گونه آیات، مدارک مستند و دست نخورده‌ای دارد که هنوز درباره هیچیک از آنها کاری انجام نشده است و شاید دوره کتابهای ما دیباچه‌ای برای این هدف باشد.

اما علمای عامّه که متأسفانه به شدت گرفتار ظاهر الفاظ قرآن بوده و نقل احادیث آنها از روات معدود خود نظیر: انس، عایشه، ابو هریره و ابن عباس و... در صدر اسلام تجاوز نمی‌کند، به هیچوجه به این حقایق موجوده در قرآن مجید نخواهند رسید. همچنین متجدّدین و فرنگ رفته‌های آنها نظیر دانشمندان اخیر مصر و... هم نمی‌توانند پرده از روی این حقایق بردارند.

از طرف دیگر، علم هیئت جدید و بیوفیزیک و جهان‌شناسی جدید نیز روزبروز بر

۱- علی ﷺ و فوج فائزین، ص ۳۸۲

گیجی و سردرگمی آنها نسبت به این آیات و احادیث می‌افزاید؛ مگر اینکه روزی به حقایق شیعه نزدیک شوند و متوجه گردند که تمام کوشش قرآن مجید و روایات، مثلاً در زمینهٔ ارض و سماء، معطوف به ظاهر نیست و نهایتاً باید از عالم ظاهر بگذرند و در تأویل فرمایشات جناب علی ﷺ و سایر ائمه معصومین ﷺ بیشتر دقت کنند شاید گمشدهٔ خود را بیابند.

خطب علی ﷺ و هیئت جدید و قدیم

۱ـ در خطبهٔ اوّل نهج‌البلاغه، از آغاز آفرینش آسمان و زمین و ابتدای خلق حضرت آدم ﷺ سخن به میان آمده که در طی آن، وجود نازنین امیرالمؤمنین ﷺ چنین فرموده‌اند:

«ثُمَّ فَتَقَ ما بَيْنَ السَّمٰواتِ الْعُلیٰ، فَمَلَأَهُنَّ اَطْواراً مِنْ مَلائِكَتِهِ...»

«سپس خداوند مابین آسمانهای افراشته را شکافت و آنها را از دسته‌های گوناگون ملائکه پر کرد.»

ما عقیده داریم این جمله با وضوح بیشتری به عالم معنا و سمای عالم معنا مربوط است.

۲ـ موارد دیگری در نهج‌البلاغه هست که در آن، باز از خلق عالم سخن به میان آمده است که می‌توان عبارات آنها را معطوف به خلق جهان اولیه دانست.[1]

امّا جناب علی ﷺ و فرزندان معصوم ایشان ﷺ، یعنی حضرات ائمه معصومین ﷺ در غالب اوقات هر جا سخن از ارض و سماء، سموات و ارضین، و سبع سموات و الارضین السبع[2] به میان آورده‌اند، غالباً توجه به عالم معنا داشته‌اند. حتی در مواردی که سائل از خلقت آسمان و زمین می‌پرسیده، ضمن آنکه جواب سائل را به اندازهٔ ظرف وجودی و علمی وی می‌دادند، سخن خود را بیشتر به سمای عالم معنا معطوف می‌فرمودند.

۱ـ این مطالب در کتاب «الهیئة و الاسلام» مرحوم شهرستانی آمده است که آنها را تکرار نمی‌کنیم.

۲ـ در قرآن مجید، همه جا سخن از سبع سماوات به صور مختلف در میان بوده و تنها در یک مورد به ارض‌های هفتگانه به صورت: ﴿اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ (طلاق ـ ۱۲) اشاره شده است.

۳ـ خطب نادرهٔ جناب علی علیه‌السلام شاهد بزرگی است برای اثبات مدّعای ما مبنی بر اینکه الفاظ کواکب و نجوم و سموات و ارض بیشتر به عالم معنا معطوف می‌باشد. در اینجا نخست عباراتی از این خطب را می‌آوریم و به دنبال آن نکات لازم را متذکر می‌شویم:

الف ـ خطبة البیان

این خطبه در مآخذ خاصّه و عامّه به سه صورت دیده می‌شود که صاحب الزام النّاصب، آنها را ذکر کرده است. در نسخهٔ اوّل که ما از ذکر سند و سایر خصوصیّات آن صرفنظر می‌کنیم، می‌فرماید:

«اَنَا قَمَرُ السَّرَطانِ، اَنَا شَعَرُ الزَّبَرْقانِ... اَنَا سَعَدُ الزُّهْرَةِ، اَنَا مُشْتَرِی الْکَواکِبِ، اَنا زُحَلُ الثَّواقِبِ، اَنَا حَمَلُ الْاِکْلیلِ... اَنَا مِرّیخُ الْقُرْآنِ.»[1]

مقصود از ذکر عبارات فوق این بود که بگوییم:

اولاً: جناب مولی الموالی، به نحوی اسامی سیّارات نظیر: عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل را آورده است.

ثانیاً: شاید یکی از ابعاد فرمایشات آنجناب در ذکر عبارات فوق این باشد که نظر و ذهن خوانندگان این خطبه و کسانی که در آینده با این گونه خطب مواجه می‌شوند، متوجه این سیّارات نشود و بدانند که وجود این کرات سماوی، در مقابل خلقت انسان که مخاطب این کلام است: **«اَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغیرٌ وَفیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الْاَکْبَرُ»** بسیار ناچیز است؛ همچنان که در حدیث قدسی، خدای سبحان خطاب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ»

اگر تو نبودی [آفریده نمی‌شدی] ستارگان و افلاک را خلق نمی‌کردم.

بنابراین خلقت انسان و بالاخره خلقت انبیا و در مرحلهٔ عالی آن خلقت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جناب علی علیه‌السلام و ائمه هدی علیهم‌السلام بالاتر از خلقت این کواکب و ستارگان است.

۱ـ الزام النّاصب، ج ۲، ص ۲۷۱

به هر حال، تفحص و بررسی روی خلقت این کرات سماوی، و حرکت آنها و کهکشان‌هایشان و فرضیه‌های سحابی و هزاران عوامل دیگر آنها را باید در کتابهای هیئت جدید مطالعه کرد؛ هر چند این تحقیق هم که از مراحل ابتدایی شروع شده و به این پایه رسیده، باز هم ناقص است و روزی توسط اصحاب جناب ولی‌عصر ﷺ و شیعیان خاص جناب علی ﷺ می‌بایست این علم نیز کامل گردد.

ب ـ خطبهٔ طارق بن شهاب

امیرالمؤمنین در خطبهٔ طارق بن شهاب ضمن معرفی اجمالی امام معصوم، با یک استفهام انکاری، دستیابی به کنه معرفت امام را امری غیر قابل حصول می‌داند، آنجا که می‌فرماید:

«هَلْ يُعْرَفُ اَوْ يُوصَفُ اَوْ يُعْلَمُ اَوْ يُفْهَمُ اَوْ يُدْرَكُ اَوْ يُمْلَكُ شَأْنُ مَنْ هُوَ نُقْطَةُ الْكَائِنَاتِ، وَ قُطْبُ الدَّائِرَاتِ، وَ سِرُّ الْمُمْكِنَاتِ وَ شُعَاعُ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ، وَ شَرَفُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ»[۱]

آیا [امام معصوم] شناخته می‌شود و یا توصیف می‌شود و یا علم و آگاهی نسبت به او حاصل می‌گردد و آیا مقام و منزلتش فهمیده می‌شود و یا درک می‌گردد و آیا شأن کسی که او نقطهٔ کائنات، قطب دایرهٔ وجود، سرّ مخلوقات، شعاع جلال کبریایی خدا و باعث شرافت زمین و آسمان است، دست یافتنی است؟!

پس با ذکر این مقدمات لازم است برای توضیح عبارات خطبهٔ تطنجیه نیز از سطح ظاهر و هیئت قدیم و جدید در مورد کلماتی همچون: کوکب، نجوم، بحر زخّار، بحر تیّار، ذخاخیرة النّجوم و... و نظایر آن قدم فراتر نهاده و در سطح عالم معنا، مابازاء این کلمات و حقایق آن را جویا شویم.

۱- علی ﷺ و فوج مقتحم، خطبهٔ طارق، ص ۱۱۱، عبارات ۱۱۳ - ۱۱۷

علی (ع) متولّی عالم

«رَأَیْتُ الْاَرْضَ مُلْتَفَّةً کَالْتِفافِ الثَّوْبِ الْمَقْصُورِ وَهِیَ فی خَرْقٍ مِنَ التُّطْنَجِ الْایمَنِ مِنَ الْجانِبِ مِمّا یَلِی الْمَشْرِقَ، وَالتُّطْنَجانِ خَلیجانِ مِنْ ماءٍ کَانَّهُما اَیسارُ تُطْنَجَیْنِ، وَاَنَا الْمُتَوَلّی دائِرَتَها، وَما اَفْرَدُوسَ وَما هُمْ فیهِ اِلّا کَالْخاتَمِ فِی الْاِصْبَعِ»

ـ مفردهٔ رأیت

برای جناب رسول خدا (ص) و علی (ع) و سایر ائمه هدی (ع) از ابتدا تا انتهای عالم معنا، عیان و آشکار است. در این مورد، رسول خدا (ص) خطاب به امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

«یا عَلِیُّ اِنَّ اللهَ اَشْهَدَکَ مَعِی سَبْعَ مَواطِنَ حَتّیٰ ذَکَرَ الْمَوْطِنَ الثّانِی، اَتانی جَبْرَئیلُ فَأَسْرىٰ بی اِلَی السَّماءِ فَقالَ: اَیْنَ اَخُوکَ؟ فَقُلْتُ وَدَعْتُهُ خَلْفی، قالَ: فَقالَ: فَادْعُ اللهَ یَأْتِکَ بِهِ قالَ: فَدَعَوْتُ فَاِذا اَنْتَ مَعِیَ فَکُشِطَ لی عَنِ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَالْاَرَضینَ السَّبْعِ حَتّیٰ رَأَیْتُ سُکّانَها وَعُمّارَها وَمَوْضِعَ کُلِّ مَلَکٍ مِنْها فَلَمْ اَرَمِنْ ذٰلِکَ شَیْئاً اِلّا وَقَدْ رَأَیْتَهُ کَما رَأَیْتُهُ.»[1]

ای علی، به راستی خداوند تو را با من در هفت جایگاه شاهد و گواه فرمود. سپس رسول خدا (ص) موضع اوّل آن را بیان نمود تا به موضع دوم رسید و فرمود: جبرئیل نزد من آمد و مرا در شب به آسمان برد و از من سؤال کرد: برادرت کجاست؟ گفتم: با او [درزمین] وداع کردم. جبرئیل گفت: خدا را بخوان تا برادرت را برایت بیاورد. پس من تو را از خدا طلب کردم که به ناگاه تو را با خودم همراه دیدم. پس از آسمانها و زمینهای هفتگانه برای من پرده برداشته شد تا اینکه ساکنین و آباد کنندگان آن و جایگاه هر ملکی را در آن مشاهده نمودم و من چیزی از آنها (آسمانها و زمینها و ساکنین و عامرین آنها و جایگاه هر ملکی) را ندیدم، مگر اینکه تو هم آنها را دیدی، همان گونه که من دیدم.

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۵

اما کلمهٔ «کشط» ـ در حدیث فوق ـ به معنی کشف حجاب می‌باشد که برای نمونه حدیثی را ذکر می‌کنیم:

«قالَ اَبُو عَبْدِاللهِ ﷷ: وَكَذٰلِكَ نُرِي اِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. قالَ: كُشِطَ لِاِبْراهيمَ السَّمٰواتُ السَّبْعُ حَتّىٰ نَظَرَ اِلىٰ ما فَوْقَ الْعَرْشِ وَكُشِطَ لَهُ الْاَرْضُ حَتّىٰ رَأىٰ ما فِي الْهَواءِ، وَفُعِلَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ مِثْلُ ذٰلِكَ وَاِنّي لَاَرىٰ صاحِبَكُمْ وَالْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فُعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذٰلِكَ.[1]

امام صادق ﷷ در مورد آیه: «و این گونه به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا اینکه از اهل یقین گردد» فرمود: برای ابراهیم، آسمانهای هفتگانه گشوده شد تا به مافوق عرش نگاه کرد و زمین برای او گشوده شد تا آنچه را در هوا بود دید و خداوند با محمّد ﷺ نیز چنین کرده است و من صاحب شما را می‌بینم و امامان بعد از خودش را که با آنها نیز همچون رسول خدا ﷺ عمل شده است.

اجمال آنکه «رأیت» برای امیرالمؤمنین ﷷ و حضرت زهرا ﷺ و سایر ائمه هدی ﷻ نظیر «رأیت» برای رسول خدا ﷺ در حدیث فوق می‌باشد.

ارض چیست؟

پیش از آنکه به بیان «ارض» در عبارت این قسمت از خطبهٔ تطنجیه بپردازیم، باید مختصری دربارهٔ کلمه «ارض» و موارد استعمال آن در قرآن و روایات صحبت کنیم.

ارض در لسان قرآن و احادیث معصومین ﷺ دارای مفهوم وسیعی است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف ـ ارض را می‌توان به قرآن تأویل نمود. شاهد مثال ما آیهٔ شریفه: ﴿فَسيرُوا فِي الْاَرْضِ﴾ (نحل ـ ۳۶) است که امام ﷷ می‌فرمایند یعنی: «فَانْظُرُوا اِلَى الْقُرْآنِ»[2] «به قرآن بنگرید»

۱- بصائر الدّرجات، ص ۱۰۷، ح ۲

۲- تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۳۸۱

ب ـ ارض، باطن و زمینهٔ مساعد افراد برای پذیرش حقایق دین می‌باشد و لامحاله در این حالت، چون استعداد و قابلیت انسانها متفاوت است، بنابراین ارض همهٔ افراد، برای به ثمر رسانیدن همه گونه اثمار و فواکه آماده نیست.

در این میان، ارضِ افراد سالک، تدریجاً استعداد بهره‌گیری بیشتری پیدا می‌کند تا سرانجام در اثر کوشش و مجاهده و محبت علی علیه‌السلام به ارض اولیا و انبیا می‌رسد.

امّا ارض انبیا و اولیا چون علی قدر مراتبهم همهٔ استعدادها را بالفطره شامل است، در حد کمال خود به صورت قرآن ناطق درخواهد آمد. برای شاهد مثال، مظهر اتم خلقت پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جناب علی علیه‌السلام است که در جنگ صفّین فرمود: «قرآن ناطق و کلام الله ناطق من هستم»

ج ـ در لسان شیرین و توقیفی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیهم‌السلام که با قرآن مجید هماهنگ می‌باشد، کلمهٔ ارض با افزودن حروف اضافه و یا صفات و قیودی به صورتهای گوناگون: «فِی الْاَرضِ، عَلَی الْاَرضِ، عَلیٰ وَجْهِ الْاَرضِ، فی اَطرافِ الْاَرضِ، فی اَقطارِ الْاَرضِ و...» استعمال شده است.

برای بهتر فهمیدن این عبارات، لازم است شواهدی را از قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام ذکر نماییم تا روشن شود شارع مقدّس در کلمهٔ ارض، چه معنا و مفهوم وسیعی را گنجانیده است؛ ولی به علّت خوف از اطاله کلام، می‌گذریم. البته ما در طی کتابهای خود، دوره «معارف و عرفان معصومین علیهم‌السلام» و دیگر نوشتارها، در هر مورد که لازم بوده است، اشاره مختصری هم به این موارد نموده‌ایم.

د ـ کلمهٔ ارض ممکن است مترادف با «غبراء» بوده و به سطح کرهٔ زمین اطلاق شود.

برای خاک سطح زمین کلمهٔ «ثریٰ» نیز به کار رفته است که هم در قرآن و هم در احادیث معصومین علیهم‌السلام دیده می‌شود.

هـ ـ با این مقدمات که ارض غالباً به غیر کرهٔ خاکی معطوف است می‌توانیم نتیجه بگیریم که طبقات ارض و ارضین سبع و ارض السابعة السفلی و... هیچیک در عالم واقع معطوف به این کرهٔ خاکی نمی‌شود. به عبارت دیگر، سبع سماوات، مدارج کمال انسانیت است از طریق رشد و هدایت انبیا و ارضین سبع استدراج و نزول انسانیت است در جهنم

از طریق غیّ و ضلال. بطوری که اگر توجّهی هم به روایات بشود، شاید سماوات سبع[1]، با شجرهٔ طوبی و یا شجرهٔ ولایت جناب علی ؑ که ریشهٔ آن در جنت و یا به عبارتی در خانهٔ علی ؑ و شاخه و برگهای آن در این دنیا در قلوب شیعیان است، در ابعاد زیادی هماهنگی داشته باشد و به عکس، ارضین سبع نیز به منزلهٔ درختی است (شجرهٔ زقّوم) که ریشهٔ آن در جهنم است و شاخه و برگهای آن را قلوب منافقین و مشرکین و اعدای جناب علی ؑ تشکیل می‌دهند. در این مورد به فرمایش امام محمّد باقر ؑ استشهاد می‌کنیم که می‌فرماید:

«اَلسِّجّینُ الْاَرْضُ السّابِعَةُ...»[2]

سجّین که وادی در جهنم است در زمین هفتم است.

- چگونگی ارض

در اینجا سخن از «ارض» و یا قابلیّت انسانها در ارض می‌باشد؛ زیرا اولاً: «رب الارض» همان «امام الارض» است. ثانیاً: در خطبه سخن از سماء و التفاف و پیچیدگی سماء به میان نیامده و حقّ هم همین است؛ زیرا سماء و عالم معنا برای جناب علی ؑ و ائمه هدی ؑ همیشه عیان و آشکار است که حاجت به بیان نیست و برای اطمینان خاطر از خطبهٔ طارق بن شهاب، شاهدی در این مورد می‌آوریم:

«اَلْاِمامُ کَلِمَةُ اللهِ وَ حُجَّةُ اللهِ وَ وَجْهُ اللهِ وَ نُورُ اللهِ، وَ حِجابُ اللهِ، وَ آیَةُ اللهِ، یَخْتارُهُ اللهُ، وَ یَجْعَلُ فیهِ مِنْهُ ما یَشاءُ، وَ یُوجِبُ لَهُ بِذٰلِکَ الطّاعَةَ وَ الْاَمْرَ عَلیٰ جَمیعِ خَلْقِهِ، فَهُوَ وَلِیُّهُ فی سَمٰواتِهِ وَ اَرْضِهِ، اَخَذَ لَهُ بِذٰلِکَ الْعَهْدَ عَلیٰ جَمیعِ عِبادِهِ، فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَیْهِ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ، وَ اِذا شاءَ اللهُ شَیْئًا یَکْتُبُ عَلیٰ عَضُدِهِ، وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَ عَدْلاً، فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ، یُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْاَرْضِ اِلَی السَّماءِ یَریٰ فیهِ اَعْمالَ الْعِبادِ.»[3]

۱- تا آسمان ششم، قلمرو شجرهٔ طوبی است و از آسمان هفتم به بعد، به صورت سدرة المنتهی و جنة المأوی از آن یاد شده است.

۲- بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۵۲، ح ۴

۳- علی ؑ و فوج مقتحم، ص ۱۰۹، خطبهٔ طارق، شماره‌های (۱ - ۱۵).

امام، کلمه و حجّت و وجه و نور خداست. امام حجاب خداست و آیه و نشانهٔ اوست. خداوند او را اختیار می‌فرماید و از [جانب] خودش هر چه بخواهد در او قرار می‌دهد و بدین سبب، فرمانبرداری او را فرض کرده و فرمانروایش را بر تمام مخلوقاتش واجب فرموده است. پس او (امام) ولیّ خدا در آسمانها و زمین است. خداوند از تمام بندگانش برای ولایت امام، عهد و پیمان گرفته است. هر کس بر امام تقدّم جوید، از فوق عرش به خدا کافر شده است. خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هرگاه خدا چیزی بخواهد، امام نیز همان را می‌خواهد. خداوند بر بازوی امام می‌نویسد کلمهٔ پروردگارت از جهت صدق و عدل تمام و کامل شد. پس امام همان صدق و عدل است. برای امام، عمودی از نور از جانب زمین به طرف آسمان نصب می‌شود که در آن، اعمال بندگان را می‌بیند.

خوانندهٔ عزیز، در اینجا وقت توجیه عبارات خطبهٔ طارق نیست؛ امّا وقتی می‌فرماید برای امام عمودی از نور نصب می‌شود از زمین تا آسمان، این عمود دَکَل و آنتن بزرگترین فرستنده‌های جهان امروز نیست؛ بلکه این عمود از هر کوتاهی در ظاهر کوتاهتر و از هر بلندی در باطن بلندتر است. این عمود که عالم ظاهر و عالم باطن را به هم متصل می‌کند، همان وجود تکوینی امام و قلب مقدّس عالم اکبر است.[1] در اینجا سخن بسیار است ولی اگر با مقالات ما در کتابهای گذشته آشنا باشید، حل این مطالب سهل و ساده خواهد بود.

بنابراین، حالا دیگر برای ما و شما تا حدودی مسألهٔ ارض و سماء حل شده است بدین صورت که ارض، عالم ظاهر، و سماء، عالم باطن می‌باشد. عالم ظاهر تدریجاً روز به روز از یک دَوْر تا دَوْر دیگر و بالاخره از یک دهر تا دهر دیگر عوض می‌شود. پس این ارض در ابتدای خلقت گویی به صورت ملتفّه و پیچیده بوده است که این التفاف را جناب علی ﷺ در زمان ظهور ظاهری خود در کره ارض به التفاف و پیچیدگی پیراهن کوتاه تشبیه فرموده‌اند.

البته اگر آنجناب در این زمان خطبه تطنجیه را ایراد می‌فرمود، شاید با توجه به پیشرفت و رشد علمی مخاطبین، از مثالهای دیگری استفاده می‌فرمودند.

۱- اشاره به حدیث: «وَ فِیکَ انطَوَی الْعَالَمُ الْأَکْبَرُ».

به هر جهت، سماوات و عالم معنا همیشه نزد امام معصوم عليه‌السلام به رأی العین دیده می‌شود و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به صورت «کُشِطَ» بیان فرمود. در قرآن مجید هم این لفظ تنها یکبار به صورت: ﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾ (تکویر ـ ۱۱) «و هنگامی که آسمان گشوده گردد» آمده است. امّا در مقابل سماء، ارض تابع زمان است یعنی گذشت زمان لازم است تا انبیا و اولیا و شیعیان جناب مرتضی علی عليه‌السلام تدریجاً از اصلاب پدران و ارحام مادران پا به عرصهٔ وجود گذارند.

ـ خَرَق

همان گونه که بارها بیان کرده‌ایم، شارع مقدّس و امرای کلام، یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرات ائمّه معصومین عليهم‌السلام بطور دقیق هر کلمه و لفظی را در جای خود بیان می‌فرمایند. مثلاً در همین خطبه جناب علی عليه‌السلام بعد از حمد خداوند فرمود: «**فَتَقَ الْأَجْوَاءَ، وَخَرَقَ الْهَوَاءَ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءَ**» که بیانگر تفاوت «فتق» و «خرق» و «شق» است.

گرچه در کتب لغت اینها را مترادف یکدیگر بیان کرده‌اند، ولی اگر ما قائل به ترادف در کلام امرای کلام نباشیم که حقّ هم همین است، پس بطور حتم باید بین این الفاظ تفاوتهایی وجود داشته باشد. البته ما عقیده داریم درک این تفاوتها، مبتنی به تقوای الهی است و هرچه تقوا در سالک سبیل فزونی یابد، قدرت استنباط و درک مفاهیم و معانی قرآن کریم و احادیث اهل بیت عليهم‌السلام را بیشتر پیدا می‌کند. مرحوم طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «**اَلْخَرْقُ بِالْفَتْحِ اَلثَّقْبُ فِي الْحَائِطِ**» یعنی خَرق به معنی سوراخ در دیوار است و جمع آن خُرُوق می‌باشد و «**خَرْقُ الْإِبْرَةِ**» نیز به معنی سوراخ سوزن است.

در روایات اهل بیت عليهم‌السلام، عباراتی به صورت «خَرق حجب نور» و «خَرق حجب السموات» و... آمده است که ظاهراً این گونه روایات در یک بُعد مربوط به انبیا و رجال حقّی است که وارد صحنه نور شده‌اند و در آنجا، خدای بزرگ به برکت ولایت و محبت جناب علی عالی عمرانی عليه‌السلام برای آنها ـ علی قدر مراتبهم ـ خرق حجب می‌فرماید. در عین حال، شاید از این عبارات هم بتوان چنین استنباط کرد که چون آنچه بر این اولیای الهی در عالم معنا کشف می‌گردد بسیار عظیم است و تحمّلش بسیار صعب، لذا در

روایات از این کشف، تعبیر به «خرق» (سوراخ) شده است؛ یعنی با تمام بزرگی که این سالکین الی الله پیدا کرده‌اند، باز به اندازهٔ روزنه و سوراخی قدرت و توانایی دارند که حجب نور برای آنها گشوده شود. با توجه به اینکه در روایات، رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ به عنوان «حجاب الله» معرّفی شده‌اند، ما می‌توانیم از مجموع مطالب ذکر شده، نکات ظریف و دقیقی را استخراج و استنباط نماییم.

حال مجدّداً به شرح خطبه «تطنجیه» به اندازهٔ قدرت و استطاعت خود می‌پردازیم و امید از ساحت قدس الهی و مقام شامخ علوی چنان داریم که ما را در این امر بزرگ راهنمایی نموده و از لغزش مصون و معفّو بدارند.

آغاز و انجام جهان

«وَلَقَدْ رَأَیْتُ الشَّمْسَ عِنْدَ غُرُوبِهٰا وَهِیَ کَالطَّیْرِ الْمُنْصَرِفِ اِلیٰ وَکْرِهِ، وَلَوْلَا اصْطِکٰاکُ رَأْسِ اَفْرَدُوسَ، وَاخْتِلاٰطُ التُّطْنَجَیْنِ وَصَرِیرُ الْفُلْکِ، لَسَمِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ زَمِیمَ حَمِیمِ دُخُولِهٰا فِی الْمٰاءِ الْاَسْوَدِ فِی الْعَیْنِ الْحَمِئَةِ، وَلَقَدْ عَلِمْتُ عَجٰائِبَ خَلْقِ اللهِ مٰا لاٰ یَعْلَمُ اِلَّا اللهُ.»

۱ ـ «وَلَقَدْ رَأَیْتُ الشَّمْسَ عِنْدَ غُرُوبِهٰا وَهِیَ کَالطَّیْرِ الْمُنْصَرِفِ اِلیٰ وَکْرِهِ»

اگر با یک نظر دقیق به این قسمت بنگریم، می‌بینیم که جناب علی ﷺ برای بار سوم، عبارت «رأیت» را بیان فرموده‌اند. در اینجا آنچه مورد رؤیت حضرت ایشان قرار گرفته، در چنان سطح رفیعی قرار دارد که شمس (خورشید) ظاهری در برابرش ذرّه‌ای بیش نیست. با این وجود، عبارت فوق را در دو حالت متمایز بررسی کنیم.

حالت اوّل: این که توجّهی به بقیه عبارات فوق نداشته باشیم و آن را مستقلاً بررسی کنیم. در این صورت، «شمس» را معطوف به همهٔ عالم وجود، یعنی کائنات و ماسوی الله می‌دانیم که در صبح ازل طلوع کرده است و غروب آن را جناب علی ﷺ ظاهراً به پرنده‌ای تشبیه فرموده‌اند که پس از پرواز، دوباره به آشیانهٔ خود باز می‌گردد.

حالت دوم: با توجّه به بقیّهٔ عبارات این قسمت، «شمس»، حقیقت واقعی است که در آیات ذو القرنین به صورت زیر از آن یاد شده است:

﴿حَتّیٰ إِذٰا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهٰا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهٰا قَوْمًا قُلْنٰا يٰا ذَاالْقَرْنَيْنِ إِمّٰا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمّٰا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ (کهف ـ ۸۶)

«تا اینکه [ذوالقرنین در سیر خود] به مغرب رسید؛ جایی که خورشید در چشمهٔ آب گل آلودی غروب می‌کند و در کنار آن چشمه قومی را یافت [که کافر بودند] به ذوالقرنین گفتیم: یا آنها را عذاب کن و یا در حقّ ایشان نیکویی کن»

بخش پنجم

مقام علم لدنّی

علی بن ابی طالب علیه‌السلام

مقام علم لدنّی جناب علی (عليه السلام)

«وَلَقَدْ كُشِفَ لِي فَعَرَفْتُ، وَعَلَّمَنِي رَبِّي فَتَعَلَّمْتُ، أَلا فَعُوا وَلا تَضِجُّوا وَلا تَرْتَجُّوا.

فَلَوْلا خَوْفِي عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا جُنَّ أَوِ ارْتَدَّ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِما كانُوا عَلَيْهِ وَأَنْتُمْ فِيهِ، وَما تَلْقَوْنَهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ،

عِلْمٌ أُوعِيَ إِلَيَّ فَعَلِمْتُ وَلَقَدْ سُتِرَ عِلْمُهُ عَنْ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ إِلَّا صاحِبَ شَرِيعَتِكُمْ هٰذِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَّمَنِي عِلْمَهُ وَعَلَّمْتُهُ عِلْمِي.»

همانا برای من کشف شد، پس شناختم و پروردگارم مرا تعلیم داد و آموختم.

آگاه باشید، پس حفظ کنید و ضجّه نکنید و نلرزید.

اگر بر شما ترس نداشتم که بگویید جنّی شده است و یا مرتدّ گشته، هرآینه خبر می‌دادم به آنچه [گذشتگان] بر آن بوده‌اند و شما در آن هستید و به آنچه تا روز قیامت با آن مواجه می‌شوید.

[این] علمی است که به من یاد داده شده و من آن را آموختم. این علم از تمام انبیا پوشیده شده، جز از صاحب شریعت شما که درود خداوند بر او و بر آلش باد. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علمش را به من یاد داد و....

در این بخش هر چند جناب علی (عليه السلام) از لحاظ موضوعی درباره یک حقیقت صحبت می‌فرمایند؛ اما برای سهولت در بیان و شرح آن، آن را به سه قسمت تقسیم می‌کنیم:

کشف و معرفت

وَلَقَدْ کُشِفَ لِي فَعَرَفْتُ، وَعَلَّمَنِي رَبِّي فَتَعَلَّمْتُ، اَلاٰ فَعُوا وَلاٰ تَضِجُّوا وَلاٰ تَرْتَجُّوا

الف ـ وَلَقَدْ کُشِفَ لِي فَعَرَفْتُ، وَعَلَّمَنِي رَبِّي فَتَعَلَّمْتُ

ظاهراً بین این عبارت و عباراتی که با «رأیت» آغاز گردیده تا اندازه‌ای اختلاف ضعیفی مشاهده می‌شود. محقّقاً سطح عبارت «رأیت» از لحاظ طبقه‌بندی و علوّ ارتفاع، به مراتب بالاتر از عبارت «**وَلَقَدْ کُشِفَ لِي فَعَرَفْتُ**» می‌باشد؛ چه در این عبارت ظاهراً جناب علی ؑ خَفض جناح فرموده‌اند.

این قول، ما را بار دیگر به یاد آیهٔ ۲۲ سورهٔ «ق» می‌اندازد که خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿**لَقَدْ کُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ**﴾

در روایات نیز گهگاه از قول رسول خدا ﷺ احادیث مغیبات با عباراتی نظیر: «**وَلَقَدْ کُشِفَ لِي فَعَرَفْتُ**» و یا «**وَلَقَدْ کُشِفَ لِي فَرَأَیْتُ**» آمده است.

در اینجا هم جناب علی ؑ برای اینکه از سنّت رسول خدا ﷺ پیروی نمایند، مطالب عالیهٔ خود را در کسوت عباراتی نظیر عبارات پیامبر ﷺ بیان می‌فرمایند و گویی، هم بر این کار اصرار دارند و هم راهنمایی می‌فرمایند که باید به جناب ایشان در گفتار، کردار و پندار تأسی جست.

آنگاه می‌فرمایند: «**وَعَلَّمَنِي رَبِّي فَتَعَلَّمْتُ**»

ب ـ اَلاٰ فَعُوا وَلاٰ تَضِجُّوا وَلاٰ تَرْتَجُّوا

آنگاه خطاب به شیعیان و به تمام کسانی که استعداد فهم و درک این مطالب را دارند، می‌فرماید:

ـ **اَلاٰ فَعُوا**: یعنی ای مستمعین، وعاء و ظرف وجودی و فهم خود را آن قدر وسعت بخشید تا بتوانید این بیانات فشردهٔ مرا در قلبهایتان جای دهید؛ زیرا:

«**اِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ اَوْعِیَةٌ فَخَیْرُهٰا اَوْعٰاهٰا**»[1]

---

۱ – نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷

همانا این قلبها مانند ظرفهایی است که بهترین آنها ظرفی است که ظرفیت حفظ و نگهداریش بیشتر باشد.

ـ **وَلٰا تَضِجُّوا**: «و ضجّه نکنید» زیرا بنابر مدلول خبر امام ششم که به ابابصیر در مراسم حجّ فرمودند: «**مٰا اَكْثَرَ الضَّجيجَ وَ اَقَلَّ الْحَجيجَ**»[1]،

چقدر ضجّه کننده زیاد است و چقدر حج‌گذار اندک است.

می‌توان گفت: ضجّه و ضجیج در یک بُعد، عمل و فعل ناصبی‌ها و مخالفین و منافقین و مشرکین و جاهلین می‌باشد.[2]

ـ **وَلٰا تَرْتَجُّوا**: «و مضطرب نشوید»، گرچه در قیام قائم علیه السلام نیز هنگامی که پرده از رخسار قسمتی از اسرار برداشته می‌شود، اهل ارض تاب و توان قبول آن اسرار را ندارند؛ بطوری که قرآن مجید درباره آنها می‌فرماید: ﴿**اِذٰا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًّا**﴾ (واقعه ـ ۴)

هنگامی که زمین به شدّت حرکت داده شود، حرکت دادنی مخصوص که نوعی از زلزله و طوفان در افکار، عقاید و بینش مردم آن زمان پدید خواهد آورد.

نگرانی علی علیه السلام از بیان حقایق

«**فَلَوْلٰا خَوْفي عَلَيْكُمْ اَنْ تَقُولُوا جُنَّ اَوِ ارْتَدَّ لَاَخْبَرْتُكُمْ بِمٰا كٰانُوا عَلَيْهِ وَ اَنْتُمْ فيهِ، وَمٰا تَلْقَوْنَهُ اِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ**»

مضمون این عبارات نه تنها از امیرالمؤمنین علیه السلام، بلکه در سطح رقیقتری از سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز خطاب به اصحاب و دوستانشان ایراد شده است. در اینجا، جناب علی علیه السلام مطالبِ عالیهٔ خود را به این نحو بیان می‌نمایند و از مستمعین و شیعیان عزیز و تمام آشنایان و عاشقانِ فرمایشات جنابش، بدین صورت عذرخواهی نموده و می‌فرمایند:

«**وَلَوْلٰا خَوْفي عَلَيْكُمْ...**»

۱- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۴

۲- ضجّه از مفرداتی است که در متون روایی ما، هم در جنبهٔ منفی و هم در جنبه مثبت به کار رفته است.

اگر بیم و خوف نداشتم که بگویید علی (ع) مجنون و یا مرتدّ شده، هرآینه به شما خبر می‌دادم از آنچه که گذشتگان بر آن بودند و از آنچه شما در آن هستید و از آنچه که تا روز قیامت برایتان اتفاق می‌افتد و با آن برخورد می‌نمایید.

شاید در نظر ابتدایی، این مطالب اشاره‌ای به جنگهای با ناکثین و مارقین و قاسطین و همچنین اشاراتی به خلافت معاویه و یزید و وقعهٔ کربلا و اِخبار از تمام طواغیتی باشد که تا قیام قائم (ع) دین اسلام را برای رسیدن به مقاصد خود به بازیچه می‌گیرند. ما هم به همین مختصر دربارهٔ عبارات پر مغز و پر معنای جناب علی (ع) اکتفا می‌کنیم.

علم رسول خدا (ص) و علی (ع)

«عِلْمٌ اُوعِیَ اِلَیَّ فَعَلِمْتُ وَلَقَدْ سُتِرَ عِلْمُهُ عَنْ جَمیعِ النَّبِیّینَ اِلاّ صاحِبَ شَریعَتِکُمْ هٰذِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَعَلَّمَنی عِلْمَهُ وَعَلَّمْتُهُ عِلْمی»

ای خوانندهٔ عزیز، بدان و آگاه باش که تمام مطالب مولی امیرالمؤمنین (ع) در اوج فشردگی و به صورت «دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی» ایراد شده است. ما هم به حول و قوّهٔ الهی و با خوشه‌چینی از خرمن فضل و علم جناب ایشان و سایر ائمّه هدی (ع) مطالب را بطور سهل و ممتنع بیان می‌کنیم تا هر خواننده و هر طبقه‌ای تنها به اندازهٔ فهم خود از این مطالب استفاده نماید و همچنین قدم به قدم مراقب هستیم که بیش از حدّ لزوم افشای سِرّ نشود تا مورد غضب الهی و غضب رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) واقع نشویم. باز هم هر لحظه از خدای غفّار الذّنوب و ستّار العیوب و کاشف الکروب استعانت می‌جوییم که ما را در مقصد خود یاری و رهبری فرماید و تکرار می‌کنیم:

«اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، وَلَکَ الشُّکْرُ، وَاِلَیْکَ الْمُشْتَکیٰ، وَاَنْتَ الْمُسْتَعانُ».

با این مقدّمات، عبارت: «عِلْمٌ اُوعِیَ اِلَیَّ فَعَلِمْتُ»[1] یعنی آن علمی را که خداوند

۱- اشاره به سوره «الحاقه»، آیه ۱۲: ﴿... وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ﴾

تبارک و تعالی در ظرف وجودی من جای داده، یاد گرفتم. سپس می‌فرمایند: این علم از همهٔ انبیا مستور و محجوب است؛ مگر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صورت:

«اِلّاٰ صاحِبَ شَرِیعَتِکُمْ هٰذِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ» بیان گردیده است.

در آخر این قسمت نیز می‌فرمایند:

«فَعَلَّمَنِي عِلْمَهُ وَعَلَّمْتُهُ عِلْمِي» یعنی «جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله علم خودش را به من یاد داد...»

ما چون از فهم کنه و حقیقت این عبارت عاجزیم، لذا علمش را به اهلش وامی‌گذاریم و فقط این نکته را عرض می‌کنیم که اگر گفته شود در جملهٔ کوتاهِ **«فَعَلَّمَنِي عِلْمَهُ وَعَلَّمْتُهُ عِلْمِي»** تمام علومی که از جانب حقّ به ما سوی الله رسیده، یعنی: علم اولین و آخرین نهفته است؛ سخنی به جا است.

در خاتمهٔ این بخش، عباراتی از خطبهٔ طارق بن شهاب را یادآور می‌شویم که بیانگر تفاوت علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام با دیگر انبیا و اوصیای الهی است.

«عِلْمُ الْأَنْبِیاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصِیاءِ فِي سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلِیاءِ فِي عِزِّهِمْ کَالذَّرَّةِ فِي الْقَفْرِ وَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ»[1]

علم پیامبران در مقابل علم آنها و سرّ اوصیا در مقابل سرّ آنان و عزّت اولیا در برابر عزّت آنها مانند ذرّه‌ای در بیابان و قطره‌ای در دریاست.

۱- علی علیه السلام و فوج مقتحم، ص ۱۱۳، خطبهٔ «طارق بن شهاب»، شماره‌های ۱۸۳ تا ۱۸۶

بخش ششم

ولایت تکوینی و تسخیر ماسوَی الله

ولایت تکوینی و تسخیر ماسِوَیٰ الله

«اَلا اِنّا نَحنُ النُّذُرُ الاُولیٰ وَنَحنُ النُّذُرُ الآخِرَةَ وَالاُولیٰ وَنُذُرُ کُلِّ وَقتٍ وَاَوانٍ،
بِنا هَلَکَ مَن هَلَکَ، وَبِنا نَجیٰ مَن نَجیٰ، فَلا تَستَعظِمُوا ذٰلِکَ فینا،
فَوَالَّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وَبَرِئَ النَّسمَةَ وَتَفَرَّدَ بِالجَبَرُوتِ وَالعَظَمَةِ لَقَد سُخِّرَت لِیَ الشَّمسُ وَ الرِّیاحُ وَالجِنُّ وَالهَوامُّ وَالطُّیُورِ وَالاَشجارُ وَالبِحارُ وَاِنَّکُم تَستَعظِمُونَ مُلکَ سُلَیمانَ، وَما سُلَیمانُ، لَو عَرَفتُمُوهُ وَکُشِفَ لَکُم رَأَیتُمُوهُ لَهَلَکتُم فی اَنفُسِکُم.
نَحنُ کُنّا مَعَ آدَمَ وَکُنّا مَعَ نُوحٍ وَکُنّا مَعَ مُوسیٰ وَکُنّا مَعَ عیسیٰ وَداوُدَ وَسُلَیمانَ وَما بَینَهُم وَبَینَ النَّبِیّینَ فَکُلٌّ اِلَینا وَفینا وَبِنا.»

آگاه باشید که ما بیم دهندگان نخستین و بیم دهندگان آخرت و دنیا و بیم دهندگان هر وقت و هر زمان هستیم. به سبب ما هلاک شد آن کس که هلاک شد و به سبب ما نجات یافت آن کس که نجات یافت. پس این موضوع را در مورد ما بزرگ نشمارید.

قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را بیافرید، و به جبروت و عظمت متفرد است، همانا خورشید، بادها، جنّ، خزندگان گزنده، پرندگان، درختان و دریاها، مسخّر من شده‌اند و شما مُلک سلیمان را بزرگ می‌شمارید و [در حالی که مُلک] سلیمان چیست؟ اگر او را می‌شناختید و برای شما کشف [حُجُب] می‌شد و او را می‌دیدید، در درون نفسهایتان هلاک می‌شدید.

ما با آدم، نوح، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و انبیایی که بین آنها و بین سایر پیامبران بوده‌اند، همراه بوده‌ایم؛ پس همهٔ آنها (انبیا)، به سوی ما حرکت می‌کنند و در راه ما قدم برمی‌دارند و به سبب ما رشد می‌کنند.

انذار دهندگان در دنیا و آخرت

«اَلا اِنّا نَحنُ النُّذُرُ الاُولیٰ وَنَحنُ النُّذُرُ الاٰخِرَةَ وَ الاُولیٰ وَنُذُرُ کُلِّ وَقتٍ وَ اَوانٍ»

در بخش پنجم ملاحظه فرمودید که جناب علی ﷷ پاره‌ای از مفاخر خود را بیان فرمودند؛ آن مفاخری که در خطبهٔ «طارق» و یا در حدیث نورانیت در مورد معرّفی و شناسایی امام در کتابهای گذشته به تفصیل آمده است.

در این بخش، در واقع ولایت تکوینی خود، رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ را از بدو خلقت تا انقراض عالم و ظهور جناب ولی عصر ﷷ شرح می‌دهند و همه انبیا و رسل و رجال حقّ را بشیر و نذیر دانسته و آنها را افراد یک مکتب و شاخ و برگهای یک شجره معرفی می‌فرمایند.

این مسأله در طی احادیث بسیاری، از رسول خدا ﷺ و ائمّه هدی ﷺ به نحو دیگری نیز بیان شده است؛ بطوری که علی ﷷ در یکی از خطب خود، قائم آل محمّد ﷷ را «نذیر اکبر» معرفی می‌فرمایند.

همچنین در کتابهای گذشته اظهار داشتیم،شریعت اسلام که خاتم الشرایع می‌باشد، دارای شِرعه و منهاجی است که شِرعه و منهاج را همان حرکت در گذرگاه شعبان و ورود به سرچشمهٔ «ص» معرفی نمودیم.

بدیهی است، افراد، مادامی که از عقبات گذرگاه شعبان عبور ننمایند، نمی‌توانند مراحلِ فجر و ظلّ را پشت سر گذاشته و وارد نهار شهر رمضان شوند. اما اگر طبق مشیّت الهی از همهٔ این مراحل گذشته و وارد صحنهٔ نور گردند، پاره‌ای از اسرار غیب برای آنها کشف می‌شود.

کوتاه سخن، افرادی که در رجب و ابتدای گذرگاه شعبان در حال حرکتند، لامحاله حالات مختلفی برای آنها پیدا می‌شود. این افراد، پس از آنکه شرعه و منهاج را دقیقاً اتّخاذ نمودند، خدای ﴿رَفیعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ﴾ (مؤمن - ۱۵)، طبق مشیّت الهی خود با القاء روح جدیدی (روح قدسی) آنان را از گذرگاه

شعبان گذرانیده و وارد سرچشمهٔ «ص» می‌گرداند. در واقع باید بگوییم اینان همگی وارد بیت نبوّت می‌گردند و برای آنها از اول سرچشمهٔ «ص» آغاز سلام است.(۱)

در تمام مقاطع تاریخِ ادیان الهی، انبیا پس از ورود به سرچشمه «ص» به مقام شامخ نبوّت نائل می‌شدند و در بین قوم خود به انذار می‌پرداختند. بنابراین یکی از حالات انذار یا یکی از مظاهر آن، می‌بایست این‌گونه باشد که وقتی آدمی وارد صحنهٔ نور شد و از اشعهٔ جمال و جلال مظهر اتمّ حضرت حقّ، یعنی علی عمرانی (ع) استضائه نمود، و کم و بیش به اندازهٔ ظرف و وعاء خود خوشه‌ای چید و سرمایه‌ای اندوخت، می‌تواند همهٔ عاشقان کوی او را به سویش فراخواند که این خود یکی از شئون متنزّل مقام نبوّت و انذار است.

در این قسمت از خطبه نیز جناب علی (ع) از خود و تمام شاگردان و شیعیانش، که همه یک امت واحدی را تشکیل می‌دهند، بطور دسته جمعی سخن می‌گوید که اشاره به آیاتی نظیر:

﴿إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ (انبیا ـ ۹۲) دارد و عبارات عزیز و ذیقیمتش را بدین صورت ایراد می‌فرمایند: «اَلا اِنّا نَحْنُ النُّذُرُ الْاُولىٰ وَنَحْنُ النُّذُرُ الْآخِرَةَ وَ الْاُولىٰ وَنُذُرُ كُلِّ وَقْتٍ وَ اَوانٍ»

تذکّر ۱:

عبارت «الا انا نحن» با دو تأکید و یک هشدار بیان شده است و گویی تمام شیعیان پیشرفته‌ای که در اصلاب پدران و ارحام مادران هستند، همه و همه، این آهنگ پرطنین خلیفة الله الاعظم را به جان و دل شنیده‌اند.(۲)

تذکّر ۲:

می‌توان از ابتدای این بخش، با یک دید متعالی‌تر، تمام این عبارات فوق را تنها معطوف به رسول خدا (ص) و علی مرتضی و سایر ائمه هدی (ع) دانست.

---

۱ - شرح این موضوع را باید در کتاب «علی (ع) و فوج فائزین» ملاحظه فرمایید.

۲ - اشاره به خطبهٔ ۱۲ نهج‌البلاغه است که فردی به جناب علی (ع) اظهار می‌دارد، ای کاش برادر من هم با ما در این جنگ شرکت می‌داشت. حضرت می‌فرمایند: «اَهَوىٰ اَخيكَ مَعَنا؟ فَقالَ نَعَمْ. قالَ: فَقَدْ شَهِدَنا، وَلَقَدْ شَهِدَنا في عَسْكَرِنا هٰذا اَقْوامٌ في اَصْلابِ الرِّجالِ وَ اَرْحامِ النِّساءِ، سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمانُ وَيَقْوىٰ بِهِمُ الْاِيمانُ.»

هلاکت و نجات

«بِنٰا هَلَکَ مَنْ هَلَکَ، وَبِنٰا نَجیٰ مَنْ نَجیٰ، فَلاٰ تَسْتَعْظِمُوا ذٰلِکَ فینٰا»

معنای ظاهری و تحت اللّفظی عبارت، این است که تمام امتهای گذشته و حتّی انبیای آنها اگر نسبت به مقام ما (رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام و یازده فرزند ایشان علیهم‌السلام) حُسن ظن داشته و سر تسلیم فرود آورده‌اند، نجات یافته و در غیر این صورت، در معرض هلاکت قرار گرفته‌اند.

در معارف عالیهٔ اسلامی در بستر شیعه، نسبت به ابتلائات ایّوب، یونس، آدم علیهم‌السلام و... احادیثی آمده است که ظاهراً با این عبارات از خطبهٔ تطنجیه بی ارتباط نمی‌باشد. که در این زمینه بیش از این سخن نمی‌گوییم و علاقه‌مندان باید با مراجعه به کتب روایی، به تفصیل، این حقایق را استخراج نمایند. اما از عبارت «فَلاٰ تَسْتَعْظِمُوا ذٰلِکَ فینٰا»، این نتیجه حاصل می‌شود که این عبارات را باید تنها در ارتباط با انوار قدس الهی (حضرات معصومین علیهم‌السلام) در نظر گرفت. اینجا توجه شما را به حدیث صعبی از علی علیه‌السلام جلب می‌نماییم که مضامینش استعظام (اعجاب) تعدادی از اصحاب آن حضرت را به دنبال داشته است.

«رُوِیَ اَنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ علیه‌السلام کٰانَ قٰاعِدًا فِی الْمَسْجِدِ وَعِنْدَهُ جَمٰاعَةٌ مِنْ اَصْحٰابِهِ، فَقٰالُوا لَهُ: حَدِّثْنٰا یٰا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، فَقٰالَ لَهُمْ: وَیْحَکُمْ اِنَّ کَلاٰمی صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لاٰ یَعْقِلُهُ اِلاَّ الْعٰالِمُونَ، قٰالُوا: لاٰبُدَّ مِنْ اَنْ تُحَدِّثَنٰا، قٰالَ: قُومُوا بِنٰا فَدَخَلَ الدّٰارَ فَقٰالَ: اَنَا الَّذی عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ، اَنَا الَّذی اُحْیی وَ اُمیتُ، اَنَا الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ، فَغَضِبُوا وَقٰالُوا کَفَرَ! وَقٰامُوا، فَقٰالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام لِلْبٰابِ: یٰا بٰابُ اسْتَمْسِکْ عَلَیْهِمْ، فَاسْتَمْسَکَ عَلَیْهِمُ الْبٰابُ، فَقٰالَ: اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ: اِنَّ کَلاٰمی صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لاٰ یَعْقِلُهُ اِلاَّ الْعٰالِمُونَ؟ تَعٰالَوْا اُفَسِّرْ لَکُمْ، اَمّٰا قَوْلی: اَنَا الَّذی عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ فَاَنَا الَّذی عَلَوْتُکُمْ بِهٰذَا السَّیْفِ فَقَهَرْتُکُمْ حَتّیٰ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَاَمّٰا قَوْلی: اَنَا اُحْیی وَاُمیتُ فَاَنَا اُحْیِی السُّنَّةَ وَاُمیتُ الْبِدْعَةَ، وَاَمّٰا قَوْلی: اَنَا الْاَوَّلُ فَاَنَا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَاَسْلَمَ وَاَمّٰا قَوْلی: اَنَا الْآخِرُ فَاَنَا آخِرُ مَنْ سَجّیٰ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثَوْبَهُ وَدَفَنَهُ، وَاَمّٰا قَوْلی: اَنَا الظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ فَاَنَا عِنْدی عِلْمُ الظّٰاهِرِ وَالْبٰاطِنِ؛ قٰالُوا: فَرَّجْتَ عَنّٰا فَرَّجَ اللهُ عَنْکَ.»[1]

۱- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۸۹، ح ۸، نقل از اختصاص شیخ مفید.

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد نشسته بود و گروهی از اصحاب آن حضرت نیز نزد آنجناب حاضر بودند. پس عرضه داشتند یا امیرالمؤمنین، برای ما حدیث بگو. امام خطاب به آنها فرمود: وای بر شما، همانا کلام من سخت و دشوار است به گونه‌ای که آن را جز عالمان [واقعی] کس دیگری درنمی‌یابد. گفتند چاره‌ای نیست؛ باید برای ما حدیث بگویی. فرمود: بلند شوید و همراه من به داخل خانه بیایید. سپس فرمود: من آن کسی هستم که علوّ و برتری یافتم و قاهر شدم. من آن کسی هستم که زنده می‌کنم و می‌میرانم. من اوّلم، من آخرم، من ظاهرم، من باطنم. اصحاب از شنیدن این کلمات خشمناک شدند و گفتند: علی کافر شده است و بلند شدند که از خانه بیرون روند. علی علیه‌السلام خطاب به در خانه فرمود: ای «در» آنها را باز دار. «در» مانع رفتن آنها شد [و همچنان بسته باقی ماند] تا اینکه حضرت فرمود: آیا من به شما نگفتم که سخن من سخت و دشوار است که جز عالمان آن را درک نمی‌کنند؟ [اکنون] بیایید تا کلام را برایتان تفسیر نمایم.

اما اینکه گفتم: من آن کسی هستم که برتری یافته و قاهر شدم، یعنی من بر شما با همین شمشیر برتری یافتم و بر شما پیروز شدم تا اینکه ایمان به خدا و رسولش آوردید. و اینکه گفتم من زنده می‌کنم و می‌میرانم، یعنی من سنت پیامبر را احیاء می‌کنم و بدعت را می‌میرانم. و اینکه گفتم من اوّلم، یعنی من اوّل کسی هستم که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و اسلام را پذیرفت. و اینکه گفتم من آخرم، یعنی من آخرین کسی هستم که پیراهن پیامبر را بر او کشید و او را دفن کرد. و اما اینکه گفتم: من ظاهر و باطنم، یعنی نزد من علم ظاهر و باطن هست. گفتند: یا امیرالمؤمنین، گشایشی برای ما ایجاد کردی؛ خداوند نیز برای تو گشایشی بفرماید.

این حدیث، بیان کنندهٔ گوشه‌ای از عظمت مقام علی علیه‌السلام و آل محمّد علیهم‌السلام است که البته طبق فرمایش خود علی علیه‌السلام از جمله احادیث صعب مستصعب است و جز عالمان واقعی، کسی دیگر کماهو حقّه، معانی آن را درنمی‌یابد.

با این مقدمه در حدیث فوق، علی علیه‌السلام به صورت: «اَنَا الَّذي عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ» حقایقی را بیان می‌فرماید که حتی صحابهٔ او غضبناک شده و اظهار می‌نمایند: «کَفَرَ...». لذا حضرت

بر حسب رشد این صحابه، سطح تأویل سخنان خود را تا آن اندازه پایین می‌آورد که برای آنها قابل تحمل باشد. ولی اگر این صحابه همه در سطح سلمان فارسی بودند، اولاً هرگز غضبناک نمی‌شدند و سخنان علی ﷺ را کفرآمیز نمی‌پنداشتند. ثانیاً همین عبارات به گونه‌ای دیگر یعنی در سطوح بسیار عالیتری توضیح داده می‌شد.

مطالب گفته شده، بیان یک واقعیت است که در غالب آثار و خطب نادرهٔ علی ﷺ و احادیث آل محمّد ﷺ به چشم می‌خورد. ما انتظار داریم که خوانندگان دوره کتابهای ما با این واقعیات تدریجاً آشنا شوند و لذا با این توضیح از ذکر بیشتر عبارت حدیث مذکور که همه در مقام تأویل توسط خود علی ﷺ بیان شده است می‌گذریم و به ادامهٔ خطبهٔ تطنجیه می‌پردازیم.

مُسَخَّرات

«فَوَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَئَ النَّسَمَةَ وَتَفَرَّدَ بِالْجَبَرُوتِ وَالْعَظَمَةِ لَقَدْ سُخِّرَتْ لِيَ الشَّمْسُ وَ الرِّياحُ وَالْجِنُّ وَالْهَوامُ وَالطُّيُورُ وَالْاَشْجارُ وَالْبِحارُ»

۱ـ سُخِّرَتْ لِيَ الشَّمْسُ وَالرِّياحُ

در قرآن مجید در ۱۹ مورد کلمه «ریاح» استعمال شده که در مقدمهٔ این کتاب به تفصیل دربارهٔ آن صحبت شد. در اینجا امام ﷺ می‌فرماید: این ریاح تماماً به تسخیر من درآمده است. به زبان ساده‌تر، بنابر خواست و مشیت الهی، ریاح به دست علی ﷺ و در این زمان توسط قائم آل محمّد ﷺ انتشار پیدا می‌نمایند.

البته برای شما خوانندهٔ عزیز مشکل نباشد که می‌گوییم بنابر مشیت الهی و به دست جناب علی ﷺ؛ زیرا طبق روایات زیادی، ایشان و یازده فرزند برومندشان ﷺ مشیّت الله بوده و قلوب این بزرگواران محل مشیّت و ارادهٔ الهی می‌باشد.

۲ـ وَسُخِّرَتْ لِيَ الْجِنُّ

در مورد جنّ در کتابهای گذشته و مخصوصاً در ضمن تفسیر سوره «جنّ» به اندازهٔ کافی صحبت شده است. ذیلاً نکات مهم آن را به اختصار یادآوری می‌کنیم:

الف ـ حدیثی که در ابتدای این کتاب با عنوان «اَلْجِنُّ عَلیٰ خَمْسَةِ اَصْنافٍ» ذکر شده، می‌تواند مفتاح خوبی برای شناخت جن و اقسام آن باشد.

ب ـ در غالب موارد، منظور از جنّ اشخاصی هستند که حقیقت آنها در جامعه‌های کوچک و بزرگ خود مجهول مانده است.

ج ـ با توجه به آیهٔ شریفه ﴿فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلاٰ جانٌّ﴾ (الرحمن ـ ۳۹) که حضرت رضا عليه السلام آن را به صورت: «فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْكُمْ اِنْسٌ وَلاٰ جانٌّ» «پس در آن روز (قیامت) از گناهان جنّ و انس شما (جماعت شیعه) سؤال نمی‌شود» بیان می‌فرماید؛ این مطلب روشن می‌شود که جنّ، استادان از شیعیان و انس، شاگردان آنها نیز می‌تواند باشد.[۱]

د ـ اگر در حدیث مفضّل بن عمر که در بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی نیز آمده است به دقّت نظر کنید، خواهید دید که در چند مورد نامی از جنّ به میان آمده است که ظاهراً تمام این جنّ‌ها، رجال حقّ درجه اول و درجات متنزّلتر آن هستند.[۲]

تذکر:

ما به شما توصیه می‌کنیم که حدیث مفضّل بن عمر از امام ششم عليه السلام را لااقل چندبار به دقّت مطالعه فرمایید؛ زیرا اگر این کار را نکنید، از محاسن و مزایای بی حدّ و حصر آن محروم خواهید ماند. اگر آزاد بودیم، می‌گفتیم به جای آنکه کتابهایی در اثبات معاد نوشته شود، بهتر آن است که یک بار هم حدیث مفضّل بن عمر توجیه و تفسیر گردد و به ایتام آل محمّد صلی الله علیه و آله توصیه می‌کردیم در کنار جلد سوم «کفایة الموحّدین» مرحوم طبرسی که درباره معاد نوشته شده است، حدیث مفضل بن عمر نیز مطالعه شود؛ زیرا در سراسر این حدیث، برکت، نورانیت، رحمت و ایمان مستتر است.

---

۱ – به همین منوال، تمام افرادی که در هر شکل و لباس و در مکاتب فلسفی، وهمی، عقلی و... افرادی را به سوی خود جذب نمایند نیز اگر در باطن امر، جز مقاله ناصحیح خود چیزی نداشته باشند، در شمار جنّ و شاگردان آنها در شمار انس محسوب می‌شوند.

۲ – کتاب «علی عليه السلام و فوج مقتحم» و «علی عليه السلام و فوج فائزین» در این دو کتاب کلمهٔ جنّ و تفسیر سورهٔ جنّ و بعضی دیگر از مفردات قرآن را با تفصیل بیشتری می‌توانید مطالعه فرمایید.

شما ای خوانندهٔ عزیز، گاه و بیگاه که این سطور را می‌نگرید، خوب درک کرده‌اید که روش ما در اثبات اصول دین، بر این طریق است که مثلاً برای اثبات توحید برای مبتدیان، کتاب «توحید مفضّل» را توصیه می‌کنیم که کتاب جداگانه و شناخته شده‌ای است و کافی است همین کتاب یا مختصر آن که توسط مرحوم مجلسی به فارسی ترجمه شده، به عنوان اثبات توحید در مدارس جدید و قدیم به آن اعتنا و اشاره شود و یا اینکه در کنار اثبات معاد، حدیث مفضّل بن عمر را توصیه می‌کنیم که کاملاً برای این امر بسیار مفید به نظر می‌رسد؛ ولی چه می‌توان کرد که متأسفانه، یک عده اشخاص ناوارد به معالم اهل بیت ﷺ و ناصالح و کم باور آرای التقاطی حکمت یونان و حکمت ملاصدرایی را با هم تلفیق کرده و این غذای ناپخته و پر از مواد دندان شکن را به خوردِ ایتام آل محمّد ﷺ می‌دهند.

۳ـ وَسُخِّرَتْ لِيَ الْهَوٰامُّ

در کتاب «علی ﷺ و فوج مقتحم» تحت عنوان «اسامی حیوانات در فرهنگ دین»[1] دربارهٔ بعضی از حیواناتی که نام آنها در قرآن مجید و احادیث اهل بیت ﷺ آمده، مطالبی را در سطح تأویل بیان نموده‌ایم.

در آنجا اظهار داشته‌ایم که خدای سبحان و اساتید خلقت (رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ) در ذکرِ نام این حیوانات و خصایص و خواص آنها بیشتر به تأویل آیات قرآنی نظر داشته‌اند نه ظاهر آنها.

بنابر این برای شناسایی «هوام» لازم است ابتدا از رسول خدا ﷺ حدیثی را نقل کرده و پس از آن به اختصار دربارهٔ کلمات: «حیتان»، «هوام»، «سباع» و «انعام» نکاتی را یادآور شویم:

«عَنِ الرِّضٰا: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظٰانِّهِ، وَاقْتَبِسُوهُ مِنْ اَهْلِهِ فَاِنَّ تَعْلِيمَهُ لِلّٰهِ حَسَنَةٌ، وَطَلَبَهُ عِبٰادَةٌ، وَالْمُذٰاكَرَةَ بِهِ تَسْبِيحٌ وَالْعَمَلَ بِهِ جِهٰادٌ، وَتَعْلِيمَهُ مَنْ لٰا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ، وَبَذْلَهُ لِاَهْلِهِ قُرْبَةٌ اِلَى اللهِ تَعٰالىٰ لِاَنَّهُ مَعٰالِمُ الْحَلٰالِ وَالْحَرٰامِ، وَمَنٰارُ سُبُلِ الْجَنَّةِ، وَالْمُونِسُ فِي

۱- علی ﷺ و فوج مقتحم، ص ۲۴۸

الْوَحْشَةِ، وَالصّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْوَحْدَةِ، وَالْمُحَدِّثُ فِي الْخَلْوَةِ، وَالدَّليلُ عَلَى السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ، وَ السِّلاحُ عَلَى الْأَعْداءِ، وَالزَّيْنُ عِنْدَ الْأَخِلّاءِ يَرْفَعُ اللهُ بِهِ أَقْواماً فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ قادَةً، تُقْتَبَسُ آثارُهُمْ، وَيُهْتَدىٰ بِفِعالِهِمْ، وَيُنْتَهىٰ إِلىٰ رَأْيِهِمْ، وَتَرْغَبُ الْمَلائِكَةُ فِي خُلَّتِهِمْ، وَبِأَجْنِحَتِها تَمْسَحُهُمْ، وَ فِي صَلاتِها تُبارِكُ عَلَيْهِمْ، يَسْتَغْفِرُلَهُمْ كُلُّ رَطْبٍ وَيابِسٍ حَتّىٰ حيتانُ الْبَحْرِ وَهَوامُّهُ، وَسِباعُ الْبَرِّ وَ أَنْعامُهُ، إِنَّ الْعِلْمَ حَيٰوةُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ، وَضِياءُ الْأَبْصارِ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَقُوَّةُ الْأَبْدانِ مِنَ الضَّعْفِ، يَبْلُغُ بِالْعَبْدِ مَنازِلَ الْأَخْيارِ وَمَجالِسَ الْأَبْرارِ، وَالدَّرَجاتِ الْعُلىٰ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، اَلذِّكْرُ فيهِ يَعْدِلُ بِالصِّيامِ، وَمُدارَسَتُهُ بِالْقِيامِ، بِهِ يُطاعُ الرَّبُّ وَيُعْبَدُ، وَبِهِ تُوصَلُ الْأَرْحامُ، وَبِهِ يُعْرَفُ الْحَلالُ وَ الْحَرامُ، اَلْعِلْمُ إِمامُ الْعَمَلِ، وَالْعَمَلُ تابِعُهُ، يُلْهِمُهُ السُّعَداءَ، وَيُحْرَمُهُ الْأَشْقِياءَ، فَطُوبىٰ لِمَنْ لَمْ يُحْرِمْهُ اللهُ مِنْهُ حَظَّهُ.»[1]

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) نقل کرد که آن حضرت فرمود: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است؛ پس علم را از جاهایی که گمان آن را دارید طلب نمایید و از اهل آن اقتباس کنید. همانا تعلیم آن برای [رضای] خدا حسنه، طلبش عبادت، مذاکرهٔ آن تسبیح، عمل به آن جهاد، تعلیمش به کسی که به آن آگاهی ندارد صدقه و بذل علم به اهلش مایهٔ تقرّب به خدای تعالی است؛ زیرا علم، نشانهای حلال و حرام و منار (نشانی که در راه برپا کنند) راه بهشت است و مونس در وحشت و مصاحب در غربت و تنهایی است. علم سخنگوی در خلوت و راهنما در راحتی و سختی و اسلحه بر دشمنان و زینت نزد دوستان است. خداوند اقوامی را به سبب علم رفعت بخشیده و آنها را در خیر پیشوا قرار داده که آثارشان اقتباس می‌شود و [مردم] به سبب افعالشان هدایت می‌گردند و [سایر رأی ها] به آرایشان منتهی می‌شود. ملائکه در دوستی آنها رغبت می‌کنند و توسط بالهایشان آنها را مسح می‌نمایند و در نمازشان بر اینها برکت می‌فرستند و برایشان هر تَر و خشکی حتی ماهیان دریا و حیوانات خزنده و گزندهٔ آن و درندگان خشکی و چهار پایان آن، استغفار می‌نمایند.

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۴

همانا علم مایهٔ حیات قلبها از جهالت و روشنی چشمها از ظلمت و قوّت بدن از ضعف است. علم بنده را به منزلتهای نیکوکاران و جایگاه‌های شایستگان و درجات عالی در دنیا و آخرت می‌رساند. مذاکره و ذکر علم برابری با روزه می‌نماید و تدریسش با شب زنده‌داری معادل است. به سبب علم، پروردگار اطاعت و عبادت می‌شود و ارحام اتصال می‌یابد و حلال و حرام شناخته می‌شود. علم، پیشوا و عمل، تابع و پیرو آن است. خداوند آن را به افراد سعادتمند الهام می‌کند و از افراد شقی منع می‌فرماید. پس خوشا به حال کسی که خداوند او را از بهرهٔ علم محروم نفرماید.

در این حدیث بزرگ ـ که حاوی حقایق بی‌شماری است و ما ناگزیر تنها به عبارات مورد نیاز خود اشاره می‌نماییم ـ سخن بر سر این است که طالب علمِ حقیقی که توفیق و مشیّت الهی نیز با او همراه است، شخصی نظیر سلمان فارسی کتوم در هر عصر می‌باشد که طبقات دیگر جامعه اسلامی نیز در ظاهر و یا در باطن گویی آرزو دارند این سلمان فارسی کتوم و واجد علم الهی (علم لدنّی) را روزی زیارت کنند.

در شکل اصلی دوره کتابهای ما، سالک واقعی، در گذرگاه شعبان طی طریق می‌نماید و سرانجام با مشیّت الهی وارد شهر رمضان می‌شود. در کنار این گذرگاه شعبان و شهر رمضان، ۴ گروه و دسته وجود دارند که می‌خواهند بی رویه و از غیر طریق «شریعتنا و منهاجنا» و یا ساده‌تر، از غیر سبیل ولایت علی ﷺ به محل فرشتگان و عالم ملکوت و شهر رمضان وارد شوند.

ما در کتاب «علی ﷺ و فوج مقتحم» و «علی ﷺ و فوج فائزین»، چهار دسته فوق را معرفی کرده و گفته‌ایم که علی ﷺ در خطبهٔ ۳۲ نهج‌البلاغه به دو دسته از آنها اشاره می‌کند. اجمال آنکه این دو دسته ، به صورت «سباع البر و انعامه» معرفی شده‌اند که در این عبارت، «سباع» معرف بزرگان و استادان و «انعام» معرف مریدان آنها می‌باشد و مکتب آنان نیز به اتکای احادیث آل محمّد ﷺ و قرآن مجید، به صورت «ظلمات البر» معرفی شده است.

همچنین در کنار این گذرگاه شعبان و شهر رمضان، دو دستهٔ دیگری که پیروان مکاتب فکری، تولّهی، وهمی و عقلی می‌باشند نیز بی‌رویه و از غیر سبیل ولایت علی ﷺ

می‌کوشند که وارد شهر رمضان شوند. این دو دسته نیز به اتکای خطبهٔ «اشباح» (خطبهٔ ۹۰ نهج‌البلاغه) «حیتان البحر و هوامّه» هستند که در اینجا نیز «حیتان» معرف استادان و اقطابِ «لجج غامره»، و «هوامّ» معرف شاگردان و مریدان آنها است و مکتب آنان نیز در لسان احادیث و اخبار و قرآن مجید با عنوان «ظلمات البحر» معرفی شده است.

در حدیث فوق ، سایر روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام دربارهٔ رجال حق و طالبان علم واقعی (علم لدنّی) آمده است که: «تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ حيتانُ الْبَحْرِ وَهَوامُّهُ وَسِباعُ الْبَرِّ وَأَنْعامُهُ...»[1]

برای آنها، ماهیان دریا و حیوانات خزنده و گزندهٔ آن و درندگان خشکی و چهارپایان آن، طلب آمرزش می‌کنند.

لذا با توجه به مطالب فوق می‌بینیم که این ۴ دسته در استغفارشان، همگی ـ علی قدر مراتبهم ـ در گاه و بیگاه آرزوی زیارت مرد خدا و سلمان فارسی‌های کتوم فی اطراف الارض را دارند. از طرف دیگر هم تاب و تحمّل برخورد واقعی با آنها را نداشته و اگر امر دایر شود، به آسانی آنان را به قتل می‌رسانند.

همین مضمون را از خطبهٔ طارق در اینجا نقل می‌کنیم.

«إِسْمُهُمْ مَكْتُوبٌ عَلَى الْأَحْجارِ، وَعَلىٰ أَوْراقِ الْأَشْجارِ، وَعَلىٰ أَجْنِحَةِ الْأَطْيارِ، وَعَلىٰ أَبْوابِ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، وَعَلَى الْعَرْشِ وَالْأَفْلاكِ وَعَلىٰ أَجْنِحَةِ الْأَمْلاكِ، ، وَعَلىٰ حُجُبِ الْجَلالِ، وَ سُرادِقاتِ الْعِزِّ وَالْجَمالِ، وَبِاسْمِهِمْ تُسَبِّحُ الْأَطْيارُ، وَتَسْتَغْفِرُ لِشيعَتِهِمُ الْحيتانُ في لُجَجِ الْبِحارِ»[2]

اسامی آنها (ائمهٔ هدی علیهم‌السلام) بر سنگها، برگ درختان، بال پرندگان، درهای بهشت و جهنم ، عرش، افلاک، بال فرشتگان، حجابهای جلال و سراپرده‌های عزّت و جمال [الهی] نوشته شده است و به اسم ایشان پرندگان (رجال حقّ) تسبیح خدا را می‌گویند و برای شیعیانشان، ماهیان در آبهای عمیق و انبوه دریاها طلب آمرزش می‌کنند.

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۳ و ۱۸۴

۲- علی علیه‌السلام و فوج مقتحم، ص ۱۱۴، خطبه «طارق»، ۲۲۳- ۲۲۵

حال اظهار می‌داریم که اگر مطلب غیر از این باشد، سباع البرّ و انعام آن، و حیتان البحر و هوامّ آن در ذهن صافی پیشرفتگان وادی حقیقت، خیلی استبعاد دارد که دست اندر کار طلب مغفرت برای طالبین علم از شیعیان محمّد و آل محمّد علیهم السلام باشند. واضحتر آنکه استغفار و طلب مغفرت کردن از شئونات انسان است و در شأن سباع برّ و انعام آن و حیتان بحر و هوامّ آن نمی‌باشد.

۴ـ وَ سُخِّرَتْ لِیَ الطُّیُورُ:

در ابتدای همین خطبه، ضمن شرح عبارات: «فَتَقَ الْاَجْواءَ، وَ خَرَقَ الْهَواءَ، وَ شَقَّ الْاَرْجاءَ» بیان داشتیم: رجال حقّ و سالکین الی الله تا زمانی که در وجه ارض حرکت می‌کنند، به نام «دابّه» و در مرحلهٔ بعد، چنانچه در عالم معنا و در هوا وارد شوند (خرق الهواء) به نام «جنّ» و اگر به جوّ رسیدند (فتق الاجواء) «طیر» نامیده می‌شوند.

این «طیر» همان است که امام صادق علیه السلام ضمن توضیح باطن آیهٔ شریفه ﴿فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ﴾ (بقره ـ ۲۶۰) به آن اشاره کرده؛ آنجا که می‌فرماید:

«وَ تَفْسیرُهُ فِی الْباطِنِ: خُذْ اَرْبَعَةً مِمَّنْ یَحْتَمِلُ الْکَلامَ فَاسْتَوْدِعْهُمْ عِلْمَکَ ثُمَّ ابْعَثْهُمْ فی اَطْرافِ الْاَرَضینَ حُجَجاً لَکَ عَلَی النّاسِ وَ اِذا اَرَدْتَ اَنْ یَأْتُوکَ دَعَوْتَهُمْ بِالْاِسْمِ الْاَکْبَرِ یَأْتُوکَ سَعْیاً بِاِذْنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[1]

امام صادق علیه السلام فرمود: اما تفسیر این آیه در باطن این است که خداوند به حضرت ابراهیم فرمود: چهار نفر از کسانی را که می‌توانند متحمّل کلام تو شوند نزد خود فرا خوان و علم خودت را به آنها تعلیم کن. سپس آنها را به گوشه و کنار زمین بفرست تا از جانب تو حجّت بر مردم باشند [و دین تو را تبلیغ نمایند] و هرگاه خواستی که نزد تو بیایند، آنها را به اسم اکبر (اسم مبارک علی علیه السلام است) فرا خوان که به اذن خدا به سرعت به سوی تو می‌شتابند.

۵ـ وَ سُخِّرَتْ لِیَ الْاَشْجارُ

در مورد «شجر» ابتدا توجه شما را به دو آیه از سورهٔ نحل جلب می‌کنیم که لفظ شجر در آن به کار رفته است:

---

۱ – سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۶۰

الف - ﴿وَ اَوحىٰ رَبُّکَ اِلَى النَّحلِ اَنِ اتَّخِذي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا يَعرِشُونَ ○ ثُمَّ كُلي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ فيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ اِنَّ في ذٰلِکَ لَاٰيَةً لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ ○﴾ (نحل ۶۸ و ۶۹)

«پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل بگیر. سپس از میوه‌ها (گلها) تغذیه کن و راه پروردگارت را با فروتنی طی کن. از درون آن شربت شیرینی به رنگهای مختلف بیرون می‌آید که در آن شفای مردمان است. همانا در این آیت قدرت خدا، برای متفکّران نشانه و پندی است»

امام ششم ﷷ در مورد دو آیهٔ فوق چنین می‌فرماید:

«نَحْنُ النَّحلُ الَّذي اَوحَى اللهُ اِلَيها اَنِ اتَّخِذي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتًا. اَمَرَنا اَنْ نَتَّخِذَ مِنَ الْعَرَبِ شيعَةً وَمِنَ الشَّجَرِ يَقُولُ مِنَ الْعَجَمِ وَمِمّا يَعرِشُونَ مِنَ الْمَوالي وَ الَّذي خَرَجَ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ الْعِلْمُ الَّذي يَخْرُجُ مِنّا اِلَيْكُمْ»[1]

ما آن زنبور عسلی هستیم که خداوند به او وحی کرد که از کوهها منزل بگیر. به ما فرمان داده تا از عرب و عجم و موالیان برای خودمان شیعه اتّخاذ کنیم و آن شربتی که از درون زنبور عسل بیرون می‌آید و به رنگهای مختلف است؛ علمی است که از جانب ما (آل محمّد ﷺ) به سوی شما می‌آید.

تذکر:

الف - لازم است یادآوری نماییم که خود این حدیث شریف که از غُرَر و دُرر روایات اهل بیت ﷺ است، از مصادیق بارز «شراب مختلف الوانه» است و ان‌شاءالله باعث شفای قلوب شیعیان و محبّین آل محمّد ﷺ می‌شود؛ زیرا در این شراب، «شفاء للنّاس» است و این «ناس» بنابر فرمایش امام صادق ﷷ همان شیعیان انوار قدس الهی هستند.

ب - اگر این «شجر» اشاره به «شجرهٔ مبارکهٔ زیتونة لا شرقیة و لا غربیة» باشد، باید در تفسیر سورهٔ نور آن را جستجو نمود.

ج - در کتاب «علی ﷷ و فوج فائزین» مطالبی تحت عنوان شجر و شجره داریم که این قسمت را باید خوانندگان عزیز از آن کتاب استفاده نمایند.

۱- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۱

د ـ تمام انبیا و اولیا از آدم تا خاتم و از خاتم تا قیام قائم، همگی در عالم معنا (سماوات) تشکیل درختی را می‌دهند که در لسان قرآن کریم از آن به «شجرهٔ طیبه» تعبیر شده است آنجا که می‌فرماید:

﴿اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللهُ الْاَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ﴾ (ابراهیم ـ ۲۴ و ۲۵)

«آیا ندیدی چگونه خداوند کلمهٔ پاکی را مثل زد به درخت پاکیزه‌ای که اصل آن ثابت و شاخه‌هایش در آسمان است و به اذن خدا، همهٔ اوقات میوه‌های خوردنی می‌دهد. خداوند این گونه مثالها را برای مردم بیان می‌فرماید تا پند گیرند و متذکّر شوند.»

ابو حمزه ثمالی از امام باقر عليه السلام در مورد این آیه سؤال می‌کند و حضرت به او می‌فرماید: «قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: اَنَا اَصْلُها وَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ فَرْعُها وَ الْاَئِمَّةُ اَغْصانُها وَ عِلْمُنا ثَمَرُها وَ شیعَتُنا وَرَقُها. یا اَبا حَمْزَةَ، هَلْ تَریٰ فی هٰذا فَضْلاً؟ قالَ: لا. فَقالَ: یا اَبا حَمْزَةَ وَ اللهِ اِنَّ الْمَوْلُودَ لَیُولَدُ مِنْ شیعَتِنا فَتُورِقُ وَرَقَةٌ مِنْها وَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْها.»[1]

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من اصل آن درختم، امیرالمؤمنین عليه السلام فرع آن است، ائمه شاخه‌های آن هستند، علم ما آل محمّد، میوهٔ آن است و شیعیان ما برگهای آن هستند. ای ابا حمزه، آیا در این درخت چیزی اضافه می‌بینی؟ ابو حمزه گفت: نه. حضرت فرمود: ای ابا حمزه، به خدا سوگند، همانا فرزندی که از شیعیان ما متولد می‌شود، این درخت یک برگ تازه می‌دهد و وقتی که مؤمنی از دنیا می‌رود، برگی از آن می‌افتد.

به هر حال، این مجموعه ـ در یک بُعد ـ یکی از مظاهر «شجر» موجود در خطبهٔ تطنجیه می‌باشد.

۶ـ سُخِّرَتْ لِیَ... وَ الْبِحارُ

در مورد «تسخیر بحار»، خوانندگان عزیز را به کتاب «علی عليه السلام و المناقب» ارجاع

۱ـ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۱

می‌دهیم. در آنجا تحت عنوان «وقتی سلمان تقاضای معجزه می‌کند»، حدیثی را نقل نموده‌ایم که با موضوع «تسخیر بحار در این خطبه کاملاً ارتباط دارد. در اینجا تنها، عباراتی از آن حدیث شریف را یادآور می‌شویم: اجمال ماجرا چنین است که:

سلمان فارسی، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب می‌شود و از آن حضرت تقاضای معجزه‌ای می‌نماید و امام علیه السلام درخواستش را اجابت می‌کند و او را همراه خود به آسمان می‌برد؛ به گونه‌ای که صدای بالهای ملائکه و تسبیحشان را می‌شنود. و در ادامه، سلمان چنین می‌گوید:

«ثُمَّ حَضَرْنا عَلیٰ ساحِلِ بَحْرٍ عَجّاجٍ مُغْطَمِطِ الْاَمْواجِ، فَنَظَرَ اِلَیْهِ الْاِمامُ علیه السلام شَزِرًا فَسَکَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلَیانِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: یا مَوْلایَ سَکَنَ الْبَحْرُ [مِنْ غَلَیانِهِ] مِنْ نَظَرِکَ اِلَیْهِ، فَقالَ: [یا سَلْمانُ] خَشِیَ اَنْ اٰمُرَ فیهِ بِاَمْرٍ...»

سپس از ساحل دریایی خروشان و موّاج عبور کردیم. امام علیه السلام با گوشهٔ چشم، نگاه غضب آلودی به آن کرد و دریا آرام شد.

گفتم ای سرور من، دریا با نظر شما از غلیان افتاد. فرمود: ای سلمان، ترسید که در مورد آن فرمانی صادر نمایم...

حدیث فوق، نمونه‌ای از تسخیر دریاهای ظاهری برای جناب علی علیه السلام است. البته این نکته را باید متذکر شویم که: وقتی رود نیل با تمام عظمتش به تسخیر حضرت موسی علیه السلام درمی‌آید و به امر ایشان شکافته می‌شود؛ در حالی که آنجناب از ریزه‌خواران خوان محمّد و آل محمّد علیهم السلام است، دیگر ظهور و بروز این‌گونه امور برای ولی الله الاعظم و آیة الله العظمی و اسد الله الغالب، علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام که امری بدیهی و پیش پا افتاده است.

اگر بخواهیم به مصداق «وَاِنَّ الْکَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنْصَرِفُ اِلیٰ سَبْعینَ وَجْهًا» وجه دیگری از وجوه کلام آن حضرت را بیان کنیم، باید اظهار نماییم کسانی که وارد صحنهٔ نور می‌شوند و در عداد ملائکه درمی‌آیند و تملک بر علوم آل محمّد علیهم السلام پیدا می‌کنند، هر کدام به منزلهٔ دریایی بی‌انتهایند که علمشان کاستی نمی‌پذیرد. یکی از چهره‌های برجسته

و رجال الهی، سلمان فارسی است که امام صادق ﷺ دربارهاش می‌فرماید: «اَدْرَکَ سَلْمانُ الْعِلْمَ الْاَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ وَ هُوَ بَحْرٌ لا یَنْزَحُ...»[1]

سلمان علم اول و آخر را درک کرد و او همچون دریایی است که آبش کاستی نمی‌یابد.

پس شیعیان کامل نیز در حقیقت، بحار علوم آل محمّد ﷺ هستند که روح و جسمشان کاملاً به تسخیر ائمه هدی ﷺ درآمده است و در ظاهر و باطن و سرّ و علن، مطیع و منقاد انوار قدس الهی هستند.

کوتاه سخن، اکنون که تا حدودی با معنای «طیر» و «شجر» و... آشنا شدیم، بی‌مناسبت نیست که یادآوری نماییم: واژهٔ «سَخَّرَ» در قرآن کریم، هجده (۱۸) مورد آمده که سه مورد آن به صورت «سَخَّرْنا» یعنی متکلّم مع‌الغیر است و مابقی به صورت «سَخَّرَ» است.

ما با استنباط از فرمایش امام صادق ﷺ در حدیث مفضل بن عمر چنین نتیجه می‌گیریم سه آیه‌ای که «سخّرنا» در آن به صورت جمع آمده است، معطوف به ائمّه هدی ﷺ است و در سایر موارد، معطوف به خداوند سبحان است. در خطبه «تطنجیه» نیز تسخیر توسطِ خداوند بزرگ صورت گرفته است.

مُلک سلیمان

«وَاِنَّکُمْ تَسْتَعْظِمُونَ مُلْکَ سُلَیْمانَ، وَما سُلَیْمانُ، لَوْ عَرَفْتَمُوهُ وَ کُشِفَ لَکُمْ رَأَیْتَمُوهُ لَهَلَکْتُمْ فی اَنْفُسِکُمْ»

قرآن مجید در سوره‌هایی نظیر سورهٔ «نمل»، «انبیا»، «ص» دربارهٔ داوود و سلیمان ﷺ و عظمت مُلک سلیمان مطالبی بیان فرموده است.

۱- اختصاص، ص ۱۱

ما در اینجا از یک سفر که در زمان رسول خدا ﷺ توسط جناب علی ؏ و یک عده از همراهان (داستان سخن گفتن حضرت علی ؏ با اصحاب کهف) انجام گرفته، و نیز سفری که با عمّار یاسر به ارض سابع چین فرموده‌اند[1]، به عنوان زمینهٔ فکری یادآوری می‌کنیم.

برای فهم بیشتر مطالب این قسمت، یک خواننده علاقه‌مند باید در درجهٔ اوّل پاره‌ای از این روایات را در مجلّد سوم دوره کتابهای ما به نام «علی ؏ و المناقب» ملاحظه نموده باشد و در ثانی، مطالبی را که در ارتباط با «حشر» و «تسخیر» ـ در بخش‌های گذشته ـ متذکر شدیم، از نظر بگذراند.

کوتاه سخن اینکه در سورهٔ نمل، وقتی می‌فرماید: ﴿وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ (نمل ـ ۱۸) این جنود با سلیمان محشور و با ایشان هم عصر بوده‌اند، اما برای اینکه مقام سلیمان برای شما خوانندهٔ عزیز روشن شود تا بدانید که جناب علی ؏ با چه عظمت و ابّهت و شخصیّت منحصربفردی در خلقت می‌فرماید: «وَإِنَّكُمْ تَسْتَعْظِمُونَ مُلْكَ سُلَيْمانَ، وَما سُلَيْمانُ» و همچنین بتوانید تفاوت عظمت مُلک سلیمان و عظمت مُلک جناب علی ؏ را بهتر درک کنید، حدیثی را در اینجا نقل می‌کنیم:

«عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الْاَوَّلِ ؏ قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ، اَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلَّهُمْ؟ قالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهىٰ اِلىٰ نَفْسِهِ؟ قالَ ما بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا اِلّا وَ مُحَمَّدٌ ﷺ اَعْلَمُ مِنْهُ، قالَ قُلْتُ اِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ كانَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ بِاِذْنِ اللهِ، قالَ: صَدَقْتَ وَ سُلَيْمانَ بْنَ داوُدَ كانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ كانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَقْدِرُ عَلىٰ هٰذِهِ الْمَنازِلِ، قالَ: فَقالَ: اِنَّ سُلَيْمانَ بْنَ داوُدَ قالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِي اَمْرِهِ فَقالَ: ﴿ما لِيَ لا اَرَى الْهُدْهُدَ اَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ﴾ حِينَ فَقَدَهُ، فَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقالَ: ﴿لَاُعَذِّبَنَّهُ عَذابًا شَدِيدًا اَوْ لَاَذْبَحَنَّهُ اَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ﴾ وَ اِنَّما غَضِبَ لِاَنَّهُ كانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْماءِ، فَهٰذا ـ وَ هُوَ طائِرٌ ـ قَدْ اُعْطِيَ ما لَمْ يُعْطَ سُلَيْمانُ وَ قَدْ كانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّياطِينُ [وَ] الْمَرَدَةُ لَهُ طائِعِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْماءَ تَحْتَ الْهَواءِ وَ كانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَ اِنَّ اللهَ يَقُولُ فِي كِتابِهِ: ﴿وَ لَوْ اَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ كُلِّمَ بِهِ

۱ـ کتاب «علی ؏ و المناقب»، ص ۱۸۴

الْمَوْتىٰ﴾ وَقَدْ وَرِثْنا نَحْنُ هٰذَا الْقُرْآنَ الَّذي فيهِ ما تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبالُ وَتُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدانُ، وَتُحْيىٰ بِهِ الْمَوْتىٰ، وَنَحْنُ نَعْرِفُ الْماءَ تَحْتَ الْهَواءِ وَإِنَّ في كِتابِ اللهِ لَآياتٍ ما يُرادُ بِها أَمْرٌ إِلاّ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ بِهِ مَعَ ما قَدْ يَأْذَنُ اللهُ مِمّا كَتَبَهُ الْماضُونَ، جَعَلَهُ اللهُ لَنا في أُمِّ الْكِتابِ، إِنَّ اللهَ يَقُولُ: ﴿وَما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِلاّ في كِتابٍ مُبينٍ﴾ ثُمَّ قالَ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ فَنَحْنُ الَّذينَ اصْطَفانَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَوْرَثَنا هٰذَا الَّذي فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ.»[1]

ابراهیم از پدرش نقل کرد که او گفت به امام کاظم ﷺ عرض کردم: قربانت گردم، به من بفرمایید که آیا پیغمبر ما ﷺ وارث تمام پیامبران است؟ فرمود: آری، عرض کردم: از زمان آدم تا به خود آن حضرت برسد؟ فرمود: خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود، جز اینکه محمّد ﷺ از او اعلم بود. عرض کردم: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد. فرمود: راست گفتی و سلیمان هم نطق پرندگان را می‌فهمید و پیغمبر ﷺ هم بر این مراتب توانایی داشت. سپس فرمود: چون سلیمان، هُدهُد (شانه سر) را حاضر نیافت و در امر او به شک افتاد، گفت: «او را عذابی سخت می‌کنم، یا سرش را می‌بُرم مگر اینکه برایم دلیل روشنی بیاورد». خشم سلیمان بر هُدهُد برای این بود که او سلیمان را به محل آب راهنمایی می‌کرد [موقعی که سلیمان و همراهانش به وسیله باد در هوا حرکت می‌کردند].

خدا به این پرنده چیزی عطا کرده بود که به سلیمان عطا نفرموده بود؛ در صورتی که باد و مور و انس و جنّ و شیاطین و سرکشان مطیع او بودند، ولی سلیمان جای آب را در زیر هوا نمی‌دانست و پرنده می‌دانست.

خدا در کتابش می‌فرماید: «اگر قرآنی باشد که کوهها با آن حرکت کنند یا زمین بدان طی شود یا مردگان بدان سخنگو شوند»؛ ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها به وسیله آن حرکت کند در آن است و به وسیله آن به کشورها مسافرت شود و مردگان بدان زنده شوند. ما آب را در زیر هوا تشخیص می‌دهیم و همانا در کتاب خدا، آیاتی است که به وسیله آنها چیزی خواسته نشود جز اینکه خدا به آن اجازه

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۷

دهد (هر دعایی از برکت آن آیات مستجاب شود) علاوه بر آنچه خدا برای پیغمبران گذشته اجازه فرموده است (علومی که به آنها عطا کرده است) همه اینها را خدا در قرآن برای ما مقرّر فرموده است. همانا خدا می‌فرماید: «هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست، جز اینکه در کتابی آشکار است» و باز می‌فرماید «آنگاه این کتاب را به کسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده‌ایم به ارث دادیم» و ماییم کسانی که خدای عزّ و جلّ انتخابمان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آن است به ارث به ما داده است.

نتایجی که از این حدیث می‌توان استخراج نمود، در خور یک کتاب جداگانه است؛ زیرا از جهات متعدّدی شایستهٔ شرح و تفصیل می‌باشد. ولی ما در اینجا تنها به سه نکتهٔ مورد نظر خود اشاره می‌کنیم:

۱ـ حضرت سلیمان «علی نبیّنا و آله و علیه السلام» از اینکه هُدهُد را در میان جنود خود برای مدتی مشاهده نکرد، غضبناک شد. به عبارت دیگر از یک غائبه، که هُدهُد باشد، به غضب درآمده و عالم به مکان آن غائبه نبود و حال آنکه قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَالْأَرْضِ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ﴾ (نمل ـ ۷۵)

«هیچ نهفته و پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین است»

که این «کتاب مبین» با استفاده از فرمایشات خود اهل بیت علیهم السلام در درجهٔ اوّل ضمیرِ منیرِ عزیزِ گُهربارِ وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد.

۲ـ قرآن کریم می‌فرماید هُدهُد در مقام پاسخگویی به سلیمان می‌گوید: ﴿اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾ «به چیزی احاطه پیدا کردم که تو به آن احاطه نداری» این آیه نشان می‌دهد که هُدهُد در سطح تأویل ظاهراً یکی از رجال حقّ زمان سلیمان بوده و شاید در بعضی از ابعاد بر سلیمان برتری داشته است؛ همان گونه که خضر نسبت به موسی علیه السلام در بعضی از ابعاد برتری داشت.

۳ـ «ماء تحت الهواء» در تأویل، باز هم به ولایت علی علیه السلام و به رجال حقّ و افراد سالکی که استعداد آن را دارند برمی‌گردد؛ آنانی که هنوز در مرحلهٔ بالاتر از دابّه و استقرار در هوا نبوده و در آینده مراحل بالاتری را طی خواهند نمود و سرانجام وارد سرچشمهٔ «ص» و حوض کوثر می‌شوند.

با این مقدّمات، باز جناب علی علیه‌السلام می‌فرماید: «فَلا تَسْتَعْظِمُوا ذٰلِکَ فینٰا» یعنی تمام این مفاخر و مناقب تنها یک از هزار و ذره از خروار و خوشه از خرمن فضل و عظمت ما می‌باشد.

گو برو و آستین به خون جگر شوی   هر که در این آستانه راه ندارد

معیّت اهل بیت علیهم‌السلام با انبیا

«نَحْنُ کُنّٰا مَعَ آدَمَ وَ کُنّٰا مَعَ نُوحٍ وَ کُنّٰا مَعَ مُوسىٰ وَ کُنّٰا مَعَ عیسىٰ وَ دٰاوُود وَ سُلَیمٰانَ وَ مٰا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ النَّبِیّینَ فَکُلٌّ اِلَیْنٰا وَ فینٰا وَ بِنٰا»

عبارت «نحن کنّا...» در درجه اوّل معطوف به انوار قدس الهی علیهم‌السلام یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیهم‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌باشد.

همچنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «یٰا عَلِیُّ اِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ قٰالَ: یٰا مُحَمَّدُ بَعَثْتُ عَلِیّاً مَعَ الْاَنْبِیٰاءِ بٰاطِناً وَ مَعَکَ ظٰاهِراً»[1]

ای علی، خداوند متعال به من فرمود: ای محمّد، علی را با پیامبران در باطن و با تو در ظاهر همراه ساختم.

اما در این خطبه که مطلب به گونهٔ: «نحن کنا مع آدم... فینا و بنا» بیان شده است، باید گفت: تمام انبیا و اولیا و تمام شیعیان خاص علی علیه‌السلام، یعنی گلهای سرسبد خلقت، از آغاز تا زمان قیام قائم علیه‌السلام، پیرامون شمع وجود جناب علی علیه‌السلام، استاد و راهبر خود جمع بوده‌اند. و در زمان ظهور و رجعت نیز اجتماع شیعیان و رجال حقّ و انبیا به گونه‌ای این معیّت را در ظاهر نیز به نمایش می‌گذارد. پس اگر به عنوان نمونه قرآن کریم در مورد موسی کلیم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَکْلیماً»، باید بدانیم که در این صحنهٔ مکالمه، در درجهٔ اوّل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام حضور داشته‌اند. البته این موضوع، فصل جداگانه‌ای می‌خواهد تا حقّ مطلب ادا شود.

۱- انوار النعمانیة، ج ۱، ص ۳۰

جان گرگان و سگان از هم جداست　　　متّحد جانهای مردان خداست

این مردان خدا که باید همه در صحنهٔ نور و سرچشمهٔ «ص» وارد شوند و تشکیل شجرهٔ خاصّی را دهند، گویی همه و همه با هم در تمامی امکنهٔ حساس خلقت حضور دارند. اگر در صحرای کربلا باشد، همهٔ انبیا حضور داشته‌اند. اگر شبی باشد که ابن ملجم ملعون بر فرق نازنین جناب علی علیه‌السلام آن ضربت را می‌زند، همهٔ انبیا و اولیا و شیعیان ازل و ابد با انگشتِ حسرت و اشکِ‌ریزان، شاید در بالین آن حضرت حضور داشته‌اند.

در اینجا هم خدا می‌داند که چقدر میدان سخن وسیع است که نمی‌دانیم به کدامیک از آنها اشارت کنیم. همین قدر از جناب علی علیه‌السلام و شیعیان خاصّ او عاجزانه خواستاریم که ما را هم، با همهٔ بدیهایی که در خود سراغ داریم، از این فیض عظمی محروم نکنند، و اکنون که معرفت و شناسایی این امر را به ما مرحمت فرموده‌اند، حالی هم عطا فرمایند تا ماهم در محضر جناب علی علیه‌السلام از خود بیخود شده و سر و دست ندانیم که کدام افشانیم.

به هر حال، با حدیثی که در مورد هدهد در صفحات گذشته بیان نمودیم، به مطالب مندرج در عبارات: «فَکُلٌّ اِلَیْنا وَ فینا وَ بِنا» هم بطور جنبی و غیر مستقیم اشاره شد.

در خاتمه این قسمت عرض می‌کنیم، از آنجا که این مطالب در پاسی از نیمه شب یکی از شبهای بهار سال ۱۳۶۳ به رشتهٔ تحریر درمی‌آید، لذا در مقام دعا و استغاثه برآمده و با عبارات خودِ جناب علی علیه‌السلام، این گونه با خداوند منّان مناجات می‌کنیم:

«تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لايَمُوتُ، ذِي الْعِزِّ وَالْجَبَرُوتِ، وَالْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ، وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضىٰ، وَسَيِّدَةِ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الزَّهْراءِ، وَالْحَسَنِ الْمُجْتَبىٰ، وَالْحُسَيْنِ الشَّهيدِ بِكَرْبَلاٰءَ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالْحُجَّةِ الْقٰائِمِ الْمُنْتَظَرِ، مِنْ كُلِّ مٰا اَخٰافُ وَاَحْذَرُ.»

خداوندا تو می‌دانی که خوف ما خوف دوری از ساحت قدس شیعیان جناب علی علیه‌السلام می‌باشد. پس ناامید نبوده و امیدواریم که روزی به همهٔ آرزوهای شرعی خود نائل شویم.

بخش هفتم

احاطه کلی بر ماسِوَی الله

احاطه کلی بر ماسِوَی الله

«فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ اَلا، فَأُدیلَ وَنَقَلْناها عَنکَ وَنَتَحدَّثُ فیها بَعْدَکَ، وَنُسأَلُ عَنْ مَعانیها، فَلا نَدری ماهِیَ.

فَقالَ علیه السلام: هَیْهاتَ هَیْهاتَ، عِلْمٌ لا حَدَّ لَهُ، جاشَ تَیّارُهُ فَیَقْذِفُ ما فیهِ لَمْ یَسَعْنی السُّکُوتُ عَنْهُ، وَإِلّا ما سَأَلَ عَمّا أُعْطیتُ وَالَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَئَ النَّسَمَةَ عُرِضَتْ لِیَ الدُّنْیا وَاَعْرَضْتُ عَنْها اَنا کابُّ الدُّنْیا لِوَجْهِها فَحَتیٰ، مَتیٰ یَلْحَقُ بِیَ اللّاحِقُ، لَقَدْ عَلِمْتُ ما فَوْقَ الْفِرْدَوْسِ الْاُولیٰ، وَما تَحْتَ السّابِعَةِ السُّفْلیٰ وَما فِی السَّمٰواتِ الْعُلیٰ، وَما بَیْنَهُما وَما تَحْتَ الثَّریٰ.

کُلُّ ذٰلِکَ عِلْمُ اِحاطَةٍ لا عِلْمُ اِخْبارٍ.

أُقْسِمُ بِرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ لَوْ شِئْتُ اَخْبَرْتُکُمْ بِآبائِکُمْ وَاَسْلافِکُمْ، اَیْنَ کانُوا، وَمِمَّنْ کانُوا، وَ اَیْنَ هُمُ الْآنَ وَما صارُوا اِلَیْهِ،

فَکَمْ مِنْ آکِلٍ مِنْکُمْ اَکَلَ لَحْمَ اَخیهِ، وَشارِبٍ بِرَأْسِ اَبیهِ وَهُوَ یَشْتاقُهُ وَیَرْتَجیهِ غَدًا.

هَیْهاتَ هَیْهاتَ، اِذا کُشِفَ الْمَسْتُورُ، وَحُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ

وَاَیْمُ اللهِ لَقَدْ کُوِّرْتُمْ کَوْراتٍ، وَکُرِّرْتُمْ کَرّاتٍ،

وَکَمْ مِنْ بَیْنِ کَرَّةٍ وَکَرّاتٍ وَکَمْ مِنْ آیَةٍ وَآیاتٍ، وَما بَیْنَ مَقْتُولٍ وَمَیِّتٍ فَبَعْضٌ فی حَواصِلِ الطُّیُورِ، وَبَعْضٌ فی بُطُونِ الْوُحُوشِ

وَالنّاسُ ما بَیْنَ ماضٍ وَراجٍ، وَرایِحٍ وَغادٍ،

لَوْ کُشِفَ لَکُمْ ما کانَ مِنّی فِی الْقَدیمِ الْاَوَّلِ، وَما یَکُونُ مِنّی فِی الْآخِرِ، لَرَأَیْتُمْ عَجائِبَ مُسْتَعْظِماتٍ، وَاُمُورًا مُسْتَعْجِباتٍ وَصَنایِعَ وَاِحاطاتٍ.»

مردی عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، این سخنان، متداول شده و ما آن را از تو نقل کرده و بعد از تو درباره‌اش سخن می‌گوییم و از معانی‌اش سؤال می‌شویم؛ ولی نمی‌دانیم که چیست؟ فرمود: بسیار دور است، بسیار دور است [از فهم شما] این علمی که حدّی برای آن نیست. موجش به تلاطم آمده و آنچه را در آن است بیرون می‌افکند [مطالبی] که سکوت در مورد آنها برای من جایز نیست؛ زیرا در غیر این صورت، از آنچه خداوند به من عطا فرمود، احدی سؤال نمی‌کرد. سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید، دنیا به من عرضه شد و من از آن اعراض کردم. من واژگون کنندهٔ دنیا بر صورتش هستم تا آنجا که از من روی‌گردان شد. چه زمانی ملحق شونده به من ملحق می‌شود. همانا من آنچه را بر فراز فردوس نخستین و آنچه زیر زمین هفتم و آنچه در آسمانهای بلند و آنچه بین آنهاست و آنچه در زیر زمین است می‌دانم.

به پروردگار عرش سوگند، اگر می‌خواستم به شما از پدرانتان و گذشتگانتان خبر می‌دادم که کجا بودند و از که بودند و اکنون کجایند و به سوی چه چیزی رفتند. چه بسیار خورنده‌ای از شما که گوشت برادرش را می‌خورد و نوشنده‌ای که در سر پدرش می‌نوشد، در حالی که به او اشتیاق دارد و فردا امید او را دارد. دور است دور هنگامی که پوشیده آشکار شود و آنچه در سینه‌هاست به بیرون افتد....

... اگر بر شما آشکار شود آنچه از من در قدیم اوّل بوده و آنچه از من در آخر صورت می‌گیرد، هر آینه شگفتیهای بزرگ و امور اعجاب آور و کارها و احاطه‌هایی را مشاهده می‌کردید.

اجازه برای بیان احادیث

«فَقٰالَ لَهُ رَجُلٌ: یٰا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ اَلاٰ، فَاُدیلَ وَنَقَلْنٰاهٰا عَنْکَ وَنَتَحَدَّثُ فیهٰا بَعْدَکَ، وَنَسْأَلُ عَنْ مَعٰانیهٰا، فَلاٰ نَدْري مٰاهِیَ.»

از جملات فوق که یکی از مستمعین خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرضه می‌دارد، این‌گونه برداشت می‌شود که گوینده می‌خواسته وجود نازنین علی علیه‌السلام با تفصیل بیشتری این مطالب را بیان فرماید تا همگی، مفاهیم حقیقی فرمایشات آن حضرت را بهتر درک کنند و در آینده نیز اگر کسی در مورد این خطب از آنها سؤال نماید، بتوانند به خوبی پاسخگو باشند؛ لذا به جناب علی علیه‌السلام عرض می‌کند: آگاه باش که این فرمایشات متداول شده و ما آن را از شما نقل می‌کنیم و بعد از شما دربارهٔ آن با هم به گفتگو می‌نشینیم و مفاهیم و معانی آن از ما سؤال خواهد شد؛ ولی ما در این خصوص چیزی نمی‌دانیم.

تذکّر:

چون این عبارات را جناب علی علیه‌السلام نفرموده و شخص دیگری سؤال کرده است، لذا بیش از این روی آن صحبت نمی‌کنیم. شاید یکی از عللی هم که در بعضی از نسخ قسمت فوق حذف گردیده است، این باشد که این عبارات از لسان مبارک حضرتش صادر نشده است. بنابراین، پاسخی را که جناب علی علیه‌السلام به سائل فرموده است متذکّر خواهیم شد.

علم بی انتها

«فَقالَ علیه‌السلام: هَیهاتَ هَیهاتَ، عِلمٌ لاٰ حَدَّ لَهُ، جاشَ تَیّارُهُ فَیَقذِفُ مٰا فیهِ لَم یَسَعنِی السُّکوتُ عَنهُ، وَالّا ما سَأَلَ عَمّا اُعطیتُ وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّةَ وَبَرَیَٔ النَّسَمَةَ عُرِضَت لِیَ الدُّنیا وَاَعرَضتُ عَنها اَنا کابُّ الدُّنیا لِوَجهِها فَحَنیٰ، مَتیٰ یَلحَقُ بِیَ اللّاحِقُ»

جناب علی علیه‌السلام با عبارت: هیهات هیهات، شاید در ظاهر می‌خواهند بفرمایند: چه حقایقی نزد من است که از عقول عامّه مردم دور است. با این وجود، بعد از اینکه کلمهٔ هیهات را دو بار تکرار فرمودند، آن وقت در مورد علم خود اظهار نظر می‌نمایند که: «عِلمٌ لاٰ حَدَّ لَهُ، جاشَ تَیّارُهُ»، یعنی «علم من علمی است که حدّی بر آن متصوّر نیست». امّا در

عین حال، علم بی انتهایِ باطنِ خود را به دریای بی انتهایی تشبیه نموده و می‌فرمایند:

«جاشَ[1] تَیّارُهُ، فَیَقذِفُ ما فیهِ»

امواجش جوش و خروش دارد و آنچه را در آن است بیرون می‌افکَند»

از آثار وضعی این جوشش آن است که از دل این دریای لا حدّ پهناور، مطالبی کم و بیش به خارج افکنده می‌شود که «لَمْ یَسَعنِي السُّكُوتُ عَنْهُ» یعنی لامحاله برای من سکوت در آن جایز نیست.

«وَإِلاّ ما سَأَلَ عَمّا أُعطِیتُ» در غیر این صورت، هرگز از آنچه به من عطا شده، کسی سؤال نمی‌کرد.

در اینجا به نکتهٔ دیگری نیز می‌توان اشاره نمود. در بخش‌های آیندهٔ همین خطبه، جناب علی ﷺ می‌فرماید: «اَنَا مُجرِی الْأَنهارِ مِنْ ماءٍ تَیّارٍ وَ أَنهاراً مِنْ لَبَنٍ، وَ أَنهاراً مِنْ عَسَلٍ مُصَفّی، وَ أَنهاراً مِنْ خَمرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ».

من جاری کنندهٔ نهرها از آب مواّجم و جاری کنندهٔ نهرهایی از شیر و نهرهایی از عسل پاکیزه و نهرهایی از شرابی هستم که برای نوشندگان لذّت‌بخش است.»

این عبارت با آیهٔ شریفه زیر، وحدت موضوعی دارد.

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ، فِیها أَنهارٌ مِنْ ماءٍ غَیرِ آسِنٍ، وَ أَنهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعمُهُ، وَ أَنهارٌ مِنْ خَمرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ، وَ أَنهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفّی...﴾ (محمّد - ۱۵)

«بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [همانند باغی است] که در آن نهرهایی از آب غیر متغیر و نهرهایی از شیر که مزّه‌اش تغییر نمی‌کند و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان دارای لذت است و نهرهایی از عسل پاکیزه در آن جاری است.»

بنابراین، از تطبیق عبارت خطبه و آیه فوق، به آسانی نتیجه می‌شود که «ماء تیّار» و «جاش تیّاره» در مراحل عالیتر و صافی‌تر، همان عذب فرات و مراحل عالیه ولایت جناب علی ﷺ می‌باشد.

حال این عذب فرات و ماء تیّارِ بحرِ ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ با امواجش، کم و

---

۱ - از مادهٔ جَیَشان به معنای قوت و توانایی.

بیش مطالبی را به خارج پرتاب نموده که در قلوب شیعیان آن حضرت جایگزین می‌شود و بعد به مصداق:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

موجهای این ماء تیّار در قلوب شیعیان باعث جنبش و حرکت بی وقفهٔ آنان به سوی سرچشمه «ص» می‌گردد.

آنگاه جناب امیر مؤمنان با عبارت: «وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَئَ النَّسَمَةَ» قسم یاد نموده و می‌فرمایند: «عُرِضَتْ لِيَ الدُّنْيا وَاَعْرَضْتُ عَنْها»؛ دنیا با جمیع خصوصیات آن به من عرضه شد و من از آن اعراض کردم.

منظور از دنیا در اینجا، با یک نظر اجمالی، تمام ظواهر زیبای ظاهری دنیا و اختیارات و اقتدارات و شکوفایی‌های موقّت آن است. این مضمون در دیگر بیانات گهربار جناب علی علیه‌السلام نیز به صورتهای مختلف دیده می‌شود.

سپس می‌فرمایند: «اَنَا كابُّ الدُّنْيا لِوَجْهِها»؛ من دنیا را مانند ظرفی که مملو از همهٔ جاذبه‌ها و خواستنیها باشد، به دست خود واژگون کردم تا هر چه در آن است ریخته شده و تهی گردد و دنیا هم در این امر مرا اطاعت نمود که به صورت عبارت «فحنی» عنوان شده است.

باز جناب علی علیه‌السلام در مقام تذکّرِ نعمت خداوند بر خودش می‌فرماید: «مَتىٰ يَلْحَقُ بِيَ اللاّحِقُ» و یا در بعضی نسخ دیگر: «مَتىٰ يَلْحَقُ بِيَ اللَّواحِقُ» یعنی چه زمان و چه کس می‌تواند در این مقام به من برسد.

کلمهٔ «الحاق» در بسیاری از موارد در قرآن مجید و احادیث معصومین علیهم‌السلام معرف این حقیقت است که افرادی که با یکدیگر سنخیت دارند، لامحاله به هم ملحق شده و یکجا جمع می‌شوند. برای اثبات این مقصد، از چند آیهٔ قرآن مجید در اینجا استفاده می‌کنیم.

۱ـ ﴿هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْاُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ ۝ وَآخَرينَ مِنْهُمْ لَمّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ۝﴾ (جمعه ـ ۲ و ۳)

«اوست خدایی که در میان اهل مکه پیامبری مبعوث فرمود که آیاتش را بر آنها بخواند و تزکیه‌شان نماید و کتاب و حکمت را به آنان تعلیم دهد؛ اگرچه قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند. [و اوست خداوندی که برانگیخت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در بین] جماعت دیگری از این [درس ناخوانده‌ها و نانوشته‌ها] که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند.»

آیه اخیر، اشاره به رجال حق و اصحاب ولی عصر علیه‌السلام دارد که از ابتدای غیبت کبری تا ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام قدم به منصهٔ ظهور گذارده و تا درون سرچشمه «ص» حرکت می‌کنند. اینان همه یک دستهٔ واحدی را تشکیل می‌دهند که جناب علی علیه‌السلام این مطلب را قبلاً با عبارت: «اِنّا كُنّا مَعَ نُوحٍ وَ كُنّا مَعَ مُوسىٰ وَ... فَكُلٌّ اِلَيْنا وَ فينا وَ بِنا» بیان فرمودند.

۲ـ ﴿وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (طور ـ ۲۱)

«کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنها پیروی نمودند، ما فرزندانشان را به آنها ملحق می‌نماییم.»

تفسیر این آیه را خود خوانندگان عزیز می‌توانند در تفاسیر شیعه جستجو نمایند.

۳ـ ﴿تَوَفَّني مُسْلِمًا وَ اَلْحِقْني بِالصّالِحينَ﴾ (یوسف ـ ۱۰۱) و ﴿رَبِّ هَبْ لي حُكْمًا وَ اَلْحِقْني بِالصّالِحينَ﴾ (شعراء ـ ۸۳)

«[حضرت یوسف عرضه می‌دارد] خداوندا مرا مسلمان بمیران و به صالحین ملحق فرما» و «[حضرت ابراهیم عرضه می‌دارد] خداوندا به من حکمت ببخش و مرا به صالحین ملحق فرما»

تذکّر:

در عبارت: «اَنَا كابُ الدُّنْيا لِوَجْهِها فَحَنىٰ، مَتىٰ يَلْحَقُ بِيَ اللّاحِقُ» اشاره به آن است که غیر از جناب عظیم الشّأن و رفیع القدر ایشان و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام و سایر ائمه هدیٰ علیهم‌السلام، شاید در دل سایر انبیا و رجال حق، گهگاه یا بطور خیلی کوتاه و گسسته آثاری از حُبِّ دنیا و زهرة الدنیا (شکوفایی‌های دنیا در ابعاد مختلف) هرچند برای زمان کوتاه و مکان کوچک هم که باشد دیده شده، و چه بسا در شرح حال زندگانی آنان نیز این اثر استشمام شود.

به عنوان مثال، در طی داستانی به اجمال در مورد یکی از انبیا آمده است که در موقع عروج و رفع به سماء، تعلّق به داشتن سوزنی در او محسوس بود که همین تعلّق به سوزن برای دوخت و دوز، او را در آسمان چهارم متوقف ساخت و....

آگاهی بر تمام کائنات

«لَقَدْ عَلِمَتُ ما فَوقَ الْفِرْدَوسِ الْأُولىٰ، وَما تَحْتَ السّابِعَةِ السُّفْلىٰ وَما فِی السَّمٰواتِ الْعُلىٰ وَما بَيْنَهُما وَما تَحْتَ الثَّرىٰ. كُلُّ ذٰلِكَ عِلْمُ اِحاطَةٍ لا عِلْمُ اِخْبارٍ»

چون از ابتدای خطبه تاکنون دربارهٔ سیر مقاله حمد کمّاً و کیفاً و در جمیع ابعاد زمانی و مکانی آن سخن به میان آمده است، لذا در اینجا برای مزید آگاهی ما و شما و برای تتمیم و تکمیل این قسمت می‌فرمایند: «لَقَدْ عَلِمَتُ ما فَوقَ الْفِرْدَوسِ الْأُولىٰ» یعنی آنچه در بالاتر از فردوس اُولی (فردوس برین) می‌گذرد و اینکه مقاله حمد و اصحاب مقاله حمد به چه نحو در این مرحله قرار دارند، در نظر من عیان است. و به همین ترتیب، وضعیت دشمنان مقاله حمد نیز که در تحت «سابعهٔ سفلی» یا در تحت ارض سابعه سفلی قرار دارند، برای من آشکار است.

همچنین آنچه در سماوات العلی یعنی در عالم سماوات و عالم معنا می‌گذرد «وَما فِی السَّمٰواتِ الْعُلىٰ»، و آنچه بین آن دو و آنچه در زمین است: «وَما بَيْنَهُما وَما تَحْتَ الثَّرىٰ» می‌دانم. ما در اینجا با استفاده از فرمایشات معصومین علیهم‌السلام و مخصوصاً حضرت رضا علیه‌السلام، افراد تحت وجه الارض را «تحت الثری» می‌نامیم.

سپس امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «كُلُّ ذٰلِكَ عِلْمُ اِحاطَةٍ لا عِلْمُ اِخْبارٍ» یعنی، تمام این علم و اطلاع من از مقوله علمِ احاطه‌ایست نه علم اخباری که لازم است درباره علم احاطه و علم اخبار نکاتی را متذکر شویم.

علم احاطه

در مجمع البحرین طریحی، ذیل مادهٔ «حوط» چنین آمده است: «اَحَطْتُ بِهِ عِلْمًا اَیّ

اَحٰدَقَ عِلْمي بِهِ مِنْ جَميعِ جِهٰاتِهِ» یعنی «علم من آن چیز را از جمیع جهات فرا گرفت». پس علمِ احاطه به چیزی پیدا کردن، در واقع علم به تمام جوانب و نواحی آن است که از شئونات علم الهی است و خداوند از این علم به انبیا و اولیا علی قدر مراتبهم افاضه می‌فرماید. در اینجا به عنوان شاهد مثال، آیاتی از قرآن مجید را یادآور می‌شویم:

۱- ﴿وَاِنَّ اللهَ قَدْ اَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً﴾ (طلاق - ۱۲)

«به درستی که خداوند بر هر چیزی احاطهٔ علمی دارد»

۲- ﴿اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَاءٍ بِنَبَاءٍ يَقينٍ﴾ (نمل - ۲۲)

«به چیزی احاطه علمی پیدا کرده‌ام که تو احاطه پیدا نکردی و از سرزمین سبا برای تو خبری قطعی و یقینی آورده‌ام.»

۳- ﴿وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ (کهف - ۶۸)

«[حضرت خضر به حضرت موسی می‌گوید] چگونه صبر می‌کنی بر چیزی که احاطه علمی بر آن نداری؟»

۴- ﴿اَكَذَّبْتُمْ بِاٰياتي وَلَمْ تُحيطُوا بِها عِلْمًا اَمّا ذا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (نمل - ۸۴)

«آیا آیات مرا تکذیب می‌کنید در حالی که به آنها از لحاظ علمی احاطه ندارید...»

۵- ﴿وَلا يُحيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلاّٰ بِما شاءَ﴾ (بقره - ۲۵۵)

«و به چیزی از علم خداوند احاطه پیدا نمی‌کنند مگر به آن اندازه که خودش بخواهد»

۶- ﴿يَعْلَمُ ما بَيْنَ اَيْديهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يُحيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ (طه - ۱۱۰)

«خداوند آنچه در مقابل و آنچه در پشت سر آنهاست می‌داند؛ ولی آنها از نظر علمی به خدا احاطه ندارند»

علم اِخبار

همان طور که از کلمه «اخبار» مشخص است، «علمِ اخبار» علمی است که از طریق خبر دادن شخص دیگری برای انسان حاصل می‌شود و تفاوت آن با علم احاطه بسیار روشن و بارز است؛ زیرا علم احاطه، جنبهٔ شهودی و عینی و موهوبی دارد، ولی علم اِخبار جنبهٔ نقلی و خبری. همچنین علم احاطه فی نفسه غنی می‌باشد، در حالی که علم

اِخبار، به زمان و مکان و واسطه (پیام رسان) و... نیازمند است. این نکته را نیز اضافه کنیم که صاحب علم احاطه‌ای اگر از علم خویش برای دیگری سخن بگوید، مطالب او تحت «علم اِخباری» واقع می‌شود.

اِخبار از آباء و اسلاف

۱ـ «أُقسِمُ بِرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ لَوْ شِئْتُ اَخْبَرْتُکُمْ بِآبائِکُمْ وَ اَسْلافِکُمْ، اَیْنَ کانُوا، وَمِمَّنْ کانُوا، وَ اَیْنَ هُمُ الْآنَ وَما صارُوا اِلَیْهِ»

گرچه می‌توان در این قسمت بسط مقال داد، امّا به علت وضوح مطلب، از شرح آن می‌گذریم و تدبر در آن را به عهده خوانندگان وامی‌گذاریم.

کشف مستور

«هَیْهاتَ هَیْهاتَ، اِذا کُشِفَ الْمَسْتُورُ، وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ»

۱ـ عبارت: «اِذا کُشِفَ الْمَسْتُورُ» ظاهراً اشاره به وجود نازنین امام زمان ؈ می‌باشد که در بعضی از مآخذ شیعه به صورت «امام مستور» و «غائب مستور» از جناب ایشان نام برده شده است. ذیلاً به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

الف ـ «اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ لَیْلَتِنا وَ مَوْلُودِها... وَ الْعَلَمُ النُّورُ فِي طَخْیاءِ الدَّیْجُورِ، اَلْغائِبُ الْمَسْتُورُ جَلَّ مَوْلِدُهُ وَ کَرُمَ مَحْتِدُهُ»[1]

خداوندا، به حق امشب ما و به حق کسی که در این [شب] متولد می‌شود (امام زمان)... [همان] نور درخشان و روشنایی تابانت و آن نشانه‌ای که روشنی بخش

۱ـ مفاتیح الجنان، دعای شب نیمه شعبان.

تاریکی و ظلمت است و غایب و پوشیده از انظار، همان که ولادتش برجسته و عنصرش شریف بوده است.

ب ـ «اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ خاٰتِمِهِمْ وَقاٰئِمِهِمْ، اَلْمَسْتُورِ عَنْ عَوٰالِمِهِمْ»[1]

خداوندا بر آخرین نفر از آل محمد و بر قیام کننده از میان آنها که پوشیده از عوالمشان است دورد فرست.

۲ـ عبارت «وَحُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ» اشاره به آیهٔ (۱۰) سورهٔ «العادیات» دارد؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَحُصِّلَ ما فِي الصُّدُورِ﴾. این سوره شأن نزول بسیار جالبی دارد که علی بن ابراهیم قمی آن را از قول امام صادق ﷺ روایت کرده است. صاحب تفسیر شریف لاهیجی نیز مجمل این روایت را این گونه آورده است:

«اهل وادی یابس که عدد مبارزان ایشان به دوازده هزار سوار جنگی می‌رسید، با هم بیعت کردند و قرار گذاشتند که یا همه کشته می‌شویم یا آنکه پیغمبر ﷺ و وصی او علی مرتضی ﷺ را از میان برمی‌داریم. جبرئیل ﷺ نازل شده و عهد و بیعت ایشان را به حضرت رسالت پناه ﷺ رسانید و گفت که تو مأموری از جانب خدا بر اینکه ابوبکر را سردار چهار هزار سوار جنگی از مهاجر و انصار ساخته به جهاد این گروه بفرستی. آن حضرت ﷺ بر منبر برآمد و آنچه را جبرئیل خبر داده بود، به اصحاب گفت و به ابوبکر وصیت کرد که اگر این قوم مسلمان شوند، کاری به ایشان نداشته باشید و الّا از کشتن و بستن و اسیر گرفتن و خراب کردن ضیاع و عقار و آوردن غنائم بی‌شمار تقصیر مکنید. چون ابوبکر با چهار هزار مبارز مهاجر و انصار در غایت شوکت و ابهت به اهل وادی یابس رسیدند، اول ایشان را به اسلام دعوت کردند.

ایشان گفتند: قسم به لات و عزّی که اگر نه اینکه میان ما و شما قرابت می‌بود، همهٔ شما را به قتل می‌رساندیم و بلایی بر سر شما می‌آوردیم که بعد از ما به داستانها آن را حکایت می‌کردند. سرهای خود را از اینجا به سلامت بیرون برید که ما را با شما

۱- مفاتیح الجنان، دعای شب نیمه شعبان.

کاری نیست. ما را با محمّد و علی بن ابی طالب «صلوات الله علیهما» نزاع است.
از تهدید ایشان خوف و رعب عظیم در دل ابوبکر افتاده، ارادهٔ فرار نمود. اصحاب سید ابرار، او را از مخالفت فرمودهٔ رسول ﷺ منع کردند. او در جواب گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَالشَّاهِدُ يَرىٰ مَا لَا يَرَى الْغَائِبُ» و به دنبال آن، متوجه مدینه گردید. چون اصحاب به خدمت حضرت رسول ﷺ آمدند، ترس و بد دلی ابوبکر را به عرض رسانیدند. حضرت بر منبر رفت وفرمود: ای معشر مسلمانان، ابوبکر خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا عمل کرده است. عار فرار از جنگ را بر خود قرار داد. بعد از این به فرمودهٔ جبرئیل که از جانب خدای تعالی پیغام رسانیده بود، عُمَر را با آن سپاه در حرب آن قوم فرستاد. او نیز مانند یار بی‌عار خود از غایت جبن و بد دلی فرار از زحف نمود و حضرت فرمود: «يَا عُمَرُ عَصَيْتَ اللهَ فِي عَرْشِهِ وَعَصَيْتَنِي وَخَالَفْتَ قَوْلِي وَعَمِلْتَ بِرَأْيِكَ أَلَا قَبَّحَ اللهُ رَأْيَكَ»
پس به حکم الهی، اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ؑ را با آن لشکر به حرب آن جماعت فرستاد و نوید فتح به آن حضرت داد و امیرالمؤمنین با سپاه مهاجر و انصار، روی به آن وادی نهاد و چون می‌خواست بزودی خود را به غنیم رساند، در نهایت سرعت حرکت می‌کرد تا آنکه سپاهیان ترسیدند که مبادا از این نوع حرکت، ما و اسبان ما به هلاکت برسند. حضرت امیر ؑ این گروه را آسوده خاطر کرد و به مژدهٔ فتح، چنانچه از حضرت رسول اکرم ﷺ شنیده بود، ایشان را قوی دل گردانید و به سرعت تمام، خود را به اهل یابس رسانید.
آن گروه باخبر شده، جمعی از ابطال رجال را فرستادند که شما چه کسانید و به چه کار آمده‌اید؟ حضرت امیر ؑ فرمودند که منم علی بن ابی‌طالب، پسر عم رسول خدا ﷺ و برادر او و رسول او به سوی شما و دعوت می‌کنم شما را به گفتن کلمهٔ شهادتین تا آنکه از آسیب ذوالفقار من ایمن باشید. آن گروه گفتند: مدتی بود که ما تو را می‌خواستیم.

آن دولتی که می‌طلبیدیم سالها ‌ ‌ ‌ ‌ پرسیده راه خانه و خود بر در آمده

فردا میان ما و شما تیغ آبدار حُکم می‌کند.

روز دیگر آتش قهر اسد الله الغالب، خرمن حیات آن خاکساران را به باد فنا داد و ذراری آن گروه را اسیر و دستگیر کردند و شهر ایشان را خراب کرده با اموال بسیار و غنایم بی‌شمار، متوجه خدمت سید ابرار ﷺ شدند. اما قبل از رسیدن ایشان به مدینه، جبرئیل امین ﷺ خبر این فتح را به حضرت رسانیده و حضرت به اهل اسلام اعلام نمود و با جمیع اهل مدینه به استقبال امیرالمؤمنین ﷺ به بیرون شهر رفتند و چون چشم مبارک امیرالمؤمنین ﷺ به پیکر نورانی حضرت رسالت پناه ﷺ افتاد، از مرکب فرود آمد و حضرت نیز از کمال توجه فرود آمدند و امیرالمؤمنین ﷺ را در بغل مبارک خود درآورده، بوسه بر جبین مبین آن بهترین «آل طه و یس» زدند و بعد از این عرض غنایم و اساری به آن حضرت نمودند. پس از این حکایت، حضرت صادق ﷺ فرمودند که: در هیچ جنگی، حق تعالی این چنین غنیمتی نصیب لشکر اسلام نکرده بود؛ مگر در جنگ خیبر که غنائم آن مانند غنائم اهل یابس بود و حق سبحانه و تعاله در آن روز سورهٔ «والعادیات» را نازل گردانید.[1]

به هر حال، «حُصّل ما فی الصّدور»، حاکی از این است که روز قیام قائم و منازل بعدی آن، و نیز روز قیامت کبری «یَوْمَ تُبْلَی السَّرٰائِرُ»[2] است در نتیجه جناب علی ﷺ بیان خود را به صورت: «وَحُصِّلَ مٰا فِی الصُّدُورِ» بیان فرموده‌اند که «ما فی الصدور» یکی از مظاهر نازله سرائرافراد می‌باشد.

کَرَّة

«وَاَیْمُ اللهِ لَقَدْ کُوِّرْتُمْ کَوْرٰاتٍ، وَکُرِّرْتُمْ کَرّٰاتٍ، وَکَمْ مِنْ بَیْنِ کَرَّةٍ وَکَرّٰاتٍ وَکَمْ مِنْ آیَةٍ وَآیٰاتٍ، وَمٰا بَیْنَ مَقْتُولٍ وَمَیِّتٍ، فَبَعْضٌ فِي حَوٰاصِلِ الطُّیُورِ، وَبَعْضٌ فِي بُطُونِ الْوُحُوشِ، وَالنّٰاسُ مٰا بَیْنَ مٰاضٍ وَرٰاجٍ، وَرٰایِحٍ وَغٰادٍ»

۱- تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۸۴۵-۸۴۷

۲- روزی که سریره‌ها و پنهانی‌ها آشکار شود.

در این قسمت نیز جناب علی علیه‌السلام بار دیگر به صورت: «وَاَیمُ اللهِ لَقَدْ کُوِّرْتُمْ کَوْرٰاتٍ[۱]، وَکُرِّرْتُمْ کَرّٰاتٍ». سوگند یاد می‌فرمایند که مورد خطاب تمام مخلوقات از ابتدای خلق آدم و قبل از آدم و باز هم قبل از آدم و از این طرف تا قیام قائم علیه‌السلام می‌باشد.

در حدیثی آورده‌اند که از جناب علی علیه‌السلام ـ و به صورت دیگر از امام پنجم علیه‌السلام ـ سؤال می‌شود که قبل از آدم در روی کرهٔ ارض چه کسانی بوده‌اند؟ می‌فرمایند: قبل از آدم باز هم آدم و قبل از او نیز آدم، بطوری که اگر هر چه از من سؤال شود، باز هم می‌گویم قبل از آدم، آدم بوده است.

در اینجا حدیثی را از علی علیه‌السلام در ملاقات با خضر پیامبر یادآور می‌شویم:

«عَنِ الْحٰارِثِ الْاَعْوَرِ الْهَمْدٰانِیِّ قٰالَ: رَأَیْتُ مَعَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ الصَّلٰاةُ وَالسَّلٰامُ شَیْخًا بِالنُّخَیْلَةِ، فَقُلْتُ: یٰا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، مَنْ هٰذٰا؟ قٰالَ: هٰذٰا اَخِیَ الْخِضْرُ، جٰاءَنِی یَسْأَلُنِی عَمّٰا بَقِیَ مِنَ الدُّنْیٰا، وَسَأَلْتُهُ عَمّٰا مَضیٰ مِنَ الدُّنْیٰا، فَاَخْبَرَنِی وَاَنَا اَعْلَمُ بِمٰا سَأَلْتُهُ مِنْهُ، قٰالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام: فَاُوتِینٰا بِطَبَقِ رُطَبٍ مِنَ السَّمٰاءِ، فَاَمَّا الْخِضْرُ فَرَمیٰ بِالنَّویٰ وَاَمّٰا اَنَا فَجَمَعْتُهُ فِی کَفِّی. قٰالَ الْحٰارِثُ: وَقُلْتُ فَهَبْهُ لِی یٰا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، فَوَهَبَهُ فَغَرَسْتُهُ، فَخَرَجَ مُشٰانًا جَیِّدًا بٰالِغًا عَجَبًا لَمْ اَرَمِثْلَهُ قَطُّ.»[۲]

حارث همدانی گفت: پیرمردی را با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نُخَیله دیدم. پرسیدم یا امیرالمؤمنین، این مرد کیست؟ فرمود: برادرم خضر است که آمده از بقیه عمرِ دنیا از من سؤال کند و من از عمرِ گذشتهٔ دنیا از او بپرسم. او مطالبی به من گفت که خودم بر آن داناترم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه فرمود: طبقی خرما از آسمان برایمان آوردند. خضر هسته‌های آن را دور انداخت؛ ولی من آنها را در کف دستم جمع کردم. حارث گفت: از امیرالمؤمنین درخواست کردم که این هسته‌ها را به من ببخشد و ایشان هسته‌های خرما را به من بخشیدند. آنها را کاشتم. خرمایی در آمد بسیار پاکیزه و نیکو و رسیده و شگفت‌آور که هرگز مانند آن را ندیده بودم.

۱- کور: جماعت کثیر. پاره‌ای از شتران و گاوان.
۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۱، ح ۳

به هر حال، در پی عبارت: «لَقَدْ كَوَّرْتُمْ كَوْرَاتٍ وَكُرِّرْتُمْ كَرَّاتٍ» باید اظهار کنیم که کلمهٔ «کرّه» در قرآن مجید در پنج مورد طی آیات زیر آمده است.

الف ـ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا﴾ (بقره ـ ۱۶۷)

ب ـ ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾ (اسراء ـ ۶)

ج ـ ﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء ـ ۱۰۲)

د ـ ﴿لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (زمر ـ ۵۸)

هـ ـ ﴿قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾ (نازعات ـ ۱۲)

اگر در تفاسیر شیعه به این آیات و آیات مقدم و مؤخر آنها دقت کنیم، می‌بینیم که همه یک مقصد را بیان می‌کنند و منظور آن، کَرّه‌ای است که در آن کرّه قیام قائم و رجعت حسینی و اهل بیت ﷺ تحقّق خواهد پذیرفت. با این وجود از پنج آیهٔ فوق‌الذکر، تنها به آیهٔ سورهٔ بنی اسرائیل و دو آیه قبل از آن اشاره می‌کنیم؛ چه، متضمّن نکات بیشتری در رابطه با مطلب ما است و در واقع، همهٔ مراحل ظهور قیام قائم ﷺ در آن منعکس می‌باشد.

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ۝ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝﴾ (اسراء ـ ۴ ـ ۶)

«به بنی اسرائیل در کتاب اعلام کردیم که شما دوبار در زمین فساد می‌کنید، همچنین سرکشی و طغیان بزرگی خواهید نمود پس چون وقت عقوبت و انتقام فساد اوّل بیاید، بندگان نیرومند و جنگجوی خود را بر شما برمی‌انگیزیم که درون خانه‌ها را جستجو نمایند و این وعدهٔ انتقام، حتمی و عملی است. سپس شما را بر آنها غالب نماییم و با اموال و فرزندان شما را مدد می‌بخشیم و عدّهٔ شما را زیادتر می‌کنیم.»

منظور از ذکر بنی اسرائیل در این سه آیه، در مقام تأویل، همان امّت مرحومهٔ رسول خدا ﷺ پیامبر آخر الزّمان می‌باشد. در اینجا برای اینکه زیاد در مورد آیات فوق به حاشیه نرویم، حدیثی را از روضهٔ کافی در تفسیر این آیات نقل می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي

الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾، قٰالَ: قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ اَبي طٰالِبٍ عليه السلام وَ طَعْنُ الْحَسَنِ، ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيرًا﴾ قٰالَ: قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ﴿فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ أُولٰيهُمٰا﴾: فَإِذٰا جٰاءَ نَصْرُ دَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ﴿بَعَثْنٰا عَلَيْكُمْ عِبٰادًا لَنٰا أُولي بَأْسٍ شَديدٍ فَجٰاسُوا خِلٰالَ الدِّيٰارِ﴾ قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ قَبْلَ خُرُوجِ الْقٰائِمِ عليه السلام فَلٰا يَدَعُونَ وِتْرًا لِآلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله اِلّٰا قَتَلُوهُ، ﴿وَكٰانَ وَعْدًا مَفْعُولًا﴾ خُرُوجُ الْقٰائِمِ عليه السلام، ﴿ثُمَّ رَدَدْنٰا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام في سَبْعينَ مِنْ اَصْحٰابِهِ عَلَيْهِمُ الْبيضُ الْمُذَهَّبُ لِكُلِّ بيضَةٍ وَجْهٰانِ الْمُؤَدُّونَ اِلَى النّٰاسِ اَنَّ هٰذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتّٰى لٰا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فيهِ وَاَنَّهُ لَيْسَ بِدَجّٰالٍ وَلٰا شَيْطٰانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقٰائِمُ بَيْنَ اَظْهُرِهِمْ فَإِذٰا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ اَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جٰاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذي يُغَسِّلُهُ وَيُكَفِّنُهُ وَيُحَنِّطُهُ وَيُلْحِدُهُ في حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَلٰا يَلِي الْوَصِيَّ اِلَّا الْوَصِيُّ.»[1]

عبدالله بن قاسم بطل روایت کند از امام صادق عليه السلام که در مورد قول خدای تعالی: «به بنی اسرائیل در آن کتاب اعلام کردیم که شما دو بار در زمین فساد می‌کنید» (اسراء - ۴)؛ فرمود: (بنابر اینکه سنت خداوند تغییر نمی‌کند و رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز فرموده هر آنچه در بنی اسرائیل واقع شده، در این امّت نیز بی کم و کاست مانندش واقع می‌شود. پس تأویل آیهٔ فوق در این امت) یکی کشتن علی بن ابی‌طالب عليه السلام و دیگری نیزه زدن به حسن بن علی عليه السلام است «و همانا سرکشی می‌کنید سرکشی بزرگی» که مقصود، کشتن حسین بن علی عليه السلام است «پس چون وقت عقوبت فساد اول» یعنی هنگام پیروزی خون خواهان حسین بن علی عليه السلام فرا رسد «بر سر شما بندگانی می‌گماریم که سخت دلاورند و داخل خانه‌ها را جستجو می‌کنند» اینان: مردمی هستند که خدا آنها را پیش از آمدن حضرت قائم عليه السلام می‌فرستد. پس خونی (و مسؤل خونی) از آل محمّد به جای نگذارند، جز آنکه او را بکشند «و این وعده‌ای است انجام شده» یعنی آمدن حضرت قائم عليه السلام.

«آنگاه بر ضد آنها پیروزی را به شما دادیم.» یعنی آمدن حسین عليه السلام با هفتاد تن از اصحابش [در زمان رجعت] که کلاه‌خودهایی طلا کاری شده، که دو رو

۱- روضه کافی، ج ۲، ص ۳

دارد، بر سر دارند و به مردم برسانند: این حسین علیه السلام است که آمده تا اینکه مؤمنان هیچ شک و تردید در او نکنند و بدانند که او دجّال و شیطان نیست و حضرت حجت قائم علیه السلام هنوز در میان آنها است و چون به خوبی معرفت امام حسین علیه السلام در دل مردم مستقر شد، آنگاه حضرت حجت علیه السلام را مرگ فرا رسد و کسی که او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و به خاک سپارد، همان حسین بن علی علیهما السلام است و کسی متصدی کار دفن و کفن وصی جز وصی و امام نگردد.»

ظاهراً از ابتدای خلقت انسان تا زمان ظهور آدم، به اتکای عبارات خطبه (لقد کوّرتم کورات و کرّرتم کرّات) و سایر خطب نادرهٔ جناب علی علیه السلام استنباط می‌شود که این جهان ظاهری که روی کرهٔ خاکی، تمدّن ظاهری دنیایی خود را از صفر شروع نموده و به اوج تمدّن خواهد رسید، چندین بار تکرار شده است. به این موضوع در آیندهٔ این خطبه نیز در چند مورد اشاره شده است.

با این مقدّمات، دیگر خود را ملزم نمی‌دانیم که بقیّهٔ عبارات را در این قسمت بیشتر شرح دهیم. صرفاً آنها را سریعاً از نظر می‌گذرانیم.

«وَ کَمْ مِنْ بَیْنِ کَرَّةٍ وَ کَرّاٰتٍ مِنْ اٰیَةٍ وَ اٰیاٰتٍ، وَ ماٰ بَیْنَ مَقْتُولٍ وَ مَیِّتٍ»

عبارات: «وَ بَعْضٌ فِي حَوٰاصِلِ الطُّیُورِ، بَعْضٌ فِي بُطُونِ الْوُحُوشِ» ظاهراً از جمله مسائل و موضوعات «مبتلابه» صدر اسلام بوده که نظایر آن را در همین بخش، در عبارات: «فَکَمْ مِنْ اٰکِلٍ مِنْکُمْ...» دیدیم.

البته این هم یکی از معجزات جناب علی علیه السلام است که از آیندهٔ نزدیک اسلام، بعد از خود خبر می‌دهد که به چه نحو در صدر اسلام، مردم ائمّه هدی علیهم السلام و حقایق مندرجه در احادیث محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله را که جز با تقوای واقعی اخذ و فهم آن امکان ندارد به یک سو نهاده و دنبال بحثهای اشاعره و معتزله و نظایر آن رفته‌اند.

در عبارت: «وَ النّاٰسُ ماٰ بَیْنَ ماٰضٍ وَ رٰاجٍ، وَ رٰایِحٍ وَ غٰادٍ» نیز می‌فرماید: در بین این همه افکار متضاد و غیر لازم، مردم می‌آیند و می‌روند و صبح می‌کنند و شب می‌کنند.

رؤیت عجایب

«لَوْ کُشِفَ لَکُمْ ما کانَ مِنّي فِي الْقَدیمِ الْاَوَّلِ، وَما یَکُونُ مِنّي فِي الْآخِرِ، لَرَأَیْتُمْ عَجائِبَ مُسْتَعْظِماتٍ، وَاُمُوراً مُسْتَعْجِباتٍ، وَصَنایِعَ وَاِحاطاتٍ»

از این قسمت هم بدون هیچ توضیحی می‌گذریم، و تنها به همان عبارات جناب علی علیه‌السلام در متن خطبه اکتفا می‌کنیم.

بخش هشتم

مصاحبت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خلقت

مصاحبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خلقت

«اَنَا صاحِبُ الْخَلْقِ الْاَوَّلِ قَبْلَ نُوحِ الْاَوَّلِ، وَلَوْ عَلِمْتُمْ ما بَيْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنْ عَجائِبَ اصْطَنَعْتُها، وَ أُمَمٍ اَهْلَكْتُها، فَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، فَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ.

اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الْاَوَّلِ، اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الثّاني، اَنَا صاحِبُ سَيْلِ الْعَرِمِ، اَنَا صاحِبُ الْاَسْرارِ الْمَكْنُوناتِ، اَنَا صاحِبُ الْعادِ وَ الْجَنّاتِ، اَنَا صاحِبُ ثَمُودَ وَ الْآياتِ، اَنَا مُدَمِّرُها، اَنَا مُزَلْزِلُها، اَنَا مُرْجِفُها، اَنَا مُهْلِكُها، اَنَا مُدَبِّرُها، اَنَا بانِيها، اَنَا داحِيها، اَنَا مُمِيتُها، اَنَا مُحْيِيها، اَنَا الْاَوَّلُ وَ اَنَا الْآخِرُ، وَ اَنَا الظّاهِرُ وَ اَنَا الْباطِنُ، اَنَا مَعَ الْكَوْنِ وَ قَبْلَ الْكَوْنِ،

اَنَا فِي الذَّرِّ وَ قَبْلَ الذَّرِّ، اَنَا مَعَ الدَّوْرِ وَ قَبْلَ الدَّوْرِ، اَنَا مَعَ الْقَلَمِ قَبْلَ الْقَلَمِ، اَنَا مَعَ اللَّوْحِ قَبْلَ اللَّوْحِ، اَنَا صاحِبُ الْاَزَلِيَّةِ وَ الْاَبَدِيَّةِ، اَنَا صاحِبُ جابُلْقا وَ جابُرْسا، اَنَا صاحِبُ الرَّفْرَفِ وَ بَهْرامَ اَنَا مُدَبِّرُ الْعالَمِ الْاَوَّلِ حينَ لا سَماءُكُمْ هٰذِهِ وَ لا غَبْراؤُكُمْ.»

من صاحب خلق اوّل قبل از نوح اوّل هستم. اگر کارهای عجیب و غریبی که در بین زمان حضرت آدم تا زمان حضرت نوح انجام داده‌ام می‌دانستید و درمی‌یافتید که چه امت‌هایی را هلاک کردم، [بسیار متعجب می‌شدید] همانا عذاب سزاوارشان بود؛ زیرا بد عمل می‌کردند.

من صاحب طوفان اوّلم، من صاحب طوفان دوم هستم. من صاحب سیل عرم هستم. من صاحب اسرار مکنون و پوشیده‌ام. من صاحب عاد و باغهایم. من صاحب ثمود و آیات و نشانه‌هایم. من زیرورو کنندهٔ آن هستم. من لرزاننده و تکان دهندهٔ آن هستم. من هلاک کننده آن هستم. من تدبیر کنندهٔ آن هستم. من بنا کننده آن، من گسترش دهنده آن، من میراننده آن، من زنده کننده آن هستم. من اوّلم، من آخرم، من ظاهرم، من باطنم. من همراه با بودن و قبل از آن بودم.

من در عالم ذرّ و قبل از آن بودم. من با گردش فلک و قبل از آن بودم. من با قلم و قبل از آن بودم. من با لوح و قبل از آن بودم. من صاحب ازلیّت و ابدیّت هستم. من صاحب جابلقا و جابرسا هستم. من صاحب رفرف و بهرام هستم. من تدبیر کنندهٔ عالم اوّلم؛ هنگامی که نه این آسمان و نه این زمین شما بود.

قبل از توضیح عبارات این بخش، لازم است به این نکته اشاره نماییم که جناب علی عليه‌السلام در غالب خطب نادره‌ای که بیان فرموده، وجود مبارکشان را به سه صورت معرفی کرده‌اند.

۱ـ به صورت «اَنَا الْاَوَّلُ، اَنَا الْآخِرُ...»

۲ـ به صورت: «انا صاحب...» نظیر: «اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الْاَوَّلِ، اَنَا صاحِبُ الْاَسْرارِ الْمَکْنُوناتِ...»

۳ـ به صورت: «انا مع...» نظیر: «اَنَا مَعَ الْقَلَمِ وَقَبْلَ الْقَلَمِ، اَنَا مَعَ الْکَوْنِ وَقَبْلَ الْکَوْنِ...»

گرچه در ظاهر امر هر سه صورت فوق از یک حقیقت حکایت می‌کنند، ولی از آنجا که ما در فرمایشات ائمّه هدی عليهم‌السلام قائل به ترادف نیستیم، لذا عقیده داریم بین عباراتی که با «انا صاحب»[1] شروع می‌شود و عباراتی که با «انا مع»[2] آغاز می‌گردد، امتیازاتی چند موجود است که از ذکر آنها می‌گذریم.

به هر حال، این بخش در واقع به دنبال مطالبی است که در بخش گذشته به صورت: «لقد کوّرتم کورات و کرّرتم کرّات» بیان شد. در این قسمت، جناب علی عليه‌السلام از چند شاهد مثال به دنبال مطالب گذشته نام می‌برند.

مصاحبت علی عليه‌السلام با خلق اوّل

ـ «اَنَا صاحِبُ الْخَلْقِ الْاَوَّلِ قَبْلَ نُوحٍ الْاَوَّلِ»

۱- منظور مصاحبت است.

۲- منظور معیت است.

این عبارت ما را با دو رشته حقایق آشنا می‌سازد:

الف ـ یکی آنکه این انسان دو پا ـ مثل من و شما ـ اوّلین مخلوق نبوده و قبل از او نیز خلقهای دیگری هم وجود داشته‌اند.

ب ـ اینکه اگر طوفان نوح اوّل با آب و غرق همراه بوده، طوفان ثانی که ولایت خود جناب علی علیه السلام باشد، به وسیلهٔ شمشیر آن حضرت و دوستانش به صورت طوفان سیف ظاهر گردیده است. بطوری که در حدیثی قریب به این مضمون آمده که: نوح ثانی، خود جناب علی علیه السلام است.

می‌توان گفت این طوفان در قیام قائم آل محمّد و خروج دابة الارض حادث می‌شود؛ چنانکه در حدیث مفضل بن عمر، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «... وَلَیَنْزِلَنَّ بِهٰا مِنَ الْعَذٰابِ مٰا لٰا عَیْنٌ رَأَتْ وَلٰا اُذُنٌ سَمِعَتْ بِمِثْلِهِ وَلٰا یَکُونُ طُوفٰانُ اَهْلِهٰا اِلّٰا بِالسَّیْفِ...»[1]

ـ «وَلَوْ عَلِمْتُمْ مٰا بَیْنَ آدَمَ وَنُوحٍ مِنْ عَجٰائِبَ اصْطَنَعْتُهٰا، وَاُمَمٍ اَهْلَکْتُهٰا، فَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ، فَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ».

البتّه هلاک همهٔ این امّتها در قرآن مجید و در طی آیات زیادی، بعضی به خود حضرت حقّ نسبت داده شده و به صورت متکلّم وحده است، بعضی موارد هم عذاب امّتها از طرف خدا به صورت جمع و متکلّم مع‌الغیر آمده و در پاره‌ای از موارد به جبرئیل نسبت داده شده است.

احادیث معصومین علیهم السلام در این مورد مبیّن این حقیت است که در قرآن کریم، آیاتی که با ضمیر متکلّم مع‌الغیر آمده و بر عذاب امتها و یا ارشاد آنها دلالت دارد، همگی معطوف به ذوات مقدسهٔ محمّد و آل محمّد علیهم السلام است که در همین خطبه، پاره‌ای از اسرار آن بیان شده است.

حاصل کلام این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمهٔ زهرا علیها السلام و ائمه هدی علیهم السلام، مظاهر صفات جمال و جلال الهی و در درجهٔ عالیتر، مظاهر فیض اقدس باریتعالی می‌باشند.

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵

با این مقدّمه، تمام حوادث جهان خلقت و از جمله هلاکت امّتها، در واقع و نفس الامر اگر چه به خداوند تبارک و تعالی نسبت داده می‌شود، و به اذن خداست، ولی در باطنِ امر، در درجهٔ اوّل توسط جناب علی علیه السلام و بعداً توسط سایر انوار قدس الهی عملی می‌گردد.

به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ: ﴿فَلَمّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (زخرف ـ ۵۵) می‌فرماید:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يَأْسِفُ كَأَسَفِنا وَلٰكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِياءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ، وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضاهُمْ رِضا نَفْسِهِ، وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلّاءَ عَلَيْهِ...»[1]

همانا خداوند تبارک و تعالی، همچون ما متأسف نمی‌شود؛ بلکه اولیایی برای خودش آفریده که غمگین و شادمان می‌شوند و آنها مخلوقاتی هستند دست‌پرورده خدا. خداوند رضایت آنها را رضایت خودش و خشم و غضب آنان را خشم و غضب خودش قرار داده و این بدان سبب است که اینان دعوت کنندگان به سوی خدا هستند و [مردم] را به او دلالت می‌کنند...

همچنین در رابطه با آیهٔ فوق، طی حدیث مفصّلی که جابر بن یزید جعفی، از امام پنجم علیه السلام نقل می‌کند امام علیه السلام نحوهٔ عذاب امّتها را در ارتباط با انوار قدس الهی علیهم السلام این گونه بیان می‌فرماید:

«قالَ يا جابِرُ هٰذا دَأْبُنا وَدَأْبُهُمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ إِذا بَطَرُوا وَأَشَرُوا وَتَمَرَّدُوا وَبَغَوْا، أَرْعَبْناهُمْ وَ خَوَّفْناهُمْ فَإِذا ارْتَدَعُوا، وَإِلّا أَذِنَ اللهُ فِي خَسْفِهِمْ...»[2]

ای جابر، روش ما (رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، جناب زهرا علیها السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام) در برابر عاصیان و سرکشان امّتها در هر زمان بدین صورت است که ابتدا آنها

۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۱
۲- الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰

را به طرق مختلف مورد ارعاب و اخافه قرار می‌دهیم تا از اعمال زشت خویش دست بردارند؛ و چنانچه از اعمال ناشایست خود با ارعاب و اخافه باز نایستادند، خدای سبحان اجازه فرماید که از این امّتهای طغیان کننده و جائر، انتقام گرفته شود. این عذاب ممکن است به صورت خسف در برّ و یا غرق در بحر و... واقع شود.

این مطلب، یکی از امتیازات مکتب عرفان و حکمت متعالیهٔ اسلامی است که ما با بیانی کوتاه، امّا بطور جزم و حتم و با استفاده از احادیث معصومین(ع) آن را مطرح نمودیم.

بدیهی است که درک این امر، برای کسانی که با قرآن مجید به معیّت احادیث محمّد و آل محمّد(ص) کاملاً آشنا هستند و خداوند به آنها انشراح صدری عطا فرموده سهل و آسان است.

لازم به یادآوری است که پذیرش این موضوع، بسیاری از مشکلات و معضلات قرآن مجید و احادیث اهل بیت(ع) را حلّ می‌کند.

علی(ع) عذاب کننده اقوام گذشته

«اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الاَوَّلِ، اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الثّانی، اَنَا صاحِبُ سَیْلِ الْعَرِمِ، اَنَا صاحِبُ الاَسْرارِ الْمَکْنُوناتِ، اَنَا صاحِبُ الْعادِ وَ الْجَنّاتِ، اَنَا صاحِبُ ثَمُودَ وَ الْآیاتِ»

در این قسمت، جناب علی(ع) مصاحبت خود را به عنوان نمونه در شش وقعهٔ تاریخی در بستر تاریخ انبیا تذکر می‌دهند.

۱ـ اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الاَوَّلِ

که ظاهراً همان طوفان نوح است.

۲ـ اَنَا صاحِبُ الطُّوفانِ الثّانی

شاید این طوفان، همان‌طور که متذکر شدیم، همان طوفان سیف باشد که در زمان ظهور حضرت ولی‌عصر(عج) و در پی آن خروج دابّة الارض واقع می‌شود.

۳ـ اَنَا صاحِبُ سَيْلِ الْعَرِمِ

سلیمان پیامبر ﷺ سدی بنا کرده بود که مردم شهر سبا از آب آن سدّ استفاده می‌کردند و در اثر آن، شهر سبا بسیار سرسبز و پر نعمت شده بود اما به خاطر ناسپاسی مردم، خداوند بر آنها عذاب فرستاد که با خراب شدن سد (سد عرم) توسط سیل عرم، مردم به نابودی و هلاکت دچار شدند و شهر ویران گشت.[۱]

۴ـ اَنَا صاحِبُ الْاَسْرارِ الْمَكْنُوناتِ

خداوند سبحان که خود «عالم السرّ و اخفی» است، اسرار پوشیده را به وجود نازنین رسول خدا ﷺ تعلیم فرمود و آن حضرت نیز این حقایق و اسرار و علوم را به مولی امیرالمؤمنین ﷺ تعلیم داد. این اسرار مکنون در سطح عالیهٔ خود فقط اختصاص به این ذوات مقدّسه دارد و خداوند سبحان نیز تنها این انوار قدس و سبحات وجه را حافظ و امانتدار این اسرار فرموده است. به عنوان نمونه در زیارت حضرت ولی عصر ﷺ خطاب به آنجناب عرضه می‌داریم:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حافِظَ اَسْرارِ رَبِّ الْعالَمينَ»

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا حافِظَ مَكْنُونِ الْاَسْرارِ الرَّبّانِيَّةِ»[۲]

سلام بر تو ای حافظ اسرار خداوند عالم

سلام بر تو ای حافظ اسرار پوشیدهٔ خداوندی

همچنین در طی روایتی که مفضل بن عمر از امام ششم ﷺ نقل می‌کند، آمده است که [امام معصوم] باب مفتوح خداوند است و مردم مأمورند از این طریق دینداری خدا را نمایند.

«وَذٰلِكَ الْبابُ الْمَأْمُونُ عَلىٰ سِرِّ اللهِ الْمَكْنُونِ»[۳]

و این بابی است که بر اسرار مکنون الهی امین است.

در این خطبه (تطنجیه) نیز جناب علی ﷺ به این حقیقت بزرگ اشاره فرموده و

۱- دکتر محمود رامیار در کتاب «تاریخ قرآن» در مورد سدّ عرم یا مأرب به تفصیل سخن گفته است.

۲- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۹۸

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۴

یکی از اختصاصات خودشان را این گونه بیان می‌فرماید: «اَنَا صاحِبُ الْاَسْرارِ الْمَكْنُوناتِ» یعنی من صاحب اسرار پوشیده‌ای هستم که جز خدا و رسول و فاطمه بتول و سایر ائمه هدی ﷺ احدی از انبیا و اولیا و ملائکه مقربین و... بر آن آگاهی ندارد.

پس در عبارت «اَنَا صاحِبُ الْاَسْرارِ الْمَكْنُوناتِ» باید اسرار و حقایق بی‌شماری را مستتر و مندرج دانست که خود جناب علی ﷺ هم از ذکر و توضیح بیشتر آن در اینجا امتناع فرموده‌اند.

۵ـ اَنَا صاحِبُ عادٍ وَالْجَنّاتِ

در اینجا نیز توجه امام ﷺ به قوم عاد و باغستانهای آنها است که پس از کفران نعمتهای حق‌تعالی و پیغمبرشان حضرت هود، چه مصیبتهایی که بر سر این قوم نیامد.[1]

۶ـ اَنَا صاحِبُ ثَمُودَ وَالْآياتِ

در قرآن مجید به داستان ثمود و پیامبر ایشان حضرت صالح و ناقهٔ صالح در بیست و شش مورد اشاره شده است. علاقه‌مندان می‌توانند در تفاسیر شیعه، ذیل آیات مربوطه، این حقایق را جستجو نمایند.[2]

ما فقط به حدیثی که در ذیل آیهٔ: ﴿وَاَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ فَاَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (فصّلت ـ ۱۷) آمده است دقت می‌کنیم:

«عَنْ اَبي عَبْدِ اللهِ ﷺ قالَ: قَوْلُهُ ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْويٰها﴾ قالَ ثَمُودُ رَهْطٌ مِنَ الشّيعَةِ فَاِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ يَقُولُ ﴿فَاَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ فَاَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ﴾ فَهُوَ السَّيْفُ اِذا قامَ الْقائِمُ ﷺ.»

امام صادق ﷺ در مورد آیه ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْويٰها﴾ فرمود: ثمود گروهی از شیعه هستند. همانا خداوند سبحان می‌فرماید: «امّا ثمود را ما هدایت کردیم؛ ولی آنها نابینایی و کوری را بر هدایت ترجیح دادند. پس صاعقه عذاب آنها را فرا گرفت» که منظور از «صاعقه عذاب»، شمشیر است، آنگاه که حضرت قائم آل محمّد ﷺ

۱ـ به کتاب «حیوة القلوب» علامه مجلسی مراجعه فرمایید.

۲ـ مختصر این قسمت نیز در کتاب «حیوة القلوب» آمده است.

قیام فرماید [و آنانی که کوری و گمراهی را به جای هدایت برگزیده‌اند از دم تیغ بگذراند].

بطور مختصر می‌توان چنین استنباط کرد که ظاهراً جماعتی از ضعفای شیعه در آخرالزمان در اثر تبلیغات سوء به انحراف گراییده (نظیر بابی‌ها و بهایی‌ها و...) و به وسیلهٔ شمشیر قائم آل محمّد ﷺ مستوجب عذاب خواهند شد.

با این مقدمه، ظاهراً تمام آیاتی که در آن ذکر عاد و ثمود شده است، تنها به قوم عاد و ثمود معطوف نمی‌گردد و چه بسا یک تعداد از حوادث آینده را قرآن مجید به این صورت پیش‌بینی و بیان فرموده است.[1]

اِحیاء و اِماته توسط علی ؏

«اَنَا مُدَمِّرُها، اَنَا مُزَلْزِلُها، اَنَا مُرَجِفُها، اَنَا مُهْلِکُها، اَنَا مُدَبِّرُها، اَنَا بانِیها، اَنَا داحِیها، اَنَا مُمیتُها، اَنَا مُحْییها»

در این قسمت نیز همچون عبارات قبل، جناب علی ؏ مطالبی را بیان می‌فرماید که مبیّن و مفسّر آیات بسیاری از قرآن مجید است و ما به مناسبت، بعضی از این آیات را یادآوری می‌نماییم:

۱ـ اَنَا مُدَمِّرُها

اشاره به آیاتی نظیر: ﴿... فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمیرًا﴾ (اسراء ـ ۱۶)

«پس [به علت عصیان و نافرمانی] عذاب الهی بر اهل آن قریه واجب شد و ما اهل آن را به هلاکت رساندیم»

در غزوهٔ خیبر که رسول خدا ﷺ علی ؏ را برای جنگ با یهودیان خیبر گسیل داشتند، ضمن بیان مطالبی به علی ؏ چنین فرمودند:

۱ـ ما در نوشتارهای آینده، دربارهٔ این آیهٔ سورهٔ «فصّلت» و آیات بعدی آن حقایق بیشتری را بازگو خواهیم کرد.

«وَ اَعْلَمْ يا عَلِيُّ اَنَّهُمْ يَجِدُونَ في كِتابِهِمْ اَنَّ الَّذي يُدَمِّرُ عَلَيْهِمْ اسْمُهُ ايليا فَاِذا لَقيتَهُمْ فَقُلْ: اَنا عَلِيٌّ.»[1]

ای علی، بدان آنها (یهودیان خیبر) در کتابهایشان این گونه یافته‌اند که آن کس که قلعه خیبر را بر سر آنان خراب می‌کند، اسمش ایلیا است. پس تو هرگاه با آنها برخورد کردی، بگو من علی هستم.

۲ـ اَنَا مُزَلْزِلُها

اشاره به آیاتی نظیر: ﴿اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها﴾ (زلزله ـ ۱)

«هنگامی که زمین سخت به لرزش و زلزله درآید»

﴿يا اَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْءٌ عَظيمٌ﴾ (حجّ ـ ۱ و ۲)

«ای مردم، تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ همانا زلزله قیامت، چیز بزرگی است»

۳ـ اَنَا مُرْجِفُها

اشاره به آیاتی نظیر: ﴿فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا في دارِهِمْ جاثِمينَ﴾ (اعراف ـ ۷۸)

«پس زلزله [یا صیحه‌ای که متضمن زلزله بود] آنها را فرا گرفت و در خانه‌هایشان به رو درافتادند»

۴ـ اَنَا مُهْلِكُها

اشاره به آیاتی چند است که در همهٔ آنها عباراتی به صورت: «اَهْلَكْناها» و «اَهْلَكْناهُمْ» دیده می‌شود نظیر آیهٔ شریفه: ﴿وَ تِلْكَ الْقُرىٰ اَهْلَكْناهُمْ لَمّا ظَلَمُوا...﴾ (کهف ـ ۵۹)

«اینها [اهل] قریه‌هایی بودند که وقتی ظلم و ستم روا داشتند، آنان را به هلاکت رساندیم»

﴿فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ﴾ (حج ـ ۴۵)

«چه بسیار [اهل] قریه ها را در حالی که ستمکار بودند به هلاکت رساندیم»

۵ـ اَنَا مُدَبِّرُها

یعنی تدبیر امور چهارگانهٔ فوق به دست با کفایت ایشان می‌باشد.

۱- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴، ح ۱۱

۶ـ اَنَا بانیها

راجع به بنا و بانی در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین» در طی آیاتی که در آن ذکری از مسجد ضرار به میان آمده صحبت شده است. همچنین ضمن شرح آیهٔ: ﴿وَالسَّماءَ بَنَیْناها بِاَیْدٍ وَاِنّا لَمُوسِعُونَ﴾ (ذاریات ـ ۴۷) مطالبی را بطور تفصیلی بیان کرده‌ایم که حیف است علاقه‌مندان آن مطالب را ندیده روی این عبارات تفکّر ساده و ابتدایی نمایند.

۷ـ اَنَا داحیها

در شریعت اسلام، مطالبی تحت عنوان «دحو الارض» که روز ۲۵ ذی القعده است، بطور فشرده و به صورت مسأله فکری، از معصومین علیهم‌السلام رسیده است که نمی‌توان با یک نظرِ زودگذر از آنها گذشت. اجمالاً «دحو الارض» در سطح تأویل بسط ارض و یا بسط مقالهٔ توحیدی و حمد الهی می‌باشد.

۸ـ اَنَا مُمیتُها

در ابتدای خطبه تطنجیه و در طی: «... وَاَضاءَ الضِّیاءَ وَاَحْیَی الْمَوْتی وَاَماتَ الْاَحْیاءَ» به اتکای احادیث طینت، حقایق خوبی بیان شده است که باید مراجعه فرمایید و اما در درجه دوم، اگر مرجع ضمیر مؤنت «ها» را به مقاله‌های غلط و بدعتهای غاصبین حق ولایت معطوف بداریم، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که جناب علی علیه‌السلام با افعال و اقوال و تقریراتش، پیوسته اماته بدعت فرموده است.

۹ـ اَنَا مُحْیِیها

احیای مقالهٔ توحید و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که توسط اولی و دومی و سومی راه مرگ و نیستی پیموده بود.

اوّل و آخر؛ علی علیه‌السلام است

«اَنَا الْاَوَّلُ وَاَنَا الْاٰخِرُ، وَاَنَا الظّاهِرُ وَاَنَا الْباطِنُ»

این چهار عبارت، توسط خود جناب علی علیه‌السلام به چند وجه توجیه و تفسیر شده

است. که ما در گذشته با یک نمونه از این وجوه که توسط امام پنجم علیه السلام بیان شده آشنا شدیم؛ لذا از تکرار آن صرفنظر می‌نماییم.

مقام معیّت علی علیه السلام

«اَنَا مَعَ الْکَوْنِ وَقَبْلَ الْکَوْنِ، اَنَا فِی الذَّرِّ وَقَبْلَ الذَّرِّ، اَنَا مَعَ الدَّوْرِ وَقَبْلَ الدَّوْرِ، اَنَا مَعَ الْقَلَمِ قَبْلَ الْقَلَمِ، اَنَا مَعَ اللَّوْحِ قَبْلَ اللَّوْحِ، اَنَا صاحِبُ الْاَزَلِیَّةِ وَالْاَبَدِیَّةِ»

در این قسمت، جناب علی علیه السلام از معیّت خود با کَوْن، دَوْر، قلم، لوح و قبل اینها بیاناتی ایراد می‌فرمایند که به ذکر مختصر و سطحی آنها اکتفا می‌کنیم.

در توضیح این قسمتها، احادیث نادره‌ای یافت می‌شود که می‌فرمایند: «اَلْقَلَمُ رَجُلٌ، وَ اللَّوْحُ رَجُلٌ وَ...» که از تقارب این نوع احادیث با عبارات خطبهٔ «تطنجیه» مطالب جدیدی قابل استخراج است.

ما در کتابهای آینده خود دربارهٔ حدیث: «اَلْعَقْلُ جَوْهَرٌ دَرّاکٌ مُحیطٌ بِالْاَشْیاءِ مِنْ جَمیعِ جِهاتِها» همچنین «جَوْهَرَةٌ بَسیطَةٌ حَیَّةٌ بِالذّاتِ...» توضیحات دقیقی را عنوان خواهیم کرد که در سطح خود در متون کتب شیعه از طراوت و شکوفایی خاصّی برخوردار بوده و باید حقّ سُخن در آنجا ادا شود. بنابراین، اینجا بر سبیل ایجاز از این عبارات بزرگ و پُر معنی می‌گذریم.

علی علیه السلام و جابلقا و جابرسا

«اَنَا صاحِبُ جابُلْقا وَجابُرْسا، اَنَا صاحِبُ الرَّفْرَفِ وَبَهْرامَ اَنَا مُدَبِّرُ الْعالَمِ الْاَوَّلِ حینَ لا سَماءُکُمْ هٰذِهِ وَلا غَبْراؤُکُمْ.»

۱ـ اَنَا صاحِبُ جابُلْقا وَجابُرْسا

با توجّه به اینکه در کتاب «علی علیه السلام و العوالم» در مورد جابلقا و جابرسا مطالبی را به اختصار بیان داشته‌ایم، امیدواریم خوانندگان ما تا حدودی با این دو واژه آشنا شده باشند. در اینجا برای تقریب ذهن، تنها اشاره مختصری به جابلقا و جابرسا در ارتباط با کتاب حاضر می‌نماییم.

با این وجود اگر تحقیقات دامنه‌دار و وسیعی انجام شود، این نتیجه بدست می‌آید که دو کلمه جابلقا وجابرسا در بین امّتهای گذشته نیز کم و بیش وجود داشته است. در این امّت هم احادیثی از معصومین علیهم السلام دربارهٔ این دو کلمه روایت شده است. خوانندگان عزیز می‌توانند به تفصیل این احادیث را در بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی و سایر منابع و مآخذ روایی شیعه ملاحظه فرمایند.

۲ـ اَنَا صاحِبُ الرَّفْرَفِ وَبَهْرامَ

رفرف، فرشته‌ای است نظیر «بُراق» که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن به معراج عروج فرمودند.[1] واژهٔ رفرف بطور انفرادی در قرآن مجید، در عداد نعمتهای بهشتی ذکر شده آنجا که می‌فرماید: ﴿مُتَّکِئِینَ عَلیٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِیٍّ حِسانٍ﴾ (الرّحمن ـ ۷۶) که ظاهراً به موضوع بحث ما مربوط نیست زیرا در خطبه تطنجیه، کنار «رفرف»، کلمهٔ «بهرام» آمده است که بهرام و یا «ورهرام» در کتابهای قاموس فارسی، از جمله قاموس جهانگیری و مخصوصاً کتب الفبای مزدائیسم و فرهنگ آذر کیوانها نام فرشته‌ای است. هنگامی که ابرهایی گرد هم جمع شده و نمی‌بارند، این فرشته با تازیانهٔ خود، این ابرهای بی‌بار را متفرّق و پراکنده می‌سازد.[2]

اگر بخواهیم در اینجا قدری بیشتر توضیح دهیم، باید بگوییم – ظاهراً و در یک بُعد ـ

۱ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر معراج تا آسمان هفتم (قلمرو شجرهٔ طوبی) را با «براق»، سپس تا قلمرو سدرة المنتهی را با «رفرف» عروج نمودند. ما در کتاب مستقل دیگری این قسمت را به اتکای احادیث وارده، با تفصیل بیشتر بیان خواهیم نمود.

۲ـ «بهرام» در کتب لغت، چند معنا دارد؛ از جمله: روز بیستم از هر ماه شمسی است. در آیین زردشتی نام یکی از ایزدان است. نام سروشی است که محافظت مردم مسافر به عهدهٔ اوست و اموری که در روز بهرام واقع می‌شود متعلق به او است. نام ستارهٔ مریخ بوده و آن مربی کشور سوم است. نام چند تن از پادشاهان ساسانی از جمله «بهرام گور» و نامهای فرعی دیگر است. (به نقل از برهان قاطع، ذیل کلمه بهرام)

این ابرهای بی‌بار، رجال باطلی هستند که در هر مقطع از زمان، با انتشار کتب و عقاید غلط خود، ابرهای بی‌باری را مانده‌اند که علاوه بر آنکه باران رحمت ندارند، جلو خورشید حقیقت را نیز گرفته‌اند.

۳ـ اَنَا مُدَبِّرُ الْعالَمِ الْاَوَّلِ حینَ لا سَماءُکُمْ هٰذِهِ وَلا غَبْراءُکُمْ

اوّلاً: از ظاهر این عبارت، خیلی ساده استفاده می‌شود که قبل از این عالم ما، عوالم دیگری نیز وجود داشته است که جناب علی علیه‌السلام در اینجا تنها متذکّر عالم اوّل به صورت: «**اَنَا مُدَبِّرُ الْعالَمِ الْاَوَّلِ**» شده‌اند.[1]

ثانیاً: از خصوصیات عالم اوّل این است که، در زمانی بوده که نه این آسمان و نه این زمین وجود داشته است. در اینجا نیز اگر بخواهیم مطالب را در عالم معنا شرح و بسط دهیم، به حمد الله و المنّه برای ما امکان‌پذیر است که از شرح آن می‌گذریم و تنها اشاره به این امر را لازم می‌دانیم که وقتی قرآن مجید می‌فرماید: ﴿**فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرًا**﴾ (نازعات ـ ۵) «سوگند به تدبیر کنندگان امور» توجه همهٔ مفسّرین تنها به همین عالم ظاهر معطوف می‌گردد و حال آنکه ﴿**وَ الْمُدَبِّراتِ اَمْرًا**﴾ دارای مفهوم بسیار وسیعی است.

کوتاه سخن آنکه همهٔ این مدبّراتِ امر، در همهٔ مقاطع تاریخ و در همهٔ اقطار زمان، شیعیان و شاگردان جناب علی علیه‌السلام می‌باشند. همچنین، به اتّکای بیانات سابق ما، «المدبّرون»، جناب علی علیه‌السلام و ائمّه هدی علیهم‌السلام و «المدبّرات» شیعیان و متعلّمین این اساتید خلقت هستند.

۱ـ در حدیث بزرگی، به نام حدیث «خلقت» علی علیه‌السلام ـ اشاراتی به خلقت قبل از حضرت آدم فرموده است، این حدیث، واجد مطالب ناگفته‌ای است که علاقه‌مندان باید به متن کامل آن در کتابهای «السماء و العالم» از دورهٔ بحار الانوارِ مجلسی، انوار النعمانیه، و اثبات الوصیةِ مسعودی، مراجعه نمایند.

بخش نهم

اعجاب مستمعین

اعجاب مستمعین

«فَقامَ اِلَيْهِ ابْنُ صُوَيْـرِمَةَ فَقالَ: اَنْتَ اَنْتَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ؟

فَقالَ عليه السلام: اَنَا اَنَا، لاٰاِلٰـهَ اِلَّا اللهُ رَبّي وَرَبُّ الْخَلائِقِ اَجْمَعينَ، لَهُ الْخَلْقُ وَ الْاَمْرُ، الَّذي دَبَّرَ الْاُمُورَ بِحِكْمَتِهِ، وَ قامَتِ السَّمٰواتُ وَ الْاَرَضُونَ بِقُدْرَتِهِ. كَاَنّي بِضَعيفِكُمْ يَقُولُ: اَلا تَسْمَعُونَ ما يَدَّعيهِ ابْنُ اَبي طالِبٍ في نَفْسِهِ، وَبِالْاَمْسِ مُكَفْهِرٌّ عَلَيْهِ عَساكِرُ اَهْلِ الشّامِ فَلا يَخْرُجُ اِلَيْها.

وَ الَّذي بَعَثَ مُحَمَّدًا وَ اِبْراهيمَ، لَاَقْتُلَنَّ اَهْلَ الشّامِ بِكُمْ قَتَلاتٍ وَ اَيُّ قَتَلاتٍ، وَ حَقّي وَ عَظَمَتي، لَاَقْتُلَنَّ بِكُمْ اَهْلَ الصِّفّينَ سَبْعينَ قَتْلَةً، وَ لَاَرُدَّنَّ اِلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ حَياةً جَديدَةً، وَ لَاُسَلِّمَنَّ اِلَيْهِ صاحِبَهُ وَ قاتِلَهُ اِلىٰ اَنْ يَشْفِيَ غَليلَ صَدْرِهِ مِنْهُ، وَ لَاَقْتُلَنَّ بِعَمّارِ بْنِ ياسِرٍ وَ اُوَيْسٍ الْـقَرَنِـيِّ اَلْفَ قَتيلٍ، فَسُحْقًا لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ. اَوَلا يُـقالُ: لَوْلا وَ كَيْفَ وَ اَنّىٰ وَ مَتىٰ وَ اَيْنَ وَ حَتّىٰ؟

فَكَيْفَ بِكُمْ اِذا رَاَيْتُمْ صاحِبَ الشّامِ يُنْشَرُ بِالْمَناشيرِ، وَ يُـقَطَّعُ بِالْمَساطيرِ ثُمَّ لَاُذيقَنَّهُ اَليمَ الْعَذابِ. اَلا فَاَبْشِرُوا، فَاِلَيَّ يَرِدُ اَمْرُ الْخَلْقِ غَدًا، فَلا تَسْتَعْظِمْ بِما قُلْتُ فَاِنّا اُعْطينا عِلْمَ الْمَنايا وَ الْبَلايا، وَ التَّأْويلِ وَ التَّنْزيلِ، وَ فَصْلَ الْخِطابِ، وَ عِلْمَ النَّوازِلِ وَ الْوَقايِعِ، فَلا يَعْزُبُ عَنّا شَيْءٌ.»

پسر صویرمه به جانب آن حضرت برخاست و عرضه داشت: تو، تو یا امیرالمؤمنین؟

حضرت فرمود: من، من، خدایی جز الله نیست که او پروردگار من و پروردگار تمام خلایق است و عالم خلق و امر از آنِ اوست. همان خدایی که امور را به حکمتش تدبیر فرمود و آسمانها و زمینها به قدرتش برپاست. گویی افراد ضعیف [الیقین] شما را می‌بینم که می‌گویند: «آیا نمی‌شنوید آنچه را پسر ابی‌طالب در مورد خویش ادّعا می‌کند؛ و این در حالی است که تا دیروز، لشکر شام بطور انبوه اطرافش را گرفته بودند و او به سوی آنها بیرون نمی‌آمد.»

قسم به آن خدایی که محمّد و ابراهیم را مبعوث فرمود، همانا اهل شام را به عوض

شما به دفعات خواهم کشت، چه کشتنی؟ قسم به حقّ و عظمتم، به عوض شما، اهل صفین را هفتاد بار خواهم کشت و به هر مسلمانی زندگانی جدیدی می‌بخشم و صاحب و قاتلش را به او تسلیم می‌کنم تا سوزش سینه‌اش را از او تشفی دهد و در عوض عمّار یاسر و اویس قرنی، هزار نفر را می‌کشم. پس دور باد قوم ظالم از رحمت حقّ. آیا گفته نمی‌شود: اگر نبود و چگونه و کی و تا چه زمان و در کجا و تا چه اندازه؟

پس چه حالی خواهید داشت، هنگامی که صاحب شام [معاویه] را ببینید که با ارّه‌ها پاره پاره می‌شود و با ساطورها تکّه تکّه می‌گردد. سپس به او عذابی دردناک می‌چشانم. آگاه باشید و بشارت بر شما باد که امر خلق، فردای قیامت به دست من است. پس آنچه را گفتم بزرگ مشمار؛ زیرا به ما علم مرگها، بلاها، تأویل، تنزیل، فصل الخطاب و علم به حوادث و وقایعی که پیش می‌آید داده شده و چیزی از ما پنهان نمی‌باشد.

اشاره مکرّر به یگانگی خداوند

«فَقَامَ اِلَیْهِ ابْنُ صُوَیْرَمَةَ فَقَالَ: اَنْتَ اَنْتَ یٰا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ؟

فَقَالَ ﷺ: اَنَا اَنَا، لٰا اِلٰـهَ اِلَّا اللهُ رَبِّي وَرَبُّ الْخَلٰائِقِ اَجْمَعِینَ، لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ، الَّذي دَبَّرَ الْاُمُورَ بِحِکْمَتِهِ، وَقٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرَضُونَ بِقُدْرَتِهِ.»

پس از شنیدن عبارات فوق، گویی به ابن صویرمه که از مستمعین جناب علی ﷺ است، اعجاب خاصّی دست می‌دهد؛ لذا عرض می‌کند: «اَنْتَ اَنْتَ یٰا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ؟». جناب علی ﷺ هم از اینکه وی طاقت و صبرش لبریز شده و قدرت ندارد بیش از این مطالب عالیهٔ خلقت را که از لسان مبارک ایشان آن هم برای یک بار ایراد می‌شود بشنود، در ضمن پاسخی که می‌فرمایند: «انا انا» اضافه می‌کنند:

الف ـ لٰاإِلٰـهَ إِلَّا اللهُ رَبّي وَرَبُّ الْخَلٰائِقِ أَجْمَعِينَ.

یعنی با وجود همهٔ این مناقب و مفاخری که بیان فرموده است، باز هم عبد و مربوب «رَبُّ الْخَلٰايِقِ أَجْمَعِينَ» می‌باشد و تنها افتخارش این است که خدای تبارک و تعالی تا چه حد به جناب ایشان افاضهٔ رحمت و کرامت و برکت و... فرموده است.

ب ـ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ

باز هم جناب علی ﷺ اضافه می‌فرمایند که: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» که این عبارت اشاره به آیهٔ: ﴿أَلٰا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبٰارَكَ اللهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ﴾ (اعراف ـ ۵۴) دارد. عالم خلق متشکل از ماده و مدّت، و عالم امر عاری از ماده و مدّت می‌باشد.

برای نمونه، اگر یک دانهٔ گیاهی مثل دانه توت در زمین افشانده شود، وزن دانه و خصوصیّات مادّی آن از لحاظ کربن، هیدروژن، ازت، اکسیژن و... «عالم خلقِ» دانهٔ نباتی را معرفی می‌کند.

از طرف دیگر، خصوصیاتی را که خدای تبارک و تعالی از ابتدای خلقت در درون این دانه به ودیعه نهاده و تمام مراحلی را که باعث می‌شود این دانه مثلاً یک درخت بزرگ توت شود، از خصوصیات «عالم امرِ» این دانه می‌باشد.

چون علمای عظام شیعه ـ علی قدر مراتبهم ـ در این باره مطالب لازم و کافی را نوشته‌اند، چه خوب است خوانندگان عزیز، ما را از شرح این دو قسمت معاف دارند.

ج ـ الَّذي دَبَّرَ الْأُمُورَ بِحِكْمَتِهِ، وَقٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْأَرَضُونَ بِقُدْرَتِهِ.

در اینجا نیز باید گفته شود که عبارت اوّل اشاره به خصوصیات عالم امر و عبارت دوم، اگر به ظاهر آن اکتفا شود، اشاره به عالم خلق دارد.

مستمعین ضعیف

«كَأَنّي بِضَعيفِكُمْ يَقُولُ: أَلٰا تَسْمَعُونَ مٰا يَدَّعيهِ ابْنُ أَبي طٰالِبٍ في نَفْسِهِ، وَبِالْأَمْسِ مُكْفَهِرٌّ عَلَيْهِ عَسٰاكِرُ أَهْلِ الشّٰامِ فَلٰا يَخْرُجُ إِلَيْهٰا.»

جناب علی ﷺ در ادامه پرسش ابن صویرمه می‌فرماید:

«کَاَنّي بِضَعيفِكُمْ يَقُولُ» یعنی گویی ضعفای شما را ـ هم اکنون و در آینده ـ می‌بینم که می‌گویند: «اَلا تَسْمَعُونَ ما يَدَّعيهِ ابْنُ اَبي‌طالِبٍ في نَفْسِهِ؟» آیا آنچه را که پسر ابی‌طالب در مورد شأن و منزلت خود ادّعا می‌کند نمی‌شنوید؟ در حالی که تا دیروز لشکر شام با صفوف فشرده بر او هجوم آورده بودند و او بر علیه آنها خروج نکرد و پاسخ آنان را نداد.[1]

مضمون این عباراتی را که با «کانّی» آغاز فرموده‌اند، گویی بعد از ۱۴۰۰ سال، هنوز از دهان منافقین، مخالفین، مرتابین، مجرمین و معاندین و... در گاه و بیگاه شنیده می‌شود. کلمه «کانّی» که در قرآن به صورت «کانّ» و «کانّه» آمده است، حاکی از رؤیت و اِخبار از آینده می‌باشد. مثلاً در سورهٔ «صافات» آیهٔ (۶۵) در مورد رؤسای مخالفین و دشمنان جناب علی ﷺ می‌فرماید: ﴿طَلْعُها كَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطينِ﴾

با جمع‌آوری تمام آیاتی که در آن، عبارت «کانّ» و «کانّه» و نظایر آن به کار رفته و با اتکای به احادیث معصومین ﷺ در این زمینه می‌توان کتاب مستقلی به صورت کتاب ملاحم[2] تنظیم نمود؛ همچنان که از همان ابتدای اسلام تاکنون، کتابهای زیادی به صورت کتاب ملاحم با خوشه‌چینی از احادیث محمّد و آل محمّد ﷺ تهیه و تدوین شده است که غالب عبارات آن با «کانّ» یا «کانّه» و... شروع می‌شود. امّا متأسفانه، یک نکته را با بیان رسا باید در اینجا اظهار کنیم و آن اینکه مفسّرین قرآن کریم غالباً در شرح این «کانّ» و «کانّهم» و... بسیار کوتاهی کرده‌اند.

به هر حال، گوشه‌ای از اسرار آل محمّد ﷺ را با توجه به مقدّمات فوق متذکّر می‌گردیم. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضينَ ○ كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ○﴾ (مدّثر - ۵۰ و ۵۱)

---

۱ - از عبارت «كَاَنّي بِضَعيفِكُمْ يَقُولُ» این گونه استنتاج می‌شود که ضعفای این امّت، طاقت مندرجات صعب مستصعب احادیث آل محمّد ﷺ و خطب نادرهٔ جناب علی ﷺ را ندارند؛ لذا باید در مقابل آنان تقیه نموده و از این مقوله چیزی بازگو نشود و حتی‌الامکان از بیان حقایق جز برای شیعیان موفق و مؤمنان رشد یافته خودداری نمود.

۲ - احادیثی که از آخر الزّمان و از آیندهٔ اسلام و جهان خبر می‌دهد.

اگر «حُمر مستنفرة» دشمنان مقام والای ولوی جناب علی علیه السلام باشند، «قسورة» در درجهٔ اوّل، خود جناب علی علیه السلام و در درجهٔ دوم شیعیان خاص او هستند که در عداد علمای ربّانی و سلمانهای زمان می باشند.

پس خودبه‌خود در بستر تاریخ اسلام، این گونه مقتضی بوده است که علمای ربّانی گویی در باطن، از لحاظ صلابت ـ علی قدر مراتبهم ـ به منزلهٔ شیر باشند و دشمنان، احمقان و بی‌سوادان (حمرٌ مستنفرة) به معنی خران وحشی و رمنده که تاب ملاقات این مردان الهی را ندارند. خود این موضوع یکی از الطاف ربّانی و عنایات سبحانی است که به سادگی بیان کردیم و از آن گذشتیم.

کشتار اهل شام

«وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّدًا وَإبْرٰاهِيمَ، لَاَقْتُلَنَّ اَهْلَ الشّٰامِ بِكُمْ قَتَلاٰتٍ وَاىُّ قَتَلاٰتٍ، وَحَقّي وَعَظَمَتي، لَاَقْتُلَنَّ بِكُمْ اَهْلَ الصِّفّينَ سَبْعينَ قَتْلَةً، وَلَأَرُدَّنَّ اِلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ حَيٰاةً جَديدَةً، وَلَاُسَلِّمَنَّ اِلَيْهِ صٰاحِبَهُ وَقٰاتِلَهُ اِلىٰ اَنْ يَشْفِيَ غَليلُ صَدْرِهِ مِنْهُ، وَلَاَقْتُلَنَّ بِعَمّٰارِبْنِ يٰاسِرٍوَاُوَيْسِ الْقَرَنِيِّ اَلْفَ قَتيلٍ، فَسُحْقًا لِلْقَوْمِ الظّٰالِمينَ.»

ذیلاً مطالبی را به اختصار متذکّر می‌شویم.

۱ـ وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّدًا وَإبْرٰاهِيمَ، لَاَقْتُلَنَّ اَهْلَ الشّٰامِ بِكُمْ قَتَلاٰتٍ

۲ـ وَحَقّي وَعَظَمَتي، لَاَقْتُلَنَّ بِكُمْ اَهْلَ الصِّفّينَ سَبْعينَ قَتْلَةً، وَلَأَرُدَّنَّ اِلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ حَيٰاةً جَديدَةً، وَلَاُسَلِّمَنَّ اِلَيْهِ صٰاحِبَهُ وَقٰاتِلَهُ اِلىٰ اَنْ يَشْفِيَ غَليلُ صَدْرِهِ مِنْهُ

همان‌طور که در گذشتهٔ این کتاب و سایر مجلدات کتابهای خود تذکر داده‌ایم، چهار سال و نُه ماه خلافت ظاهری جناب علی علیه السلام با ابّهت زیاد و عظمت زائد الوصفی همراه بوده که هر لحظه و هر ساعت و هر روز آن عجیب و غریب و متضمّن نکات و دقائق بی‌شماری است.

اکنون می‌گوییم بعد از سوگند به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام را به پیامبری

مبعوث فرمود، جناب علی ﷺ با عبارت «حقّی و عظمتی» به حق و عظمتش سوگند یاد می‌فرماید؛ زیرا حقّش، حقّ الله است ـ اگرچه متأسفانه به هیچوجه رعایت نشد ـ و عظمتش، نمایانگر عظمت الهی است که با هزاران آه و افسوس حقیر شمرده شد.

آنگاه در ادامهٔ این سوگندها، به رجعتِ وجود نازنین خودش و مؤمنین و مخالفین اشاره می‌فرماید که در آن هنگام از اهل شام و لشکریان معاویه (اهل صفین) به سختی انتقام خواهد گرفت. آنها در همین عالم به سزای اعمالشان خواهند رسید و بدین وسیله، اندوه و خشم و غضبی که در صدور مؤمنین نسبت به قاتلینشان غَلَیان داشته از بین رفته و فروکش می‌نماید و در حقیقت، سینه‌هایشان از تمام آلام شفا می‌یابد.

ناگفته نماند که این مطالب، همه و همه در ظهور ولی عصر ﷺ و در برنامهٔ قیام قائم آل محمّد ﷺ توسط امام ششم ﷺ در حدیث مفضّل بن عمر بیان شده است و خوشبختانه، ما در این کتاب، به مواردی از این حدیث اشاره کرده‌ایم.

۳ـ وَلَاَقْتُلَنَّ بِعَمّارِبْنِ یاسِرٍ وَاُوَیْسٍ الْقَرَنِیِّ اَلْفَ قَتیلٍ

در ادامهٔ مطالب فوق و برای تبیین عظمت شأن دو رجل الهی، یعنی عمار بن یاسر و اویس قرنی که از دوستان خاص الخاص آن حضرت بوده‌اند و در رکابش به شهادت رسیده‌اند، بطور خاص تأکید می‌فرماید که به عوض هر یک از این دو مرد بزرگ، هزار نفر را خواهم کشت.

۴ـ فَسُحْقًا لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ.

این عبارت در قرآن مجید به صورت زیر آمده است: ﴿وَقالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ اَوْنَعْقِلُ ما کُنّا فی اَصْحابِ السَّعیرِ○ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِاَصْحابِ السَّعیرِ○﴾ (ملک ـ ۱۰ و ۱۱)

«اهل دوزخ گویند اگر ما سخن [انبیا و اوصیا] را گوش می‌دادیم و یا تعقل می‌نمودیم، اکنون در بین اصحاب آتش سوزان نبودیم. پس به گناه خودشان اعتراف نمودند و دور باد [رحمت حق] از اهل آتش جهنم»

در این خطبه، عبارت: «فَسُحْقًا لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ» به صورت لعن و نفرینی است که از طرف جناب علی ﷺ برای همیشه به ظالمین حقّ محمّد و آل محمّد ﷺ معطوف می‌گردد.

پرسش از مخالفین

«اَوَلٰا یُقٰالُ: لَوْلٰا وَ کَیْفَ وَ اَنّیٰ وَ مَتیٰ وَ اَیْنَ وَ حَتّیٰ»

این عبارت در واقع، پاسخ به عبارتی است که در همین بخش به صورت «کَاَنّي بِضَعیفِکُمْ یَقُولُ» آغاز گردید. در اینجا، جناب علی علیه‌السلام اضافه می‌فرمایند که: «چرا این مخالفین و ظالمین نمی‌گویند، لولا و کیف و انّی و متی و این و حتّی» که اگر بخواهیم دربارهٔ تک تک این کلمات بحث نماییم، باید:

اوّلاً: قسمتی ازتاریخ زندگانی جناب علی علیه‌السلام و خلافت ظاهری ایشان و رفتار جنابش با ناکثین و قاسطین و مارقین، و همچنین وضع این مخالفین را در قیام قائم آل محمّد علیه‌السلام و برنامه‌هایی را که در آن زمان برای این امر تدارک دیده شده است بازگو کنیم.

ثانیاً: از احادیث متواترهٔ وارده در کتبی نظیر «غیبت» طوسی، «غیبت» نعمانی، «کمال الدین و تمام النعمة» شیخ صدوق و مجلدات ۵۳ و... بحار الانوار، کتاب «نجم الثاقب» و دهها کتاب دیگر، شواهدی را استخراج نموده و در این قسمت برای توضیح کلمات پر معنای علی علیه‌السلام یادآور شویم.

امّا چون بنای این کتاب بر کوتاه نویسی و ساده گویی می‌باشد، چه خوب است که از این مطالب هم بطور سربسته بگذریم.

کیفیت عذاب معاویه

«فَکَیْفَ بِکُمْ اِذٰا رَأَیْتُمْ صٰاحِبَ الشّٰامِ یُنْشَرُ بِالْمَنٰاشیرِ، وَیُقَطَّعُ بِالْمَسٰاطیرِ ثُمَّ لَاُذیقَنَّهُ اَلیمَ الْعَذٰابِ»

چه بدعتها و بدآموزیهایی که به دست صاحب شام، یعنی معاویهٔ علیه الهاویه ـ که فرعون این امّت است ـ بنا نهاده نشد و چه سبّ‌هایی که از طرف او به فرمانداران خود نسبت به ساحت قدس امیر مؤمنان علی علیه‌السلام املاء نگردید.

قابل توجّه است که بدعتها و احادیث مجعوله را علمای شیعه جمع‌آوری نموده و خوشبختانه، بطلان آنها را نیز انتشار داده‌اند.[۱] لذا در این قسمت درصدد آن نیستیم که مطالبی را دربارهٔ معاویه بنگاریم؛ امّا تنها به این موضوع اشاره می‌کنیم که در قرآن مجید، در پاره‌ای از موارد نظیر آیاتی از سورهٔ «الحاقّه» و همچنین آیاتی از سورهٔ «قیامة» آنجا که می‌فرماید: ﴿فَلٰا صَدَّقَ وَلٰا صَلّٰی ○ وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰی ○ ثُمَّ ذَهَبَ اِلیٰ اَهْلِهِ یَتَمَطّٰی ○ اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ ○ ثُمَّ اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ ○﴾ (قیامة ـ ۳۱-۳۵) در مورد معاویهٔ علیه الهاویه می‌باشد. هر چند هنوز هم در بعضی از بلاد عربی، نظیر دولت حجاز، معاویه را به عنوان خلیفة المسلمین می‌شناسند و پاره‌ای از کتب عامّه هم که درباره تاریخ صدر اسلام نگاشته شده است، معاویه را آن چنان ستوده‌اند که امرش بر ضعفای شیعه نیز متشابه شده است. امّا خوشبختانه ما با کلمهٔ متشابه که از فرمایشات جناب علی ؑ در نهج‌البلاغه نتیجه‌گیری شده آشنا هستیم و در گذشته نیز شخصیّتهای متشابه نظیر عُمَر و ابوبکر، به خوبی معرفی گردیده‌اند.[۲]

در حدیث مفضّل بن عمر، برنامه و وضع خلیفهٔ اوّل و ثانی در زمان ظهور قائم آل محمّد ؑ توسط امام ششم ؑ کاملاً بیان شده است و علی القاعده، پس از پیاده شدن برنامهٔ نهاییِ خلیفهٔ اوّل و ثانی، نوبت به خلیفهٔ سوم و فرعون این امّت، یعنی معاویه خواهد رسید.

هیچ چیز بر آل محمّد ؑ پوشیده نیست

«اَلٰا فَاَبْشِرُوا، فَاِلَیَّ یَرِدُ اَمْرُ الْخَلْقِ غَدًا، فَلٰا تَسْتَعْظِمِ بِمٰا قُلْتُ فَاِنّٰا اُعْطِینٰا عَلْمَ الْمَنٰایٰا وَ الْبَلٰایٰا، وَ التَّأْوِیلِ وَ التَّنْزِیلِ، وَ فَصْلِ الْخِطٰابِ، وَ عِلْمَ النَّوٰازِلِ وَ الْوَقٰایِعِ، فَلٰا یَعْزُبُ عَنّٰا شَیْءٌ.»

---

۱ – در زمان ما، کتابی که شیخ ذبیح الله محلاتی دربارهٔ معاویه و بدعتهای وی نوشته است، باید خوانده شود؛ ولی در عین حال، این کتاب نیز گویای همهٔ بدعتها و ظلمها و جورهای معاویه نمی‌باشد.

۲ – کتاب «علی ؑ و فوج مقتحم».

جناب علی ؈ در قسمت گذشته، شمّه‌ای از عذابهای ناکثین، قاسطین و مارقین را گوشزد فرموده و سرانجام به صورت: «فَسُحْقًا لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ» به آنان و همهٔ ظالمین حقّ محمّد و آل محمّد ﷺ در همهٔ اعصار لعن و نفرین می‌فرمایند پس از آنکه گوشه‌ای از عذاب الیمِ صاحب شام یعنی معاویه را بیان می‌نمایند؛ اکنون به دوستان و محبّین و شیعیان خود بشارت می‌دهند که: «اَلا فَاَبْشِرُوا» آگاه باشید و بشارت باد شما را «فَاِلَيَّ يَرِدُ اَمْرُ الْخَلْقِ غَدًا» که امرِ خلق و جمیع خلایق فردای قیامت به دست من خواهد بود.

«فَلا تَسْتَعْظِمَ بِما قُلْتُ»: این مقامات را در مورد من بزرگ نشمارید؛ زیرا علاوه بر امرِ خلایق که در فردای قیامت از طرف خدای تبارک و تعالی به ما عطا شده است، مواهب دیگری نیز به ما عطا گردیده که علوم زیر از جمله آنهاست.

- «عِلْمُ الْمَنايا»: یعنی علم و آگاهی بر مدّت و طول عمر افراد.
- «عِلْمُ الْبَلايا»: یعنی علم و آگاهی بر بلیه و عذابهایی که درطول تاریخ، امّتهای مختلف دچار آن می‌شوند.
- «عِلْمُ التَّأْوِيلِ»: یعنی علم به تأویل قرآن که سابق بر این به اختصار مطالبی را بیان کرده و ذیلاً ـ ضمن توضیح علم التنزیل ـ حدیث دیگری را اضافه می‌کنیم.
- «عِلْمُ التَّنْزِيلِ»: سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین ؈ روایت می‌کند:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلالِيِّ قالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ؈ يَقُولُ: ما نَزَلَتْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ اِلاّ اَقْرَأَنِيها وَ اَمْلاها عَلَيَّ فَكَتَبْتُها بِخَطّي وَ عَلَّمَني تَأْوِيلَها وَ تَفْسِيرَها وَ ناسِخَها وَ مَنْسُوخَها وَ مُحْكَمَها وَ مُتَشابِهَها وَ دَعَا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لي اَنْ يُعَلِّمَني فَهْمَها وَ حِفْظَها فَما نَسيتُ آيَةً مِنْ كِتابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا عِلْمًا اَمْلاهُ عَلَيَّ فَكَتَبْتُهُ وَ ما تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَلالٍ وَ لا حَرامٍ وَ لا اَمْرٍ وَ لا نَهْيٍ وَ ما كانَ اَوْ يَكُونُ مِنْ طاعَةٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ عَلَّمَنيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ اَنْسَ مِنْهُ حَرْفًا واحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ صَدْري وَ دَعَا اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ بِاَنْ يَمْلَأَ قَلْبي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمَةً وَ نُورًا وَ لَمْ اَنْسَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفُتْني مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ لَمْ اَكْتُبْهُ فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ اَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيانَ فيما بَعْدُ؟ فَقالَ: لَسْتُ اَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ نِسْيانًا وَ لا جَهْلاً وَ قَدْ اَخْبَرَني رَبّي عَزَّ وَ جَلَّ اَنَّهُ قَدِ اسْتَجابَ لي فيكَ وَ في شُرَكائِكَ الَّذينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ شُرَكائي مِنْ بَعْدي؟ قالَ: الَّذينَ قَرَنَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِنَفْسِهِ وَ بي فَقالَ ﴿اَطيعُوا اللهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ وَ مَنْ هُمْ؟ فَقالَ

الْاَوْصِياءُ مِنّي اِلىٰ اَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ كُلُّهُمْ هادٍ مُهْتَدٍ لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لا يُفارِقُهُمْ وَلا يُفارِقُونَهُ فَبِهِمْ تُنْصَرُ اُمَّتي وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمُ الْبَلاءُ وَبِهِمْ يُسْتَجابُ دُعاؤُهُمْ فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللهِ سَمِّهِمْ لي فَقالَ: اِبْني هٰذا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِ الْحَسَنِ ﷺ ثُمَّ ابْني هٰذا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ ابْنٌ لَهُ يُقالُ لَهُ عَلِيٌّ سَيُولَدُ في حَياتِکَ فَاَقْرِئْهُ مِنّي السَّلامَ ثُمَّ تُكَمِّلَهُ اثْنَيْ عَشَرَ اِمامًا فَقُلْتُ بِاَبي اَنْتَ وَاُمّي فَسَمِّهِمْ لي فَسَمّاهُمْ رَجُلاً رَجُلاً فَقال ﷺ فيهِمْ وَاللهِ يا اَخا بَني هِلالٍ مَهْدِيُّ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ الَّذي يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَاللهِ اِنّي لَاَعْرِفُ مَنْ يُبايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ وَاَعْرِفُ اَسْماءَ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ.[1]

سلیم بن قیس هلالی گفت: از امیرالمؤمنین ﷺ شنیدم که فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول‌خدا ﷺ نازل نمی‌شد، مگر اینکه آن را بر من قرائت می‌کرد و املا می‌فرمود و من آن را با خط خودم می‌نوشتم. آن حضرت، تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را به من تعلیم فرمود و دعا کرد که خداوند فهم آن و قدرت بر حفظش را به من بدهد، و لذا من هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکرده‌ام.

همچنین هر علمی را که رسول‌خدا ﷺ به من املا فرمود، نوشتم و پیامبر هیچ علمی را که خداوند در مورد حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت از گذشته و آینده به او تعلیم فرموده بود، در آموختن به من فروگذار نکرد و من همه را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش ننمودم.

سپس رسول‌خدا ﷺ دستش را بر سینهٔ من گذارد و دعا کرد که خداوند قلب مرا از علم و فهم و حکمت و نور مملو سازد و من چیزی را فراموش نکنم و چیزی از آنچه ننوشته‌ام، از من فوت نشود. به رسول خدا عرضه داشتم: آیا بعد از این [دعا] بیمناک هستی که من چیزی را فراموش نمایم؟ فرمود: برای فراموشی و جهل و نادانی بر تو بیمناک نیستم؛ زیرا پروردگارم به من خبر داده که دعایم را در حقّ تو و شرکای تو، همانانی که بعد از تو خواهند بود، اجابت فرموده است. عرض کردم: یا

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۹ و ۱۰۰، ح ۶۹

رسول الله، شرکای من بعد از من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی هستند که خداوند آنها را قرین نفس خودش و من قرار داده است. و [در قرآن] فرموده: «از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت نمایید» گفتم: یارسول الله، اینها چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: جانشینان من هستند و سرانجام بر سر حوض کوثر بر من وارد می‌شوند. همهٔ آنها هدایتگر و هدایت یافته‌اند. هر کس آنها را واگذارد، ضرری به آنها وارد نمی‌کند. آنها با قرآنند و قرآن با آنهاست. قرآن از آنان جدا نمی‌شود و آنها نیز از قرآن جدا نمی‌شوند. خداوند به برکت آنها، امّت مرا یاری می‌فرماید و باران بر آنها نازل می‌کند و بلا را از آنان دفع می‌نماید و دعاهایشان را مستجاب می‌فرماید.

گفتم: یا رسول‌الله، نام آنها را برایم بازگویید. فرمود: این فرزندم، و دستش را بر سر حسن نهاد. سپس این فرزندم، و دستش را بر سر حسین نهاد و بعد پسر او که علی نام دارد و به زودی در زمان حیات تو به دنیا می‌آید. پس به او از جانب من سلام برسان. سپس دوازده امام را کامل کن. به رسول‌خدا ﷺ عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، آنها را برایم نام ببر و پیامبر همهٔ آنها را نام برد و فرمود: به‌خدا سوگند ای برادرِ بنی‌هلالی، مهدی امت محمّد که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم‌وجور پر شده باشد، در میان آنهاست. به‌خدا سوگند، من کسانی را که با او بین رکن و مقام، بیعت می‌کنند، با نامهای پدران و قبائلشان می‌شناسم.

۶ـ «فصل الخطاب»: درباره این علم نیز در کتابهای قبلی مطالب لازم گفته شده که باید به آنجا مراجعه فرمایید.

۷ـ «علم النّوازل و الوقایع»: که نوازل، جمع نازله و علم وقایع جمع واقعه می‌باشد. در اینجا با یک نظر اجمالی به قرآن، از آیات اوّل سورهٔ «واقعه»: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۝﴾ و همچنین آیاتی از سورهٔ «الحاقه» که به صورت: ﴿فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ می‌باشد می‌توان گفت: علم تمام این نوازل و وقایع، نزد جناب علی ؑ و سایر ائمه هدی ؑ است؛ زیرا همگی از لحاظ علمی، واجد این مقام هستند.

۸ـ و سرانجام جناب علی ؑ بعد از بیان علوم فوق، از علوم دیگری که برای احتراز

از کثرت، نام آنها را نمی‌برد، بطور اجمال چنین یاد می‌فرماید: «فَلا يَعزُبُ عَنّا شَيءٌ»[1]

توجه داشته باشید که از ابتدای «فانا اعطینا...» که به صورت جمع آمده است، در درجهٔ اوّل، منظور شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی مرتضی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد و در درجهٔ دوم، انبیای اولوا العزم و سایر انبیا و رسل علی‌قدر مراتبهم هستند. البته بعضی از علمای ربّانی شیعه و رجال حق نیز بر حسب ظرف وجودی خود ازعلومی که جناب علی علیه‌السلام طی هفت مورد به آن اشاره نمودند، کم و بیش برخوردار خواهند بود.

ناگفته نماند که عبارت: «فَلا يَعزُبُ عَنّا شَيءٌ» در قرآن مجید به صورتهای زیر آمده است:

الف ـ ﴿وَما يَعزُبُ عَن رَبِّكَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرضِ وَلا فِي السَّماءِ وَلا أَصغَرَ مِن ذٰلِكَ وَلا أَكبَرَ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ﴾ (یونس ـ ۶۱)

«هیچ ذرّه‌ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌باشد و نیست کوچکتر از ذرّه و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتاب مبین نگاشته شده است»

ب ـ ﴿وَقالَ الَّذينَ كَفَروا لا تَأتينَا السّاعَةُ قُل بَلىٰ وَرَبّي لَتَأتِيَنَّكُم عالِمِ الغَيبِ لا يَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَلا فِي الأَرضِ وَلا أَصغَرُ مِن ذٰلِكَ وَلا أَكبَرُ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ﴾ (سباء ـ ۳)

«کسانی که کافر شدند، گفتند: قیامت برپا نخواهد شد. بگو: آری به پروردگارم سوگند، حتماً برپا خواهد شد؛ همان پروردگاری که عالم بر غیب است، [تا آنجا که] ذرّه‌ای در آسمانها و زمین از او پوشیده نیست. و نیست کوچکتر از ذرّه و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتاب روشن مکتوب گردیده است»

همان طور که در دو آیهٔ فوق آمده است، قرآن مجید اظهار می‌دارد که از ربّ شما هیچ چیزی پنهان نیست و همه چیز در کتاب مبین جمع است. «کتاب مبین» هم در مقام تأویل همان لوح و قلم و همان ضمیر صافی و باقی و نورانی و شعشعانی جناب علی علیه‌السلام می‌باشد.

۱- عَزَبَ عَنّي: از من دور شد و پنهان گردید. (فرهنگ جامع نوین)

این بخش را هم در اینجا به پایان رسانیده و از خداوند تبارک و تعالی، ازدیاد محبّت مولی الموالی امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و اولاد طاهرینش را لحظه به لحظه مسئلت می‌نماییم.

بخش دهم

اشاره به وقعهٔ کربلا
و رجعت حسینی

اشاره به وقعهٔ کربلا و رجعت حسینی

«وَ كَأَنّي بِهٰذا (وَ اَوْمَیءَ بِيَدِهِ اِلىٰ وَلَدِهِ) يَأْتي مِنَ الْمَدينَةِ اِلىٰ كَرْبَلاءَ وَ يُقْتَلُ عَطْشاناً وَ تُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ رِجالٌ بايَعُوهُ عَلَى الْحَقِّ وَ اِنّي أَراهُمْ يُفْعَلُ بِهِمْ كَالْاِبِلِ، تَكادُ الْاَرْضُ تَخْسِفُ بِمَنْ يَفْعَلُ بِهِمْ لَوْ شِئْتُ سَمَّيْتُ الْمَقْتُولينَ رَجُلاً رَجُلاً وَ مَنْ يَقْتُلُهُمْ بِاَسْمائِهِمْ وَ اَسْماءِ اُمَّهاتِهِمْ وَ آبائِهِمْ،

وَ ها هُمْ قَريبٌ مِنّي وَ (اَوْمَیٔ بِيَدِهِ اِلَيْهِمْ) فَرَأَيْنا قَبيلَةً رِجالاً وُجُوهُهُمْ اَنْوَرُ مِنَ الْقَمَرِ، مُتَغَيِّرينَ الْاَلْوانِ، نِحافُ الْاَجْسامِ، لَمْ يُرَ اَحْسَنُ مِنْ وُجُوهِهِمْ، لَمْ تُدْرَ مِنْ اَيْنَ اَقْبَلُوا هٰؤُلاءِ الْاَنْصارُ لِلْحَقِّ لَمْ يُبْدِها كَذا قالَ جابِرٌ: يا مَوْلايَ اَيْنَ يَكُونُ هٰؤُلاءِ. قالَ: يا جابِرُ، في ظُهُورِ آبائِهِمْ اِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَيَنْتَقِلُونَ مِنَ الْاَصْلابِ الطّاهِرَةِ اِلَى الْاَرْحامِ الزّاكِيَةِ. ثُمَّ قالَ عليه‌السلام: اَنَا اَخْلُقُ وَ اَرْزُقُ وَ اُحْيي وَ اُميتُ تَبارَكَ اللهُ وَ تَقَدَّسَتْ اَسْماؤُهُ. قالَ جابِرٌ: يا مَوْلايَ فَنَحْنُ عَلَى الْحَقِّ؟ قالَ: نَعَمْ وَ اَنْتُمْ عَلَى الْحَقِّ وَ مَعَهُ تَكُونُونَ يا جابِرُ كَيْفَ بِكُمْ اِذا صاحَ النّاقُوسُ وَ اَشارَ اِلَى الْحُسَيْنِ عليه‌السلام وَ قَدْ ثارَ نُورُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ.

فَاَحْضَرَهُ بِوَقْتِهِ بِحَنينٍ طَويلٍ، يُزَلْزِلُها وَ يَخْسِفُها، وَ صارَ مَعَهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ اَيْمُ اللهِ لَوْ شِئْتُ سَمَّيْتُهُمْ رَجُلاً رَجُلاً بِاَسْمائِهِمْ وَ اَسْماءِ آبائِهِمْ فَهُمْ يَتَناسَلُونَ مِنْ اَصْلابِ الرِّجالِ وَ اَرْحامِ النِّساءِ اِلىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

ثُمَّ قالَ: يا جابِرُ اَنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ مَعَهُ تَكُونُونَ وَ فيهِ تَمُوتُونَ.

گویی می‌بینم که این [فرزندم] ـ و با دست مبارکش به فرزندش، امام حسین عليه‌السلام اشاره کرد ـ از مدینه به جانب کربلا می‌آید و با لب تشنه به شهادت می‌رسد و در برابرش مردانی کشته می‌شوند که با او بر [کلمه] حقّ بیعت کرده‌اند. به درستی من آنها را می‌بینم که همانند شتران با آنان رفتار می‌شود (آنها را نحر می‌کنند). نزدیک است زمین کسانی را که نسبت به این مردان چنین رفتاری می‌کنند، در خود فرو برد. اگر می‌خواستم، این کشته شدگان را یک یک و کسانی که اینها را می‌کشند به

نامهای خودشان و نامهای مادران و پدرانشان نام می‌بردم. آگاه باشید، آنها به من نزدیکند. [جابرمی‌گوید] علی ﷺ با دست به آنان اشاره فرمود و ما در مقابل آن حضرت مردانی را دیدیم که چهره‌هایشان از ماه شب چهارده نورانی‌تر و رنگهایشان متغیر و اجسام لاغر داشتند به گونه‌ای که چهرهایی زیباتر از آنها دیده نشده و معلوم نشد این یاوران حقّ از کجا آمدند که همچنان ظاهر نبودند.

جابر می‌گوید: ای سرور من، این گروه کجا هستند؟ حضرت فرمود: تا وقت معلوم (ظهور حضرت ولی عصر ﷺ) [آنان] در پشت پدرانشان هستند و از اصلاب پاک پدران به ارحام پاکیزهٔ مادران انتقال می‌یابند. سپس حضرت در ادامه فرمود: من خلق می‌کنم و روزی می‌دهم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم. خداوند ثابت در خیر است و اسماء او پاک و مقدس است. جابر گفت: ای سرور من، آیا ما برحقّیم؟ فرمود: آری شما بر حقّید و با حقّ خواهید بود. ای جابر، چگونه خواهد بود حال شما، وقتی که ناقوس به صدا درآید، و به امام حسین ﷺ اشاره کرد؛ در حالی که نور از بین دو چشمش می‌درخشید.

پس در همان وقت با ناله‌ای طولانی که زمین را به لرزه درمی‌آورد و آن را خسف می‌کرد، او را احضار کرد... [ظاهراً از عبارت چیزی افتاده] و مؤمنین از هر مکانی با او همراه شدند. به خدا قسم، اگر بخواهم آنها را یکی یکی با نامهای خودشان و نامهای پدرانشان نام می‌بردم. پس آنان از اصلاب مردان به ارحام زنان انتقال می‌یابند تا روز وقت معلوم (یعنی زمان ظهور امام عصر ﷺ). سپس حضرت فرمود: ای جابر، شما با حقّ هستید و با حقّ خواهید بود و در حقّ خواهید مُرد.

اِخبار از شهادت امام حسین ﷺ

«وَ كَأَنّي بِهٰذا (وَ اَوْمَیٰ بِيَدِهِ اِلیٰ وَلَدِهِ) يَأْتي مِنَ الْمَدينَةِ اِلیٰ كَرْبَلاءَ وَ يُقْتَلُ عَطْشاناً وَ تُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ رِجالٌ بايَعُوهُ عَلَى الْحَقِّ وَ اِنّي أَراهُمْ يُفْعَلُ بِهِمْ كَالْاِبِلِ، تَكادُ الْاَرْضُ تَخْسِفُ بِمَنْ يَفْعَلُ بِهِمْ لَوْ شِئْتُ سَمَّيْتُ الْمَقْتُولينَ رَجُلاً رَجُلاً وَ مَنْ يَقْتُلُهُمْ بِاَسْمائِهِمْ وَ اَسْماءِ اُمَّهاتِهِمْ وَ آبائِهِمْ»

بعد از آنکه جناب علی ﷺ در بخش گذشته عبارت: «کَأنّي بِضَعيفِكُمْ» را فرمودند، در این قسمت نیز با عبارت: «وَكَأنّي بِهٰذٰا» اِخبار از آینده می‌دهند. حرف «یاء» ضمیر متّصل که به آخر عبارت «کانّی» اضافه شده است؛ یعنی: مثل اینکه می‌بینم، و در عین حال به فرزندش امام حسین ﷺ اشاره نموده «وَاَوْمَیءَ بِيَدِهِ اِلىٰ وَلَدِهِ» و می‌فرماید: «ایشان از مدینه به کربلا تشریف آورده» «يُقْتَلُ عَطْشٰانًا» «و تشنه شهید می‌شوند» «وَتُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ رِجٰالٌ بٰايَعُوهُ عَلَى الْحَقِّ» «و همچنین در محضر ایشان رجالی که با آن حضرت، بر حق بیعت کرده‌اند به شهادت می‌رسند»

آنچه در اینجا مهم‌تر است که به آن اشاره شود، این است که با عبارت «بٰايَعُوهُ عَلَى الْحَقِّ» می‌توان گفت: بعد از بیعت با حسین بن علی ﷺ، بیعتی در اسلام بر حقّ تحقّق نخواهد پذیرفت. روی همین مقصد، امام ششم ﷺ در زمان حیات خود در حدیث مفضل بن عمر، ضمن اشاره به وقعهٔ کربلا که مدّت زیادی هم از آن نگذشته بود، یک امر واقعی را برای مسلمین تا قیام قائم ﷺ بیان می‌فرمایند:

«يٰا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقٰائِمِ فَبَيْعَةُ كُفْرٍ وَنِفٰاقٍ وَ خَدِيعَةٍ»[1]

از فرمایش امام ششم ﷺ این‌طور استنتاج می‌شود که بیعتهایی که بعد از وقعهٔ کربلا به نام اسلام و تحت عنوان حقّ انجام شده و می‌شود، بیعت باطل است. نظیر یک عده از بیعتهای سران زیدیه و یا بیعتهایی که متمهدیان تاریخ و یا مدّعیان کذّاب به نام اسلام از ساده لوحان جامعه می‌گیرند. امام ششم ﷺ، پیشاپیش، این بیعتها را مخدوش دانسته و آن را به صورت بیعت کفر و نفاق و خدیعه معرفی فرموده است که در این مقوله، به اختصار متذکر می‌شویم که:

مثلاً در فرقه‌های مختلف عرفا، وقتی مبتدیان خدمت شیخ یا پیر و مراد خود می‌رسند که همه، رجال متشابه موجود در تاریخ اسلام، و یا بهتر گفته شود: «سِبٰاعُ الْبَرِّ وَ حيتٰانُ الْبَحْرِ» هستند؛ بایستی با وی بیعت نموده و دست بیعت دهند.

۱- مقدمه تفسیر مراة الانوار، ص ۳۶۱

تذکر:

هر فرقه، برای بزرگ نمودن این صحنهٔ بیعت مرید و مراد، کم و زیاد تشریفات و آدابی را در خلوت اجرا می‌کنند که همهٔ این مراسم، یک نوع مغز شویی و تسخیر احمق برای مرید سادهٔ بیچاره تلقّی می‌شود. گر چه این امر ممکن است در ابتدای کار، مریدِ سالک را در حرکت به سوی حقّ کمک کند، امّا این حرکت و جنبش برای این نوع مریدها که معمولاً صادق هستند و در ابتدای امر به این مکتبها جلب شده‌اند، ربطی به واقعیت این بیعت (بیعت خدیعه) ندارد.

به عبارت دیگر، مبتدی وقتی خدمت فرد آگاه‌تر می‌رسد، از نظر روحی و باطنی خود را موظّف می‌داند که از تمام حرکات و سکنات استاد تبعیّت نماید. اما این روشها و رفتارهای ابتدایی و مقدماتی را نمی‌توان به عنوان بیعت تلقّی نمود و آن را به حساب آورد.

امام معصوم ﷺ در اعمال هر روزهٔ ماه رجب می‌فرمایند: «خابَ الْوافِدُونَ عَلىٰ غَيْرِكَ، وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ اِلّا لَكَ وَ...» که در عبارت «و خسر المتعرّضون الّا لک» شاید «متعرّضون» از یک دید، همان مریدهای ساده‌ای باشند که در جمیع ازمنه واعصار به خانه‌ای سوای خانهٔ ائمه هدی ﷺ و شیعیان درجهٔ اوّل ایشان مراجعه می‌کنند.

به هر حال، در ادامهٔ اِخبار از آینده‌ای که وقعهٔ کربلا را در آن بیان می‌فرمایند، این بار عبارت «کانی بهذا» را به صورت دیگری عنوان نموده و اظهار می‌دارند «اِنّي اَراهُمْ يُفْعَلُ بِهِمْ كَالْاِبِلِ» یعنی من اصحاب ابا عبدالله الحسین ﷺ را می‌بینم که همانند شتران ذبح می‌شوند. بعد اضافه می‌فرمایند: «تَكادُ الْاَرْضُ تَخْسِفُ بِمَنْ يَفْعَلُ بِهِمْ» یعنی نزدیک است زمین تمام قاتلین آنها را به کام خویش فرو برد.

در اینجا ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد که:

یکی از عللی که این خسف در همان صحرای کربلا برای قاتلین و ظالمین انجام نشده، طبق مصلحت و مشیت الهی، این بوده است که باید در این امر، برنامهٔ اسرای کربلا و سرهای شهدا و خطابه‌های زینب کبری ﷺ و خطبهٔ امام چهارم ﷺ در مسجد شام و خلاصه تمام دقایقی که قدم به قدم امام زین العابدین ﷺ و جناب زینب کبری ﷺ

و همراهان ایشان از شام تا مدینه در آن همکاری داشتند، به منصهٔ ظهور برسد و تاریخ، این وقایع را برای ما ثبت و ضبط نموده و به یادگار بگذارد تا اینکه افراد مستعدی که از این صحنه، صادقانه متأثر و غمنده می‌شوند، پس از مرگ برانگیخته شده و همه با جناب ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام در رجعت حسینی شرکت نمایند.

همچنین خودِ این صحنهٔ کربلا و قیام امام حسین علیه‌السلام و خون شهدایی که در صحرای کربلا ریخته شده، چنان دین اسلام را آبیاری نموده است که برای ابد، این دین زنده و پاینده خواهد ماند؛ مشروط بر اینکه خدای ناکرده، افرادی تدریجاً در بعضی از اعصار از این وقعهٔ کربلا استفادهٔ نامشروع ننموده و به نفع خود از آن بهره‌برداری ننمایند. «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است».

در اینجا باز هم عنان سخن از دست رها شد و چاره‌ای هم نبود. به هر حال،جناب علی علیه‌السلام در ادامهٔ مطالبشان می‌فرمایند: «لَوْ شِئْتُ سَمَّيْتُ الْمَقْتُولِينَ رَجُلاً رَجُلاً وَمَنْ يَقْتُلُهُمْ بِاَسْمائِهِمْ وَاَسْماءِ اُمَّهاتِهِمْ وَآبائِهِمْ.» یعنی اگر مشیّت اجازه می‌داد، من از یک طرف مقتولین و از طرف دیگر، قاتلین را تک تک و با اسم مادران و پدرانشان نام می‌بردم. که باز در زمان جناب مرتضی علی علیه‌السلام، مصلحت نبوده است که از پرده برون افتد راز.

اصحاب امام حسین علیه‌السلام

«وَها هُمْ قَرِيبٌ مِنّي وَ(اَوْمَئَ بِيَدِهِ اِلَيْهِمْ) فَرَأَيْنا قَبِيلَةً رِجالاً وُجُوهُهُمْ اَنْوَرُ مِنَ الْقَمَرِ، مُتَغَيِّرِينَ الْاَلْوانِ، نِحافُ الْاَجْسامِ، لَمْ يُرَ اَحْسَنُ مِنْ وُجُوهِهِمْ، لَمْ تُدْرَ مِنْ اَيْنَ اَقْبَلُوا هٰؤُلاءِ الْاَنْصارُ لِلْحَقِّ لَمْ يُبْدِها كَذا.»

در این قسمت، جناب علی علیه‌السلام می‌فرمایند: آگاه باشید، این مقتولین به من نزدیک هستند ـ و با دست مبارک به سوی آنها اشاره می‌فرماید ـ که در نتیجه، اصحاب علی علیه‌السلام مردانی را مشاهده می‌کنند با این خصوصیات: «وجوههم انور من القمر»، چهره‌های آنها از ماه نورانی‌تر است. «متغیّرین الالوان»، در اثر تهجّد و شب زنده‌داری و روزه‌داری و عبادت،

رنگ رخسارشان تغییر کرده است. شاید یکی از ابعاد تغییر لون آنها، این بوده که خائف بودند مبادا خدای ناکرده «بدا» حاصل شود و وقعهٔ کربلا تحقّق نیابد و به فیض سرمدی و تقرّب الهی، آن طوری که در برنامهٔ کربلا مقدّر شده بود موفق نشوند.

اینان «نحاف الاجسام» یعنی لاغر اندام بوده و «لم یر احسن من وجوههم» وجوهی بهتر از وجوه آنهادیده نشده است.

و آن گونه که جابر می‌گوید «لَمْ تُدْرَ مِنْ اَیْنَ اَقْبَلُوا هٰؤُلاٰءِ الْاَنْصٰارُ لِلْحَقِّ لَمْ یُبْدِهٰا كَذٰا» دانسته نشد که این یاران از کجا روی آوردند که مانندش پیدا و ظاهر نشده است.

رجعت حسینی به روایت مفضل بن عمر

«وَاَشٰارَ اِلَی الْحُسَیْنِ علیه‌السلام وَقَدْ نٰارَ نُورُهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ، فَاَحْضَرَهُ بِوَقْتِهِ بِحَنِینٍ طَوِیلٍ، یُزَلْزِلُهٰا وَ یَخْسِفُهٰا، وَصٰارَ مَعَهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَاَیْمُ اللهِ لَوْ شِئْتُ سَمَّیْتُهُمْ رَجُلاً رَجُلاً بِاَسْمٰائِهِمْ وَاَسْمٰاءِ آبٰائِهِمْ فَهُمْ یَتَنٰاسَلُونَ مِنْ اَصْلاٰبِ الرِّجٰالِ وَاَرْحٰامِ النِّسٰاءِ اِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.»

در این قسمت، جناب علی علیه‌السلام از آیندهٔ دورتری خبر می‌دهد از اینکه جناب حسین بن علی علیه‌السلام و یاران صدیق او در رجعت حسینی با ایشان قیام خواهند نمود.[1] البته چگونگی این قیام را مفضّل بن عمر از امام ششم علیه‌السلام پرسش نموده است که ما این سؤال و جواب را عیناً در اینجا می‌آوریم:

«قٰالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ لَهُ وَیٰا سَیِّدِي فَالْاِثْنٰانِ وَسَبْعُونَ رَجُلاً الَّذِینَ قُتِلُوا مَعَ الْحُسَیْنِ یَظْهَرُونَ مَعَهُ؟ قٰالَ علیه‌السلام: یَظْهَرُونَ وَفِیهِمْ اَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ فِی اثْنَیْ عَشَرَ اَلْفَ صَدِیقٍ مِنْ شِیعَةِ عَلِیٍّ علیه‌السلام وَ عَلَیْهِ عِمٰامَةٌ سَوْدٰاءُ»[2]

مفضل گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ای آقا و سرورم، آیا هفتاد و دو تنی

۱- این قسمت در یکی از خطب دیگر جناب علی علیه‌السلام به نام خطبهٔ «مخزون» ذکر شده است و غالب مندرجات آن با خطبهٔ «تطنجیه» به محاذات هم بوده و در موضوعاتی مشترک، اما در ابعاد مختلف بیان شده است.

۲- مقدمه تفسیر مرآة‌الانوار، ص ۳۶۱

که با حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسیده‌اند، با امام زمان علیه‌السلام ظاهر می‌شوند؟
حضرت فرمود: ظاهر می‌شوند (رجعت می‌کنند) در حالی‌که، امام حسین علیه‌السلام نیز همراه آنان با دوازده هزار مؤمن راستگو که همه از شیعیان علی علیه‌السلام هستند، آشکار می‌شود؛ که امام حسین علیه‌السلام عمامه‌ای سیاه بر سر دارد.

بطوری که ملاحظه می‌فرمایید، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید جناب ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام با دوازده هزار نفر و هفتاد و دو تن شهدای کربلا در زمان ظهور قائم، تحت عنوان رجعت حسینی قیام خواهند نمود.

سپس جناب علی علیه‌السلام در مورد امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: «وَقَدْ ثارَ نُورُهُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ»[1]

این عبارت در خور دقّت و بحث و فحص زیادی می‌باشد و در اینجا اگر به خود عبارت امام دقت کنیم، ما را از هر شرح و بیان زائدی بی‌نیاز می‌دارد.

«فَاَحْضَرَهُ بِوَقْتِهِ[2] بِحَنِینٍ طَوِیلٍ»:

امام چهارم علیه‌السلام در مناجاتهای خمس عشرة در مورد محبّین می‌فرماید: «وَدَأْبُهُمُ الْاِرْتِیاحُ اِلَیْکَ وَالْحَنِینُ وَدَهْرُهُمُ الزَّفْرَةُ وَالْاَنِینُ» بنابراین، حنین، نالهٔ حبیب واقعی برای محبوب واقعی و در راه خدا می‌باشد و یا اینکه نالهٔ عاشقانه محبین امام حسین علیه‌السلام است که در این دنیا و در رجعت حسینی از باطن آنها سر داده می‌شود.

این حنین طویل، ظاهراً حنین و ناله‌ها و ضجّه‌های اصحاب خاصّ جناب ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام نیز هست که در طول تاریخ غیبت کبریٰ آن چنان از صحنهٔ کربلا پند گرفته و تربیت شده‌اند که می‌توان مثالشان را در زیارت عاشورا در قسمت آخر زیارت یافت؛ آنجا که می‌فرماید: «اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرِینَ لَکَ عَلیٰ مُصابِهِمْ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ عَظِیمِ رَزِیَّتِی، اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی شَفاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ اَصْحابِ الْحُسَیْنِ، اَلَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام.»

۱- «بین عینیه» تااندازه‌ای به محل سجده نزدیک است که در انبیا و اولیا و در درجهٔ عالی‌تر، ائمه هُدی علیهم‌السلام از کیفیت خاصّ غیر قابل بیانی حکایت می‌کند و در مصافحه و معانقهٔ رجال حقّ، توجه و اقبال خاصی به بوسیدن این قسمت می‌شود. در احادیث ائمه هدی علیهم‌السلام نیز این مطلب کم و بیش به چشم می‌خورد.

۲- نسخهٔ بدل در مشارق «لوقته» است.

این عبارات که در سجده گفته می‌شود، نزد هر شیعه به نحوی قابل ارزیابی است. ما هم می‌گوییم این عبارت در طول تاریخ، در یک طبقهٔ ممتازه تحقّق واقعی پیدا می‌کند و این افراد از جان و دل این معانی را در سجده[1] که آخرین مرتبهٔ عبودیت و کمال عبودیّت است از خدا می‌خواهند.

پس این دسته‌ای که با قدم صدق خواستارند تا با حضرت اباعبدالله ﷺ و اصحاب آنجناب باشند، همان افراد برجسته‌ای هستند که جناب علی ﷺ در خطبه تطنجیه از آنها به صورت: «وَصٰارَ مَعَهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ» یاد می‌فرماید. می‌بینیم، این مؤمنین که صد درصد با جناب اباعبدالله الحسین ﷺ معیت دارند، با عبارت «صار معه» بیان گردیده است.

در اینجا گویی تفضّل رحمانی و فیوضات سبحانی این مؤمنین را چنان در بر گرفته است که شاید در طول تاریخ و در زمان خود، اگر آزاد بودند چه زلزله‌ها و چه خسفهایی (اشاره به: «يُزَلْزِلُهٰا وَيَخْسِفُهٰا») در روی کره زمین ایجاد نمی‌نمودند. امّا این افراد، تمام حنین طویل خود و تمام دردهای درونی خود را در خلوتگاه‌ها و در نهانخانه‌ها با حضرت حقّ جلّ اسمه در میان گذارده و حالات خویش را از نامحرمان مستور داشته و خواهند داشت.

❊ ❊ ❊

تذکّر:

قرآن مجید در سورهٔ «یونس» می‌فرماید: ﴿الٓرٰ تِلْكَ اٰيٰاتُ الْكِتٰابِ الْحَكِيمِ ۝ اَكٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَيْنٰا اِلٰى رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ اَنْذِرِ النّٰاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ اٰمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ الْكٰافِرُونَ اِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ ۝﴾ (یونس - ۱ و ۲)

در تمام قرآن مجید، تنها همین یک جا سخن از «قدم صدق» آن هم به صورت: ﴿اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ به میان آمده است که ظاهراً نمونه‌ای از واجدین این

---

۱ - راجع به سجود در کتاب «علی ﷺ و فوج مقتحم» صحبت شده است.

قدم صدق، همان هفتاد و دو تن و دوازده هزار مؤمنی هستند که در ظهور قائم آل محمّد ﷺ با جناب امام حسین ﷺ قیام می‌نمایند.

به هر جهت، به همین مختصر اکتفا نموده و دنبالهٔ خطبه را پی می‌گیریم. «وَاَیْمُ اللهِ لَوْ شِئْتُ سَمَّیْتُهُمْ رَجُلاً رَجُلاً بِاَسْمائِهِمْ وَاَسْماءِ اٰبائِهِمْ فَهُمْ یَتَناسَلُونَ مِنْ اَصْلابِ الرِّجالِ وَاَرْحامِ النِّساءِ اِلىٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.»

در این قسمت نیز جناب علی ﷺ قسم یاد می‌کنند که اگر مشیّت می‌بود (لو شئت) و می‌خواستم، این دوازده هزار نفر را ـ که به صورت مؤمنون در خطبه آمده است ـ تک‌تک با پدران آنها نام می‌بردم. اینان تدریجاً در طول غیبت کبری و در زمان ائمه هدی ﷺ از اصلاب رجال و ارحام نساء تا «یوم الوقت المعلوم» (یعنی قیام قائم ﷺ و رجعت امام حسین ﷺ)، به منصهٔ ظهور خواهند آمد.

قابل توجه است که در این قسمت از خطبه نیز دوازده هزار نفری که در قیام قائم ﷺ در رکاب ابا عبدالله الحسین ﷺ حاضر می‌شوند و همه رجال برجستهٔ روزگارند، تنها به اسمائهم و اسماء آبائهم از آنها یاد شده است و حال آنکه قبلاً متذکر شدیم قَتَلهٔ ابا عبدالله الحسین ﷺ به اسماء امّهاتم معرفی می‌شوند که ظاهراً امّهات آنها در این طبقه به علل زیادی به آباء آنها تقدّم دارد.

معیّت با حقّ

«ثُمَّ قالَ ﷺ: یا جابِرُ[1] اَنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ وَمَعَهُ تَکُونُونَ وَفیهِ تَمُوتُونَ»

در اینجا وجود نازنین و مسعود مولا امیرالمؤمنین ﷺ، در ظاهر خطاب به جابر و در واقع خطاب به تمام کسانی که هم‌کفو و هم‌عقیدهٔ جابرند می‌فرماید: «یا جابِرُ اَنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ» یعنی: «ای جابر، شما با حقّ معیّت و همراهی دارید.»

۱- منظور از این جابر، ظاهراً همان جابر بن عبدالله انصاری است. این شخصیّت بزرگ که از دوستان و شیعیان جناب علی ﷺ می‌باشد، همان کسی است که در اربعین اوّل یا دوم موفّق به زیارت جناب ابی عبدالله الحسین ﷺ و شهدای کربلا شده است.

بحمدالله با مختصر توجهی به دیگر فرمایشات اهل بیت ﷺ، حقیقت و واقعیت این «الحقّ» که شیعیان در طول تاریخ ـ علی‌قدر مراتبهم ـ با آن معیّت دارند، برای ما به خوبی روشن می‌شود. به عنوان نمونه، در وصیّتی که امیرالمؤمنین ﷺ به کمیل می‌فرماید، چنین آمده است:

«یٰا کُمَیْلُ نَحْنُ وَاللّٰهِ الْحَقُّ الَّذي قٰالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَوِاتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوٰائَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فیهِنَّ...﴾...»

ای کمیل، به خدا سوگند ما آن حقّی هستیم که خداوند عزّوجلّ در قرآن فرموده است: «و اگر «حق» از هوا و هوس آنها تبعیت می‌نمود، آسمانها و زمین و هر چه در اوست به فساد کشیده می‌شد...»

پس این «الحق» در زمان امیرالمؤمنین ﷺ بر آن حضرت و در زمانهای بعد نیز بر سایر ائمه هدی ﷺ صدق می‌کند؛ شاهد ما بر این مدّعا، فرمایشی از رسول خدا ﷺ است که ابو ایوب انصاری از آن حضرت نقل می‌کند:

«عَنْ اَبي اَیُّوبَ الْاَنْصٰارِيِّ قٰالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ یَقُولُ لِعَمّٰارِبْنِ یٰاسِرٍ تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبٰاغِیَةُ وَاَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَکَ یٰا عَمّٰارُ، اِذٰا رَاَیْتَ عَلِیًّا سَلَکَ وٰادِیًا وَسَلَکَ النّٰاسُ وٰادِیًا غَیْرَهُ فَاسْلُکْ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النّٰاسَ، اِنَّهُ لَنْ یُدْلِیَکَ في رَدًّى وَلَنْ یُخْرِجَکَ مِنَ الْهُدیٰ...»[1]

ابوایّوب انصاری گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم به عمّار یاسر فرمود: تو را گروه و دستهٔ طغیانگر و تجاوزگر به قتل می‌رسانند در حالی که تو با حقّ هستی و حقّ با توست. ای عمّار، هرگاه دیدی علی ﷺ طریقی را طی می‌کند و مردم طریق و وادی دیگری را می‌پیمایند، تو همراه علی ﷺ طی طریق نما و مردم را واگذار. محقّقاً علی ﷺ هرگز تو را به هلاکت نمی‌اندازد و از هدایت بیرون نمی‌برد....

البته ما بنا به مصداق آیهٔ شریفه: ﴿ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَالْحَقُّ﴾ (لقمان ـ ۳۰) می توانیم «الحق» را با خود خدای بزرگ نیز تطبیق نماییم که در این صورت، سخن رسول خدا ﷺ در مورد علی ﷺ که فرمود: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»[2] همچنین عبارت زیارت

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۳

۲- بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۳

جامعه کبیره که خطاب به این انوار قدس عرضه می‌داریم «وَالْحَقُّ مَعَکُمْ»، برای ما معنی و مفهوم دیگری پیدا می‌کند. یعنی نه تنهامعیّت این ذوات مقدسه با خداست، بلکه خداوند عالم نیز با این انوار قدس و سبحات وجه معیّت دارد.

اصلاب طاهره و ارحام زاکیه

« قٰالَ جٰابِرٌ: یٰا مَوْلٰایَ اَیْنَ یَکُونُ هٰؤُلٰاءِ. قٰالَ: یٰا جٰابِرُ، فِی ظُهُورِ آبٰائِهِمْ اِلَی الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ فَیَنْتَقِلُونَ مِنَ الْاَصْلٰابِ الطّٰاهِرَةِ اِلَی الْاَرْحٰامِ الزّٰاکِیَةِ.

جابر سؤال می‌کند: این مردان کجا هستند؟

اوّلاً: از این عبارت و از این سؤال استشمام می‌شود که جابر در حین ایراد این خطبه به جناب علی ؑ از لحاظ فاصلهٔ مکانی خیلی نزدیک بوده است.

ثانیاً: چون جابر، علی ؑ را به شدت دوست داشته و از طفولیت با ایشان همراه بوده است، سؤالش مانع از قطع بیانات ایشان نمی‌شود؛ بطوری که وقتی جابر مجدّداً درباره اصحاب امام حسین ؑ که در رجعت حاضر می‌شوند سؤال می‌کند، جناب علی ؑ برای بار دوم می‌فرماید: ای جابر، از حالا به بعد تا وقت معلوم؛ بدین صورت که در پشت پدران خود قرار دارند و به تدریج از اصلاب طاهرهٔ پدران، به ارحام زاکیهٔ مادران خود انتقال پیدا نموده و بالاخره در طول تاریخ تولد یافته و نشو و نما می‌نمایند. اینان همواره کتوم زندگانی کرده و در این دنیا به مرحلهٔ کمال استحقاقی خود می‌رسند.

این عده، که خطبهٔ مفضّل بن عمر آنها را دوازده هزار نفر معین می‌کند، در احادیث دیگر نیز به همین تعداد معرّفی شده‌اند که در وقت معلوم یا در «یوم الوقت المعلوم» ظهور خواهند نمود.

نکتهٔ قابل تذکر اینکه، در حدیث مفضّل بن عمر، امام ششم ؑ در ضمن تذکّر پاره‌ای از آیات، به خوبی زمان «یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» و یا آیاتی نظیر آن مانند: «اِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ» را تعیین فرموده‌اند.

اینها همه بطور اجمال در تفاسیر شیعه به قیام قائم آل محمّد(ص) ترجمه و تفسیر شده است[۱]، در حالی که همه در یک عصر و یک زمان نبوده و تقدّم و تأخّر زمانی دارند. خوشبختانه این تقدّمها و تأخّرها در حدیث مفضّل بن عمر به خوبی دیده می‌شود. البته ما هم نمی‌خواهیم ازاین رهگذر به این گونه آیات بپردازیم.

نکتهٔ دیگر آنکه در ضمن یادآوری اصحاب امام حسین(ع) در این خطبه، سخنی هم از اصلاب طاهرهٔ پدران و ارحام زاکیهٔ مادران به میان آمده است که این هم قابل دقت و بررسی است.

خلق، رزق، اِحیاء، اِماته

«ثُمَّ قالَ(ع): اَنَا اَخلُقُ وَ اَرزُقُ وَ اُحیِي وَ اُمیتُ، تَبارَکَ اللهُ وَ تَقَدَّسَت اَسماءُهُ»

این عبارت در خطبهٔ تطنجیهٔ صاحب «مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین(ع)» دیده نمی‌شود. اگر امر دایر شود که این عبارات شرح و بیان گردد، نظیر همانها خواهد بود که در گذشته به صورت: «اَنَا الاَوَّلُ وَ الآخِرُ، وَ اَنَا الظّاهِرُ وَ الباطِنُ» بیان شد.

چه خوبست در اینجا بار دیگر حدیث امام پنجم(ع) را از نظر بگذرانیم.[۲] آنگاه می‌توانیم در گامهای وسیعتری عبارات فوق را شرح و بسط دهیم. تأویل پاره‌ای از این مفردات، نظیر: رزق، خلق، حیات، موت، در کتابهای گذشته ما کم و بیش دیده می‌شود. اگر بخواهیم قدم را فراتر نهیم، می‌گوییم: وقتی حضرت عیسی(ع) در قرآن اظهار می‌کند: ﴿اَنّي اَخلُقُ لَکُم مِنَ الطّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَاَنفُخُ فیهِ فَیَکونُ طَیرًا بِاِذنِ اللهِ...﴾ (آل‌عمران ـ ۴۹) و در ادامهٔ آن می‌فرماید: ﴿وَ اُبرِئُ الاَکمَهَ وَ الاَبرَصَ وَ اُحیِ المَوتیٰ بِاِذنِ اللهِ﴾ (آل‌عمران ـ ۴۹) و

۱ـ شأن نزول آیات زیادی که همه، تأویل به زمان قیام قائم(ع) می‌شود از جناب علی(ع) در خطبهٔ «مخزون» آمده است که بسیار آموزنده می‌باشد. اما متأسفانه مفسّرین شیعه به این نوع خطب، آن طوری که باید و شاید توجه نکرده‌اند و از این خطبه‌ها برای تفسیر قرآن بهره‌برداری ننموده‌اند.

۲ـ مستدرک نهج‌البلاغه، جزء ۳، ص ۲۶۲

در حالی که می‌دانیم اذن الله (اذن خدا) خودِ جناب علی ؑ می‌باشد، آن وقت اگر عبارت «انا اخلق و ارزق و احیی و امیت» را هم بطور ساده برای خود ایشان اثبات کنیم، جای هیچگونه استبعاد و نگرانی نیست.

از طرف دیگر ما عقیده داریم این عبارت آن قدر دامنه‌اش وسیع است که اگر امر دائر شود و مرضیّ حق‌تعالی هم باشد، مقام احیاءو اماته به پاره‌ای از شیعیان خاصّ جناب علی ؑ و رجال حقّ نیز داده شده و می‌شود.

عبارت: «تبارک الله و تقدّست اسماؤه»[1] برای اثبات بندگی خود در درگاه حقّ و خفض جناح است. و تذکّری از خدای تبارک و تعالی و تقدست اسماءه می‌باشد که اگر در این قسمت هم گزافه نگفته باشیم، در آنجا که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِهٰا﴾ (اعراف ـ ۱۸۰)؛ اسماء حُسنی در خطبهٔ تطنجیه به صورت: «و تقدست اسماءه» آمده است و می‌دانیم اسماء حُسنای حضرت حقّ، جناب رسول خدا ﷺ و علی ؑ و جناب زهرا ؑ و سایر ائمه هدی ؑ می‌باشند.

همراهانِ حقّ

«قٰالَ جٰابِرٌ: يٰا مَوْلٰایَ فَنَحْنُ عَلَی الْحَقِّ ؟ قٰالَ ؑ: نَعَمْ وَاَنْتُمْ عَلَی الْحَقِّ وَمَعَهُ تَكُونُونَ»

جابر می‌گوید: ای مولای من، آیا ما بر حقّ هستیم؟ امام ؑ می‌فرماید: آری شما بر حقّ هستید و همیشه با او می‌باشید.

یا بهتر بگوییم، کَوْن شما و کَوْن حقّ با یکدیگر معیّت دارد.

«بر این مژده گر جان فشانم رواست».

۱- فلاسفه، اسماء حُسنیٰ را محدودو منحصر در الفاظی نظیر «رحیم، کریم، عزیز...» می‌دانند و صاحب «لمحات الٰهیّه» (طلاّ عی زنوزی) در کتاب خود اسماء حُسنیٰ را به تبعیّت از سابقین خود، در طیّ این نوع الفاظ (۹۹ یا بیشتر) بیان نموده است و حال آنکه مطلقاً ما اسماء حُسنیٰ را انوار قدس الهی می‌دانیم و ایشان را مظهر همهٔ صفات جمال و جلال خداوند می‌دانیم.

بخش یازدهم

طلیعهٔ ظهور قائم آل محمّد علیهم‌السلام

طلیعه ظهور قائم آل محمّد ﷺ

«يا جابِرُ، كَيْفَ بِكُمْ إِذا صاحَ النّاقُوسُ، وَكَبَسَ الْكابُوسُ، وَتَكَلَّمَ الْجامُوسُ فَعِنْدَ ذٰلِكَ عَجائِبُ، وَاَيُّ عَجائِبَ،

إِذا اَنارَ النّارُ بِاَرْضِ نَصيبَيْنِ، وَظَهَرَتْ رايَةُ الْعُثْمانِيَّةِ بِوادي سُودٍ، وَاضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ، وَغَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَصَبا كُلُّ قَوْمٍ إِلىٰ قَوْمٍ، وَاخْتَلَفَ الْمَقالاتُ، وَحُرِّكَتْ عَساكِرُ خُراسانَ، وَتُبِعَ شُعَيْبُ بْنُ صالِحِ التَّميميُّ مِنْ بَطْنِ طالِقانَ، وَبُويِعَ لِسَعيدِ السَّقُوسيِ بِخُوزِسْتانَ، وَعُقِدَتِ الرّايَةُ لِعَمالِيقِ كُرْدانَ، وَتَغَلَّبَتِ الْعَرَبُ عَلىٰ بِلادِ الْاَرْمَنِ وَالسَّقْلابِ، وَاَذْعَنَ هِرَقْلُ بِقُسْطَنْطِنِيَّةَ لِبَطارِقَةِ سُفْيانَ،

فَتَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُكَلِّمِ مُوسىٰ مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ، فَيَظْهَرُ هٰذا ظاهِرٌ مَكْشُوفٌ، وَمُعايَنٌ مَوْصُوفٌ،

اَلا وَكَمْ عَجائِبَ تَرَكْتُها، وَدَلائِلَ كَتَمْتُها لا اَجِدُ لَها حَمَلَةً.»

ای جابر، حال شما چگونه خواهد بود، وقتی که ناقوس به صدا درآید و هجوم آورنده؛ هجوم آوَرَد و گاومیش تکلّم نماید؟ پس در این هنگام عجایبی است و چه عجایبی.

وقتی آتش در نصیبین روشن شود و پرچم عثمانی در وادی سود آشکار گردد و بصره مضطرب شود و بعضی از مردم بر بعض دیگر غالب شوند و هر قومی به سوی قوم دیگری متمایل شود و مقاله‌ها مختلف گردد و لشکرهای خراسان حرکت کنند و شعیب پسر صالح تمیمی از سرزمین طالقان پیروی شود و در خوزستان برای سعید سقوسی بیعت گرفته شود و پرچم برای عمالقه کُردان منعقد گردد و عربها بر سرزمین ارمن و سقلاب چیره شوند و هرقل در قسطنطنیه از فرماندهان ارتش سفیان اطاعت کند.

پس در این هنگام متوقع ظهور تکلّم کنندهٔ با موسی بر کوه طور باشید. پس بطور

ظاهر و آشکارا هویدا می‌گردد؛ بطوری که دیده می‌شود و وصفش می‌کنند.
آگاه باشید چه بسیار عجایبی را که واگذاشتم و نشانه‌هایی را که کتمان کردم؛ زیرا کسانی که توانایی حمل [این اسرار] را داشته باشند نمی‌یابم.

صدای ناقوس

«اِذا صاحَ النّاقُوسُ، وَکَبَسَ الْکابُوسُ، وَتَکَلَّمَ الْجامُوسُ فَعِنْدَ ذٰلِکَ عَجائِبُ، وَاَیُّ عَجائِبَ،»

جناب علی عليه السلام در بخشهای گذشته، به قسمتی از اخبار آینده اشاره فرمودند. اکنون در این قسمت، آغاز انقلابات و اضطرابات شدیدی را بیان می‌فرمایند که متّصل به ظهور قائم آل محمّد عليه السلام است. در نتیجه می‌توان گفت: این انقلابات، طلیعه و مقدّمه‌ای برای ظهور حضرت ولی عصر عليه السلام می‌باشد.

اِذا صاحَ النّاقُوسُ:

در طی حدیثی، از علی عليه السلام سؤال می‌شود که آیا آهنگ ناقوس در موقع طنین خود حقایقی را هم بیان می‌کند؟ امام عليه السلام می‌فرماید: آری و عبارات زیر را که به صورت مسجّع است بیان می‌فرمایند. همین عبارات مسجّع باعث شد یکی از رهبانهای مسیحی مسلمان شود و بعد از استماع آنها، این گونه اظهار کند: «اِنّي وَجَدْتُ فِي الْکِتابِ اَنَّ في آخِرِ الْاَنْبِیاءِ مَنْ یُفَسِّرُ ما یَقُولُ النّاقُوسُ».

همانا من در کتاب دیده‌ام که در پی آخرین نفر از پیامبران، کسی می‌آید که آنچه ناقوس می‌گوید را تفسیر می‌کند.

اینک به متن حدیث علی عليه السلام در مورد صدای ناقوس توجه می‌کنیم:

«عَنِ الْحارِثِ الْاَعْوَرِ قالَ: بَیْنا اَنَا اَسیرُ مَعَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ عليه السلام فِي الْحیرَةِ اِذا نَحْنُ بِدَیْرانِيٍّ یَضْرِبُ النّاقُوسَ؟ قالَ: فَقالَ: عَلِيُّ بْنُ اَبي طالِبٍ عليه السلام: یا حارِثُ اَتَدْري ما یَقُولُ هٰذَا النّاقُوسُ قُلْتُ: اَللهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ عَمِّ رَسُولِهِ اَعْلَمُ. قالَ: اِنَّهُ یَضْرِبُ مَثَلَ الدُّنْیا وَخَرابِها وَیَقُولُ: لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حَقًّا حَقًّا صِدْقًا صِدْقًا اِنَّ الدُّنْیا قَدْ غَرَّتْنا وَشَغَلَتْنا وَاسْتَهْوَتْنا وَاسْتَغْوَتْنا یَابْنَ الدُّنْیا مَهْلاً مَهْلاً

یَابْنَ الدُّنْیا دَقًّا دَقًّا یَابْنَ الدُّنْیا جَمْعًا جَمْعًا تَفْنَی الدُّنْیا قَرْنًا قَرْنًا ما مِنْ یَوم یَمْضي عَنّا اِلّا اَوْهَنَ (اَوْهیٰ) مِنّا رُکْنًا قَدْ ضَیَّعْنا دارًا تَبْقیٰ وَاسْتَوْطَنّا دارًا تَفْنیٰ لَسْنا نَدْري ما فَرَّطْنا فیها اِلّا لَوْ قَدْ مُتْنا. قالَ الْحارِثُ: یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، اَلنَّصاریٰ یَعْلَمُونَ ذٰلِکَ؟ قالَ: لَوْ عَلِمُوا ذٰلِکَ لَما اتَّخَذُوا الْمَسیحَ اِلٰهًا مِنْ دُونِ اللهِ قالَ فَذَهَبْتُ اِلَی الدَّیْراني. فَقُلْتُ لَهُ: بِحَقِّ الْمَسیحِ عَلَیْکَ لَمّا ضَرَبْتَ بِالنّاقُوسِ عَلَی الْجِهَةِ الَّتي تَضْرِبُها قالَ: فَاَخَذَ یَضْرِبُ وَاَنَا اَقُولُ حَرْفًا حَرْفًا حَتّیٰ بَلَغَ اِلیٰ مَوْضِعِ اِلّا لَوْ قَدْ مُتْنا فَقالَ: بِحَقِّ نَبِیِّکُمْ مَنْ اَخْبَرَکُمْ بِهٰذا قُلْتُ: هٰذَا الرَّجُلُ الَّذي کانَ مَعي اَمْسِ فَقالَ وَهَلْ بَیْنَهُ وَبَیْنَ النَّبِيِّ مِنْ قَرابَةٍ قُلْتُ هُوَ ابْنُ عَمِّهِ قالَ: بِحَقِّ نَبِیِّکُمْ اَسَمِعَ هٰذا مِنْ نَبِیِّکُمْ قالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، فَاَسْلَمَ ثُمَّ قالَ لي وَاللهِ اِنّي وَجَدْتُ فِي التَّوْرٰیةِ اَنَّهُ یَکُونُ في آخِرِ الْاَنْبِیاءِ نَبِيٌّ وَهُوَ یُفَسِّرُ ما یَقُولُ النّاقُوسُ.»[۱]

حارث اعور گفت: هنگامی که با امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام در حیره راه می‌رفتیم، با یک راهب مسیحی مواجه شدیم که ناقوس می‌زد. علی علیه السلام فرمود: ای حارث، آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول و پسر عموی پیامبر داناترند. فرمود: همانا مَثَل دنیا و ویرانی آن را می‌نوازد و می‌گوید: به حقیقت و به راستی خدایی جز خدا یگانه نیست، همانا دنیا ما را فریب داده و به خود مشغول ساخته و هواها و امیال نفسانیش را برای ما زینت داده و گمراهمان کرده است. ای پسر دنیا، آرام گیر آرام، ای پسر دنیا بکوب، بکوب، ای پسر دنیا جمع کن جمع کن. دنیا قرن به قرن از بین می‌رود و فانی می‌شود، هیچ روزی از [عُمرِ] دنیا نمی‌گذرد مگر اینکه رکنی از [هستی] ما را سست می‌کند. محقّقاً ما سرای باقی (آخرت) را ضایع نمودیم و خانه فانی (دنیا) را وطن گرفتیم. نمی‌دانیم در دنیا چقدر تقصیر و کوتاهی کرده‌ایم، مگر زمانی که بمیریم.

حارث گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا نصارا خودشان این [معانی] را می‌دانند؟ فرمود: اگر این [معانی] را می‌دانستند، مسیح را در برابر خدا پرستش نمی‌کردند. حارث می‌گوید: من [فردای آن روز] به سوی راهب دیر نشین رفتم و به او گفتم: تو را به حق حضرت مسیح سوگند می‌دهم؛ همان گونه که [دیروز] می‌نواختی، ناقوس

۱- امالی صدوق، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، ح ۳

را بنواز. دیرانی شروع به نواختن کرد و من حرف به حرف [سخنان علی ؑ را] می‌گفتم تا اینکه به آخر رسید [یعنی به «لَوْقَدْ مُتْنا» مگر زمانی که بمیریم]. راهب گفت: تو را به حق پیغمبرتان سوگند، چه کسی این معانی را به تو خبر داده است؟ گفتم: همان مردی که دیروز با من بود. گفت: آیا بین او و بین پیامبر، قرابت و خویشاوندی هست؟ گفتم: او پسر عموی رسول خداست. گفت تو را به حق پیامبرتان سوگند می‌دهم، آیا این [معانی] را از پیامبر شنیده است؟ گفتم: آری. پس راهب مسلمان شد و به من گفت: به خدا سوگند، من در تورات دیده بودم که در پایان انبیا، پیامبری هست که آنچه را ناقوس می‌گوید تفسیر می‌کند.

با توجه به مضامین فوق، ما عقیده داریم که هنوز حقایقِ طنینِ آهنگ ناقوس، سایهٔ واقعی خود را بر سر بلاد مسیحی نینداخته است و در زمان ظهور قائم آل محمّد ؑ و آمدن مسیح و حضور ایشان در خدمت و رکاب امام زمان ؑ ، این طنین واقعیت خود را اعلام می‌کند و شاید مقارن قیام قائم ؑ افرادی در مسیحیت با مضامین و مفاهیم آهنگ ناقوس در عالم باطن خود آشنا شوند و چه بسا اینان مسیح را در خدمت امام زمان ؑ یاری دهند.

و شاید یکی از آثار وضعی و خارجی بیان جناب علی ؑ این باشد که در آینده، در همهٔ بلاد غرب، زمزمه و گرایش شدیدی به سوی تجرّد و معنویت و مسیح‌گرایی ایجاد شود و حالت زهد و بی رغبتی به دنیا و مادّی گرایی به صورت طوفانی، شدیداً همهٔ بلاد غرب را فرا گیرد.

در بحار الانوار مجلسی آمده است که عیسی ؑ با ۷۰ هزار ملک، خدمت امام زمان ؑ می‌رسد که به نظر ما، ظاهراً همان رجال بزرگ مسیحیت در طول تاریخ مسیحیت می‌باشند که به مقام فنا رسیده و لیاقت مصاحبت عیسی ؑ در خروج قائم آل محمّد ؑ پیدا کرده‌اند.

وَإِذا كَبَسَ الْكابُوسُ، وَتَكَلَّمَ الْجامُوسُ

در مورد این دو عبارت، ترجیح می‌دهیم که هیچگونه توضیحی داده نشود.

اِخبار از وقایع آینده

«اِذا اَثارَ النّارَ بِاَرْضِ نَصيبَيْنِ، وَظَهَرَتْ رايَةُ الْعُثْمانِيَّةِ بِوادي سُودٍ، وَاضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ، وَغَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَصَبا كُلُّ قَوْمٍ اِلىٰ قَوْمٍ، وَاخْتَلَفَ الْمَقالاتُ، وَحُرِّكَتْ عَساكِرُ خُراسانَ، وَتُبِعَ شُعَيْبُ بْنُ صالِحِ التَّميمِيُّ مِنْ بَطْنِ طالِقانَ، وَبُويِعَ لِسَعيدٍ السَّقُوسي بِخُوزِسْتانَ، وَعُقِدَتِ الرّايَةُ لِعَماليقِ كُرْدانَ، وَتَغَلَّبَتِ الْعَرَبُ عَلىٰ بِلادِ الْاَرْمَنِ وَالسَّقْلابِ، وَاَذْعَنَ هِرَقْلُ بِقُسْطَنْطَنِيَّةَ لِبَطارِقَةِ سُفْيانَ»

ذیلاً به مواردی از متن فوق به تفکیک اشاراتی می‌کنیم:

۱ـ اِذا اَثارَ النّارَ بِاَرْضِ نَصيبَيْنِ

نصیبین و سنجار[1]، دو منطقه یا دو شهر قدیمی است که در شمال عراق و ظاهراً بین عراق و ترکیه قرار دارد و قسمت اعظم آن کُردنشین می‌باشد. با این مقدّمات می‌توان گفت: شاید مراد از کلمهٔ «نار» آتش انقلاب و نهضت خاصّی باشد که در این منطقه ظاهر می‌شود و مانند آتش به شدّت و با سرعت زیاد، همهٔ اطراف خود را در بر می‌گیرد.

۲ـ ظَهَرَتْ رايَةُ الْعُثْمانِيَّةِ بِوادي سُودٍ

اوّلاً: ترکیه، قسمتی از دولت عثمانیه سابق بوده و دولت ترکیهٔ فعلی، جانشین دولت بزرگ عثمانی می‌باشد.

جنگهای دولت عثمانی را از یک طرف با مسیحیان و از طرف دیگر با ایران باید در تاریخ ملاحظه کرد؛ که البته باید گفته شود سلاطین صفویّه، دولت نیرومندی در مقابل دولت عثمانی بودند.

سران این دولت (عثمانی) سُنّی بوده و خود را از اخلاف خلفای اسلامی اموی و عباسی می‌دانستند. آنها تحت این عنوان چه کارهایی که در زمان خود نکردند.

ما نمی‌خواهیم در اینجا تاریخ دولت عثمانی و مخصوصاً صلاح الدین ایوبی‌ها را

---

۱ – اسم «سنجار» شاید بعداً عوض شده باشد؛ همچنین در سفرنامهٔ ابن بطوطه نام نصیبین و گذر وی از این شهر منعکس است.

متذکّر شویم، اما قابل تذکر است که بدانیم سلاطین صفوی و مخصوصاً شاه طهماسب و سلاطین اولیهٔ سلسلهٔ صفوی، به شدّت در مقابل پیشرفتهای دولت عثمانی قد علم نمودند. حتّی اغلب کارها و بناهای دولت عثمانی را در اصفهان تقلید کرده و از این طریق نیز بر آنها برتری جستند. ساختمان عالی قاپو ـ علیرغم بناهای اسلامی ـ کاملاً به تقلید عثمانیها در اصفهان ساخته شده است.

از آن طرف هم عثمانیها، کلمهٔ شاه و پادشاه را از فارسی گرفته، به صورت «پاشا» در دولت خود به کار بردند. (مثل محمّد پاشا و علی پاشا و...)

ثانیاً: در عرب، سرزمینهای سوریه و شامات و حتی قسمتی از لبنان را که در اغلب ماههای سال در زیر پوششی از گیاهان و درختان سرسبز قرار دارد «وادی سود» می‌نامند. برای ما نیز بطور تحقیقی و دقیق روشن نیست که فرمایش جناب علی﷣ راجع به وادی سود معطوف به چه نقطه‌ای است. ولی از اینکه شعله آتش در نصیبین برافروخته می‌گردد و متعاقب آن رایات عثمانیه در وادی سود ظاهر می‌شود، شاید گزافه نباشد اگر بگوییم که این رایات عثمانیه، برای مقابله و جلوگیری از انتشار و احتراق نار نصیبین ظاهر می‌گردد.

ثالثاً: مطمئناً باید گفته شود که منظور از رایتِ دولت عثمانیه، سلاطین عثمانی متذکّر در فوق نبوده و این «رایت عثمانیه» شاید در خطبه اشاره به دولت جدیدی است که توسط فرد یا افرادی از اعقاب عثمان خلیفهٔ سوم در مناطق فوق تشکیل خواهد شد.

کلمهٔ «رایت» که جمع آن «رایات» است، غالباً در اصطلاحات معصومین﷨ به معنی یک دستهٔ متشکّل هم عقیده و هم فکر می‌باشند که همگی تحت یک پرچم و یک رایت جمع شده‌اند.

در جاهلیت، حمل رایت برای شناسایی هر دسته یا جمعیّتی متداول بود بطوری که در غزوه بدر نوشته‌اند رایت رسول خداﷺ بیضاء (سفید) و رایت علی﷣ خضراء (سبز) و رنگ رایات دسته‌های مخالف نیز در تاریخ عرب آمده است که از ذکر آن می‌گذریم.

در اینجا برای آشنایی بیشتر شما با کلمهٔ «رایت»، حدیثی را از رسول خداﷺ نقل می‌نماییم:

«عَنْ اَبي ذَرٍّ قالَ: لَمّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: تَرِدُ عَلَيَّ اُمَّتي يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلىٰ خَمْسِ راياتٍ: فَرايَةٌ مَعَ عِجْلِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَأَسْأَلُهُمْ ما فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدي؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَحَرَّفْناهُ وَنَبَذْناهُ وَراءَ ظُهُورِنا، وَالْاَصْغَرُ فَعادَيْناهُ وَ اَبْغَضْناهُ وَ ظَلَمْناهُ، فَأَقُولُ: رُدُّوا اِلَى النّارِ ظِماءً[1] مُظْمِئينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُكُمْ؛ ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رايَةٌ مَعَ فِرْعَوْنَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَأَقُولُ: ما فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدي؟ فَيَقُولُونَ؛ اَمَّا الْاَكْبَرُ فَحَرَّفْناهُ وَمَزَّقْناهُ وَ خالَفْناهُ وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَعادَيْناهُ وَ قاتَلْناهُ، فَأَقُولُ: رُدُّوا اِلَى النّارِ ظِماءً مُظْمِئينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُكُمْ، ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رايَةٌ مَعَ سامِرِيِّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ، فَأَقُولُ لَهُمْ: ما فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدي؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَعَصَيْناهُ وَ تَرَكْناهُ وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَخَذَلْناهُ وَ ضَيَّعْناهُ، فَأَقُولُ: رُدُّوا اِلَى النّارِ ظِماءً مُظْمِئينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُكُمْ؛ ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رايَةُ ذِي الثُّدَيَّةِ مَعَ اَوَّلِ الْخَوارِجِ وَ آخِرِهِمْ فَأَسْأَلُهُمْ: ما فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدي؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَمَزَّقْناهُ وَبَرِئْنا مِنْهُ وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَقاتَلْناهُ وَ قَتَلْناهُ، فَأَقُولُ: رُدُّوا اِلَى النّارِ ظِماءً مُظْمِئينَ مُسْوَدَّةً وُجُوهُكُمْ؛ ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رايَةٌ مَعَ اِمامِ الْمُتَّقينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ وَ قائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمينَ فَأَقُولُ لَهُمْ: ما ذا فَعَلْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدي؟ فَيَقُولُونَ: اَمَّا الْاَكْبَرُ فَاتَّبَعْناهُ وَ اَطَعْناهُ وَ اَمَّا الْاَصْغَرُ فَأَحْبَبْناهُ وَوالَيْناهُ وَوازَرْناهُ وَنَصَرْناهُ حَتّىٰ اُهْرِيقَتْ فيهِمْ دِماؤُنا، فَأَقُولُ: رُدُّوا اِلَى الْجَنَّةِ رِواءً مَرْوِيّينَ مُبْيَضَّةً وُجُوهُكُمْ ثُمَّ تَلا رَسُولُ اللهِ ﷺ «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» اِلىٰ قَوْلِهِ «فَفي رَحْمَةِ اللهِ هُمْ فيها خالِدُونَ».[2]

ابوذر گفت: وقتی آیهٔ شریفه «در روز قیامت چهره‌هایی سفید و نورانی و چهره‌هایی سیاه خواهد شد» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت، امت من با پنج پرچم بر من وارد می‌شوند.

۱ـ پرچمی با گوسالهٔ این امت (ابوبکر) است. از آنها می‌پرسم با دو امانت گرانبهای بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و به آن بی‌اعتنایی نموده و پشت سرمان انداختیم. اما ثقل اصغر را دشمن داشتیم و نسبت به

۱- «ظِماء» جمع «ظمآن» و به معنی «تشنگان» است. در این حدیث منظور همان سران معارض با ائمه هدی ﷺ هستند. اینها گذشته از اینکه خودشان تشنه هستند و به «ماء معین» (معارف اهل بیت ﷺ) نرسیده‌اند، شاگردان و مریدان بدبختشان را نیز پیوسته تشنه نگه می‌دارند و نمی‌توانند آنها را از «منهل رویّ» یعنی سرچشمه‌های پر آن علوم اهل بیت سیراب نمایند.

۲- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۴۶ و ۳۴۷

آن بغض ورزیدیم و به او ظلم کردیم. آنگاه من به آنها می‌گویم: باز گردید به سوی آتش در حالی که تشنه و تشنه کننده و سیه رو هستید.

۲ـ پرچمی با فرعون این امت (عُمَر) بر من وارد می‌شود. می‌گویم با دو ثقل و امانت گرانبهای بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: ثقل اکبر را تحریف کردیم، پاره پاره نمودیم و با آن مخالفت کردیم و ثقل اصغر را دشمن داشتیم و با او مقاتله نمودیم. آنگاه من به آنها می‌گویم به سوی آتش باز گردید در حالی‌که تشنه و تشنه کننده و سیه رو هستید.

۳ـ پرچمی با سامری این امت (عثمان) بر من وارد می‌شود و من به آنها می‌گویم با دو ثقل و امانت گرانبهای بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: ثقل اکبر را عصیان نموده و آن را واگذاشتیم و اما ثقل اصغر را خوار کردیم و ضایع نمودیم. آنگاه من به آنها می‌گویم به سوی آتش باز گردید در حالی که تشنه و تشنه کننده و سیه رو هستید.

۴ـ پرچم ذو الثدیّه همراه با اولین و آخرین خوارج بر من وارد می‌شود و من از آنها سؤال می‌کنم با دو ثقل و امانت گرانبهای بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: ثقل اکبر را پاره پاره کرده و از آن بیزاری جستیم و با ثقل اصغر جنگ کردیم و او را به قتل رساندیم. آنگاه من به آنها می‌گویم: به سوی آتش باز گردید در حالی که تشنه و تشنه کننده و سیه رو هستید.

۵ـ سرانجام پرچمی با امام متّقین و سید وصیّین و پیشوای رو سفیدان و وصی رسول خداوند عالم بر من وارد می‌شود. من به آنها می‌گویم با دو امانت گرانبهای بعد از من چه کردید؟ می‌گویند: از ثقل اکبر تبعیّت نمودیم و آن را اطاعت کردیم و ثقل اصغر را دوست داشتیم و ولایتش را پذیرفتیم و او را کمک کرده و یاری نمودیم تا اینکه در راه آنها خونهای ما ریخته شد. آنگاه من به آنها می‌گویم: به سوی بهشت بازگردید در حالی که سیراب و رو سفید هستید.

سپس رسول خدا ﷺ این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «روزی که در آن چهره‌هایی سفید و نورانی و چهره‌هایی سیاه گردد» تا آنجا که می‌فرماید: «پس آنها در رحمت خداوند جاودان خواهند بود.»

۳ـ وَاضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ

معنی عبارت امام ؑ کاملاً روشن است. ظاهراً در تعاقب فتنهٔ نصیبین و ظهور پرچم عثمانی در وادی سود، سرانجام بصره نیز به صورت ناآرام درآمده که به این ناآرامی‌ها در شمارهٔ ۴ اشاره‌ای می‌شود. اما بی‌مناسبت نیست که مختصری هم درباره بصره بگوییم:

با کلمهٔ بصره در خطب جناب علی ؑ تا حدودی آشنا هستیم. از جمله اینکه در خلافت ظاهری مولی امیرالمؤمنین و پس از فراغت از جنگ جمل، جناب ایشان به بصره تشریف فرما می‌شوند. علت این تشریف فرمایی، پس از جنگ جمل به بصره، داستان شیرین و پر معنایی دارد که یکی از علل آن، رفتن عایشه و سران مخالفین جنگ جمل، نظیر عبدالله بن زبیر خواهرزاده عایشه و همراهان او به بصره می‌باشد. آنان پس از جنگ، رخت به بصره کشیده و در منزل مخصوصی که باید در تاریخ جنگ جمل دیده شود، بطور موقت سکونت گزیدند.

در این رابطه، اعثم کوفی در فتوح البلدان نقل می‌کند:

«پس از خاتمهٔ جنگ، علی ؑ به استر مخصوص رسول خدا ﷺ (دُلدُل) سوار شد و در بصره به طرف خانه‌ای که عایشه موقتاً در آنجا بود حرکت نمود و پس از استیذان، وارد آن منزل گردید.

امیرالمؤمنین ؑ عایشه را دید که با عده‌ای از زنان بصره دور هم نشسته و گریه وزاری می‌کنند. در آن هنگام صفیه دختر حارث ثقفی و چند تن دیگر از زنان به علی ؑ رو کرده و چنین گفتند: یا علی، تو عزیزان و دوستان ما را کشتی، جمعیت ما را از هم پاشیدی، خدا فرزندان تو را یتیم کند؛ چنانکه تو فرزندان عبدالله خلف را یتیم نمودی و چشم ما را در فقدان آنها گریان ساختی.

امیرالمؤمنین ؑ صفیه را شناخت و در جوابش فرمود: صفیه، من تو را در این عداوت و دشمنی ملامت نمی‌کنم؛ زیرا در جنگ بدر جدّ و نیایت، و در جنگ احد عمویت را کشتم و اینک شوهر تو را در این جنگ به قتل رسانیدم و اگر من کشندهٔ عزیزان و دوستانت بودم، همه آنان را که در این خانه جمع‌اند به قتل می‌رساندم.

سپس امیر مؤمنان ؑ به عایشه فرمود: عایشه، چرا سگانت را از من دور

نمی‌سازی؟ بدان اگر من طالب سلامتی و خیر مردم نبودم، همین الان می‌توانستم کسانی را که در این خانه خود را پنهان ساخته‌اند بیرون کنم و یک یک آنان را گردن بزنم.[۱]

اعثم می‌گوید: در اینجا عایشه و سایر زنان ساکت شدند و قدرت و یارای سخن گفتن از همهٔ آنان سلب گردید. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام عایشه را مخاطب قرار داده و چنین توبیخ نمود: ای عایشه، خداوند تو را دستور داده بود که در خانه خود بنشینی و خود را از بیگانگان مستور و محفوظ بداری. اما تو با امر پروردگار بزرگ مخالفت نموده و دست به خون مسلمانان آلودی. مردم را بر ضدّ من شوراندی و از راه ظلم، جنگ بزرگی را علیه من به وجود آوردی؛ در صورتی که تو و خاندانت به وسیلهٔ ما به عزّت و شرف نائل گشته‌اید و به وسیلهٔ ما خاندان بود که تو «ام المؤمنین» شدی.»[۲]

سپس جناب علی علیه‌السلام در بصره خطبه‌ای را ایراد می‌فرمایند و در آن خطبه برای بصره، چهار مرحلهٔ بزرگ را در طول تاریخ تا قیام قائم علیه‌السلام بیان می‌فرمایند. منظور ایشان این است که شهر بصره و اهالی آن از زمان جناب علی علیه‌السلام و جنگ جمل که اوّلین مرحلهٔ آن است، سه مرحلهٔ تاریخی دیگری پیش روی خود خواهد داشت که مجموعاً چهار مرحله می‌شود.

علی علیه‌السلام در این خطبه، چهار مرحلهٔ مذکور را به صورت زیر بیان می‌فرمایند:

«یٰا اَهْلَ الْبَصْرَةِ یٰا اَهْلَ الْمُؤْتَفِکَةِ وَ ائْتَفَکَتْ بِاَهْلِهٰا ثَلاٰثًا وَ عَلَی اللهِ تَمٰامُ الرّٰابِعَةِ.»

۴ـ وَ غَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

چنانچه بخواهیم این عبارت را تنها در مورد بصره در نظر بگیریم، ظاهراً در حق مطالب عالیهٔ جناب علی علیه‌السلام کوتاهی کرده‌ایم؛ زیرا مضمون این عبارت و حتّی عبارات ۵ و ۶ را نیز می‌توان به نحوی در عبارت «وَ اضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ» مستتر و مندرج دانست.

۵ـ وَ صَبٰا کُلُّ قَوْمٍ اِلیٰ قَوْمٍ

این عبارت یعنی هر قومی به سوی قوم دیگر تمایل حاصل می‌نماید. این تمایل،

۱- عبدالله بن زبیر و مروان و دیگران در آن خانه پنهان بودند.

۲- «عایشه در دوران علی علیه‌السلام»، ص ۲۲۷

بناچار بر مبنای سنخیتها و عوامل زیادی صورت می‌گیرد که قابل ذکر نیست. البته تاریخ جنگ بین الملل اوّل و دوم، این موضوع را روشن می‌کند که به چه نحو بعضی از اقوام به سوی اقوام دیگر در دولتهای مختلف تمایل حاصل نموده و در یک جناح درمی‌آیند. این تمایلها و این غلبه‌ها (و غلب بعضهم بعضًا) همیشه به یک شکل پدیدار نشده و به حیات خود ادامه نمی‌دهد.

بنابراین، تمایلها و غلبه‌ها در هر زمان، از یک طرف طبق مقتضیات آن زمان و مکان و گذشته و آیندهٔ هر منطقه، و از طرف دیگر طبق مشیّت و قضای الهی انجام می‌گیرد که خارج از هرگونه پیشگویی و اتّخاذ رویه از سنتهای گذشتهٔ تاریخ جهان می‌باشد.

۶ـ وَاخْتَلَفَتِ الْمَقَالَاتُ

برای توضیح این قسمت باید مقدّمه گونه‌ای را متذکر شویم.

جناب علی عليه السلام در این خطبه، جهان خلقت را از ابتدا تا انتها از بُعدِ قبض و بسط مقالهٔ توحید و کمّ و کیف آن و گسترش آن بیان فرموده‌اند، در صورتی که در خطب نادرهٔ دیگر همین مسأله را از ابعاد دیگری مطرح نموده‌اند. نیز روایاتی هم که از معصومین عليهم السلام رسیده است بدین گونه می‌باشد.

مثلاً درباره اخبار آخر الزّمان و علائم ظهور، از معصومین عليهم السلام سؤالاتی شده و پاسخهایی داده شده است که در کتابهایی نظیر: غیبت نعمانی و غیبت طوسی، نجم الثاقب، الزام الناصب و... جمع‌آوری گردیده است. امّا مؤلفین این کتب در تجزیه و تحلیل این احادیث که امام معصوم عليه السلام از چه بُعدی و از چه نقطه نظری روی یک حدیث تکیه می‌کند، هیچگونه بررسی ننموده‌اند. در حالی که وقتی درباره همین مسأله سائل دیگری سؤال می‌نماید، می‌بینیم نکاتی از همان حدیث اوّل منتها به نحو دیگر و با دید دیگر و بُعد جدیدی از امام معصوم اظهار می‌گردد.

با ذکر این مطالب، در پی آنیم که بگوییم: جناب علی عليه السلام در این خطبه (تطنجیه) همواره چگونگی مقالهٔ حمد و گسترش بال و پر این مقاله و اینکه در هر عصر و نزد هر قوم چگونه این بال و پر قبض و یا بسط داده می‌شود را بیان می‌فرمایند.

پس در عبارت: «وَاخْتَلَفَتِ الْمَقَالَاتُ» در درجهٔ اوّل این مقصد استنباط می‌شود که این اختلاف باید در مقالهٔ توحیدی یا مقالهٔ انبیا، با مقالهٔ دشمنان انبیا باشد.

در حدیث مفضّل بن عمر از امام ششم علیه‌السلام که ما به آن در چندین مورد اشاره کرده‌ایم، سخن از تشریف فرمایی جناب ولی عصر علیه‌السلام و اولیا و نقبای ایشان است که همگی اصحاب یمین هستند و در مقابل، سخن از عثمان بن عَنبسه و دجّال و دجّالیان است که طرفداران مکتب مخالفین انبیا می‌باشند. در آنجا نیز، این دوگانگی به نحو بارز و چشمگیری دیده می‌شود.

۷ـ وَ حُرِّكَتْ عَساكِرُ خُراسانَ

این عبارت نیز در ظاهر حاکی از حرکت لشکرهایی از خراسان است که شاید بتوان گفت یک حرکت مذهبی در ادامه اختلافاتی است که در مقاله توحید به وجود می‌آید. حال در این عبارت اگر بخواهیم مسأله حرکت سید حسنی را ـ که در خطبهٔ مفضّل به خوبی دیده می‌شود ـ استخراج نموده و با این عبارت تطبیق کنیم، شاید راه خطا پیموده باشیم. بهتر همان است که توضیح و تطبیق بیشتر این قسمتها را در آیندهٔ نزدیک به ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام جستجو نماییم و به آیندگان واگذاریم.

۸ـ وَ تُبِعَ شُعَيبُ بْنُ صالِحِ التَّميميُّ مِنْ بَطْنِ طالِقانَ

از سیصد و سیزده تن رجال ولی عصر علیه‌السلام، ۲۴ نفر آنها از طالقان می‌باشند، حال این طالقان همین طالقان در شمال غرب تهران (بین تهران و قزوین) است یا جای دیگر، در همهٔ این موارد، سخن قطعی و بی محابا گفتن، جز بر جهل و پیش‌داوری نمودن، بر چیز دیگر حمل نمی‌شود. اما با در نظر گرفتن دیگر فرمایشات جناب علی علیه‌السلام می‌توان گفت که طالقان منطقه وسیعی بین نیشابور و دامغان تا تهران کنونی است.

به هر حال، به همین مختصر اکتفا نموده تا تدریجاً زمان به پیش رفته و روزی بیاید که شعیب بن صالح التمیمی از صلب پدر و رحم مادر قدم به این جهان نهد.

۹ـ وَبُويِعَ لِسَعيدٍ السَّقُوسِيِّ بِخُوزِسْتانَ

در این عبارت، سخن از بیعتی است که اگر در مکتب انوار قدس الهی علیه‌السلام باشد، صحیح و ممدوح و چنانچه نباشد، مذموم است. ما در گذشته به اختصار دربارهٔ «بیعت» سخن گفته‌ایم.

۱۰ـ وَعُقِدَتِ الرّايَةُ لِعَمالِيقِ كُرْدانَ

در اینجا سخن از انعقاد، تکوین و تشکیل رایت و پرچم برای کُردان در میان است، و شاید به دولت مستقلی نیز برای آنان اشاره دارد. از این عبارت، تنها یک بُعد آن را در نظر می‌گیریم و آن اینکه، از هم اکنون که کردها به خیال استقلال افتاده‌اند، و شاید از بعد از جنگ جهانی دوم که بعضی از فرنگ رفته‌های کُرد در پاریس و انگلستان خیال استقلال کُرد را در سر پرورانده و مطبوعاتی نیز کم و بیش انتشار داده‌اند، همهٔ این اقدامات طلیعه‌ای برای استقلال کُرد باشد.

بد نیست بدانیم، بعد از جنگ جهانی دوم، شمارهٔ کُردان و اکراد ۹/۰۰۰/۰۰۰ نفر و اکنون قریب ۲۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر و بیشتر است که در غرب ایران و عراق و ترکیه، و قسمتی از آذربایجان شوروی (خیلی کم) و سوریه سکونت دارند.

نکته قابل توجه اینکه در عبارت فوق «عمالیق کُردان» گفته شده و مستقلاً به «کردان» اشاره نشده است. عمالیق یا عمالقه[۱] و عمالِیق قومی از فرزندان عملیق از اولاد لاودبن سام بن نوح هستند.[۲] بنابراین، عمالیق کُردان تنها شامل دسته‌ای از کُردان می‌شود که خصوصیاتشان در کلمهٔ عمالیق خلاصه شده است.

۱۱ـ وَتَغَلَّبَتِ الْعَرَبُ عَلىٰ بِلادِ الْاَرْمَنِ وَالسَّقْلابِ

یعنی عرب بر شهرهای ارمنستان و سقلاب[۳] که محل قوم «اسلاو» می‌باشد، غلبه

۱- قوم عمالقه (عمالیق) به طوایفی از عربان قدیم «بائده» گفته شده است که در مناطق شمالی حجاز و تهامه به سر می‌بردند و تا حدود شبه جزیره سینا پراکنده شده بودند، وجه تسمیه آنها به این عنوان و ریشه واژه عمالقه یا عمالیق درست معلوم نیست. بیشتر محقّقان گفته‌اند که: عمالقه، نام قبیله‌ای از عرب بوده که در نزدیکیهای خلیج عقبه و حدود شمالی آن به سر می‌برده‌اند؛ زیرا که این نام را یهودیان فلسطین که نزدیک آن ناحیه بودند، در تورات به آنها اطلاق کرده‌اند. اصل این واژه در زبان بابلی مالیق یا مالوک و مالوق بوده که اهل تورات، پیشاوند «عم» را که به معنی امت و طایفه است به اول آن افزوده‌اند و آن را «عم مالیق» یا «عم مالوق» خوانده‌اند. بعدها این نام در زبان عرب به صورت «عمالقه ـ عمالیق» درآمد که آن را بر طایفهٔ بزرگی از عربان بائده اطلاق کرده‌اند که در حدود شمال غربی شبه جزیره عربستان پراکنده بودند. در ازمنه دورتر، یعنی از حدود قرن ۲۵ پیش از میلاد به بعد، گروههایی از عمالقه مذکور به خارج از عربستان رفتند؛ از این رو طوایف سامی (که به سرزمین بین النهرین عراق) و شبه جزیره سینا و مصر رفتند از عمالقه شمرده شده‌اند. (کتاب بتهای عرب، ترجمه کتاب الأصنام، ابن کلبی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳)

۲- تاریخ انبیا، ص ۲۶۵

۳- سقلاب یا صقلاب، در زبانهای اسلاوی Eslav، کشور و مردم چک و اسلواکی و یوگسلاوی سابق هستند. (فرهنگ معین).

می‌یابد. قوم «اسلاو» امروزه در چک و اسلواکی و یوگسلاوی سابق، و قسمتی از لهستان و اُکراین پراکنده هستند.

۱۲ـ وَاَذعَنَ هِرَقِلُ بِقُسطَنطَنِیَّةَ لِبِطارَقَةِ سُفیانَ

قسطنطنیه، همان اسلامبول (استانبول) کنونی است و عبارت فوق نشان می‌دهد که اوّلاً، مالک قسطنطنیّه در آن زمان «هرقل» است که از اسامی رومی می‌باشد. در تاریخ دیده می‌شود که در گذشته، هرقل و هراقله نام برخی از پادشاهان روم (منظور روم شرقی و یا آسیای صغیر که در حال حاضر قسمت اروپایی ترکیه می‌باشد) بوده است.

ثانیاً، در کشمکشی که بین هرقل (که شاید نام سرداری هم در قسطنطنیه باشد) و بطارقه[1] روی می‌دهد، در این برخورد، وی تسلیم و منقاد عقاید بطارقه می‌شود. بطارقه یا بطاریه در کتب لغت، جزئی از قبیلۀ بنی عبس معرفی شده است.

تذکّر:

ما در دوازده قسمت فوق، هیچگونه ابرام و اطمینان کافی و اصرار زیاد نداریم که اظهاراتمان صحیح باشد ولی برای اینکه این قسمت از خطبه ناقص نماند؛ به شرح مختصری از آن کفایت شد. البته در بخشهای آیندۀ همین خطبه مجدّداً علی علیه‌السلام از اسامی جدیدی نام می‌برند که این اسامی در همۀ معجم‌ها نظیر معجم القبائل‌ها و معجم البلدانهای عرب ناشناخته است. لذا ما هم تنها به نقل عبارت خطبه اکتفا می‌نماییم.

ظهور مکلّم موسی علیه‌السلام

«فَتَوَقَّعُوا ظُهورَ مُکَلِّمِ مُوسیٰ مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَی الطُّورِ، فَیَظْهَرُ هٰذا ظاهِرٌ مَکْشُوفٌ، وَمُعایَنٌ مَوْصُوفٌ، اَلا وَکَمْ عَجائِبَ تَرَکْتُها، وَدَلائِلَ کَتَمْتُها لا اَجِدُ لَها حَمَلَةً.»

۱ـ بطارقه، جمع «بطریق»، منظور فرماندهان ارتش و یا کشیشان می‌باشد.

جناب علی عليه السلام پس‌از ذکردوازده مورد و دوازده حادثهٔ کوچک و بزرگ که به‌صورت: تمایل اقوام به یکدیگر، اختلاف مقالات، تحرّک عساکر خراسان، غلبهٔ بعضی از اقوام بر بعضی دیگر، نمونه‌هایی از تبعیّت‌ها و بیعت‌ها، تشکیل رایت کُردان، غلبهٔ عرب بر بلاد ارمن و سقلاب، شکست مکتب فکری هرقل (اذعن) و... نام می‌برند و آنرا طلیعه‌ای برای ظهور ولی عصر عليه السلام می‌دانند؛ با عبارت: «فَتَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُكَلِّمِ مُوسىٰ مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ» به آن دوازده مورد پاسخ می‌فرمایند. ما این قسمت را طی ذکر قسمتی از آیاتی که دربارهٔ موسی عليه السلام در قرآن مجید آمده است بیان می‌کنیم.

قرآن مجید دربارهٔ موسی عليه السلام، پس از خداحافظی وی با شعیب و اختتام و اتمام ده سالی[1] که در خدمت شعیب بود، می‌فرماید:

﴿فَلَمّا قَضىٰ مُوسىٰ الْاَجَلَ وَسارَ بِاَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً قالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنّي آنَسْتُ ناراً لَعَلّي آتيكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ○ فَلَمّا اَتيٰها نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يا مُوسىٰ اِنّي اَنَا اللهُ رَبُّ الْعالَمينَ ○﴾ (قصص - ۲۹ و ۳۰)

«وقتی موسی مدت [خدمتگذاریش به شعیب] را به پایان رسانید و با خانواده‌اش روانه شد [در بین راه] از کنار کوه، آتشی را مشاهده نمود و به خانواده‌اش گفت: درنگ نمایید. همانا من آتشی را مشاهده می‌کنم؛ شاید خبری از آن بیاورم یا پاره‌ای از آتش برگیرم تا گرم شوید. اما وقتی نزد آتش آمد، از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک، از درخت ندایی رسید: ای موسی، به راستی منم الله، خداوند جهانیان»

در این آیه، منادی و مکلّم موسی بطور وضوح بیان نشده است که کیست، امّا برای تتمیم این قسمت می‌توانیم با استفاده از آیات دیگر بیان کنیم که در آیهٔ فوق، مکلّم موسی، جناب علی عليه السلام است. بطوری که خود ایشان نیز در عبارات بعدی این خطبه می‌فرماید: «اَنَا صاحِبُ الطُّورِ يَوْمَ التَّجَلّي لِمُوسَى بْنِ عِمْرانَ... اَنَا ذٰلِكَ النُّورُ الظّاهِرُ...»

حال می‌خواهیم بدانیم ظهور و توقع آمدن مکلّم موسی، در چه وقت انجام می‌پذیرد؟

۱- شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد	که هشت سال به جان خدمت شعیب کند
امام معصوم عليه السلام می‌فرماید ده سال.

این قسمت را حدیث مفضّل بن عمر، بسیار صریح و واضح به ما ارائه می‌دهد. برای فهم این مقصد، ناچاریم قسمتی از این حدیث را در اینجا نقل کنیم.

در این حدیث، جناب امام صادق ﷺ اظهار می‌نمایند که پس از رجعت حسینی، جناب صدّیق اکبر، علیّ مرتضی ﷺ خروج می‌فرمایند: «**ثُمَّ یَخْرُجُ الصِّدّیقُ الْاَکْبَرُ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ ﷺ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَ یُنْصَبُ لَهُ الْقُبَّةُ بِالنَّجَفِ، وَ یُقامُ اَرْکانُها، رُکْنٌ بِالنَّجَفِ، وَرُکْنٌ بِهَجَرٍ، وَرُکْنٌ بِصَفا، وَرُکْنٌ بِاَرْضِ طَیْبَةَ لَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلیٰ مَصابیحِها...**»

سپس صدّیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ خروج می‌فرماید. قبّه و بارگاهی که در نجف برای ایشان برپا می‌شود؛ یک رکنش در نجف، یک رکن در هجر، رکن دیگر آن در صفا و یک رکن نیز در سرزمین طیبه است و گویی هم اکنون چراغهایش را می‌نگرم.

توجّه:

نکتهٔ قابل توجهی که در عبارات فوق مشاهده می‌شود، نصب قُبّه‌ای است که برای جناب علی ﷺ برپا می‌گردد و امام ششم ﷺ هم حدود و ابعاد آن را معیّن نموده و مانند جدّش علی ﷺ به صورت: «کأنّی انظر الی مصابیحها» چگونگی عظمت این قبّه (سراپرده) را از هر جهت و از نقطه نظر روشنایی و نصب چراغهای آن بیان می‌فرمایند.

در این مورد، پس از نصب قُبّه برای صدّیق اکبر جناب علی ﷺ، امام ششم اشاره‌ای نمی‌فرمایند که علیّ بن ابی‌طالب ﷺ به چه نحو از این قُبّه بهره‌برداری و استفاده می‌نمایند. اما بلافاصله پس از آنکه ابعاد و خصوصیّات قُبّه را معین نموده اظهار می‌فرمایند: «**ثُمَّ یَخْرُجُ السَّیِّدُ الْاَکْبَرُ**» یعنی پس از آن، رسول خدا ﷺ تشریف می‌آورند و مجدّداً از قُبّه سابق الذّکر در ارتباط با رسول خدا ﷺ هیچ سخنی به میان نمی‌آورند.

آنگاه خطبه پس از ذکر این مقدّمات از تشریف فرمایی حضرت زهرا ﷺ خدمت پدر بزرگوارش نام می‌برد که ایشان از عمَر و ابوبکر و ماجراهایی که پس از رحلت رسول خدا ﷺ صورت گرفته است به آن حضرت شکایت می‌نماید که عین عبارت را در اینجا نقل می‌نماییم:

«ثُمَّ تَبتَدِئُ فاطِمَةُ عليها السلام وَ تَشكُوا ما نالَها مِنَ اَبي‌بَكرٍ وَعُمَرَ وَاَخذِ فَدَكٍ مِنها...»

سپس حضرت فاطمه عليها السلام شروع می‌کند و از آنچه از ناحیه ابوبکر و عمَر به ایشان رسیده، به پیامبر شکایت می‌کند. همچنین از اینکه فدک را غصب کردند و از او به ناحق گرفتند شکوه می‌نماید.

در اینجا هم از اینکه رسول خدا ﷺ پس از استماع اظهارات حضرت زهرا عليها السلام چه عکس‌العملی می‌فرمایند، خطبه ساکت است.

به هر حال، جناب علی عليه السلام در ادامه عبارت: «فَتَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُكَلِّمِ مُوسىٰ مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ» می‌فرماید: «فَيَظهَرُ هٰذا ظاهِرٌ مَكشُوفٌ، وَمُعايَنٌ مَوصُوفٌ» که از ظهور وجود مبارک خودش بطور وضوح اِخبار می‌فرمایند. آنگاه در خاتمه، اضافه می‌نمایند: «اَلا وَكَم عَجائِبَ تَرَكتُها، وَدَلائِلَ كَتَمتُها لا اَجِدُ لَها حَمَلَةً»

از عبارت اخیر، فهمیده می‌شود که چون جناب علی عليه السلام برای مطالب خود «حَمَله‌ای» نمی‌یابند، سخن را کوتاه می‌فرمایند. ناگفته نماند که این «حَمَله» همان حَمَلۀ علمی هستند که در حدیث کمیل بن زیاد به صورت: «عالم ربّانی» به آن اشاره شده است. در طی این حدیث، جناب علی عليه السلام می‌فرمایند: «اِنَّ هٰهُنا لَعِلماً جَمّاً لَو اَصَبتُ لَهُ حَمَلَةً»[1]

به هر حال عبارت: «وَدَلائِلَ كَتَمتُها لا اَجِدُ لَها حَمَلَةً» به ما می‌آموزد که **اوّلاً**: این خطبه (خطبۀ تطنجیه) و نظایر آن، نباید بطور مشروح و مبسوط شرح داده شود؛ زیرا حمله‌ای برای آن نیست.

ثانیاً: کسانی که با همۀ این مقدّمات (دیگر فرمایشات جناب علی عليه السلام) دست به شرح خطبی نظیر خطبۀ «تطنجیه» می‌زنند، باید خیلی مراقب باشند که خدای نکرده، زحمات آنان موجب بُعد ایتام آل محمّد از رحمت خدا نگردد. لذا ما این روش را در سراسر این کتاب و دیگر کتابهای خود، حتی الامکان رعایت نموده‌ایم. در بخش‌های بعدی نیز ان‌شاءالله این مقصد رعایت خواهد شد.

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شمارۀ ۱۳۹

بخش دوازدهم

اسامی علی عليه السلام
در امّتهای مختلف

اسامی علی ؑ در امّتهای مختلف

«اَنَا صاحِبُ اِبْلیسَ بِالسُّجُودِ وَمُعَذِّبُهُ، وَاَنَا مُعَذِّبُ جُنُودِهِ عِنْدَ التَّکَبُّرِ مِنَ السُّجُودِ، وَاَنَا رافِعُ اِدْرِیسَ مَکاناً عَلِیّاً،

اَنَا مُنْطِقُ عیسیٰ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً، اَنَا مُؤَدِّنُ الْمَیادینِ وَواضِعُ الْاَرْضِ، اَنَا قاسِمُها اَخْماساً، فَجَعَلْتُ خُمْساً بَرّاً وَخُمْساً بَحْراً، وَخُمْساً جِبالاً، وَخُمْساً عامِراً، وَخُمْساً خَراباً.

اَنَا خَرَقْتُ الْقُلْزُمَ مِنَ الرَّجیمِ، وَخَرَقْتُ الْعَقیمَ مِنَ الْحَمیمِ وَخَرَقْتُ کُلّاً مِنْ کُلٍّ، وَخَرَقْتُ بَعْضاً مِنْ بَعْضٍ

اَنَا طیبُوثا، اَنَا جابِتُوثا، اَنَا الْبارِجِلُونَ، اَنَا عِلْیُوثُوثا، اَنَا الْمُشْرِفُ عَلَی الْبِحارِ فی قَوالیمِ اَقالیمِ الزَّخّارِ عِنْدَ التَّیّارِ، حَتّیٰ یَخْرُجَ لی ما اُعِدَّ لی فیهِ مِنَ الْخَیْلِ وَالرَّجِلِ، فَاَتَّخِذُ ما اَحْبَبْتُ وَاَتْرُکُ ما اَرَدْتُ.

ثُمَّ اُسَلِّمُ اِلیٰ عَمّارِبْنِ یاسِرٍ اثْنَیْ عَشَرَ اَلْفَ اَدْهَمَ، عَلیٰ کُلِّ اَدْهَمَ مِنْها مُحِبٌّ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ، مَعَ کُلِّ واحِدٍ اثْنا عَشَرَ کَتیبَةً، لا یَعْلَمُ عَدَدَها اِلاَّ اللهُ، الَّذی خَلَقَها وَاَعْلَمُ عَدَدَها اَلا فَاَبْشِرُوا، فَاَنْتُمْ نِعْمَ الْاِخْوانُ.

اَلا وَاِنَّ لَکُمْ بَعْدَ حینٍ طُرْفَةً، تُعَلِّمُونَ بِها بَعْضَ الْبَیانِ، وَیَنْکَشِفُ لَکُمْ صَنایِعُ الْبُرْهانِ، عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرامَ وَکَیْوانَ، عَلیٰ دَقائِقِ الْاِقْتِرانِ، فَعِنْدَها تَتَواتَرُ الْهَزّاتُ وَالزَّلازِلُ، وَتُقْبِلُ الرّایاتُ مِنْ شاطِیءِ جَیْحُونَ اِلیٰ بَیْداءِ بابِلَ.»

من صاحب شیطان به سجده کردن و عذاب کنندهٔ اویم. من عذاب کنندهٔ لشکریان او هستم، هنگامی که از سجده کردن تکبر کرد و من ترفیع دهنده ادریس به مکان بلندی هستم. من عیسی را در گهواره به سخن درآوردم. من وسیع کنندهٔ میدانها و وضع کنندهٔ زمینم. من آن را به پنج قسمت تقسیم کرده‌ام؛ یک پنجم آن را خشکی،

یک پنجمش را دریا، یک پنجمش را کوهها، یک پنجمش را آباد و یک پنجمش را ویرانه قرار داده‌ام. من دریای قلزم را از رجیم، و عقیم را از حمیم شکافتم و همه را از هم و بعضی را از بعضی پاره کرده و جدا ساختم. من طیبوثا، جاینوثا، بارجلون و علیوثوثا هستم. من بر دریاها در قلمرو اقلیمهای بزرگ، وقتی که تلاطم می‌نماید اشراف دارم [تا اینکه آنچه برای من از اسبان و سواران مهیا شده، بیرون آید] پس آنچه را دوست داشته باشم می‌گیرم و آنچه را بخواهم، ترک می‌نمایم.

پس به عمّار یاسر دوازده‌هزار اسب سیاه می‌دهم که بر هر یک از آنها یکی از دوستان خدا و رسول خدا ﷺ سوار است و با هر کدام از دوازده هزار نفر، لشکری همراه است که به جز خدای بزرگ که آنها را آفریده، کس دیگری تعداد آنها را نمی‌داند و من تعداد آنها را می‌دانم. آگاه باشید و بشارت بر شما باد؛ شما برادران خوبی هستید.

آگاه باشید بعد از مدّتی برای شما فرصتی اندک است که به وسیلهٔ آن بعضی از بیان را خواهید دانست و برای شما صنعتهای دلیل و برهان کشف می‌شود. هنگامی که بهرام و کیوان بر دقائق اقتران طلوع کند؛ پس در آن وقت جنبشها و زلزله‌ها پی‌درپی شود و پرچمها از کنار رود جیحون تا شهرهای بابل رو می‌آورد.

علی ﷺ همراه ادریس و عیسی

«اَنَا صاحِبُ اِبْلیسَ بِالسُّجُودِ وَمُعَذِّبُهُ، وَاَنَا مُعَذِّبُ جُنُودِهِ عِنْدَ التَّکَبُّرِ مِنَ السُّجُودِ، وَاَنَا رافِعُ اِدْرِیسَ مَکانًا عَلِیًّا، اَنَا مُنْطِقُ عیسیٰ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا»

مسالهٔ استکبار و سرکشی ابلیس در برابر فرمان الهی، یعنی سجود بر حضرت آدم ﷺ در قرآن کریم، ضمن آیاتی چند، به اجمال مطرح شده؛ ولی در روایات معصومین ﷺ، این موضوع با تفصیل بیشتری بیان گردیده است. اکنون برای آشنایی و درک بهترِ این قسمت از فرمایش علی ﷺ، توجه شما را به یکی از این آیات جلب می‌کنیم:

﴿قٰالَ يٰا اِبْلِيسُ مٰا مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ﴾ (ص - ۷۵)

«[خداوند] فرمود: ای ابلیس، چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی برای آنچه به دست قدرتم آفریده‌ام؟ آیا تکبّر ورزیدی یا از عالین (برجستگان) بودی؟»

ذیل این آیه، ابو سعید خدری، از وجود مبارک و مسعود رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی را نقل کرده که در طی آن، راز سجود ملائکه بر حضرت آدم عليه السلام صریحاً مطرح شده که بسیار قابل استفاده است. متن حدیث چنین است:

«قٰالَ كُنّٰا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله اِذْ اَقْبَلَ اِلَيْهِ رَجُلٌ فَقٰالَ يٰا رَسُولَ اللهِ اَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِاِبْلِيسَ ﴿اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ﴾ مَنْ هُمْ يٰا رَسُولَ اللهِ الَّذِينَ هُمْ اَعْلیٰ مِنَ الْمَلاٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ؟ فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ اَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فٰاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ كُنّٰا فِي سُرٰادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلاٰئِكَةُ بِتَسْبِيحِنٰا قَبْلَ اَنْ خَلَقَ اللهُ آدَمَ عليه السلام بِاَلْفَيْ عٰامٍ فَلَمّٰا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عليه السلام اَمَرَ الْمَلاٰئِكَةَ اَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ اِلاّٰ لِاَجْلِنٰا فَسَجَدَتِ الْمَلاٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلاّٰ اِبْلِيسَ اَبیٰ اَنْ يَسْجُدَ فَقٰالَ اللهُ تَبٰارَکَ وَ تَعٰالیٰ ﴿يٰا اِبْلِيسُ مٰا مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ﴾ عَنیٰ مِنْ هٰؤُلاٰءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ اَسْمٰائُهُمْ فِي سُرٰادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بٰابُ اللهِ الَّذِي يُؤْتیٰ مِنْهُ بِنٰا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ فَمَنْ اَحَبَّنٰا اَحَبَّهُ اللهُ وَ اَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ وَ مَنْ اَبْغَضَنٰا اَبْغَضَهُ اللهُ وَ اَسْكَنَهُ نٰارَهُ وَ لاٰ يُحِبُّنٰا اِلاّٰ مَنْ طٰابَ مَوْلِدُهُ»[1]

ابو سعید خدری می‌گوید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول الله، در مورد این [آیه از قرآن] که خدای بزرگ به ابلیس می‌فرماید: «آیا تکبّر ورزیدی یا تو از عالین (والا مقامها) بودی» به من خبر بده که آنها (عالین) چه کسانی هستند که از ملائکه مقرّب هم بالاترند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام در سراپرده عرش [خدا] دو هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را بیافریند، تسبیح خدا می‌کردیم و ملائکه به سبب تسبیح ما [خدا را] تسبیح می‌کردند و هنگامی که خداوند عزّوجلّ آدم را آفرید، به ملائکه امر کرد که او را سجده کنند و ملائکه، امر به

۱- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۶۴، ح ۳

سجود نشدند مگر به خاطر [اجلال] ما. پس همهٔ ملائکه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کردن خودداری کرد؛ لذا خدای متعال، خطاب به او فرمود: «ای ابلیس، چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی برای آنچه به دست قدرتم آفریدم؟ آیا تکبر ورزیدی یا از عالین (والا مقامها) بودی؟» مقصود از «عالین» همین پنج نفر بودند که اسامی آنها در سراپرده عرش نوشته شده بود؛ پس ما باب (رحمت) خداییم که خلایق از طریق آن به خدا نزدیک می‌شوند و به سبب ما، هدایت یافتگان هدایت می‌یابند. پس هر کس ما را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و در بهشت او را جایگزین می‌فرماید و هر کس ما را دشمن بدارد، خداوند او را دشمن می‌دارد و در جهنم جای می‌دهد. و ما را دوست نمی‌دارد، مگر کسی که حلال زاده است.

از دقت و تأمل در این حدیث، مطالب خوبی برای ما روشن می‌شود که به عنوان نمونه، به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ علّت سجود ملائکه به حضرت آدم: رسول خدا ﷺ این موضوع را با عبارت «وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ اِلّا لِاَجْلِنا» پاسخ می‌دهند که با توجه به روایات دیگری در این زمینه باید گفت: این سجود، در واقع تنها به خاطر تعظیم و تجلیل از نور جسم محمّد و آل محمّد ﷺ بوده که در صلب حضرت آدم قرار گرفته است.

۲ـ معنی و مفهوم «استکبار»: چون شیطان همراه ملائکه در آسمان بود، مشمول خطاب «اسجدوا» شد؛ ولی او تکبّر کرد و از این فرمان سرپیچی نمود. خداوند از این سرکشی و نافرمانی و عدم تواضع در برابر انوار قدس (محمّد و آل محمّد ﷺ) به عنوان استکبار یاد فرمود. وجود مبارک علی ﷺ نیز طی خطبه‌ای، استکبار را به همین نحو تعریف فرموده؛ آنجا که می‌فرماید:

«اَتَدْرُونَ الْاِسْتِكْبارَ ما هُوَ، هُوَ تَرْكُ الطّاعَةِ لِمَنْ اُمِرُوا بِطاعَتِهِ وَ التَّرَفُّعُ عَلىٰ مَنْ نُدِبُوا اِلىٰ مُتابِعَتِهِ»[1]

۱- نهج الخطابه، ج ۲، ص ۲۷۴، حضرت رضا ﷺ فرمود: در خلافت ظاهری امیرالمؤمنین ﷺ یک سال عید غدیر، مصادف با روز جمعه شد و حضرت این خطبه را در آن روز انشاء فرمود.

آیا می‌دانید استکبار چیست؟ استکبار عبارت است از اطاعت نکردن کسی که به اطاعت از او مأمور شده‌اند و سرپیچی از کسی که به متابعت و پیروی از او فرا خوانده شده‌اند.

پس استکبار ابلیس و خودداریش از سجود، در حقیقت، همان عدم اطاعتش از محمّد و آل محمّد علیهم السلام و ترفّع او از متابعت آن بزرگواران بود.

۳ـ معنی و مفهوم «عالین»: رسول خدا صلی الله علیه و آله طی حدیث مذکور، به این قسمت نیز با عبارت: «عَنىٰ مِنَ هٰؤُلٰاءِ الْخَمْسَةَ الْمَكْتُوبَةَ اَسْمٰائُهُمْ فى سُرٰادِقِ الْعَرْشِ» پاسخ می‌فرمایند. یعنی منظور از «عالین» همان انوار خمسه طیبه محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.

با توجه به مطالب فوق، چنین استنباط می‌شود که ظاهراً منظور مولا امیرالمؤمنین علیه السلام از عبارت «انا صاحب ابلیس بالسجود» این است که: من [به نمایندگی از سایر انوار قدس الهی] همان کسی هستم که ابلیس همراه با ملائکه مأمور به سجدهٔ بر او شد؛ ولی او و جنودش سجده نکرده و استکبار نمودند که این استکبار نیز توسط شیاطین جنّ و انس که از جنود ابلیس هستند، تا زمان ظهور حضرت ولی‌عصر علیه السلام همچنان ادامه می‌یابد و علی علیه السلام خود را به عنوان عذاب کنندهٔ او (ابلیس) و لشکریانش معرّفی می‌فرماید که این موضوع نیز با توجه به بیانات خود آن حضرت که در طی بعضی از خطب نادره آمده، کاملاً قابل فهم و درک می‌باشد که به سه مورد آن اشاره می‌کنیم:

«اَنَا عَذٰابُ اَهْلِ النّٰارِ»[1]

«اَنَا الصّٰاعِقَةُ عَلَى الْاَعْدٰاءِ»[2]

«اَنَا عَذٰابُ اللهِ الْوٰاصِبِ...»[3]

در توضیح عبارات «وَ اَنَا رٰافِعُ اِدْرِيسَ مَكٰانًا عَلِيًّا، اَنَا مُنْطِقُ عِيسىٰ فِى الْمَهْدِ صَبِيًّا» به دو موضوع به طور کلی اشاره می‌نماییم که در فهم و درک این گونه عبارات، از اهمیت والایی برخوردار است.

---

۱ و ۲- مشارق انوار الیقین، ص ۱۶۴ و ۱۶۵، خطبهٔ افتخار.

۳- همان مأخذ، ص ۱۶۳

الف: در گذشته دیدیم که در قرآن مجید، تمام افعالی که از طرف خدای سبحان به صورت جمع می‌آیند، مثل «رفعناه»، این جمع، اجتماع رسول خدا ﷺ، علی ﷺ و ائمه هدی ﷺ و حضرت زهرا ﷺ می‌باشد که ما آن را در دوره کتابهای خود به صورت «انوار قدس» معرفی نموده‌ایم.

از طرف دیگر، بنابر خطبهٔ طارق بن شهاب؛ امام ﷺ «کلمة الله و حجّة الله و وجه الله، و نور الله، و حجاب الله و آیةالله، یختاره الله»[1] معرفی می‌گردد. پس تمام افعالی که در قرآن به صورت جمع آمده و خداوند سبحان گوینده آن است را می‌توان به صورت متکلّم وحده از ناحیه جناب علی ﷺ بیان نمود. البته این ضابطهٔ کلی در طیّ احادیث زیادی بطور متفرّق و پراکنده و یا یکجا در خطب نادرهٔ جناب علی ﷺ دیده می‌شود.[2]

ب: چون حضرت حق محلّ ظهور و بروز حوادث و عوارض از جمله تکلّم نمی‌باشد، بنابراین تمام افعالی که در قرآن مجید به صورت جمع آمده است، به مصداق عبارت:
«قُلُوبُنَا اَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»[3]

> قلبهای ما ظرف مشیّت و خواست خداست؛ پس هرگاه خداوند چیزی بخواهد، ما نیز همان را می‌خواهیم.

توسط خلیفة الله الاعظم و ولیّ الله المعظّم، مولی الموالی علیّ بن ابی‌طالب ﷺ انجام می‌پذیرد.

این گونه مطالب، ازیک طرف اگر بیش از این شرح داده شود، چه تالی فاسدهایی که برای ذهنهای عقب افتاده و کور دلان در بر نخواهد داشت و از طرف دیگر چنانچه فشرده و بطور اجمال گفته شود، بیم آن می‌رود عدّه‌ای که به احادیث آل محمّد ﷺ احاطهٔ کافی ندارند، درک واقعی مطلب را ننمایند.

۱- علی ﷺ و فوج مقتحم، خطبهٔ «طارق بن شهاب»، ص ۱۰۹ شماره‌های ۱- ۷

۲- همان طور که در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» متذکّر شده‌ایم، در اناجیل اربعه (لوقا، مُرقس، یوحنا و متی)، عیسی ﷺ همه جا با پدر آسمانی صحبت می‌کند و سخنی از جبرئیل و یا روح القدس در میان نیست. در اینجا می‌گوییم، اگر پدر آسمانی را همان استاد همهٔ انبیا بدانیم و شما بر ما خرده نگیرید، پس مظهر پدر آسمانی برای عیسی ﷺ، ظاهراً باید خود جناب علی ﷺ باشد.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷

به هر حال، در این گونه موارد، این شکل عبارات را باید در درجهٔ نازلهٔ آن، طبق مندرجات فرمایش حضرت امام محمّد باقر ﷺ که در صدر خطبهٔ «تطنجیه» مذکور شد بیان نمود.[۱] و در درجهٔ عالیهٔ آن، هر کس به اندازهٔ محبّت و معرفتی که به جناب علی ﷺ دارد می‌تواند از این مائده الهی بهره‌مند گردد.

قابل تذکّر است که ما در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» ضمن شرح خطبهٔ «غدیریه» خیلی از این نکات دقیقه را شرح نموده‌ایم که تکرار آنها در اینجا زائد به نظر می‌رسد. چه خوب است شما خوانندهٔ عزیز به آنجا مراجعه نمایید.

تقسیم زمین

«اَنَا مُؤَدِّنُ الْمَیادینِ وَواضِعُ الْاَرْضِ، اَنَا قاسِمُها اَخْماسًا، فَجَعَلْتُ خُمْسًا بَرًّا وَ خُمْسًا بَحْرًا، وَ خُمْسًا جِبالاً، وَ خُمْسًا عامِرًا، وَ خُمْسًا خَرابًا.»

۱ـ اَنَا مُؤَدِّنُ الْمَیادینِ وَواضِعُ الْاَرْضِ

در این قسمت ظاهراً توجه به ارض ظاهری و کرهٔ زمین دارد؛ به این معنی که من میدان‌های وسیع و کوچک و بزرگ را در سطح کرهٔ زمین و در هر منطقه تعیین نمودم. در این میدان‌ها، سخن از همه معادن و ذخایر زیرزمینی و آب وهوای مناطق مختلف نیز قابل لحاظ است؛ بطوری که در ادامه می‌فرماید: «وَواضِعُ الْاَرْضِ...» که ظاهراً بیانات حضرت معطوف به اوضاع جغرافیایی طبیعی سرزمینهای مختلف از لحاظ کوهها، رودخانه‌ها، فلاتها و زمینهای خشک و بی آب و علف و سرزمینهای حاصلخیز و مناطق کوهستانی و معادن موجود در آنها می‌باشد که در خطبه به این مناطق بدین گونه اشاره شده است.

۲ـ اَنَا قاسِمُها اَخْماسًا

در اینجا منظور این نیست که این قطعات پنجگانه از لحاظ وسعت، یک پنجم سطح

۱ـ «اَنَا الْاَوَّلُ، اَنَا الْآخِرُ وَ اَنَا الْباطِنُ وَ اَنَا الظّاهِرُ» مقدمهٔ بخش چهارم همین کتاب.

کره ارض باشد، بلکه سخن از ذکر پنج منطقه متمایز است؛ زیرا پس از آن می‌فرماید: «**خُمسًا بَرًّا وَ خُمسًا بَحرًا**» که شاهد ما در این عدم تساوی مناطق پنجگانه؛ در عبارت «خمسًا بحرًا» می‌باشد؛ زیرا می‌دانیم که $\frac{3}{4}$ سطح زمین را اقیانوس‌ها و دریاها پوشانده است که بطور کلّی در عبارت خمسًا بحرًا مندرج است.

بنابراین، در عبارت «خمسًا برًّا» سخن از مناطق خشک زمین و پنج قاره بزرگ جهان (آسیا، اروپا، آفریقا، امریکا، اقیانوسیه) در میان می‌باشد. و بعد هم که می‌فرماید: «**خُمسًا عٰامِرًا وَ خُمسًا خَرٰابًا**» ظاهراً منظور از «عامرًا»، سرزمینهای آباد و حاصلخیز و منظور از: «خرابًا» همان صحاری لم یزرع و غیر قابل کشت و سرزمینهای ریگزار و بی آب و علف می‌باشد. و سرانجام، در عبارت «خمسًا جبالاً» منظور مناطق کوهستانی است که با این بیانات، بر سبیل اجمال، به وضع جغرافیای طبیعی کره ارض اشاره می‌شود.

به‌هرحال، برای افراد بصیر، این حقیقت روشن می‌شود که این اوضاع طبیعی کره ارض و مناطق پنجگانه برّ، بحر، جبال، عامر، خراب، به دست عقل کلّ و نفس لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیهٔ الهیه انجام شده است که عنایت به این امر در حد خود بسیار با اهمّیت است و روی همین مبنا می‌باشد که در طب قدیم، گیاهان و میوه‌های هر منطقه را برای مردم همان منطقه شفا و غذا می‌دانستند که اینجا هم سخن زیاد است.

در مقابل، ذکر اوضاع طبیعی و جغرافیایی کره ارض، در ادامه این خطبه که ما آن را در بخش‌های آینده متذکّر خواهیم شد، سخن از اوضاع و جغرافیای سیاسی و نژادی سرزمینهای مختلف کره ارض می‌باشد که از آن به صورت: «**اَنَا صٰانِعُ الْاَقٰالیمِ وَمُنَزِّلُ الْبَرَکٰاتِ مِنَ اللهِ الْحَکیمِ الْعَلیمِ...**» عنوان می‌نماید.

تذکر:

در اینجا مجبور می‌شویم عبارت «**اَنَا قٰاسِمُهٰا اَخمٰاسًا...**» را به علت جامع الاطراف نبودن اظهاراتمان، به عالم معنا سوق داده و در آنجا با وسعت زیادتری روی آنها صحبت کنیم و عبارت: «**اَنَا مُؤَدِّنُ الْمَیٰادینِ وَوٰاضِعُ الْاَرْضِ**» را نیز می‌توانیم این گونه تلقّی کنیم که میدانها و فرصتهایی که به افراد خوب و بد و یا به عبارت دیگر، به طرفداران مکتب جناب

علی ﷺ و انبیا و معارضین آنها داده می‌شود همه بنابر «مشیّت و تقدیر» حقّ‌تعالی بوده و این چنین در اختیار اصحاب یمین و شمال قرار می‌گیرد. و خود این مشیت هم در اختیار جناب علی ﷺ و سپس سایر ائمه هدی ﷺ خواهد بود.

خَرقِ حُجُب

«اَنَا خَرَقْتُ الْقُلْزُمَ مِنَ الرَّجيمِ، وَخَرَقْتُ الْعَقيمَ مِنَ الْحَميمِ وَخَرَقْتُ كُلّاً مِنْ كُلٍّ، وَخَرَقْتُ بَعْضًا مِنْ بَعْضٍ»

با کلمهٔ «خرق» در گذشته آشنا شده‌ایم که، این کلمه برای خرقِ حُجُب و حجابهایی است که در بدو امر در پیش چشم رجال حق قرار دارد.

«اَنَا خَرَقْتُ الْقُلْزُمَ مِنَ الرَّجيمِ»

در این عبارت اشاره‌ای به رجیم که همان شیطان رجیم باشد احساس می‌شود. در نتیجه، شاید بتوان گفت که قلزم خلیفهٔ دوم و رجیم خلیفهٔ اوّل است. گر چه قلزم در عرب به معانی چندی آمده است، از جمله بحر احمر را بحر قلزم گویند و همچنین قبیله‌ای به این نام و نیز بُتی هم به این نام در عرب جاهلیت بوده است.

«وَخَرَقْتُ الْعَقيمَ مِنَ الْحَميمِ»

حمیم نیز اشاره به جهنّم و مشروبی است که در جهنّم به عاصیان و دشمنان جناب علی ﷺ داده می‌شود. و «خرقت العقیم» نیز با معانی متشابهی نظیر «خرقت القلزم» باید بیان شود که می‌توان گفت: «عقیم اشاره به معاویه و حمیم عثمان می‌باشد». بنابراین مطالب شرح عبارات: «**خَرَقْتُ كُلّاً مِنْ كُلٍّ، وَخَرَقْتُ بَعْضًا مِنْ بَعْضٍ**» برای ما ساده‌تر می‌شود و می‌توان گفت که مضمون این عبارات به مصداق شعر ملای رومی است که می‌گوید:

رگ رگ است این آب شیرین وآب شور بر خلایق می‌رود تا نفخ صور

در اینجا به یکی از خطبه‌های علی ﷺ که بعد از انصراف حضرتش از جنگ نهروان در کوفه ایراد می‌فرمایند اشاره می‌کنیم. ایراد این خطبه، زمانی است که به جناب علی ﷺ

اطلاع می‌دهند معاویه در غیبت ایشان در مجلس خود از ایشان خرده‌گیری نموده و حضرتش را سبّ کرده است.

در این خطبه سه قسمت متمایز از یکدیگر به چشم می‌خورد که قسمت اوّل آن را به مناسبت عبارت «اَنَا رَحَیٰ جَهَنَّمَ الدّائِرَةُ وَ اَضْراسُها الطّاحِنَةُ» در ذیل عبارت: «اَنَا خَرَقْتُ الْقُلْزُمَ مِنَ الرَّجیمِ وَ خَرَقْتُ الْعَقیمَ مِنَ الْحَمیمِ» نقل می‌کنیم:

قسمت اوّل؛ از خطبهٔ علی علیه‌السلام پس از انصراف از نهروان

«لَوْلا آیَةٌ فی کِتابِ اللهِ ما ذَکَرْتُ وَ ما اَنَا ذاکِرُهُ فی مَقامی هٰذا یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ اَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلیٰ نِعَمِکَ الَّتی لا تُحْصیٰ وَ فَضْلِکَ الَّذی لا یُنْسیٰ اَیُّهَا النّاسُ اِنَّهُ بَلَغَنی ما بَلَغَنی وَ اِنّی اَرانی قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلی وَ کَاَنّی بِکُمْ وَ قَدْ جَهِلْتُمْ اَمْری وَ اِنّی تارِکٌ فیکُمْ ما تَرَکَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی وَ هِیَ عِتْرَةُ الْهادی اِلَی النَّجاةِ خاتَمِ الْاَنْبِیاءِ وَ سَیِّدِ النُّجَباءِ وَ النَّبِیِّ الْمُصْطَفیٰ یا اَیُّهَا النّاسُ لَعَلَّکُمْ لا تَسْمَعُونَ قائِلاً یَقُولُ مِثْلَ قَوْلی بَعْدی اِلّا مُفْتَرٍ اَنَا اَخُو رَسُولِ اللهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ سَیْفُ نِقْمَتِهِ وَ عِمادُ نُصْرَتِهِ وَ بَأْسِهِ وَ شِدَّتِهِ اَنَا رَحَیٰ جَهَنَّمَ الدّائِرَةُ وَ اَضْراسُهَا الطّاحِنَةُ.»

اگر آیه‌ای در کتاب خدا نبود، آنچه را که اکنون برای شما در اینجا بیان می‌کنم ذکر نمی‌کردم. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «و اما نعمت پروردگارت را بازگو» خداوندا، حمد از آنِ توست به خاطر نعمتهای تو که قابل شمارش نیست و به خاطر فضل و احسان تو که فراموش ناشدنی است. ای مردم، به من خبر رسیده آنچه باید برسد؛ همانا گمان من آن است که اجلم نزدیک گشته و گویی شما را می‌بینم که نسبت به کار من جاهلید. به راستی، من در بین شما همان چیزهایی را وامی‌گذارم که رسول خدا واگذاشت [یعنی] کتاب خدا و عترتم که همان عترت هدایت کنندهٔ به راه نجات خاتم پیامبران و سید نجیبان و نبی برگزیده [خدا] هستند. ای مردم، دیگر شما نمی‌شنوید که گویندهٔ دیگری مانند سخن مرا بعد از من بگوید؛ مگر اینکه دروغگو است. من برادر رسول خدا و پسر عموی او، شمشیر انتقامش و ستون نصرت و یاریش و سختی و شدت او [بر دشمنان] هستم. من سنگ آسیای چرخان جهنم و دندانه‌های خرد کنندهٔ آن هستم.

دقت روی عبارات خطبه با شما است و دو جملهٔ اخیر در ارتباط با عبارات خطبه تطنجیه می‌باشد که از بحث بیشتر صرفنظر می‌نماییم و در انتهای این خطبه، سخن از معاویه و حرکات زشت و عاقبت سوء و لعن او می‌باشد که ما در بخش دیگری از همین کتاب (خطبه تطنجیه) اشاراتی به عذاب معاویه و یزید و اصحاب آن دو نمودیم.

برخی از اسامی علی عليه السلام

«اَنَا طِيپُوثا، اَنَا جابِنُوثا، اَنَا الْبارَجِلُونَ، اَنَا عِلْيُوثُوثا»

چون وجود مبارک امیرالمؤمنین عليه السلام در همه ادوار و نزد همهٔ انبیا و امتها با اسامی مستعار و مختلف شناخته شده است، لذا در اینجا اسامی مبارکهٔ خود را در امّتهای گذشته به چهار صورت فوق بیان فرموده‌اند. اما در خطبه‌ای که «پس از انصراف از نهروان» بیان فرموده ـ و ما قسمتی از آن را در صفحات پیشین یادآور شدیم ـ با اسامی دیگری از علی عليه السلام در امم سالفه آشنا می‌شویم:

قسمت دوم؛ از خطبهٔ علی عليه السلام پس از انصراف از نهروان

«اَنَا مُؤْتِمُ الْبَنينَ وَالْبَناتِ وَقابِضُ الْاَرْواحِ وَبَأْسُ اللهِ الَّذي لايَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ اَنَا مُجَدِلُ الْاَبْطالِ وَقاتِلُ الْفُرْسانِ وَمُبيدُ مَنْ كَفَرَ بِالرَّحْمٰنِ وَصِهْرُ خَيْرِ الْاَنامِ اَنَا سَيِّدُ الْاَوْصِياءِ وَوَصِيُّ خَيْرِ الْاَنْبِياءِ اَنَا بابُ مَدينَةِ الْعِلْمِ وَخازِنُ عِلْمِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله وَوارِثُهُ وَاَنَا زَوْجُ الْبَتُولِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ فاطِمَةَ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الزَّكِيَّةِ الْبَرَّةِ الْمَهْدِيَّةِ حَبيبَةِ حَبيبِ اللهِ وَخَيْرِ بَناتِهِ وَسُلالَتِهِ وَرَيْحانَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله سِبْطاهُ خَيْرُ الْاَسْباطِ وَوُلْدي خَيْرُ الْاَوْلادِ هَلْ يُنْكِرُ اَحَدٌ ما اَقُولُ...»

من یتیم کنندهٔ پسران و دختران هستم، من قبض کنندهٔ ارواح هستم و عذاب خدا هستم که آن را از مجرمین باز نمی‌گرداند. من در هم پیچانندهٔ (خُرد کنندهٔ) پهلوانان و کشندهٔ سوارانم. من هلاک کننده کسی هستم که به خداوند رحمان کفر می‌ورزد. من داماد بهترین خلایقم. من سید اوصیا و وصی بهترین پیامبرانم. من باب شهر

علمم و خزانه‌دار علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث او هستم. من شوهر حضرت زهرا سیدهٔ زنان عالم [یعنی] فاطمه پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ نیکوکار هدایت یافته‌ام؛ همان که محبوبه حبیب خدا و بهترین دختران و فرزندان رسول خداست. دو سبط او [حسن و حسین علیهما السلام] بهترین اسباط هستند و فرزندان من بهترین فرزندان هستند. آیا احدی می‌تواند آنچه را گفتم انکار نماید؟

قسمت سوم؛ از خطبه علی علیه السلام پس از انصراف از نهروان

«أَنَا اسْمِي فِي الْإِنْجِيلِ إِلْيَا وَفِي التَّوْرِيَةِ بِرِيَا وَفِي الزَّبُورِ إِرْيَا وَعِنْدَ الْهِنْدِ كَابِرٌ وَعِنْدَ الرُّومِ بِطْرِيسَا وَعِنْدَ الْفُرْسِ جَبْتِرٌ وَعِنْدَ التُّرْكِ تَبِيرٌ وَعِنْدَ الزَّنْجِ خَبِيرٌ وَعِنْدَ الْكَهَنَةِ بَوِيٌّ وَعِنْدَ الْحَبَشَةِ بِتْرِيكٌ وَعِنْدَ أُمِّي حَيْدَرَةٌ وَعِنْدَ ظِئْرِي مَيْمُونٌ وَعِنْدَ الْعَرَبِ عَلِيٌّ وَعِنْدَ الْأَرْمَنِ فَرِيقٌ وَعِنْدَ أَبِي ظَهِيرٌ أَلَا وَإِنِّي مَخْصُوصٌ فِي الْقُرْآنِ بِأَسْمَاءٍ احْذَرُوا أَنْ تَغْلِبُوا عَلَيْهَا فَتَضِلُّوا فِي دِينِكُمْ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ أَنَا ذٰلِكَ الصَّادِقُ وَأَنَا الْمُؤَذِّنُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿وَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ أَنَا ذٰلِكَ الْمُؤَذِّنُ وَقَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ﴾ فَأَنَا ذٰلِكَ الْأَذَانُ وَأَنَا ذٰلِكَ الْمُحْسِنُ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ وَأَنَا ذُو الْقَلْبِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ وَأَنَا الذِّكْرُ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ وَنَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ أَنَا وَعَمِّي وَأَخِي وَابْنُ عَمِّي وَاللهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ لَا يَلِجُ النَّارَ لَنَا مُحِبٌّ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُبْغِضٌ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ وَأَنَا الصِّهْرُ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ وَأَنَا الْأُذُنُ الْوَاعِيَةُ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ وَأَنَا السَّالِمُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ ...»[1]

نام من در انجیل اِلیا و در تورات بریا و در زبور اریا و نزد هندیها کابر و نزد رومیان بطریسا و نزد فارس جَبتر و نزد ترکها تبیر و نزد زنگیان خبیر و نزد کاهنان بوی و نزد حبشی‌ها بتریک و نزد مادرم حیدره و نزد دایه‌ام میمون و نزد عرب علی و در نزد ارمنیها فریق و نزد پدرم ظهیر است.

۱- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ص ۱۲ و ۱۳

آگاه باشید، همانا من در قرآن به نامهایی اختصاص یافته‌ام که باید بترسید از آنکه بر آنها غالب شوید [و آنها را به خودتان نسبت دهید]؛ زیرا در دینتان گمراه می‌شوید: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «همانا خدا با راستگویان است» من همان راستگو هستم و من اذان‌گو در دنیا و آخرتم. خدای متعال فرمود: «و مؤذنی بین آنها اعلام کند که لعنت خدا بر ظالمین باد» و آن مؤذن من هستم و خداوند تعالی می‌فرماید: «و اِعلامی (اذانی) از جانب خدا و رسولش» من آن اذان هستم و من آن نیکوکار هستم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «به راستی خدا با نیکوکاران است» من صاحب قلب هستم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «به راستی در این (قرآن) تذکری است برای کسی که صاحب قلب است» من ذکر هستم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «آنانی که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلوهایشان یاد می‌کنند» و ما اصحاب اعراف هستیم. من و عمویم (حمزه) و برادرم (جعفر) و پسر عمویم (رسول خدا (ص)) به خدای شکافندهٔ دانه و هسته سوگند، دوستدار ما وارد آتش جهنم نمی‌شود و دشمن ما به بهشت راه نمی‌یابد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «بر روی اعراف (منطقه‌ای است بین بهشت و جهنم) مردانی هستند که همه را به چهره‌هایشان می‌شناسند» من داماد [پیغمبر] هستم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: او خدایی است که از آب (ماء) بشری آفرید و او را نسب [پسر عموی پیامبر] و داماد [او] قرار داد. من گوش شنوا هستم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «[قرآن و علوم آن را] گوش شنوا نگه می‌دارد» من تسلیم رسول خدا هستم. خداوند می‌فرماید: «و مردی (علی (ع)) که تسلیم مرد دیگری (رسول خدا) است...»

اِشراف علی (ع) بر «بحار» در سطح تأویل

«اَنَا الْمُشْرِفُ عَلَى الْبِحارِ فِي قَوالِبِ اَقالِيمِ الزَّخّارِ عِنْدَ التَّيّارِ، حَتّىٰ يَخْرُجَ لِي ما اُعَدَّ لِي فِيهِ مِنَ الْخَيْلِ وَ الرَّجِلِ، فَاَتَّخِذُ ما اَحْبَبْتُ وَ اَتْرُکُ ما اَرَدْتُ.»

پس از آنکه جناب علی علیه السلام برخی از نامهای مبارک خود را به عناوین مختلف در نزد اقوام مختلف بیان فرمودند، در اینجا، نامی هم از انبیا و اولیا و رجال حقّی می‌برند که در همهٔ مقاطع زمان، مخصوصاً در امّتهای گذشته از جناب ایشان استفاده کرده‌اند که آن را به صورت «بحار» بیان نموده و فرموده‌اند: «اَنَا الْمُشْرِفُ عَلَى الْبِحارِ في قَوالِبِ اَقالیمِ الزَّخّارِ عِنْدَ التَّیّارِ»

آنگاه می‌فرمایند: «حَتّىٰ يَخْرُجَ لي ما أُعَدَّ لي فيهِ مِنَ الْخَيْلِ وَالرَّجِلِ» که این خیل و رَجِل، سواران و پیادگانی هستند که در هر عصر برای علی علیه السلام ـ که با انبیا معیت دارند ـ آماده می‌شوند و شاید به نحوی هم به صورت: «وَحَبَسَ فِي الْجَوِّ سَحائِبَ مُكَفْهِرّاتٍ»[1] برای ظهور قائم آل محمّد علیهم السلام ذخیره گردند و آنجا که می‌فرمایند: «فَاَتَّخِذُ ما اَحْبَبْتُ وَاَتْرُكُ ما اَرَدْتُ.»

کوتاه سخن، اگر بخواهیم خلاصه مطالب فوق را بگوییم، باید بگوییم این عبارات دربارهٔ جمیع رجال حقّی است که از ابتدای تاریخ تا کنون به صورت «اَلْبِحارِ في اَقالیمِ الزَّخّارِ عِنْدَ التَّیّارِ» به آن اشاره فرموده‌اند.

به عبارت بهتر، علی علیه السلام از این سواران و پیادگان جنود الهی، آن افرادی را که دوست دارد، برای طلیعهٔ قیام قائم آل محمّد «عجل الله تعالی فرجه الشریف» علیه السلام ـ در هر عصری ـ اتّخاذ می‌فرماید و دیگران را وامی‌گذارد.

کاملاً محقّق و از آفتاب روشنتر است که اتّخاذ این عده که به عنوان نمونه، عمّار یاسر و اویس قرنی ـ در عصر خود ـ در شمار سران درجه اول این برگزیدگان قرار دارند[2]، بنابر مصلحتها و واقعیتها و قابلیتها و آموزش‌هایی چند برای این امّت می‌باشد که البته احساس این مزایا به آسانی برای ما قابل فهم و درک نیست.

همچنین از امم سابقه و رجال صدر اسلام در میان رجال ولی عصر علیه السلام پانزده نفر از

۱ــ این عبارت در قسمتهای اولیهٔ کتاب حاضر بیان شده است.

۲ــ این مطلب در بخش پانزدهم خواهد آمد.

بنی اسرائیل، هفت نفر از اصحاب کهف، عمّار یاسر، سلمان فارسی، مقداد، مالک اشتر، ابوالتیهان و... وجود دارند که بیست و نه نفر می‌شوند و از جملهٔ همان «اَلْبِحارِ فِي اَقالِيمِ الزَّخارِ عِنْدَ التَّيّارِ» می‌باشند.

عمّار یاسر در رجعت

«ثُمَّ اُسَلِّمُ اِلىٰ عَمّارِبْنِ ياسِرٍ اِثْنَىٰ عَشَرَ اَلْفَ اَدْهَمَ، عَلىٰ كُلِّ اَدْهَمَ مِنْها مُحِبٌّ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ، مَعَ كُلِّ واحِدٍ اِثْنا عَشَرَ كَتيبَةً، لايَعْلَمُ عَدَدَها اِلَّا اللهُ، الَّذي خَلَقَها وَاَعْلَمُ عَدَدَها اَلا فَاَبْشِرُوا، فَاَنْتُمْ نِعَمَ الاِخْوانُ.»

پس به عمّار بن یاسر دوازده هزار اسب سیاه تسلیم می‌کنم که بر هر اسبی یک رَجُلِ با شخصیت که محبّ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد سوار است [که تحت فرماندهی هر سواری]، دوازده ستون لشکر (کتیبه) است.

در نتیجه، عمّار یاسر دارای یکصد و چهل و چهار هزار کتیبه خواهد بود. جناب علی عليه السلام تعداد افرادی را که در هر کتیبه و یا ستون لشکر قرار دارند بطور قطع و یقین معین ننموده و به صورت:

هیچکس غیر از خدا، عدد آن را نمی‌داند و من عدد آن را می‌دانم،

به این قسمت خاتمه می‌دهند. سپس به مستمعین خود در دورهٔ خلافت ظاهری این چنین بشارت می‌دهند که:

آگاه باشید و بشارت بر شما باد که شما برادران خوبی هستید.

این عبارت نشان می‌دهد در آن صحنهٔ تاریخی که خطبهٔ «تطنجیه» توسط جناب علی عليه السلام ایراد می‌شده است، ظاهراً افرادی انتظار داشته‌اند که بدانند آیا آنها نیز مانند عمّار بن یاسر مصدر امور بزرگی در ظهور قائم آل محمّد عليه السلام خواهند بود یا نه؟ و علی

ﷺ با این بشارت از آنان اظهار رضایت نموده و با جملهٔ «فَاَنْتُمْ نِعْمَ الْاِخْوانُ» به این قسمت از فرمایشات خود پایان می‌بخشند.

تذکّر:

در این عبارات، جناب علی ﷺ روی دو دسته افراد برجسته سخن می‌گویند. دسته اوّل «مُحبّ للّٰه و لرسوله» هستند که تمام این محبّینِ تحت فرماندهی عمّار یاسر حرکت نموده و دوازده هزار می‌باشند و دستهٔ دوم؛ که به صورت برادران خوب از آنها یاد شده است. محقّقاً دستهٔ اخیر، همه از شیعیان جناب علی ﷺ هستند و در رتبهٔ پایینتری از محبّین «للّٰه و لرسوله» قرار دارند.

ناگفته نماند که ظاهراً این دوازده هزار نفر، از زمان بعثت رسول خدا ﷺ تا زمان قیام قائم ﷺ تدریجاً از اصلاب پدران و ارحام مادران خود قدم به این جهان گذارده و همه در خور ستایش می‌باشند.

پدیدار شدن رایات گوناگون

«اَلا وَاِنَّ لَکُمْ بَعْدَ حینٍ طُرْفَةً، تُعَلَّمُونَ بِها بَعْضَ الْبَیانِ، وَیَنْکَشِفُ لَکُمْ صَنایِعُ الْبُرْهانِ، عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرامَ وَکَیْوانَ، عَلیٰ دَقائِقِ الْاِقْتِرانِ، فَعِنْدَها تَتَواتَرُ الْهَزّاتُ وَالزَّلازِلُ، وَتُقْبِلُ الرّایاتُ مِنْ شاطِیءِ جَیْحُونَ اِلیٰ بَیْداءِ بابِلَ.»

آگاه باشید که بعد از مدتی، برای شما (خطاب علی ﷺ به شیعیان و مستمعین خود تا قیام قائم ﷺ) امر جدید و عجیبی رخ می‌دهد که برای آموزش پاره‌ای از صنایع و فنون و کشف حقایقی چند انتخاب شده است. در این مدت کوتاه، شیعیان، ابتدا دانشی از مقولهٔ ﴿اَلرَّحْمٰنُ ○ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ○ خَلَقَ الْاِنْسانَ ○ عَلَّمَهُ الْبَیانَ ○﴾ (الرحمن - ۱-۴) آموخته و سپس برای آنها «صنایع البرهان» کشف می‌شود.

اگر به عنوان سرمشق بخواهیم دربارهٔ این عبارات سخن بگوییم، کاملاً جا دارد که هم در عالم ظاهر؛ یعنی در ابعاد فنون نظامی و مردم‌داری، و هم در عالم معنا و طیّ طریق و کشف و مکاشفه، درباره آن نظر داده شود.

کوتاه سخن آنکه، «تُعَلِّمُونَ بِهٰا بَعْضَ الْبَیٰانِ، وَیَتَکَشِفُ لَکُمْ صَنٰایِعُ الْبُرْهٰانِ» بدین معنی است که ظاهراً این افراد، تمام فنون و علوم لازم لشکری و کشوری را می‌آموزند تا اینکه عدّه‌ای از آنها روزی بتوانند از طرف قائم آل محمّد علیه‌السلام به صورت پاره‌ای از ولاة امر او در امر قیام قائم علیه‌السلام همکاری نموده و با هم هماهنگ باشند.

اما هماهنگی این افراد برجستهٔ خلقت در بستر تاریخ، مصادف با طلوع بهرام و کیوان (مریخ و زحل)، و نیز مواجه با دقائق اقتران[1] این دو سیاره خواهد بود.

سرانجام، جناب علی علیه‌السلام اظهار می‌دارند که آموزش و هماهنگی این رجال فوق الذّکر، مقارن، «تواتر الهزّات و الزّلازل» می‌باشد که هزّات جمع هزّه و زلازل جمع زلزله بوده و هر دو کلمه به مفهوم وقوع حوادث بزرگ تاریخی و جغرافیایی می‌باشد که آن را به صورت جنبشها و زلزله‌ها بطور فشرده در اینجا بیان می‌فرمایند.

در آخر این قسمت هم می‌فرمایند: «وَتُقْبِلُ الرّٰایٰاتُ مِنْ شٰاطِئِ جَیْحُونَ اِلیٰ بَیْدٰاءِ بٰابِلَ» که این قسمت ظاهراً خارج از مرحلهٔ «کبس الکابوس» بوده و در قلمرو سومین آثار ظهور قائم آل محمّد علیه‌السلام یعنی تحت عنوان مرحلهٔ «و تکلم الجاموس» می‌باشد. این عبارت، نکته‌ای را به ما می‌آموزد که بیداء بابل (سرزمین و یا بیابان بابل) سرزمین وسیعی است که از فارس شروع شده و به نصیبین ختم می‌شود.

۱- خورشید در مرکز منظومهٔ شمسی قرار دارد و هفت سیارهٔ: عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل (به قول قدما)، و طبق هیئت جدید، پس از زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون، هر یک در یک مدار بیضی که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد، به دور خورشید در حرکت هستند. برای ناظری که در روی کرهٔ زمین دو سیارهٔ بهرام (مریخ) و کیوان (زحل) را رصد می‌کند، شعاع بصری این راصد که یکی منتهی به بهرام و دیگری منتهی به کیوان می‌شود، با یکدیگر زاویه‌ای را تشکیل می‌دهند. این زاویه در حداقل خود (مینیمُم)، اقتران بهرام و کیوان را معرفی می‌کند. (این پاورقی را بسیار ساده و ابتدایی شرح دادیم، تا اینکه هر مبتدی بتواند آن را بفهمد و کتاب هم بیهوده طولانی نشود و الّا باید اقتران سیّارات بطور مبسوط تر و علمی‌تری گفته شود).

این سرزمین وسیع که بین فارس و نصیبین قرار دارد، ظاهراً مغرب ایران کنونی و قسمتی از عراق و ترکیه کنونی را در بر می‌گیرد.[۱]

۱ – در حدود پنجهزار سال قبل در سرزمین میان رود دجله و فرات، تمدّنی عظیم وجود داشته که از تمدّن قدیم مصر کم نیاورده است. قسمتی از این سرزمین که طولش در حدود چهارصد میل و عرضش بالغ بر صد میل بوده، به نام کشور بابل نامیده می‌شد و اراضی این مملکت، هموار و مسطح بوده و در روزگارِ مجد و جلالِ این مملکت، آن اراضی کاملاً آباد و پر آب و عرصه بوده و انواع حبوب و میوه‌جات به بار می‌آورده و گندم و خرمای آن فراوان و ممتاز بوده است. نام قدیم بابل «شنعار» است و گاهی آن را سرزمین کلدانیان نیز می‌نامند. کشور بابل در روزگار قدیم به شهرهای بزرگ و آباد و سورهای بلند و قلعه‌های نیرومند و قصرهای رفیع و بتکده‌های عظیم آراسته بوده و اکنون از آن بناهای عظیم، آثار خرابه‌هایی به جا مانده که دانشمندان حفّاری و باستان شناسی، به راهنمایی آن آثار، بسیاری از آن شهرها و بناها را کشف کرده‌اند. در خصوص اینکه چرا بابل را به این نام خوانده‌اند، چند قول ذکر شده. از جمله آنکه در روزگار قدیم، معبدی عظیم در آن شهر وجود داشته که قضات برای فصل مخاصمات و حلّ مرافعات مردم بر در آن معبد می‌نشسته‌اند و آن محلّ را «باب ایل» یعنی «درِ خدا» می‌نامیده‌اند و بعدها این کلمه تخفیف یافته و به صورت بابل درآمده و نام آن شهر شده. قول دیگر این است که اصل لفظ بابل «باب ایلو» بوده و «ایلو» نام یکی از خدایان اقوام سامی بوده است.

بخش سیزدهم

نعت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام
در ارتباط با قرآن مجید

نعت امیرالمؤمنین علی ﷺ در ارتباط با قرآن مجید

«اَنَا مُبَرِجُ الْاَبْراجِ، وَ عاقِدُ الرِّتاجِ، وَمُفَتِّحُ الْاَفْراجِ، وَباسِطُ الْفِجاجِ، اَنَا صاحِبُ الطُّورِيَوْمَ التَّجَلّي لِمُوسَى بْنِ عِمْرانَ، اَنَا كاشِفُ لِما خَرَّمُوسىٰ صَعِقًا، اَنَا ذٰلِكَ النُّورُ الظّاهِرُ، اَنَا صاحِبُ مُوسىٰ، اَنَا صاحِبُ الْمَأْوىٰ، اَنَا ذٰلِكَ الْبُرْهانُ الْباهِرُ.

وَاِنَّما كُشِفَ لِمُوسىٰ شِقْصٌ مِنْ شِقْصِ الذَّرِّمِنَ الْمِثْقالِ، وَكُلُّ ذٰلِكَ بِعِلْمِ اللهِ ذِى الْجَلالِ. اَنَا صاحِبُ جَنّاتِ عَدْنٍ وَالْخُلُودِ، اَنَا مُجْرِى الْاَنْهارِمِنْ ماءٍ تَيّارٍ، وَاَنْهارٍمِنْ لَبَنٍ، وَاَنْهارٍمِنْ عَسَلٍ مُصَفّىً، وَاَنْهارٍمِنْ خَمْرٍلَذَّةٍلِلشّارِبِينَ.

اَنَا قاسِمُ الْجِنانِ، اَنَا دارِسُ الْاِسْلامِ، اَنَا اٰخِرُالْوَقْتِ.»

من درست کنندهٔ برجها، و سدّ کنندهٔ درهای بزرگم. من باز کنندهٔ شکافها و گشایندهٔ راههایم. من صاحب طورم؛ روزی که برای موسی تجلّی رخ داد. من آشکار کنندهٔ آن چیزی هستم که موسی را بیهوش ساخت. من آن نور ظاهر و آشکارم. من صاحب موسایم، من صاحب مأوایم، من آن برهان روشنم. همانا برای موسی به اندازهٔ جزیی از اجزا و ذرّه‌ای از مثقال آشکار شد و تمام اینها با علم خدای صاحب جلالت است. من صاحب بهشتهای عدن و خلودم. من جاری کنندهٔ نهرها از آب موّاج هستم؛ نهرهایی از شیر و نهرهایی از عسل پاکیزه و نهرهایی از شراب که برای نوشندگانش لذّت‌بخش است. من تقسیم کنندهٔ بهشتهایم، من خواننده یا نویسندهٔ اسلامم، من آخر وقتم.

بروج، ابراج، بُرجات

۱ـ «اَنَا مُبْرِجُ الْاَبْراجِ، ۲ـ وَعاقِدُ الرِّتاجِ، ۳ـ وَمُفَتِّحُ الْاَفْراجِ، ۴ـ وَباسِطُ الْفِجاجِ»

۱ـ اَنَا مُبْرِجُ الْاَبْراجِ

کلمهٔ «بُرج» در لسان احادیث معصومین ﷺ و قرآن مجید، به سه صورت: بروج، ابراج و بُرجات جمع بسته می‌شود.

بروج

این کلمه در قرآن مجید در چهار آیه آمده است.[۱]

الف ـ ﴿وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ﴾ (بروج ـ ۱)

«سوگند به آسمان که دارای برجهاست»

این آیه اگر به حسب ظاهر تفسیر شود و آسمان را در عالم ماده و در ظاهر در نظر بگیریم، بروج دوازده برج فلکی می‌شود با نامهای: حَمَل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله و.... و چنانچه در عالم معنا در نظر گرفته شود، در تأویل این آیه، «سماء» به رسول خدا ﷺ و بروج به برجهای دوازده‌گانهٔ امامت برمی‌گردد. این معنی به صورت دیگر در آیه: ﴿اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرًا في کِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ مِنْها اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...﴾ (توبه ـ ۳۶)

«همانا عدد ماهها نزد خداوند در کتاب خدا، روزی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است که چهار ماه از آنها حرام [باحرمت] است و این دین استوار و پایدار است»

نیز آمده است که به همین مختصر اکتفا می‌کنیم.

ب ـ ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجًا وَزَيَّنّاها لِلنّاظِرِينَ﴾ (حجر ـ ۱۶)

«ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آنها را برای نظاره کنندگان زینت بخشیدیم»

۱ـ آیه ۷۸ سوره «نساء» مربوط به بحث ما نیست.

این آیه در ارتباط با چند آیهٔ قبلی خود، هم می‌تواند بطور ظاهر در آسمان ظاهر توجیه شود و هم در عالم معنا، که اگر در عالم معنا تأویل گردد، کمال همبستگی را با آیات قبلی خود حفظ می‌نماید، و در این حالت است که بروج، برجهای امامت خواهد بود.

ج - ﴿تَبارَكَ الَّذي جَعَلَ فِي السَّماءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فيها سِراجًا وَ قَمَرًا مُنيرًا﴾ (فرقان - ۶۱)

«مبارک است آن خدایی که در آسمانها برجهایی قرار داد و در آنها خورشید درخشان و ماه نورانی را قرار داد»

در این آیه نیز اگر ظاهر آن مورد نظر باشد، بروج معرّف همان برجهای دوازده‌گانهٔ حمل، جوزا، و... است و سراج به جای خورشید و قمر به جای ماه خواهد بود. اما با بسط بیشتر، در این آیه نیز بروج، ائمه اثنی عشر علیهم السلام خواهند بود.

ابراج

جناب علی علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ... اَلَّذي لَمْ يَزَلْ قائِمًا دائِمًا اِذْ لا سَماءٌ ذاتُ اَبْراجٍ، وَلا حُجُبٌ ذاتُ اَرْتاجٍ، وَلا لَيْلٌ داجٍ، وَلا بَحْرٌ ساجٍ، وَ لا جَبَلٌ ذُوفِجاجٍ...»[1]

حمد و سپاس برای خدایی است که بدون اینکه دیده شود، شناخته شده... آنکه همیشه بوده و خواهد بود [یعنی] زمانی که نه آسمانی دارای برجها و نه حجابهایی دارای درهای بزرگ و نه شبی ظلمانی و نه دریایی ساکن و نه کوهی با راههای وسیع وجود داشت.

این عبارات ما را از ذکر مثالهای دیگر بی‌نیاز می‌سازد. اجمال آنکه «ابراج» در سطح تأویل به انبیا و رجال حقّی اطلاق می‌شود که به عالم ملکوت و صحنه نور وارد شده‌اند.

بُرجات

کلمهٔ برجات در حدیثی توسط جناب علی علیه السلام در مفهوم وسیعی استعمال شده

۱- نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۸۹

است. برای اینکه ذهن خوانندگان با این کلمه به خوبی آشنا شود، باید متن کامل حدیث «برجات» و توضیحات آن را در کتاب دیگر ما به نام «علی علیه‌السلام و فوج مقتحم» به دقت مورد مطالعه قرار دهند.[1] امّا بطور مختصر، برجات آن دسته افرادی هستند که در طول تاریخ در کنار انبیا و به محاذات آنها پیدا شده و به صورت استاد و شاگردی، جرگه‌هایی را به خود اختصاص می‌دهند.

تذکّر:

همان طور که در چند قسمت در شرح این خطبه متذکر شده‌ایم، جناب علی علیه‌السلام در طی ایراد خطبهٔ «تطنجیه»، همیشه پس از ذکر یک عده از وقایع قریب به ظهور قائم آل‌محمّد علیه‌السلام، مجدّداً رشتهٔ سخن را به استاد مقاله حمد، یعنی شخص شخیص خود معطوف می‌نمایند. حال این امر چه محاسنی را در بر دارد، از حوصلهٔ این کتاب خارج است و باید قضاوت آن را به موحّد عزیز سالک الی الله واگذاشت.

۲ـ و عاقد الرّتاج[2]

رِتاج، به معنای «درِ» بزرگ می‌باشد. دو کلمهٔ حلّ و عقد نیز به معنای گشودن و بستن در عرب استعمال می‌شود؛ لذا «عاقد الرّتاج» را می‌توانیم بدین صورت ترجمه کنیم که: «بستن درهای بزرگ [برای جدا شدن ملتها و نژادهای مختلف از یکدیگر] توسط من انجام می‌پذیرد».

این درهای بزرگ اگر در عالم ظاهر در نظر گرفته شود، به منزلهٔ گفتار همان شخص

۱ـ علی علیه‌السلام و فوج مقتحم، ص ۴۰۰

۲ـ رتج رتجاً الباب: در را بست (فرهنگ لاروس). با دقت در عبارت «و عاقد الرتاج»، می‌توان بحثهای مردم شناسی و نژاد شناسی را در کره زمین مورد مطالعه قرار داد. به عنوان مثال، در مردم شناسی، سخن از نژاد قوم آریا و حرکت آنها از طریق ایران به سوی اروپا مطرح است تا بتوانند ملل متنوع اروپا را از یکدیگر امتیاز دهند. اما ما با الهام از این عبارات علی علیه‌السلام این گونه برداشت می‌نماییم که امتیاز ملّتهای مختلف نظیر: کرد، ترک، رومی، ارمنی و... طی عبارت «صانع الاقالیم» از بدو خلقت آدم در روی کره زمین، بنابر مشیت الهی پایه‌گذاری شده است. این مطلب به بحث طولانی نیاز دارد و ما در این مختصر، از نظر مکتب توحیدی علی علیه‌السلام به آن اشاره نمودیم.

عارف رندی است که در زمان جنگ بین‌الملل دوم اظهار می‌کرد: «من در عالم معنا می‌بینم که جناب ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام با دستهای خود جلو تجاوز شوروی به ایران را گرفته است.» با این مقدّمه، مرز مشترکی که بین ایران و شوروی قرار دارد، به منزلهٔ رتاج یا درِ بزرگی است که اگر این گونه «در»ها به روی ملتهای بزرگ و کوچک بسته است، آن را جناب علی علیه‌السلام به خود منسوب می‌نمایند.

کوتاه سخن آنکه در مقام تأویل، «رتاج» مرحلهٔ بزرگی است برای سالک الی الله که از گذرگاه شعبان قصد ورود به صحنهٔ نور، یا شهر رمضان را دارد.

۳ـ و مفتّح الافراج

الف ـ آیهٔ: ﴿وَاِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ ○ وَاِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ ○﴾ (مرسلات ـ ۹ و ۱۰)

«هنگامی که آسمان شکافته شود، و کوهها پراکنده گردد»

از نشانه‌های قیامت و یا بهتر گفته شود، قیام قائم آل محمّد علیه‌السلام آیه فوق می‌باشد که آن را می‌توان به صورت: «زمانی که درهای آسمان گشاده شود و کوهها از جا کنده و تبدیل به گرد و غبار شود» معنی کرد که البته این جبال در تأویل آیات فوق، به رجال ظاهری عرفانی و فلسفی و... در مقابل رجال حقّ یا انبیا معطوف می‌گردد که در مجلدات آینده نیز این حقیقت بهتر روشن می‌شود.

ب ـ آیهٔ: ﴿اَفَلَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَزَیَّنّاها وَما لَها مِنْ فُرُوجٍ﴾ (ق ـ ۶)

«آیا به آسمان نمی‌نگرند که چگونه آن را برفرازشان بنا نمودیم و آراستیم، در حالی که هیچ خللی در آن نیست»

اگر آیه فوق را در سطح ظاهر در نظر بگیریم، همان آسمان ظاهری است و اگر تأویل و حقیقت آن را بخواهیم، به مکتب محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام معطوف می‌شود؛ گر چه ما خود واقف هستیم که شما خوانندهٔ عزیز از شرح آیه فوق که با چند جملهٔ کوتاه بیان شد هیچ برداشتی نخواهید نمود اما در کتب گذشته[1] در مورد شیاطین بنّا و غوّاص بطور مبسوط‌تری روی کلمه «بنا» و بِناهای شیطانی و رحمانی مطالب لازم را تذکر داده‌ایم که در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

---

۱ - علی علیه‌السلام و فوج فائزین، فصل دوازدهم، ص ۲۶۱

بالاخره با این مقدمات، عبارت: «مفتح الافراج» با «عاقد الرّتاج» درست در مقابل هم قرار می‌گیرند.

۴ـ باسط الفجاج

فجاج جمع فجّ به معنای راه گشاده می‌باشد که در قرآن فقط در دومورد به آن اشاره شده است.

الف ـ ﴿وَ جَعَلْنٰا فِي الْأَرْضِ رَوٰاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا فِجٰاجًا سُبُلاً لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (انبیا ـ ۳۱)

«و در زمین کوههای استوار قرار دادیم تا زمین مردم را مضطرب نسازد و در آن راههایی قرار دادیم، شاید آنها هدایت شوند»

ب ـ ﴿وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسٰاطاً ○ لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجًا ○﴾ (نوح ـ ۱۹ و ۲۰)

«خداوند زمین را برای شما بساطی گسترده قرار داد تا از راههای فراخ آن وارد شوید»

هر چند برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیر شیعه مراجعه کرد، اما حاصل کلام آنکه این صراط مستقیم و ولایت جناب علی علیه السلام اگر برای کوردلان و تیره‌بختان، راهی تنگ و... است، اما برای دوستان جنابش، راهی بسیط و گشاده می‌باشد. در نتیجه عبارت: «باسط الفجاج» این مقصد را می‌رساند: کسانی که از راه ولایت جناب علی علیه السلام حرکت می‌کنند تا از جبل قاف گذشته و به سر منزل نهایی، یعنی به سرچشمهٔ «ص» برسند، جز با محبت تام و تمام ایشان نائل به این مقصد نخواهند شد. در قرآن مجید، یک بار نیز کلمه «فج» آمده است: ﴿...وَ عَلىٰ كُلِّ ضٰامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ (حج ـ ۲۷)

«... و بر هر شتر لاغری [برای انجام فریضه حج] از هر راه دوری می‌آیند»

صاحبِ «طور»

۵ـ «أَنَا صٰاحِبُ الطُّورِ يَوْمَ التَّجَلّي لِمُوسَى بْنِ عِمْرٰانَ، ۶ـ أَنَا كٰاشِفٌ لِمٰا خَرَّ مُوسىٰ صَعِقًا، ۷ـ أَنَا ذٰلِكَ النُّورُ الظّٰاهِرُ، ۸ـ أَنَا صٰاحِبُ مُوسىٰ»

در صفحات گذشته خواندیم که جناب علی علیه السلام در طی چهار عبارت، تمام ابواب و علل نیل به درجات عالیه عرفانی را مدیون شخص خود و محبّت و ولایت افراد نسبت به خود معرفی می‌فرمایند. اکنون در چهار مورد فوق، به عنوان شاهد مثال، نمونه‌هایی از این حقیقت را بیان می‌نمایند. که در اینجا دربارهٔ آنها بحث ننموده و خوانندگان خود را به تفاسیر شیعه ارجاع می‌دهیم؛ چه، اگر بنا شود دربارهٔ تک تک این موارد صحبت شود، ابتداءً باید شرح مبسوطی به عنوان مقدمه بیاید که در گنجایش این کتاب نخواهد بود.

دقت

درگذشته بر سبیل اجمال، عباراتی به صورت: «اَنَا صاحِبُ جابُلْقا وَ جابُرْسا» و یا «اَنَا صاحِبُ رَفْرَفٍ...» را در تأویل تا حدودی بیان نمودیم که سخن از مقام عقل و یا مقام حقیقت محمّدیه و ولایت علویه که همان مقام نفس لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیهٔ الهیه باشد، در میان بود که در حدیث اعرابی به صورت عقل از آن یاد شده است. این عقل «محیط بالاشیاء» می‌باشد و مظاهری از «محیط بالاشیاء» به صورت: «انا صاحب الطور» و نظایر آن در اینجا بیان شده است که باید دقت فرمایید.

تجلّی بر موسی علیه السلام

۹ـ «اَنَا صاحِبُ الْمَأْوىٰ، ۱۰ـ اَنَا ذٰلِکَ الْبُرْهانُ الْباهِرُ ۱۱ـ وَاِنَّما کُشِفَ لِمُوسىٰ شِقَصٌ مِنْ شِقَصِ الذَّرِّ مِنَ الْمِثْقالِ وَ کُلُّ ذٰلِکَ بِعِلْمِ اللهِ ذِی الْجَلالِ ۱۲ـ اَنَا صاحِبُ جَنّاتِ عَدْنٍ وَ الْخُلُودِ»

۹ـ اَنَا صاحِبُ الْمَأْوىٰ

در توضیح این عبارت اجمالاً عرض می‌کنیم، نوع «مأوی» و مسکن در جنات و درجات عالیه[1] آن بر حسب میزان حُب افراد نسبت به جناب علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام می‌باشد.

۱ـ ما در مورد جنت و درجات آن و جهنم و درکات آن در کتاب‌های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱۰ـ اَنَا ذٰلِکَ الْبُرْهٰانُ الْباهِرُ

پس از آنکه جناب علی ﷺ در چهار مورد، خود را معرفی، و در چهار مورد بعد مثالهایی برای فهم این مقصد بیان فرمودند، سپس خود را در عالم معنا و بهشت جایگزین و آن را به صورت «اَنَا صاحِبُ الْمَأْوىٰ» ارائه دادند و سرانجام با عبارت: «اَنَا ذٰلِکَ الْبُرْهٰانُ الْباهِرُ» به ۹ قسمت فوق حُسن ختام بخشیدند و در عین حال نیز برای اینکه مبادا در ذهن افرادی خلل و خلجانی حاصل شود، مثالی از مقایسهٔ شخص خود با موسی کلیم، پیامبر اولواالعزم بدین صورت بیان می‌فرمایند.

۱۱ـ وَاِنَّما کُشِفَ لِمُوسىٰ شِقْصٌ مِنْ شِقْصِ الذَّرِّ مِنَ الْمِثْقالِ، وَکُلُّ ذٰلِکَ بِعِلْمِ اللهِ ذِی الْجَلالِ:

این عبارت بطور فشرده بیان شده و حاصل کلام آن است که، هنگامی که برای موسی کلیم ﷺ ذره‌ای از مثقال و یا کمتر از آن در کوه طور از نور عظمت الهی منکشف گردید، وی که پیامبر اولواالعزم بود، به صورت «صعقا» ظاهراً حالت ثبات خود را از دست می‌دهد که قرآن مجید این حالت موسی ﷺ را به صورت:

﴿وَ خَرَّ مُوسىٰ صَعِقًا﴾ (اعراف ـ ۱۴۳) بیان داشته است.

در حالی که جناب علی ﷺ می‌فرماید:

«اَنَا کاشِفٌ لِما خَرَّ مُوسىٰ صَعِقًا».

در عبارت «اناکاشف»، خفایا و لطائف زیادی نهفته است که کشف این لطائف را در اینجا بازگو نکرده و آن را به عهده خوانندگان وامی‌گذاریم.

در آخر این قسمت هم، جناب علی ﷺ تمام این مدارج را از ناحیهٔ خداوندِ ذی الجلال و به صورت: ﴿کُلُّ ذٰلِکَ بِعِلْمِ اللهِ ذِی الْجَلالِ﴾ معرفی می‌فرمایند.

۱۲ـ اَنَا صاحِبُ جَنّاتِ عَدْنٍ وَالْخُلُودِ:

در اینجا نیز بدون مراجعه به قرآن مجید و استشهاد به آیاتی چند عرضه می‌داریم که استقرار در جنات عدن و خلود در آن بستگی تام و تمام به محبت جناب علی ﷺ دارد که صاحب مقام نفس لاهوتیهٔ ملکوتیهٔ کلیهٔ الهیه است.

علی علیه السلام جاری کنندهٔ نهرها

۱۳ـ «اَنَا مُجْرِی الْاَنْهارِ مِنْ ماءٍ تَیّارٍ، وَ اَنْهارٍ مِنْ لَبَنٍ، وَ اَنْهارٍ مِنْ عَسَلٍ مُصَفّیً، وَ اَنْهارٍ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ. اَنَا قاسِمُ الْجِنانِ، اَنَا دارِسُ الْاِسْلامِ، اَنَا اٰخِرُ الْوَقْتِ.»

۱۳ـ اَنَا مُجْرِی الْاَنْهارِ مِنْ ماءٍ تَیّارٍ

در بخشهای گذشتهٔ این خطبه در دو مورد از «تـیّار» و «بحر تـیّار» به صورت: «خَلَقَ الْجِبالَ وَ الْبِحارَ عَلیٰ تَلاطُمِ تَـیّارٍ رَفیقٍ رَنیقٍ»[1] و «اَنَا الْمُشْرِفُ عَلَی الْبِحارِ فی قَوالِبِ اَقالیمِ الزَّخّارِ عِنْدَ التَّـیّارِ»[2] سخن به میان آمد و اینک به صورت: «من ماء تـیّار» بیان شده است.

در اینجا می‌توان «ماء تـیّار» را قلب مقدّس جناب علی علیه السلام و بحر لا حدّ و پر تلاطم علم و... آنجناب دانست که توسط خود حضرت انهاری از آن در قلوب سالکین الی الله جریان پیدا می‌کند که به صورت: «اَنَا مُجْرِی الْاَنْهارِ مِنْ ماءٍ تَـیّارٍ» بیان شده است.

عباراتِ، «و انهار من لبن... عسل مصفّی» ما را به یاد آیهٔ: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ○ فیها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ اٰسِنٍ، وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَـیَّرْ طَعْمُهُ، وَ اَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ، وَ اَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی... ○﴾ (محمّد ـ ۱۴ و ۱۵) می‌اندازد.

امام معصوم در ذیل این آیات می‌فرمایند که این چهار نهر (مندرج در آیه فوق) از شئون ولایت ما ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشد. گویی ولایت ائمه هدی علیهم السلام و حرکت به سوی سرچشمهٔ «ص» و عبور از گذرگاه شعبان به صورت جدیدی با استفاده از این آیه قرآن مجید، باید طیّ چهار مرحله انجام بپذیرد.

مرحلهٔ اوّل: ﴿مِنْ ماءٍ غَیْرِ اٰسِنٍ﴾ که همان «ماء تیّار» و ولایت جناب علی علیه السلام در مرحلهٔ نخستین می‌باشد.

۱- بخش اوّل خطبهٔ تطنجیه.

۲- بخش ۱۲ خطبهٔ تطنجیه.

مرحلهٔ دوم: ﴿مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾[1] که در خطبه به صورت: «انهار من لبن» آمده است.

مرحلهٔ سوم: ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ است که مرحلهٔ بالاتری از سالک الی الله در ارتباط با ولایت جناب علی علیه‌السلام و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام می‌باشد.

مرحلهٔ چهارم: که به صورت: ﴿أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾ معرفی شده است.

۱۴ـ أَنَا قَاسِمُ الْجِنَانِ

برای توضیح این عبارت، حدیث بسیار زیبایی را از حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام نقل می‌نماییم:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه‌السلام فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ كُنِّيَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِأَبِي الْقَاسِمِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ: قَاسِمٌ فَكُنِّيَ بِهِ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلاً لِلزِّيَادَةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ»؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ، وَعَلِيٌّ بِمَنْزِلَتِهِ فِيهِمْ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا مَعْنىٰ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ شَفَقَةَ الرَّسُولِ عَلىٰ أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْآبَاءِ عَلَى الْأَوْلَادِ، وَأَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلِيٌّ علیه‌السلام، وَمِنْ بَعْدِهِ شَفَقَةُ عَلِيٍّ علیه‌السلام عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ، لِأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ، فَلِذٰلِكَ قَالَ علیه‌السلام: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ» وَصَعِدَ النَّبِيُّ علیه‌السلام الْمِنْبَرَ فَقَالَ: «مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا فَعَلَيَّ وَإِلَيَّ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ» فَصَارَ بِذٰلِكَ أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ، وَصَارَ أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، وَكَذٰلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام بَعْدَهُ جَرىٰ لَهُ مِثْلُ مَا جَرىٰ لِرَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله.»[2]

حسن بن فضّال از پدرش نقل کرد که گفت: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم چرا کنیهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوالقاسم است؟ حضرت فرمود: زیرا فرزندی داشت به نام قاسم؛ لذا کنیهٔ آن حضرت ابوالقاسم بود. حسن گفت: عرض کردم: ای پسر رسول خدا، آیا

۱ـ در مجلدات آینده دوره کتابهای «معارف و عرفان معصومین علیهم‌السلام» در محل خود تذکّر داده‌ایم که لبن در تأویل به معنای علم است و این علم در نزد فلاسفه و صوفیه طعم آن تغییر نموده، لذا در قرآن مجید به صورت ﴿لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ اوصاف آن بیان می‌شود.

۲ـ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵، ح ۲۹

مرا قابل برای [شنیدن] مطالب بیشتری می‌دانید؟ فرمود: آری. آیا نمی‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی دو پدر این امّت هستیم»؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر [روحانی] همه امّتش است و علی علیه السلام نیز به منزلهٔ پیامبر در میان امت است؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا نمی‌دانی که علی علیه السلام تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنّم است؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس به او (پیامبر) ابوالقاسم می‌گویند؛ زیرا او پدر تقسیم کننده بهشت و جهنم است. عرض کردم: معنای این سخن چیست؟ فرمود: مهربانی و شفقّت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امّتش همچون شفقّت پدران بر فرزندان است و علی علیه السلام در امتِ پیامبر صلی الله علیه و آله از همه افضل است و دلسوزی و مهربانی‌اش بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون دلسوزی و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها است؛ زیرا علی علیه السلام وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست و به همین علّت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی، دو پدر این امّت هستیم» [روزی] پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و فرمود: «هر کس قرضی و یا اهل و عیال فقیر و گرسنه‌ای را از خود به جا گذارد [و از دنیا برود] قرضش و مسئولیت اهل و عیالش بر عهدهٔ من است و هر کس مالی از خود به جا گذارد، مال و ثروتش به ورثه‌اش تعلق دارد و بدین سبب، پیامبر صلی الله علیه و آله از پدران و مادران بر امت اولیٰ است و حتّی از خودشان نیز بر خودشان اولی است و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین طور است و هر فضیلتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بعد از او برای علی علیه السلام نیز بوده است.

۱۵- اَنَا دٰارِسُ الْاِسْلٰامِ ۱۶- اَنَا آخِرُ الْوَقْتِ

عبارت اخیر نیز، ما را به یاد عبارت: «اَنَا الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ» می‌اندازد که عرایض خود را به همین مختصر در این بخش خاتمه می‌دهیم.

بخش چهاردهم

وادی‌ها و اقالیم گوناگون

وادی‌ها و اقالیم گوناگون

«اَنَا حمیت جَهَنَّمَ وَ سَمَّیتُهٰا جَحیمَ وَ سِجّیلَ وَ جَعَلْتُهٰا طَبَقٰاتٍ، فَمِنْهَا السَّعیرُ وَ الثُّبُورُ، اَعْدَدْتُهٰا لِلْمُنٰافِقِینَ، وَ اُخْرىٰ عُمَیُوسُ اَعْدَدْتُهٰا لِلظّٰالِمِینَ،

اَنَا اَوْدَعْتُ ذٰلِکَ کُلَّهُ وٰادِیَ بَرَهُوتٍ، وَهُوَ الْفَلَقُ، وَرَبِّ الْفَلَقِ، یَخْلُدُ فیهَا الْجِبْتُ وَ الطّٰاغُوتُ وَ مَنْ عَبَدَهُمٰا، وَمَنْ کَفَرَ بِذِی الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ، الْحَیِّ الَّذي لٰایَمُوتُ. اَنَا الْجِنٰانُ الْمَوْصُوفٰاتُ بِوٰادِی السَّلٰامِ وَ الدّٰارِ الْخُلْدِ.

اَنَا صٰانِعُ الْاَقٰالیمِ وَ الْمُنْزِلُ الْبَرَکٰاتِ مِنَ اللهِ الْحَکیمِ الْعَلیمِ.

اَنَا الْکَلِمَةُ الَّتي بِهٰا تَمَّتِ الْاُمُورُ وَ دَهَرَتِ الدُّهُورُ.

اَنَا جَعَلْتُ الْاَقٰالیمَ اَرْبٰاعًا، وَ الْجَزٰائِرَ سَبْعًا:

فَاِقْلیمُ الْجَنُوبِ مَعْدِنُ الْبَرَکٰاتِ، وَاِقْلیمُ الشِّمٰالِ مَعْدِنُ السَّطَوٰاتِ، وَ اِقْلیمُ الصَّبٰا مَعْدِنُ الزَّلٰازِلِ، وَ اِقْلیمُ الدَّبُورِ مَعْدِنُ الْهَلَکٰاتِ.

فَاسْتَعیذُوا مِنْ مَهَبِّ الدَّبُورِ، فَمِنْ هُنٰاکَ الصَّرْصَرُ الدَّبُورُ، بِهٰا اَهْلَکْتُ الْمُتَمَرِّدینَ، حَتّیٰ جَعَلْتُهُمْ کَالرَّمیمِ، وَ اَفْنَیْتُ الْاَوَّلینَ الَّذینَ تَمَرَّدُوا بِالطُّغْیٰانِ.

اَلٰا وَیْلٌ لِمَدٰائِنِکُمْ وَ اَمْصٰارِکُمْ؛ مِنْ طُغٰاةٍ یَظْهَرُونَ، فَیُغَیِّرُونَ وَ یُبَدِّلُونَ:

اِذٰا تَمٰالَتِ الشَّدٰائِدُ مِنْ دَوْلَةِ الْخِصْیٰانِ وَ مَلَکَةِ الصِّبْیٰانِ وَ النِّسْوٰانِ.

اِذٰا مَضیٰ مَنْ مَضیٰ مِنَ الْجَبٰابِرَةِ الَّذینَ لَمْ یُحْسِنُوا سِیٰاسَةَ الْمُسْلِمینَ اِذٰا مَضَی الْکَهَبُ وَ الْکُهَیَبُ وَ الْکَثیرُ وَ الْقَنیرُ وَ النُّعْمٰانُ وَ الشَّضْیٰان وَ الْمَکْسُورُ وَ الْکَرْشُونُ وَ الشَّفْصٰانُ وَ الْحَوْصٰانُ وَ الْهَوْلَبُ وَ الْاقتم وَ الشَّهیطُ وَ النَّخیطُ هُوَ تصلی قٰاتِلِ الْاَقْرٰانِ وَ مُفْنِی الشَّجْعٰانِ، وَ یَأْتي بَعْدَهُ الْاَدَیْلُ وَ الْاَمَیْلُ وَ الصُّعْلُوکُ، وَ الصَّبِیُّ الدَّعوکُ، یَمْلِکُ وَ یَسْتَوْعِبُ وَ یَسیرُ الْاَجٰالُ.

ثُمَّ یَأْتي بَعْدَ ذٰلِکَ البهلولُ الْاَیَدَحُ الْاَنْدَدیُ الْاَرْیَحُ الْمَشْؤُمُ یَوْمُهُ یَظْهَرُ مِنْ بَعْدِهِ النُّوشُ، وَ

یَنشُو الْعَبُوسُ، اِذَا الاَمْرُ اِلَی الْعَبْدِ الْمَعْرُوفِ بِالْاَرْحَبِ، وَمثله لَمٰا فِی الْاَرعبِ، وَ اسْتَرْعٰاهَا الدِّیٰار، وَ اَسْلَمَهَا الْعِصْیٰان وَصٰارَتْ اِلَی الصِّبْیٰانِ،

فَعِنْدَ ذٰلِکَ یُتَوَقَّعُ شَنٰارُهٰا وَیَکْثُرُنِفٰارُهٰا، وَ تَرْتَجُّ الْاَقْطٰارُ بِالدُّعٰاءِ اِلیٰ کُلِّ بٰاطِلٍ.»

من جهنم را گرم کردم و نامش را جحیم و سجّیل نهادم و آن را به چندین طبقه تقسیم کردم؛ از آن جمله، یکی سعیر است و دیگری ثبور که برای منافقین مهیا نمودم و دیگری عمیوس که برای ظالمین آماده کردم.

من تمام اینها را به ودیعه در بیابان برهوت قرار دادم و برهوت همان فلق است. سوگند به پروردگار فلق، در آنجا (فلق) جبت (ابوبکر) و طاغوت (عمَر) و هر کس آن دو را عبادت نماید مخلّد خواهد بود، همچنین هر کس به خداوند صاحب عزّت و جبروت که زنده است و نمی‌میرد، کفران ورزد، [در فلق] مخلّد خواهد بود. من همان بهشتهایی هستم که به وادی السلام و سرای جاودانی وصف شده است.

من سازنده اقلیمها و نازل کنندهٔ برکات از طرف خداوند حکیم و دانا هستم.

من آن کلمه‌ای هستم که به وسیلهٔ آن، کارها تمام شده و روزگار سپری شده است.

من اقلیمها را چهار قسمت و جزائر را هفت قسمت قرار دادم:

اقلیم جنوب، معدن برکات است. اقلیم شمال، معدن سطوتهاست. اقلیم صبا، معدن زلزله‌هاست و اقلیم دبور، معدن هلاکتهاست.

پس از محل وزش دبور به خدا پناه بَرید و از اینجاست باد تند دبور که به وسیلهٔ آن، سرکشان را هلاک کردم تا اینکه آنها را مثل استخوان پوسیده قرار دادم و اوّلیها را که با طغیان نافرمانی کردند، نابود ساختم.

آگاه باشید، وای بر شهرهای شما از [شرّ] طغیانگرانی که ظاهر می‌شوند و تغییر می‌دهند و تبدیل می‌کنند:

- هنگامی که شدائد و سختیها از جانب دولت خواجگان و حکومت بچه‌ها و زنها گسترش یابد.

- هنگامی که بگذرد زمان هر یک از ستمگران و جبّارانی که زمانشان گذشته است؛ آنهایی که سیاست مسلمین را به خوبی اجرا نکردند.

ـ هنگامی که کهب و کهیب و کثیر و قنیر و نعمان و شضیبان و مکسور و کرشون و شفصبان و حوصبان و هولب و اقتم و شهیط و نخیط بگذرند... سپس بعد از آن، بهلول باطل و رانده شدهٔ صاحب وسعت می‌آید که روزش (روزگارش) نحس و زشت است و بعد از او نوش ظاهر می‌شود و بدخُلقی و اخم به وجود می‌آید و [این] هنگامی است که امر [حکومت] به بنده‌ای معروف به ارحب می‌رسد و مانند اوست آنچه در ارعب (آن کوتاه قد) است... در این هنگام، قبیح‌ترین عیب و عارها، انتظار می‌رود و گریز و دوری زیاد می‌شود و نواحی [زمین] در اثر دعوت به باطل به لرزه می‌افتد.

طبقات جهنّم

«اَنَا حمیت جَهَنَّمَ وَسَمَّیتُها جَحیمَ وَسِجّیلَ وَجَعَلْتُها طَبَقاتٍ، فَمِنْهَا السَّعیرُ وَالثَّبُورُ، اَعَدَدْتُها لِلْمُنافِقینَ، وَاُخرىٰ عُمَیُوسُ اَعَدَدْتُها لِلظّالِمینَ»

جحیم، مأوایِ دشمنان جناب علی علیه‌السلام است که متناظر با یکی از مفاهیم جهنّم است. دربارهٔ کلمهٔ سجّیل هم باید بگوییم که زبان شناسان عرب، عقیده دارند، سجیل در اصل «سنگ و گل» بوده، و بعد به«سنج و جل» بدل شده، و بالاخره به صورت «سجّیل» درآمده است.

برای شرح کلمهٔ «سجّیل» که در سورهٔ «فیل» آمده است، باید به تفاسیر شیعه مراجعه کرد. عبارت «جعلتها طبقات» معرّف طبقات جهنّم است، و در اینجا علی علیه‌السلام سه نمونه از این طبقات را ذکر فرموده که دو تای آنها به نام سعیر و ثبور است، که برای منافقین آماده شده است.

با آشنایی با احادیث محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام، «سعیر» در ارتباط با «ائمه جور، ائمة الکفر و قادة الضلالة» می‌باشد و روایت مفصلی در متون شیعه دربارهٔ «سعیر» و منازل آن موجود است. همچنین الفاظ «سعیر و ثبور» در قرآن مجید نیز آمده است.

«وَ اُخریٰ عُمَیُوسُ اَعَدَدْتُهٰا لِلظّالِمِینَ»

در واقـع مـی‌توان گـفت طبقهٔ دیگری از جهنّم به نـام «عـمیـوس» مـی‌بـاشـد. کـلمهٔ «عمیوس» نیز از آن عده اسامی است که توسط جناب علی علیه‌السلام و ظاهراً برای اوّلین مرتبه و در این خطبه (خطبه تطنجیه) عنوان شده است.

هر چند این کلمه مشتق از «عمیس» به معنای «حرب شدید» می‌باشد، اما اگر در اینجا این اشتقاق را در نظر نگیریم، باید بگوییم این کلمه صرفاً به عنوان یک نامگذاری است که از طرف جناب علی علیه‌السلام برای یکی از طبقات جهنم که برای ظالمین مهیا شده، در نظر گرفته شده است و چنانچه به اشتقاق این لغت توجه نماییم، باید بگوییم: «ظالمین» در واقـع و در عالم باطن، با خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیهم‌السلام در حرب شدیدی هستند و پیوسته از در ظلم و ستیز و نفاق با این انوار قدس الهی مواجه شده و مقابله می‌نمایند.

فلق؛ جایگاه جِبت و طاغوت

«اَنَا اَوْدَعَتُ ذٰلِکَ کُلَّهُ وٰادِیَ بَرَهُوتٍ، وَهُوَ الْفَلَقُ، وَرَبِّ الْفَلَقِ، یَخْلُدُ فِیهَا الْجِبْتُ وَ الطّٰاغُوتُ وَ مَنْ عَبَدَهُمٰا، وَمَنْ کَفَرَ بِذِی الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ، اَلْحَیِّ الَّذی لاٰیَمُوتُ.»

در اینجا جناب علی علیه‌السلام نشانی طبقات جهنم را در وادی برهوت می‌دهند که در آنجا به ودیعه نهاده شده است.

نام دیگر وادی برهوت «فلق» بوده که ما رابه یاد سورهٔ «فلق» در قرآن مجید می‌اندازد. «فلق» در این سوره چاهی است در جهنم که شش نفر از اوّلین، و شش نفر از آخرین مخلّد در آن هستند. از شش نفر آخرین در درجهٔ اوّل، خلیفهٔ اوّل و ثانی می‌باشند که به صورت: «یَخْلُدُ فِیهَا الْجِبْتُ وَ الطّٰاغُوتُ» در خطبه «تطنجیه» از آنها یاد شده است. ما در کتاب «علی علیه‌السلام و العوالم» ضمن دعای صنمی قریش، اشاره‌ای هم به جبت و طاغوت نموده‌ایم.

پس از جبت و طاغوت، سخن از پیروان این دو به صورت: «و من عبدهما» می‌شود و گویی این را می‌رساند که پاره‌ای از طرفداران سنّت و جماعت که در محبّت اوّل و ثانی راه عبودیت را طی می‌کنند نیز با این دو محشور و مخلّد در فلق خواهند بود.

آنگاه جناب علی علیه‌السلام همراه جبت و طاغوت و عَبَدَه آنها تمام کسانی را که به خداوند صاحب عزّت و جبروت کفران ورزیده‌اند نیز مخلّد در جهنّم معرفی می‌فرماید.

عبارت اخیر «وَمَنْ كَفَرَ بِذِي الْعِزِّ وَالْجَبَرُوتِ، الْحَيِّ الَّذي لايَمُوتُ» در آخر همین خطبه «تطنجیه» به صورت: «تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لايَمُوتُ، ذِي الْعِزِّ وَالْجَبَرُوتِ» آمده است که در آنجا به لطایفی در این باره اشاره خواهیم کرد.

بهشت حقیقی

«اَنَا الْجِنانُ، الْمَوْصُوفاتُ بِوادِي السَّلامِ وَالدّارِ الْخُلْدِ»

در ادامهٔ مطالب بخش گذشته که به صورت: «انا قاسم الجنان» بیان می‌شود، در اینجا جناب علی علیه‌السلام پرده را برداشته و خود را به صورت: «انا الجنان» معرفی می‌فرمایند: «اَلا تویی بهشت من»

و اگر بقیهٔ عبارات را از نظر بگذرانیم می‌فرمایند: «من همان بهشت توصیف شده به وادی‌السلام و دارالخلد می‌باشم» این توصیفات به تفاریق در روایات و احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیهم‌السلام یافت می‌شود.

صانع اقالیم

«اَنَا صانِعُ الْاَقالِيمِ وَالْمُنْزِلُ الْبَرَكاتِ مِنَ اللهِ الْحَكيمِ الْعَليمِ. اَنَا الْكَلِمَةُ الَّتي بِها تَمَّتِ الْاُمُورُ وَ دَهَرَتِ الدُّهُورُ.»

۱ـ «اَنَا صانِعُ الْاَقالیمِ وَالْمُنْزِلُ الْبَرَکاتِ مِنَ اللهِ الْحَکیمِ الْعَلیمِ.»

این عبارت یادآور حدیث شریف: «نَحْنُ صَنائِعُ اللهِ وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا» است که توسط مرحوم شیخ عبد الحسین امینی در کتاب: «سنّتنا سنّة نبيّنا و سيرتنا سيرته» به چند صورت و با اندکی اختلاف آمده است. ما در شرح این حدیث اظهار می‌داریم که جناب علی ﷺ و ائمه هدی ﷺ، دست پرورده و ادب شدهٔ ذات باریتعالی می‌باشند و سایر خلق، همه دست آموز و صنیعه و تربیت شدهٔ این بزرگواران معصومین ﷺ هستند. برای توضیح عبارت «انا صانع» در این خطبه، از قرآن مجید کمک می‌گیریم که دربارهٔ موسی کلیم ﷺ می‌فرماید:

﴿فَلَبِثْتَ سِنینَ فی اَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلیٰ قَدَرٍ یا مُوسیٰ ○ وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی﴾ (طه ـ ۴۰ و ۴۱)

بنابراین و همان‌طور که در فوق متذکر شدیم، صناعت ذات باریتعالی برای تربیت ائمه هدی ﷺ و صناعت این بزرگواران معصومین ﷺ، برای هدایت و یا تربیت انبیا و رسل و رجال حقّ و... ـ که تا حد نباتات، حیوانات و جمادات نیز عمومیت می‌یابد ـ به کار می‌رود.

با این مقدّمات عبارت: «انا صانع الاقالیم» کاملاً برای ما روشن می‌شود و اگر این عبارت را با جملهٔ بعدی آن یعنی: «وَالْمُنْزِلُ الْبَرَکاتِ مِنَ اللهِ الْحَکیمِ الْعَلیمِ» با هم در نظر بگیریم برکات هم از سطح عالم ظاهر تجاوز نموده و رخت خود را تا سر حدّ عالم ملکوت می‌کشاند. در مورد کلمهٔ «برکات» قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَلٰکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾ (اعراف ـ ۹۶)

«اگر اهل قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، همانا برکاتی از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم؛ ولی تکذیب [آیات الهی] کردند. پس ما آنها را به سبب آنچه که کسب می‌کردند [به عذاب] گرفتیم.

بنابراین، «برکات» و «افتتاح برکات» و یا در خطبهٔ تطنجیه «نزول برکات» مستلزم ایمان و تقوا می‌باشد. یعنی ایمان به ولایت اهل بیت ﷺ و تقوی پیشه کردن از ظلم بر اهل بیت ﷺ.

۲ـ «اَنَا الْکَلِمَةُ الَّتي بِها تَمَّتِ الْاُمُورُ وَدَهَرَتِ الدُّهُورُ.»

در اینجا و در قرآن مجید و در احادیث، «کلمه» در درجهٔ اوّل انوار قدس الهی از جمله جناب علی ﷺ است. (اَلْاِمامُ کَلِمَةُ اللهِ وَ حُجَّةُ اللهِ، وَوَجْهُ اللهِ وَنُورُ اللهِ، وَحِجابُ اللهِ، وَ آيَةُ اللهِ، يَخْتارُهُ اللهُ)[1] و در درجهٔ دوم انبیا و رسل همه «کلمة الله» هستند. برای این امر از قرآن مجید شاهد مثال نمی‌آوریم؛ زیرا در کتاب «علی ﷺ و فوج فائزین» روی این مطلب صحبت شده است.

پس عبارت: «اَنَا الْکَلِمَةُ الَّتي بِها تَمَّتِ الْاُمُورُ وَدَهَرَتِ الدُّهُورُ.» اگر برای بستر تاریخ اسلام تا قیام قائم آل محمّد ﷺ در نظر گرفته شود، قائم آل محمّد ﷺ (نذیر اکبر)، همهٔ مردم را به کلمهٔ واحده دعوت می‌کنند، این «کلمهٔ واحده» نیز خودِ جناب علی ﷺ است و به همین ترتیب در ادوار و دهور دیگر نیز مطلب از این قرار است.

تقسیم اقالیم و جزایر

«اَنَا جَعَلْتُ الْاَقالِيمَ اَرْباعًا، وَ الْجَزائِرَ سَبْعًا:
فَاِقْلِيمُ الْجَنُوبِ مَعْدِنُ الْبَرَكاتِ، وَاِقْلِيمُ الشِّمالِ مَعْدِنُ السَّطَواتِ،
وَاِقْلِيمُ الصَّبا مَعْدِنُ الزَّلازِلِ، وَاِقْلِيمُ الدَّبُورِ مَعْدِنُ الْهَلَكاتِ.»

علی ﷺ هلاک کنندهٔ طغیانگران

«فَاسْتَعِيذُوا مِنَ مَهَبِّ الدَّبُورِ، فَمِنْ هُناکَ الصَّرصَرُ الدَّبُورُ، بِها اَهْلَكْتُ الْمُتَمَرِّدِينَ، حَتّیٰ جَعَلْتُهُمْ کَالرَّمِيمِ، وَ اَفْنَيْتُ الْاَوَّلِينَ الَّذِينَ تَمَرَّدُوا بِالطُّغْيانِ.»

در مورد دو عنوان فوق، تنها به متن عربی اکتفا می‌کنیم.

۱- علی ﷺ و فوج مقتحم، ص ۱۰۹، خطبهٔ طارق بن شهاب، شماره‌های ۱ تا ۷

تحریف، تغییر، تبدیل

«اَلاٰ وَیلٌ لِمَداٰئِنِکُمْ وَ اَمْصاٰرِکُمْ مِنْ طُغاٰةٍ یَظْهَرُونَ، فَیُغَیِّرُونَ وَ یُبَدِّلُونَ.
إذاٰ تَماٰلَتِ الشَّداٰئِدُ مِنْ دَوْلَةِ الْخِصْیاٰنِ وَ مَلَکَةِ الصِّبْیاٰنِ وَ النِّسْواٰنِ.»

جناب علی ﷺ قبل از شروع مطالب مهمّ خود، ابتدا می‌فرماید: «وای به حال مدائن و امصار شما[1] از اینکه طغاتی ظهور کرده و تمام احکام اسلامی و شئون و شعارهای واقعی دین را تغییر و تبدیل خواهند داد.

در اینجا عبارت: «فَیُغَیِّرُونَ وَ یُبَدِّلُونَ» یادآور فرمایش جناب علی ﷺ است به عبدالله بن عمرو بن العاص، هنگامی که از خانه عثمان می‌آمد و آن حضرت خطاب به او فرمود: «حَرَّفْتُمْ وَ غَیَّرْتُمْ وَ بَدَّلْتُمْ»[2] که منظور از این سه کلمه را از زیارت جامعهٔ ائمة المؤمنین می‌توان به گونه‌ای دیگر استنباط نمود؛ آنجا که می‌فرمایند: «وَ حَرَّفَتِ الْقُرْآنَ وَ بَدَّلَتِ الْاَحْکاٰمَ وَ غَیَّرَتِ الْمَقاٰمَ».

بنابراین و با توجه به عبارت: «إذاٰ تَماٰلَتِ الشَّداٰئِدُ مِنْ دَوْلَةِ الْخِصْیاٰنِ وَ مَلَکَةِ الصِّبْیاٰنِ وَ النِّسْواٰنِ» یعنی زمانی که شدائد و سختی‌ها از دولت خواجگان و نوجوانان و زنان تدریجاً به همه جا سرایت می‌کند، شاید بتوان به نتایجی رسید.

حکومت جبابره

«إذاٰ مَضیٰ مَنْ مَضیٰ مِنَ الْجَباٰبِرَةِ الَّذِینَ لَمْ یُحْسِنُوا سِیاٰسَةَ الْمُسْلِمِینَ إذاٰ مَضَی الْکَهْبُ وَ الْکُهَیْبُ وَ الْکَثِیرُ وَ الْقَنِیرُ وَ النُّعْماٰنُ وَ الشَّضْیاٰن وَ الْمَکْسُورُ وَ الْکَرْشُونُ وَ الشَّقْصَباٰنُ وَ الْحَوْصَباٰنُ وَ

۱- ظاهراً شهرهای کوچک را «مدینه» و شهرهای بزرگ را «مصر» گویند که جمع آن امصار می‌باشد. همچنین در بعضی موارد، لفظ «مصر» به جمعیّتی که دارای معتقدات مشترکی باشند نیز اطلاق می‌گردد.
۲- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۵۵، ح ۲۶

الْهَوْلَبُ وَ الْاَقتم وَ الشَّهِيطُ وَ النَّخيطُ هُوَ تصلى قاتِلِ الْاَقْرانِ وَمُفْنِي الشَّجْعانِ، وَيَأْتي بَعْدَهُ الْاَذيَلُ وَ الْاَمْيَلُ وَ الصُّعْلُوكُ، وَ الصَّبِيُّ الدعوک، يَمْلِكُ وَ يَسْتَوْعِبُ وَ يَسيرُ الْآجالُ.

ثُمَّ يَأْتي بَعْدَ ذٰلِكَ الْاَيْدَحُ الْاَنْدَدى الْاَريحُ الْمَشْؤُمُ يَوْمَه يَظْهَرُ مِنْ بَعْدِهُ النُّوش، وَيَنْشُو الْعَبُوسُ، اِذَا الْاَمْرُ اِلَى الْعَبْدِ الْمَعْرُوفِ بِالْاَرْحَبِ، وَمثله لَما فى الْارعبِ، وَ اسْتَرْعاهَا الدِّيار، وَ اَسْلَمَهَا الْعِصْيانِ وَ صارَتْ اِلَى الصِّبْيانِ»

جبابره‌ای که در اینجا آمده، همان است که جناب علی علیه السلام در حدیثی که با عبارت: «**اَلٰا وَاِنَّ النّاسَ سَبْعُ طَبَقاتٍ**»، شروع می‌شود می‌فرمایند: «**وَالطَّبَقَةُ الثّانِيَةُ، جَبابِرَةٌ، اَكْلُهُمُ الرِّبٰا وَبَيْعُهُمُ السُّحْتُ**».

در ادامهٔ این قسمت می‌فرمایند: «**اِذٰا مَضَى الْكَهَبُ وَالْكُهَيْبُ...**» که کهب و کهیب می‌تواند اسامی خاصی باشد که جناب علی علیه السلام از آنها نام می‌برند و ظاهراً از سه دستهٔ قائد و سائق و ناعق جبابرهٔ مسلمین می‌باشند.

جناب علی علیه السلام در خطبه‌ای که ابتدای آن می‌فرمایند: «**اَيُّهَا النّاسُ، فَاِنّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ**» در مورد مطلب فوق چنین می‌فرمایند: «**فَوَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لٰا تَسْأَلُوني عَنْ شَيْءٍ فيمٰا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السّاعَةِ وَلٰا عَنْ فِئَةٍ تَهْدي مٰائَةً وَ تُضِلُّ مٰائَةً اِلّا اَنْبَأْتُكُمْ بِناعِقِهٰا وَقائِدِهٰا وَسائِقِهٰا وَمُنٰاخِ رِكٰابِهٰا وَمَحَطِّ رِحٰالِهٰا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِهٰا قَتْلاً وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا**»[۱]

سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می‌شود، و نه دربارهٔ گروهی که صد نفر را هدایت و یا صد نفر را گمراه کنند، از من پرسش کنید جز آنکه از دعوت کننده و رهبر و آن کس که زمام این گروه را به دست دارد و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و آنان که از گروهی کشته می‌شوند یا به مرگ طبیعی می‌میرند (از همه اینها) شما را آگاه می‌سازم.

که قائد همان پیشوا و رهبر، ناعق خطیب یا بلندگوی جمعیّت و بالاخره سائق همان مغز متفکّر آن گروه و کتابها و رسالاتی است که توسط وی تهیّه و تنظیم می‌گردد.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۲

به هر حال، این جبابره، می‌آیند و می‌روند و هر کدام در تغییر و تبدیل مقام و احکام واقعی دین سهم بسزایی دارند.

دعوت کنندگان به سوی باطل

«فَعِنْدَ ذٰلِکَ یُتَوَقَّعُ شَنٰارُهٰا وَ یَکْثُرُ نِفٰارُهٰا، وَ تَرْتَجُّ الْاَقْطٰارُ بِالدُّعٰاءِ اِلیٰ کُلِّ بٰاطِلٍ.»

کوتاه سخن، پس از آنکه همهٔ جبابره می‌آیند و می‌روند، در این موقع باید انتظار زشتی‌ها و نفرتی را داشت «یُتَوَقَّعُ شَنٰارُهٰا وَ یَکْثُرُ نِفٰارُهٰا» که در اثر رفتار و کردار بد همان جبابره در تغییر مقالهٔ حمد پدیدار شده است.

وَ تَرْتَجُّ الْاَقْطٰارُ بِالدُّعٰاةِ اِلیٰ کُلِّ بٰاطِلٍ

باشد که این عبارات به دست اهلش برسد و گردش روزگار، نقاب از چهرهٔ واقعیت‌ها بردارد. در آخر از ساحت قدس جناب علی ﷺ پوزش طلبیده که اگر خدای ناکرده به خطا رفته باشیم، ما را مورد مغفرت خود قرار دهد.

بخش پانزدهم

ظهور قائم آل محمّد علیهم السلام و پیامدهای آن

ظهور قائم آل محمّد ﷺ و پیامدهای آن

«هَیْهاتَ هَیْهاتَ، تَوَقَّعُوا حُلُولَ الْفَرَجِ الْعَظیمِ، وَاقْبالَهُ فَوْجًا فَوْجًا، إِذا جَعَلَ اللهُ حَصَیاتِ النَّجَفِ جَواهِرَ، وَجَعَلَها تَحْتَ اَقْدامِ الْمُؤْمِنینَ، وَیُهْلِکُ اَهْلَ النِّفاقِ وَالْمارِقینَ، وَیُظْهِرُ مَعْدِنَ الْیاقُوتِ الْاَحْمَرِ وَخالِصِ الدُّرِّ وَالْجَوْهَرِ.

اَلا وَاِنَّ ذٰلِکَ مِنْ اَبْیَنِ الْعَلاماتِ.

إِذَا انْتَهیٰ ذٰلِکَ لاحَ ضِیاؤُهُ وَسَطَعَ بَهاؤُهُ، وَظَهَرَ ما تُریدُونَ، وَبَلَغْتُمْ ما تُحِبُّونَ. اَلا وَکَمْ اِلیٰ ذٰلِکَ مِنْ عَجائِبَ جَمَّةٍ، وَاُمُورٍ لَمَّةٍ، یا اَشْباهَ الْاَنامِ، وَبَهائِمَ الْاَنْعامِ، کَیْفَ تَکُونُونَ اِذا دَهِمَتْکُمْ رایاتُ بَنی کِنْدَةٍ مَعَ عُثْمانِ بْنِ عَنْبَسَةَ مِنْ عِراصِ الشّامِ، یُریدُ بِهَا الْاُمَوِیَّةَ، هَیْهاتَ، اَنْ یَکُونَ الْحَقُّ فی تَیْمِیٍّ اَوْ عَدَوِیٍّ اَوْ اُمَوِیٍّ، ثُمَّ بَکیٰ وَقالَ:

واهًا لِلْاُمَمِ، اَما شاهَدَتْ رایاتِ بَنی عُتْبَةَ مَعَ بَنی کَنّامٍ، اَلسّائِرینَ اَثْلاثًا، اَلْمُرْتَکِبینَ جَبَلاً جَبَلاً مَعَ خَوْفٍ شَدیدٍ، وَبُؤْسٍ عَتیدٍ، اَلا وَهُوَ الْوَقْتُ الَّذی وُعِدْتُمْ بِهِ تَکُونُ حَلاً حَلاً لِیَصِلُوا اِلیٰ جانِبِ الْجَزیرَةِ مِنْ مُفارَقَةِ الْاَوْبَرِ، خَلْقٌ عَظیمٌ، فاحضر المعطد وَادعان شمخوالبیض الاضک الابیض وَالابقع، وَیَنْتَقِصُ الْاَمْوالُ وَالْاَنْفُسُ وَالثَّمَراتُ مَعَ خَوْفٍ شَدیدٍ وَبُؤْسٍ، وَبَشِّرِ الصّابِرینَ، یَرْتَعُونَ فِی النَّعیمِ وَالسُّعُودِ الْمُقیمِ، یَحْمِلُکُمْ نَجائِبُ، وَیَحْمِلُکُمْ مَلائِکُ.

فَقالَ رَجُلٌ: نَحْنُ مِنْهُمْ؟

فَقالَ ﷺ: فیکُمْ مِنْهُمْ.

قالُوا: بَیِّنْ لَنَا السَّعیدَ وَالشَّقِیَّ

فَقالَ ﷺ: فَتِّشُوا سَرائِرَکُمْ، وَاسأَلُوا اَحْبارَکُمْ، وَاسْتَدِلُّوا بِذٰلِکَ عَلَی الطَّریقِ، تَفُوزُوا الْفَوْزَ الْعَظیمَ، وَالنَّعیمَ الْمُقیمَ.

وَكَمْ يَجْرِي فِي الْعالَمِ أَعْجُوباتٌ، وَكَمْ فِيهِ آياتٌ لأُلِمَرِيَّةٍ، وَأَكْثَرُ الْعَلامَاتِ بَنِي قُنْطُورٍ[1]، وَ مُلْكُهُمُ الْعِرَاقَ، وَأَطْرافَ الشَّامِ، تُفْتيكُمْ ضَوِيَّةٌ، تُفْتيكُمُ النِّساءُ الْمُخَدَّراتُ، أَنَا أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا، وَذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. ثُمَّ يَمْلِكُ الْأَنابَاطُ الْأَفِكَةَ وَالْأَعْرَابَ الْمُناسَبَةَ فِي فُلْكِ الْبَصْرَةِ حَتَّى وَاسِطِ وَأَعْمَالِهَا إِلَى الْأَهْوازِ وَأَظْلالِهَا وَأَوَّلُ خَرابِ الْعِرَاقِ فِي أَيَّامِهِمْ.

يَكْثُرُ الْبَلاءُ الْعَظِيمُ وَالْقَحْطُ الشَّدِيدُ، ثُمَّ يَجْرِي فِي عَدَدِ ذَلِكَ عَجَائِبُ، وَأَيُّ عَجَائِبَ!!

إِذا رَحَلَ الْعاشِرُ عَلى دِيارِهِمْ، وَصالَحُوهُمْ خَوْفًا مِنْ شَرِّهِمْ، كُلُّ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الْقَرْنِ الْحادِي عَشَرَ مِنَ الثَّلْثِينَ،

يَكُونُ الْفَتْكُ مِنْ فَتْكِ الْجَحِيمِ وَاسْتِيصالُ بَيْتِ اللهِ الْحَرامِ، وَ قَتْلُهُمُ الْخاصَّ وَالْعامَّ، وَ ذَلِكَ إِذا دَهَمَ الْبَلاءُ الزَّوْراءَ، وَتَتَّصِلُ الْبَلايا وَالرَّزايا بِالْعالَمِ، فَيُقْتَلُ الْأَنْباطُ وَجَبابِرَتُها، وَيَمْلِكُونَ دِيارَها وَذَرارِيها،

وَكَمْ يَكُونُ الثَّانِي عَشَرَ فِي عَشْرِهَا الْأَوَّلِ، ظُهُورُ الدَّيْلَمِ و اجبا و جِيلانَ، وَ قَوْمٌ مِنْ خُراسانَ يَمْلِكُونَ التَّبْرِيزَ وَيُؤَمِّرُونَ الْأَمِيرَ، وَيَضْطَرِبُ الْعِرَاقُ بِهِمْ، وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الْخَمْسِينَ، مِنْ نَوازِلَ وَزَلازِلَ وَبَراهِينَ وَدَلائِلَ.

إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ بَيْنَ هَمَدانَ وَحُلْوانَ، وَيُقْتَلُ خَلْقٌ فِي حُلْوانَ إِلَى النَّهْرَوانِ، وَيَزُولُ مُلْكُ الدَّيْلَمِ، يَمْلِكُهَا أَعْرابِيٌّ وَهُوَ عَجَمِيُّ اللِّسانِ، يَقْتُلُ صالِحِي ذَلِكَ الْعَصْرِ، وَهُوَ الْأَوَّلُ الشَّاهِدُ، ثُمَّ فِي الْعَشْرِ الثَّالِثِ مِنَ الثَّلْثِينَ، يُقْبِلُ الرَّاياتُ مِنْ شاطِئِ جَيْحُونَ لِفارِس وَنَصِيبَيْنِ، تَتَرادَفُ إِلَيْهِمْ راياتُ الْعَرَبِ، فَيُنادِي نِسائُهُمْ بِقَدْرِ مَجْرَى السَّحابِ وَنَقْصًا مِنَ الْكَواكِبِ، وَطُلُوعِ الْقَطْرِ التَّالِي الْجَنُوبِ كَعُرابِ الْأَنْبُورِ، وَزَلازِلُ وَهَزّاتٌ وَآياتٌ، هُنالِكَ يُوضَحُ الْحَقُّ وَيَزُولُ الْبَلاءُ وَيَعِزُّ الْمُؤْمِنُ وَيَذِلُّ الْكافِرُ الْمُخالِفُ، وَيَمْلِكُ بِحارَ الْكُوفَةِ الْبرى مِنْهُمْ لَا الْمُتَغَلِّبِينَ فِيَ الا أَنَّهُمْ طُغاةٌ مَرَدَةٌ فَراعِنَةٌ وَتَكُونُ بِنَواحِي الْبَصْرَةِ حَرَكَةٌ لَسْتُ أَذْكُرُها، وَيَظْهَرُ الْعَرَبُ عَلَى الْعَجَمِ وَيَعْدِلُونَ بِالْأَهْوازِ مِنْ دُونِ النَّاسِ.»

بسیار دور است بسیار دور است، [شما] منتظر فرا رسیدن گشایش بزرگ و روی آوردن دسته دسته آن باشید؛ هنگامی که خداوند سنگریزه‌های نجف را جواهر کند

۱- قنطور: از دختران حضرت نوح بوده که مغولها و چینیها از نسل او هستند. این نام در خطبة البیان نیز آمده است.

و آن را زیر پای مؤمنین قرار دهد و منافقین و مارقین (خوارج) را هلاک کند و معدن یاقوت سرخ و دُرّ خالص و جواهر را آشکار سازد. آگاه باشید، این از روشنترین نشانه‌ها است.

هرگاه چنین شود، روشنی آن آشکار می‌شود و نورش می‌تابد و آنچه شما می‌خواهید، ظاهر می‌شود و به آنچه دوست دارید می‌رسید. آگاه باشید که چه عجایبی و چه کارهای بزرگی [رخ خواهد داد]. ای کسانی که شباهت به مردم و حیوانات چهارپا دارید، چگونه خواهید بود هنگامی که پرچمهای بنی کنده با عثمان بن عنبسه که اراده بنی‌امیه را دارد، از میان سرزمین شام، شما را پایمال کند. بسیار دور است اینکه حق در تیمی(ابوبکر) یاعَدوِیّ(عُمَر) یا اُموی(عثمان ومعاویه) باشد.

آنگاه علی ؑ گریست و فرمود:

آه بر امّتها، آیا نمی‌نگرند پرچمهای (طایفه) بنی عتبه را با (طایفه) بنی کنام که به سه گونه طی طریق می‌کنند و یکایک کوهها را با ترس زیاد و فقر و نیازمندی طی می‌نمایند. آگاه باشید آن موقع همان زمانی است که به آن وعده داده شده‌اید... و شخصی پرسید: آیا ما از جمله آنها هستیم؟

حضرت فرمود: در میان شما، بعضی از آنها هستند.

عرضه داشتند: برای ما سعید و شقی را روشن فرما.

فرمود: باطنهای خود را جستجو کنید و از دانشمندانتان بپرسید و بدین سان، بر راه درست استدلال نمایید [که در این صورت] به رستگاری بزرگ و نعمت دایمی خواهید رسید.

چه بسیار در عالم، [امورِ] شگفت‌آور جاری شود و نیز چه بسیار در جهان، نشانه‌هایی وجود دارد که برای امتیاز و (برتری) نمی‌باشد و بیشترین علایم، قبیله بنی قنطور و حکومت و سلطنت آنها بر عراق و اطراف شام است. ضعیفان و ناتوانان و نیز زنان پرده‌نشین [درباره شما] فتوی می‌دهند و [اِعمال نظر می‌کنند]. بدانید که علم من از آنان بیشتر و حلم من بزرگتر است و این، تقدیر خدای بلند مرتبه و حکیم است.

سپس انباط آفکه و اعرابِ سرزمینهای بصره و حتی واسط و اطراف تا اهواز و حومهٔ آن را به ملکیت و تصاحب خود می‌آورد و آغاز خرابی عراق در روزگار آنان می‌باشد.
بلاهای بزرگ زیاد می‌شود و قحطی شدید واقع می‌گردد و سپس شگفتی‌ها، آن هم چه شگفتی‌هایی، جاری می‌شود.
در این حال، دهمین [آنها] به شهرهای آنان رحل اقامت افکنده و از بیم شرّشان با آنها آشتی و مصالحه می‌کنند. تمام اینها از سال سی‌ام قرن یازدهم خواهد بود.
قتل و کشتار، کشتاری جهنمی است و خانه خدا در محدودیت شدید قرار می‌گیردو خاص و عام را می‌کشند و این هنگامی است که ظلمت بلا، زوراء (عراق) را فرا می‌گیرد و سپس بلا و معصیت عالمگیر می‌شود و قبیله نبطی و زورگویان آنها کشته می‌شوند و شهرها و فرزندان ایشان را تصاحب می‌نمایند.
و چه بسا [حوادثی] که در ده سال اول قرن دوازدهم واقع می‌شود. از ظهور دیلمیان و اجبا و گیلان و طایفه‌ای از خراسان، تبریز را به تملّک خود درمی‌آورند و اُستاندار تعیین می‌کنند و عراق به وجود آنها دچار اضطراب می‌شود و شگفتی و تمام شگفتی از دهه چهل تا پنجاه همین قرن است از شداید روزگار و زلزله‌ها و بیان حجّتها و دلیلها.
در این هنگام، بین همدان و حُلوان (سر پل ذهاب) واقعه‌ای رخ می‌دهد و از حُلوان تا نهروان، افرادی کشته می‌شوند و پادشاهیِ دیلم از بین می‌رود و شخصی اعرابی که زبانش عجمی (فارسی) است، بر آن حکومت می‌کند و مردان صالح این دوره را به قتل می‌رساند و او اولین شاهد [این کشتارها] خواهد بود.

سپس... پرچمهایی از کناره رود جیحون به سمت فارس و نصیبین می‌آید و پرچمهای عرب به سوی آنها مترادف و همسو می‌شود... در این حالت حق آشکار می‌شود و بلا از بین می‌رود، مؤمن عزیز و گرامی می‌شود و کافر مخالف، خوار و ذلیل می‌گردد....
آگاه باشید که آنها، طغیانگر، سرکش و متکبّر می‌باشند. و در نواحی بصره حرکتی

است که من آن را متذکر نشدم و عرب بر عجم چیره می‌شود و به اهواز از غیر مردم گرایش می‌کنند.

حلول فرج عظیم

«هَیْهاتَ هَیْهاتَ، تَوَقَّعُوا حُلُولَ الْفَرَجِ الْعَظیمِ، وَ اقْبالَهُ فَوْجًا فَوْجًا»

جناب علی ﷺ پس از ذکر همهٔ مقدّمات گذشته افرادی را که با مندرجات این خطبه سروکار دارند، متوقع حلول فرج عظیم، یعنی حلول فرج قائم آل محمّد ﷺ می‌سازند که به دنبال آن، عبارت: «وَ اقْبالَهُ فَوْجًا فَوْجًا»ظاهراً حاکی از اقبال رجال و اصحاب ولی عصر ﷺ و اتباع آنها به سوی حضرتش می‌باشد.[1]

آشکار شدن معادنی در زمین

«اِذا جَعَلَ اللهُ حَصَیاتِ النَّجَفِ جَواهِرَ، وَ جَعَلَها تَحْتَ اَقْدامِ الْمُؤْمِنینَ، وَ یُهْلِکُ اَهْلَ النِّفاقِ وَ الْمارِقینَ، وَ یُظْهِرُ مَعْدِنَ الْیاقُوتِ الْاَحْمَرِ وَ خالِصِ الدُّرِّ وَ الْجَوْهَرِ»

اکنون که ۱۴۰۰ سال از صدر اسلام گذشته است، هنوز در «وادی السّلام» که قبرستان نجف باشد و اطراف آن، در بین سنگریزه‌ها به مقدار کم و بیش قابل ملاحظه‌ای، سنگهای کوچک قیمتی نظیر درّهٔ نجفی و... دیده می‌شود. حال اگر عبارت جناب علی ﷺ را که می‌فرمایند: «وَ یُظْهِرُ مَعْدِنَ الْیاقُوتِ الْاَحْمَرِ وَ خالِصِ الدُّرِّ وَ الْجَوْهَرِ» صرفاً در

۱- این حقیقت را می‌توان از آیات سورهٔ ﴿اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ، وَرَأَیْتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللهِ اَفْواجًا...﴾ نیز استنتاج نمود که «فَوْجًا فَوْجًا» در خطبه تطنجیه به صورت «اَفْواجًا» در قرآن آمده است. نیز امام ششم ﷺ در خطبهٔ مفضّل بن عمر به این قسمت با بسط و شرح بیشتری اشاره فرموده‌اند و در یکی دیگر از خطب جناب علی ﷺ به نام «خطبهٔ مخزون» حلول فرج عظیم ساده‌تر و در بُعد دیگری بیان شده است.

عالم ظاهر در نظر گرفته و روی آن بحث کنیم؛ به اینجا می‌رسیم که بعید نیست در طیّ زمانهای کم و بیش آینده در اثر تغییرات جوّی و ارضی لایه‌های دیگری از طبقات رسوبی و یا غیر رسوبی در نجف سر از خاک درآورند و به همهٔ فرمایشات جناب علی ﷺ جامهٔ عمل و تحقّق بپوشانند.

از توضیح عبارات: «**وَ جَعَلَها تَحتَ اَقدامِ الْمُؤمِنینَ، وَ یُهْلِکُ اَهْلَ النِّفاقِ وَ الْمارِقینَ**» به علت وضوح معانی آنها درمی‌گذریم.

روشن‌ترین علائم ظهور

«**اَلا وَ اِنَّ ذٰلِکَ مِنْ اَبْیَنِ الْعَلاماتِ، اِذَا انْتَهیٰ ذٰلِکَ لاٰحَ ضِیاؤُهُ وَ سَطَعَ بَهاؤُهُ، وَ ظَهَرَ ما تُریدُونَ، وَ بَلَغْتُمْ ما تُحِبُّونَ**»

ظهور معدن یاقوت احمر و درّ خالص و جواهر، و هلاک اهل نفاق، و مارقین (خوارج) از روشنترین علامتها است.

عبارات: «**لاٰحَ ضِیاؤُهُ وَ سَطَعَ بَهاؤُهُ**» در عداد همان جملاتی است که برای مقاله حمد در بخش اوّل همین خطبه از آن گذشتیم؛ یعنی «**اَحْمَدُهُ حَمْدًا سَطَعَ فَارْتَفَعَ وَ اَیْنَعَ فَلَمَعَ وَ ابْتَدَعَ فَانْفَزَعَ وَ هاعَ وَ لاٰعَ وَ شَعْشَعَ فَلَمَعَ**». لذا می‌توان گفت این عبارت اخیر در ارتباط با قائم آل محمّد ﷺ بوده که به صورت «لاح ضیاؤه و سطع بهاؤه» بیان می‌شود.

عثمان بن عنبسة

«**اَلا وَ کَمْ اِلیٰ ذٰلِکَ مِنْ عَجائِبَ جَمَّةٍ... یَحْمِلُکُمْ نَجائِبُ، وَ یَحْمِلُکُمْ مَلائِکُ.**»

نکته‌ای که در این قسمت می‌شود به آن اشاره کرد، موضوع عثمان بن عنبسة و پیدایش وی از عراص شام، یعنی از میدانهای اطراف شام است که این عثمان بن عنبسة، خود اموی بوده و ارادهٔ تجدید حیات مکتب و خلافت امویان را نیز دارد (**یُرِیدُ بِهَا الْاُمَوِیَّةَ**).

آنگاه جناب علی ؑ می‌فرمایند: «هَیْهاتَ، اَنْ یَکُونَ الْحَقُّ فی تَیْمِیٍّ اَوْعَدَوِیٍّ اَوْ اُمَوِیٍّ» یعنی دور است از اینکه حق در تیمی، یا عدوی، یا اموی باشد که این سه قبیله، به ترتیب معرّف خلیفهٔ اوّل و دوم، و عثمان و معاویه است.

ثُمَّ بَکیٰ:

در اینجا جناب علی ؑ می‌گریند و مطالبی می‌فرمایند که به علت عدم آشنایی با نام قبائل و افرادی که مطرح می‌شوند، از شرح آنها صرفنظر کرده و بدین ترتیب، از تبعات سوء آن نیز به سلامت می‌گذریم و تنها به چند مورد بیّن اشاره می‌کنیم.

معیار سعادت و شقاوت

«فَقالَ رَجُلٌ: نَحْنُ مِنْهُمْ؟»

ظاهراً یکی از دوستان جناب علی ؑ یا یکی از مستمعین به جناب ایشان عرضه می‌دارند که آیا ما از آنها هستیم؟

این عبارت معطوف به دو جمله از جناب علی ؑ است که فرمودند: «وَبَشِّرِ الصّابِرِینَ، یَرْتَعُونَ فِی النَّعیمِ وَالسُّعُودِ الْمُقیمِ، یَحْمِلُکُمْ نَجائِبُ، وَیَحْمِلُکُمْ مَلائِکُ»، یعنی این صابرینی که در خدمت قائم آل محمّد ؑ حضور می‌یابند، از نعمت‌های فراوان و گوارا و سعادت همیشگی بهره‌مند می‌شوند. نجائب (که جمع نجیب به معنی اسب است) و همچنین ملائک آنها را حمل می‌کنند.

بنابراین وقتی شخص سائل این فرمایشات جناب علی ؑ را می‌شنود، در کمال اشتیاق می‌پرسد: آیا ما از آنها هستیم؟ و علی ؑ می‌فرماید: در میان شما افرادی از آنها وجود دارد.

به عبارت دیگر، امیرمؤمنان علی ؑ تصریحاً به سائل پاسخ نداده، امّا تلویحاً حقایقی را بیان می‌فرمایند که با این طرز بیان حقیقت، بقیهٔ سؤال کنندگان خاموش شده و اجازهٔ پرسش بیهودهٔ دیگری را به خود نمی‌دهند؛ چه، اگر جناب علی ؑ بطور وضوح به

سؤال کننده پاسخ جزمی می‌فرمود و یا اینکه بطور مثبت و منفی پاسخ می‌داد، این مسأله باعث می‌شد که تک تک افراد حاضر در محضر ایشان سؤال اوّلی را تکرار نموده که لامحاله یکی از بازتابهای آن بدین صورت می‌شد که عدّه‌ای کسل و خسته و ناامید جلسه را ترک می‌کردند.

نکته:

کسانی که با خطب جناب علی علیه‌السلام آشنا می‌شوند، ملاحظه می‌نمایند که تنها خطیب روزگار که در بین سخن گفتن، جواب هر سؤال کننده‌ای را داده و مجدّداً رشته کلام خود را به دست گرفته است، فقط شخص وحید عصر و فرید زمان، جناب علی علیه‌السلام می‌باشد.

این مسأله شاید در اثر عدم تشکّل و عدم فرهنگ منظم و مرتب در عرب بوده، و یا رشته‌هایی از جاهلیت در این جامعه‌ها وجود داشته که سخن ناطق را قطع، و سؤال خود را بجا یا بیجا مطرح می‌کردند. به هر حال، تنها جناب ایشان بوده است که با خوشرویی تمام به تک تک سؤالات در بین کلام معجز نظام خود پاسخ می‌فرموده‌اند.

در حال حاضر، در همهٔ مدارس، از دبستان گرفته تا دبیرستان و بالاخره در دانشگاهها و همه سمینارها و سخنرانیها، رسم بر این است که معلم یا دبیر، و استاد یا ناطق، می‌بایست مطالب خود را خاتمه دهد و پس از اختتام، مستمعین می‌توانند سؤالات خود را مطرح نمایند و انصافاً این کار، هم برای نظم یک محیط فرهنگی، و هم کمک به حافظهٔ معلم و استاد بهترین رویه می‌باشد؛ اما جناب علی علیه‌السلام که امیر کلام و «کَلِمَةُ اللهِ وَ حُجَّةُ اللهِ، وَوَجْهُ اللهِ وَنُورُ اللهِ، وَحِجابُ اللهِ، وَآیَةُ اللهِ، یَخْتارُهُ اللهُ» هستند، این ناهنجاریها و بدآموزیها به ساحت قدسشان کوچکترین خللی وارد نمی‌نماید.

قالُوا: بَيِّنْ لَنَا السَّعِيدَ وَالشَّقِيَّ

این‌بار عده‌ای با هم از جناب علی ؑ سؤال می‌نمایند که سعید و شقی را برای ما روشن فرمایید.

فقال ؑ: فَتِّشُوا سَرائِرَكُمْ.

یعنی درون و باطن خود را تفتیش نمایید.

ممکن است در اینجا قسمتی از جمله محذوف باشد. ما با اجازه شخص شخیص ایشان و با استفاده از تمام احادیث محمّد و آل محمّد ﷺ اضافه می‌نماییم که شاید فرمودهٔ ایشان این بوده است که، «بواطن و سرائر خود را تفتیش نمایید، چنانچه محبّتی از ما انوار قدس الهی در دل شما وجود دارد سعید، و گرنه شقی هستید.»

علت وضوح بیان ما در اینجا و گستاخی ما در این امر، فرمایشی است از رسول خدا ﷺ که حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهرا ؑ آن را بیان فرموده است:

«خَرَجَ عَلَيْنا رَسُولُ اللهِ ﷺ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ فَقالَ: إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ باهىٰ بِكُمْ وَغَفَرَ لَكُمْ عامَّةً وَلِعَلِيٍّ خاصَّةً وَإِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ غَيْرُ مُحابٍ لِقَرابَتي. هٰذا جَبْرَئيلُ يُخْبِرُني أَنَّ السَّعيدَ كُلَّ السَّعيدِ حَقَّ السَّعيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا في حَياتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ وَأَنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيِّ حَقَّ الشَّقِيِّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا في حَياتِهِ وَبَعْدَ وَفاتِهِ.»[1]

شب عرفه، رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد و فرمود: خداوند تبارک و تعالی به وجود شما (اهل بیت) مباهات فرموده و تمامی شما را آمرزیده و علی ؑ را بطور خصوصی مورد مغفرت خود قرار داده است. همانا من، فرستاده خدا به سوی شما هستم که [دوستیم نسبت به شما] به خاطر خویشاوندی نیست [بلکه] این جبرئیل است که به من می‌گوید سعادتمند حقیقی و تام و تمام کسی است که علی ؑ را در زمان حیاتش و پس از مرگش دوست بدارد و شقیّ و بدبخت حقیقی و تام و تمام، کسی است که علی ؑ را در ایام حیاتش و پس از مرگش دشمن بدارد.

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷۴، ح ۱

«وَاسْأَلُوا اَحْبارَکُمْ، وَاسْتَدِلُّوا بِذٰلِکَ عَلَی الطَّرِیقِ»

از علما و دانشمندانتان سؤال کنید و بدین وسیله بر طریق، که همان ولایت جناب علی علیه‌السلام است استدلال نمایید.

«تَفُوزُوا الْفَوْزَ الْعَظِیمَ، وَالنَّعِیمَ الْمُقِیمَ.»

یعنی ای کسانی که در اثر تفتیشِ بواطن و سرائرِ خود، محبّت ما را در زوایا و خفایای ضمیرتان یافتید و از احبار و علمایتان سؤال کردید و با این عمل بر ولایت علی علیه‌السلام استدلال نمودید، بشارت باد شما را که فائز به فوز عظیم و نعیم مقیم گردیده‌اید و بنا به گفتهٔ شاعر:

«هَنِیئًا لِأَرْبابِ النَّعِیمِ نَعِیمُهُمْ»

ادامه مطالب این بخش را نیز اگر تنها به خود متن امام علیه‌السلام اکتفا کنیم، شاید مرضیّ خاطر حضرتش بیشتر باشد تا اینکه دست به تأویل مطالبی بزنیم که نظیر بنی قنطور برای ما روشن نیست.[1]

۱ - برای آشنایی با قبایل عرب و یک عده از نامهایی که در دنبال مطالب جبابره آنها که «لَمْ یُحْسِنُوا سِیاسَةَ الْمُسْلِمِینَ» بودند آمده است، معجم‌های زیادی را بررسی نمودیم؛ ولی اکثر نامهای موجود در خطبهٔ تطنجیه در این نوع معجم‌ها یافت نشد.

بخش شانزدهم

شروط قیامت

شروط قیامت

«وَ کَمْ اَشْیاءَ اَخْفَیْتُها لا یُطیقُهَا الْوَعِیُّ، وَلا یَصْبِرُ عَلیٰ حَمْلِها، وَ اُمُورٍ قَدْ اَهْمَلْتُها خَوْفاً اَنْ یُقالَ: مَتیٰ عَلِمْتَها؟!

وَاِنّي قَدْ بَلَغْتُ الْغایَةَ الْقُصْویٰ الَّتِی انْتَهَیْتُ، وَعَلیٰ ما اُمِرْتُ اُبیتُ، فَلا یَتَّهِمَنِی الْمُتَّهِمُونَ، النّارُ مَثْواهُمْ،

﴿لا یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذٰلِکَ نَجْزِي کُلَّ کَفُورٍ﴾ (فاطر - ۳۶)

وَ شَرْطُ الْقِیامَةِ فِی الْکَوَرِ اِذا بَلَغَ الزُّورُ، وَ جارَ الْجَوْرُ، وَ حَقَّتِ الْکَرُّ، وَ کانَتِ الرَّجْعَةُ، وَ اَتَتِ السّاعَةُ بِقائِمٍ یَقُومُ فِی النّاسِ، یَذْهَبُ الْبَلاءُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ، وَیَنْجَلِي عَنْهُمُ الْخَوْفُ وَ الرُّعْبُ، لا یَتَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلّا بِاِذْنِهِ، ﴿... مِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ...﴾[1]

اَنَا الدّابَّةُ، الَّتِي تَوَسَّمَ النّاسَ، اَنَا الْعارِفُ بَیْنَ الْکُفْرِ وَ الْاِیمانِ، وَلَوْ شِئْتُ اَنْ اُطْلِعَ الشَّمْسَ مِنْ مَغْرِبِها، وَ اُغَیِّبَها مِنْ مَشْرِقِها بِاِذْنِ اللهِ، وَ اُرِیَکُمْ آیاتٍ وَ اَنْتُمْ تَضْحَکُونَ اَنَا مُقَدِّرُ الْاَفْلاکِ، وَمُکَوْکِبُ النُّجُومِ فِی السَّمٰواتِ وَمَنْ بَیْنَها بِاِذْنِ اللهِ تَعالیٰ، وَ عَلَیْتُها بِقُدْرَتِهِ، وَ سَمَّیْتُهَا الرّاقِصاتِ، وَلَقَّبْتُها السّاعاتِ، وَ کَوَّرْتُ الشَّمْسَ وَ اَطْلَعْتُها وَنَوَّرْتُها، وَ جَعَلْتُ الْبِحارَ تَجْرِي بِقُدْرَةِ اللهِ، وَ اَنَا لَها اَهْلاً.

فَقالَ لَهُ ابْنُ قُدامَةَ: یا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: لَوْلا اَنَّکَ اَتْمَمْتَ الْکَلامَ، لَقُلْنا: لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ.

فَقالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عليه السلام: یَابْنَ قُدامَةَ لا تَعْجَبْ تَهْلِکْ بِما تَسْمَعُ.

نَحْنُ مَرْبُوبُونَ لا اَرْبابٌ، نَکَحْنَا النِّساءَ وَ حَمَتْنَا الْاَرْحامُ وَ حَمَلَتْنَا الْاَصْلابُ، عَلِمْنا ما کانَ وَ ما یَکُونُ وَما فِی السَّمٰواتِ وَ الْاَرَضِینَ بِعِلْمِ رَبِّنا.

۱- ﴿یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلّا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ ○ فَاَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ ○ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّمٰواتُ وَ الْاَرْضُ اِلّا ما شاءَ رَبُّکَ اِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ ○﴾ (هود - ۱۰۵ - ۱۰۷)

نَحْنُ الْمُدَبِّرُونَ، فَنَحْنُ بِذٰلِکَ اخْتِصاصًا، نَحْنُ مَخْصُوصُونَ وَنَحْنُ عالِمُونَ.

فَقالَ ابْنُ قُدامَةَ:

ما سَمِعْنا هٰذَا الْکَلامِ اِلاّ مُنْکَرٌ.

فَقالَ علیه‌السلام:

یَابْنَ قُدامَةَ اَنَا وَ ابْنایَ، شَبَرًا وَ شُبَیْرًا وَ اُمُّهُما الزَّهْراءُ بِنْتُ خَدیجَةَ الْکُبْریٰ، اَلْاَئِمَّةُ فیها واحِدًا واحِدًا اِلَی الْقائِمِ، اِثْنا عَشَرَ اِمامًا مِنْ عَیْنٍ شَرِبْنا، وَاِلَیْها رُدِدْنا.

قالَ ابْنُ قُدامَةَ:

قَدْ عَرَفْنا شَبَرًا وَ شُبَیْرًا وَ الزَّهْراءَ وَ الْکُبْریٰ فَما اَسْماءُ الْباقی؟

قالَ علیه‌السلام:

تِسْعُ آیاتٍ بَیِّناتٍ کَما اَعْطَی اللّٰهُ مُوسیٰ تِسْعَ آیاتٍ، اَلْاَوَّلُ علموثا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ، وَ الثّانی طیموثا الْباقِرُ، وَ الثّالِثُ دینوثا الصّادِقُ، وَ الرّابِعُ بجبوثا الْکاظِمُ، وَ الْخامِسُ هیملوثا الرِّضا، وَ السّادِسُ اعلوثا التَّقِیُّ، وَ السّابِعُ دیبوثا النَّقِیُّ، وَ الثّامِنُ علبوثا الْعَسْکَرِیُّ، وَ التّاسِعُ ریبوثا وَ هُوَ النَّذیرُ الْاَکْبَرُ.

قالَ ابْنُ قُدامَةَ: ما هٰذِهِ اللُّغَةُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ؟

فَقالَ علیه‌السلام: اَسْماءُ الْاَئِمَّةِ بِالسِّرْیانِیَّةِ وَ الْیُونانِیَّةِ، اَلَّتی نَطَقَ بِها عیسیٰ وَ اَحْییٰ بِهَا الْمَوْتیٰ وَ الرُّوحَ، وَ اَبْرَأَ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ، فَسَجَدَ ابْنُ قُدامَةَ شُکْرًا لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ، نَتَوَسَّلُ بِهِ اِلَی اللّٰهِ تَعالیٰ نَکُنْ مِنَ الْمُقَرَّبینَ.»

و چه بسیار است مواردی که آنها را مخفی کردم؛ زیرا صاحبان ظرفیت و هوش و ذکاوت، طاقت آن را نداشته و نمی‌توانند بر حمل آنهاصبر نمایند. و چه کارهایی که آنها را مهمل گذاشتم از ترس اینکه مبادا گفته شود: چه زمانی آنها را یاد گرفتی؟

به درستی که من به دورترین غایت و هدف رسیدم؛ همان هدفی که به آن نائل شدم و بر آنچه مأمور گردیدم، مورد سرکشی و عصیان واقع شدم. پس متهم کنندگان نباید مرا متّهم کنند [زیرا اگر چنین کنند] آتش، جایگاه آنها خواهد بود «و در آن نه حکم به مرگشان شود تا بمیرند و نه عذاب از آنها تخفیف پیدا می‌کند و این‌گونه، افراد ناسپاس را جزا می‌دهیم» (فاطر ـ ۳۶) و علامت قیامت در گردش زمان این است

که دروغ[گویی] فرا رسد و ستم کند ستمگر و بازگشت محقّق شود و رجعت صورت گیرد و ساعة [قیامت یا ظهور امام زمان] بیاید. توسط قیام کننده‌ای که در بین مردم قیام می‌کند، بلا از مؤمنین برطرف می‌شود و ترس و رعب از آنها برداشته می‌شود و [در آن روز] هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن او «... پس بعضی از مردم شقی هستند و بعض دیگر سعادتمند...»

من همان جنبده‌ای هستم که مردم را علامت و نشانه می‌زند. من شناسای بین کفر و ایمانم. اگر بخواهم به اذن پروردگارم خورشید را از محلّ غروبش آشکار می‌کنم و از محل طلوعش غایب می‌کنم، و به شما آیات و نشانه‌هایی را می‌نمایانم؛ در حالی که شما استهزاء می‌کنید.

من به اذن خداوند تعالی، تقدیر کنندهٔ افلاک، روشنی‌بخش ستارگان در آسمانها هستم و با قدرت حق، آنها را بلند کردم و آنها را رقص کنندگان نامیدم و به ساعات لقب دادم و خورشید را در هم پیچیدم و آن را طالع ساختم و نورانی کردم و دریاها را به گونه‌ای قرار دادم که به قدرت خداوند، جریان می‌یابد و من برای این امور اهلیّت دارم.

ابن قدامه عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین، اگر کلامت را به اتمام نمی‌رساندی، هر آینه ما می‌گفتیم، خدایی جز تو نیست. سپس حضرت فرمود: ای پسر قدامه، تعجب مکن [و گرنه] به آنچه می‌شنوی، هلاک می‌شوی. ما مخلوق و دست پروردهٔ خداییم نه خالق. ما زنان [خودمان] را به نکاح درآوردیم، رحِمها ما را حفظ و حمایت کردند و از طریق اصلاب انتقال یافتیم. آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آنچه در آسمانها و زمینهاست را به علم پروردگارمان دانستیم. ما تدبیر کنندگانیم و به این ویژگی اختصاص یافته‌ایم. ما اختصاص یافتگانیم و ما عالم هستیم.

ابن قدامه گفت: ما این کلام را جز سخت و دشوار نشنیدیم. حضرت فرمود: ای پسر قدامه، من و دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام و مادرشان فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر خدیجهٔ کبری و سایر امامان تا قائم آل محمّد [یعنی] دوازده امام علیهم السلام از یک چشمه نوشیده‌ایم و به سوی آن بازگردانده می‌شویم.

ابن قدامه گفت: حسن و حسین و زهرا و خدیجه ﷺ را می‌شناسیم؛ اسامی بقیه چیست؟ فرمود: نُه آیه و نشانه روشن؛ همان گونه که خداوند به موسی ﷺ نُه آیه عطا فرمود. اول علموثا علی بن الحسین، دوم طیموثا باقر، سوم دینوثا صادق، چهارم بجبوثا کاظم، پنجم هیملوثا رضا، ششم اعلوثا تقی، هفتم دیبوثا نقی، هشتم علبوثا عسکری و نهم ریبوثا و او همان بیم دهندهٔ بزرگتر است.

ابن قدامه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، این چه لغتی است؟ فرمود: اسامی ائمه به سریانی و یونانی است که عیسی ﷺ به سبب آن نطق کرد و به سبب آن مردگان و روح را زنده کرد و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا داد.

این هنگام ابن قدامه به سجده افتاد و شکر پروردگار جهانیان را نمود [و گفت] به وسیله او به خداوند تعالی متوسل می‌شویم تا از مقرّبین باشیم.

اَسرار پنهان

جناب علی ﷺ می‌فرمایند: «وَكَمْ اَشْياءَ اَخْفَيْتُها لا يُطيقُهَا الْوَعِيُّ، وَلا يَصْبِرُ عَلىٰ حَمْلِها» یعنی مطالب پنهانی و خفیه‌ای هست که حتی افرادی با قلب بزرگ (اشاره به حدیث «اِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ اَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها اَوْعاها»[1]) نیز طاقت شنیدن آن را نداشته و صبرِ حمل آن را ندارند. بنابراین برای اینکه به ساحت قدس ایشان اتهامی زده نشود از ذکر آن امتناع نموده و می‌فرمایند: «فَلا يَتَّهِمْنِي الْمُتَّهِمُونَ»، یعنی «متهمین باید که به من اتّهام نزنند».

اتهامی که در این خطبه ظاهراً مطرح است، همان اتّهام کذب و عدم صداقتی است که از طرف افرادی چون ابن صویرمه در خطبه «تطنجیه» به صورت: «انت، انت یا امیرالمؤمنین؟» مطرح می‌گردد. اما «متهمین» چه افرادی را در بر می‌گیرد؟ رسول خدا ﷺ

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار شمارهٔ ۱۳۹، ص ۱۱۵۶

در خطبهٔ غدیریه[1] به این افراد اشاره می‌کند و آنان را ظالمین، غاوین، مجرمین، مشرکین، عتاة، آثمین، مستهزئین و... معرفی می‌فرماید.

بنابراین، اگر خدای ناکرده در باطن افرادی که با مندرجات خطبهٔ تطنجیه برخوردهایی دارند، خلجانهایی ایجاد شود، اینان باید به خدا پناه ببرند.

ظهور دابة الارض

«اَنَا الدّابَّةُ، الَّتي تَوَسَّمَ النّاسَ، اَنَا الْعارِفُ بَيْنَ الْكُفْرِ وَ الْايمانِ، وَلَوْ شِئْتُ اَنْ اُطْلِعَ الشَّمْسَ مِنَ مَغْرِبِها، وَ اَغيبَها مِنَ مَشْرِقِها بِاِذْنِ اللهِ، وَ اُرِيَكُمْ اياتٍ وَ اَنْتُمْ تَضْحَكُونَ.»

«اَنَا الدّابَّةُ، الَّتي تَوَسَّمَ النّاسَ»

این «دابّه» در قرآن مجید به صورت «دابة الارض» آمده است: ﴿وَاِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النّاسَ كانُوا بِاياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾ (نمل - ۸۲) و در خطبهٔ مفضّل بن عمر خروج دابة الارض تحت عنوان «طامّة الکبری» ذکر شده است.

جناب علی ﷺ که «دابة الارض» است، صاحب مَیسم و عصا نیز می‌باشد (اَنا صاحِبُ الْمِيسَمِ وَ الْعَصا) زیرا از امام صادق ﷺ ذیل آیهٔ شریفه: ﴿اِنَّ في ذلِكَ لَاياتٍ لِلْمُتَوَسِّمينَ﴾ (حجر - ۷۵) روایت شده که: «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ» یعنی ما (آل محمّد) اهل توسّم و فراست هستیم.[2]

پس همگی در مقام «توسم الناس» و همچنین در مقام «العارف بین الکفر و الایمان» می‌باشند.

«وَلَوْ شِئْتُ اَنْ اُطْلِعَ الشَّمْسَ مِنَ مَغْرِبِها، وَ اَغيبَها مِنَ مَشْرِقِها بِاِذْنِ اللهِ»

مطلب اوّل اینکه، جناب علی ﷺ در خطبهٔ تطنجیه حقایقی را به صورت: «لو شئتُ»

۱- «علی ﷺ و فوج فائزین».

۲- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴

بیان می‌فرمایند. در گذشته هم خواندیم که راجع به اصحاب امام حسین علیه السلام و رجعت حسینی اظهار داشتند: «لَوْ شِئْتُ سَمَّيْتُ الْمَقْتُولِينَ رَجُلاً رَجُلاً...»

مطلب دوم اینکه، دربارهٔ این عبارت همچون عبارات دیگر خطبه می‌توان هم به صورت ظاهر قضاوت نمود و هم اینکه باطن آن را در نظر گرفت.

اما در ظاهر که می‌فرمایند: «اگر بخواهم خورشید را از مغربش طالع می‌سازم و از مشرقش غائب می‌کنم» باید بگوییم:

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، ترجمهٔ ما از عبارت خطب علی علیه السلام ترجمه‌ای است تحت اللفظی و نارسا. با این وجود، ظاهراً جناب حضرتش اظهار می‌دارند، اگر مشیّت الهی تعلّق گیرد، بنا می‌گذارم خورشیدی را که صبحگاهان از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب طلوع کرده و در مشرق غروب نماید.

با اطلاعاتی که از هیئت جدید و منظومهٔ شمسی در اختیار داریم، لازمهٔ این امر آن است که جهت حرکت زمین و همه سیّارات منظومهٔ شمسی که از مغرب به مشرق می‌باشد تغییر کند و یا اینکه تنها جهت حرکت کرهٔ زمین باید عوض شود.

اما اگر نخواهیم از باطن مطلب زیاد دور شویم، عبارت جناب علی علیه السلام ما را به یاد حدیث: «لاٰ يُغْلَقُ بٰابُ التَّوْبَةِ حَتّىٰ تَطْلَعَ الشَّمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ» می‌اندازد؛ بدین معنی که خداوند تا یک لحظه قبل از فوت به آدمی فرصت و مجال عدول از باطل به حقّ را مرحمت فرموده است.[1]

بنابراین با دقت دربارهٔ این حدیث، عبارت فوق از خطبه، در سطح تأویل نیز می‌تواند قابل دقت باشد. از طرف دیگر، عبارت فوق گویی قضیّهٔ شناخته شده‌ای در جامعه مسلمین بوده که مثلاً در قیامت می‌بایستی خورشید از مغرب طلوع کند.

۱- عبارت فوق اشاره به ظهور قائم آل محمّد علیهم السلام دارد؛ زیرا در روایات، طلوع شمس ازمغرب تأویل به ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام شده است. در اینجا به عنوان نمونه، قسمتی از احتجاج علی علیه السلام را با یک زندیق نقل می‌کنیم که در آن به این موضوع اشاره شده است: «ثُمَّ قٰالَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيٰاتِ رَبِّكَ لاٰ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمٰانُهٰا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمٰانِهٰا خَيْراً يَعْنِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجِيءَ هٰذِهِ الْآيَةُ وَهٰذِهِ الْآيَةُ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهٰا». مستدرک نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۰۲

به هر حال، این مطالبی بود که خلاف میل باطنی خود در اینجا متذکر شدیم و حال اگر بخواهیم قدم را قدری فراتر نهیم، ابتدا آیهٔ زیر را مورد توجه قرار می‌دهیم:

﴿اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حاجَّ اِبْراهِيمَ فِي رَبِّهِ اَنْ آتيه اللهُ الْمُلْكَ اِذْ قالَ اِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ، قالَ اَنَا اُحْيِي وَاُمِيتُ، قالَ اِبْراهِيمُ فَاِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لايَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ﴾ (بقره-۲۵۸)

«ای پیامبر، آیا ندیدی کسی را که با ابراهیم در مورد پروردگارش محاجّه نمود که خداوند به او ملک و پادشاهی داده است. ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. نمرود گفت: من هم می‌میرانم و زنده می‌کنم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق می‌آورد؛ تو آنرا از مغرب بیاور. پس مبهوت شد آنکه کافر بود و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌فرماید.»

این آیه در مورد محاجّهٔ حضرت ابراهیم با نمرود (فرعون زمان) است که اظهار آن، نمرود کافر را مبهوت می‌نماید[1]. ولی ما چنین استنباط می‌کنیم که حتّی قبل از اسلام، یعنی از زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام نیز این مسألهٔ یعنی ﴿... فَاِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ...﴾ وجود داشته و لامحاله باید روزی استاد کل فی الکلّ به این مسأله یا واقعیت بخشد و یا اینکه در مقام محاجّه و اظهار قدرت الهی، حقیقت فوق را عرضه نماید.

تذکّر:

با ذکر مطالب فوق بطور فشرده از حقایق زیادی نشانیها دادیم. امید است که جناب علی علیه‌السلام، ما و همه دوستان خود را در شناسایی حضرتش یاری نماید.

در ادامه، علی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَاُرِيكُمْ آياتٍ وَاَنْتُمْ تَضْحَكُونَ»

برای توضیح این عبارت به آیهٔ شریفهٔ: ﴿فَلَمّا جاءَهُمْ بِآياتِنا اِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ﴾ (زخرف - ۴۷) «هنگامی که موسی آیات ما را برای آنها (فرعون و ملاء فرعون) آورد، به آن آیات استهزاء نمودند» اشاره می‌کنیم.

۱- علاقه‌مندان باید ملاقات ابراهیم خلیل علیه‌السلام را با نمرود در طی آیات یاد شده، در تفاسیر عزیز شیعه مطالعه نمایند تا آنکه حقّ مطلب بر آنان روشن شده و به اظهارات ما نیز وقوف بیشتری حاصل نمایند.

این آیه مربوط به حضرت موسی عليه السلام و فرعون و اشراف قوم فرعون است؛ یعنی همان‌گونه که فرعون و اطرافیانش به آیاتی که موسی برای آنها آورد استهزاء نمودند و سخن او را نپذیرفتند، اگر مولی امیرالمؤمنین عليه السلام نیز آیاتی را به ظهور می‌رسانید، قطعاً مخاطبین آن حضرت نیز به آیات ارائه شده استهزاء می‌کردند «اِلاَّ الْقَلیلَ مِمَّنْ وَفیٰ لِرِعایَةِ الْحَقِّ فیهِمْ».[1]

تقدیر افلاک

«اَنَا مُقَدِّرُ الْاَفْلاٰکِ، وَمُکَوْکِبُ النُّجُومِ فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ بَیْنَهٰا بِاِذْنِ اللهِ تَعالیٰ، وَعَلَیْتُهٰا بِقُدْرَتِهِ، وَسَمَّیْتُهَا الرّٰاقِصاٰتِ، وَلَقَّبْتُهَا السّٰاعاٰتِ، وَکَوَّرْتُ الشَّمْسَ وَاَطْلَعْتُهٰا وَنَوَّرْتُهٰا، وَجَعَلْتُ الْبِحارَ تَجْري بِقُدْرَةِ اللهِ، وَاَنَا لَهٰا اَهْلاً.»

اَنَا مُقَدِّرُ الْاَفْلاٰکِ:

این عبارت می‌تواند برنامه و سرمقاله‌ای باشد برای تمام کسانی که می‌خواهند راه توحید را از روی شناسایی موجودات، اعم از: جماد، نبات، حیوان، انسان، جهان بزرگ، کرات سماوی و... جویا شوند.

عبارت: «انا مقدر الافلاک» بطور خیلی دقیق و لطیف به ما می‌آموزد که همهٔ اندازه‌گیریها در تمام واحدهای کوچک و بزرگ خلقت از یک سلول گیاهی یا حیوانی و یک فسیل عهد دوم یا سوم معرفة الارضی، گرفته تا ابعاد و خصوصیات برگها و میوه‌های مختلف درختان، اندازهٔ نطفه و سلول حیوانات، انواع و اقسام ساختمان چشمها در حشرات، طیور، جانواران خزنده و گزنده، چه برّی و چه بحری و... تا برسد به ابعاد و چگالی ستارگان و فاصلهٔ بین آنها و... همه و همه به دست مهندس فلکی، تقدیر و تنظیم شده است.

پس اگر از دیرباز عده‌ای نظام فلکی و نظام خلقت و... را به عنوان مقدمهٔ علمی خود

۱- دعای ندبه.

انتخاب می‌نموده و سرانجام به نظم و انتظامهای بی حدّ و حصری که در همهٔ زوایا و خفایای جهان حکومت دارد می‌رسیده‌اند، ما هم می‌توانیم همه این نظمها و ترتیبها و اندازه‌گیریهای دقیق را تحت عنوان «مقدِر الافلاک» خلاصه کنیم؛ یعنی هیچ چیز در جهان بی‌حساب نیست و همه چیز در کمال دقت و اندازه‌گیریهای دقیق توسط خدای سبحان سازمان یافته است.

در احتجاج طبرسی در قسمت «احتجاج علی علیه‌السلام با زندیق درباره متشابهات قرآن» می‌خوانیم که علی علیه‌السلام، انوار قدس الهی را به عنوان امناء الله معرفی می‌نماید و اوصاف و مقامات اینان را در ماسوی‌الله به این صورت بیان می‌فرماید: «وَاِنَّ فِعْلَ اُمَنائِهِ فِعْلُهُ وَما تَشاؤُنَ اِلَّااَنْ يَشاءَ اللهُ»[1]. لذا این انوار قدس الهی مظاهر افعال الهی هستند.

حال، این افتخار، از طرف حضرت باریتعالی در جهان خلقت، نظر به مدلول خطبه طارق: «وَاِذا اَرادَ اللهُ شَيْئًا شاءَ»، نصیب جناب علی علیه‌السلام شده و این برنامهٔ خلقت توسط ایشان و به مدد و اعانت حضرت حقّ جلّ و علا انجام گرفته است. پس جا دارد که ایشان هم با یک عبارت سادهٔ «انا مقدر الافلاک» به همهٔ این نظمها و تقدیرها اشاره بفرماید.

وقتی در خطبهٔ اوّل نهج‌البلاغه، جناب علی علیه‌السلام می‌فرماید: «فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّياحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدانَ اَرْضِهِ» اشاره‌ای هم به همین عبارت پرمعنا و پربار «انا مقدر الافلاک» دارد که تا حدی در آن خطبه بسط داده شده است و ما در کتابهای گذشتهٔ[2] خود به صورت خیلی ساده اما آموزنده، حقایقی از آن را بیان داشته‌ایم.

وَمُكَوْكِبُ النُّجُومِ فِي السَّمٰواتِ

در معجم الوسیط آمده است:

«كَوْكَبَ الْحَديدُ= بَرِقَ وَ تَوَقَّدَ وَـ الْحَصىٰ= تَوَقَّدَ فِى الضُّحىٰ».

یعنی آهن برق زد و درخشید و سنگریزه در نور آفتاب درخشید.

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۵۷۹، یعنی «همانا فعل امنای خدا، فعل خداست و آنها (امنای الهی) چیزی نمی‌خواهند، مگر آنچه را خدا بخواهد.»

۲- کتابهای «علی علیه‌السلام و فوج مقتحم» و «علی علیه‌السلام و فوج فائزین».

با توجه به این معنی، شاید بتوان عبارت: «وَمُکَوْکِبُ النُّجُومِ فِی السَّمٰوٰاتِ» را که باید به صورت: «اَنَا مُکَوْکِبُ النُّجُومِ فِی السَّمٰوٰاتِ» در نظر گرفته شود، این‌گونه توضیح داد که وجود ذیجود و مبارک و مسعود امیرالمؤمنین ﷺ، روشنایی و درخشش ستارگان در آسمان‌ها است.

حال اگر جناب علی ﷺ از طرف خداوند تبارک و تعالی «مقدر الافلاک» هستند، لامحاله «مکوکب النجوم» نیز خواهند بود.

نهی از ادعای ربوبیت برای ائمه هدی ﷺ

«فَقٰالَ لَهُ ابْنُ قُدٰامَةَ: یٰا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: لَوْلاٰ اَنَّکَ اَتْمَمْتَ الْکَلاٰمَ، لَقُلْنٰا: لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ. فَقٰالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ: یٰابْنَ قُدٰامَةَ لاٰ تَعْجَبْ تَهْلِکْ بِمٰا تَسْمَعُ.»

ابن قدامه که ظاهراً از نزدیکان غیر معروف جناب علی ﷺ می‌باشد، عرض می‌کند: اگر کلامت را با عبارت «بقدرة الله و انا لها اهلاً» به اتمام نمی‌رساندی همین جا می‌گفتیم: «لا اله الا انت».

امیرالمؤمنین ﷺ با نرمش به ابن قدامه فرمود: تعجّب مکن [زیرا اگر تعجب کنی] در اثر آنچه شنیدی، هلاک می‌شوی [زیرا قدرت فهم حقایق و اسرار آن را نداری].

تربیت شدگان خداوند

«نَحْنُ مَرْبُوبُونَ لاٰ اَرْبٰابٌ، نَکَحْنَا النِّسٰاءَ وَحَمَتْنَا الْاَرْحٰامُ وَحَمَلَتْنَا الْاَصْلاٰبُ، عَلِمْنٰا مٰا کٰانَ وَمٰا یَکُونُ وَمٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرَضِینَ بِعِلْمِ رَبِّنٰا.»

خود عبارت «نَحْنُ مَرْبُوبُونَ لاٰ اَرْبٰابٌ» رسا و بلیغ بوده و احتیاج به ترجمهٔ فارسی ندارد و برای ابن قدامه بهترین جواب می‌باشد. بعد اضافه می‌فرمایند که: ما (یعنی رسول خدا ﷺ و من و سایر ائمه هدی ﷺ از فرزندان من) با زنها ازدواج می‌کنیم، ارحام

مادران ما را حفظ و حمایت نموده و اصلاب پدران ما را حمل کرده و در بر گرفته و می‌گیرد، و به علم پروردگارمان همه چیز را دانستیم.

مُدبّرون و مُدبّرات

«نَحْنُ الْمُدَبِّرُونَ، فَنَحْنُ بِذٰلِکَ اخْتِصاصًا، نَحْنُ مَخْصُوصُونَ، وَنَحْنُ عالِمُونَ.»

در قرآن مجید: ﴿فَالْمُدَبِّراتِ اَمْرًا﴾ (نازعات ـ ۵) آمده است، که با یک دید منظور انبیا و مرسلین و رجال حقّ می‌باشند، و همه، شاگردانِ «مدبّرون» یعنی علی علیه‌السلام و ائمه هدی علیهم‌السلام هستند.

عباراتِ «المدبّرون و المدبّرات»، نظیر «الصّافّون و الصافّات» می‌باشد. ما این قسمت را به تفصیل در کتاب «علی علیه‌السلام و فوج فائزین» با استفاده از فرمایش امام حسن مجتبی علیه‌السلام توضیح داده‌ایم. و در اینجا به اختصار اشاره می‌کنیم که جمعهای مؤنث سالم نظیر مدبّرات و صافّات، غالباً شاگردان اصیل و درجهٔ اوّل خلقت هستند و جمعهای مذکّر سالم چون صافّون، و مدبّرون، اساتید درجهٔ اوّل خلقت یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام، جناب زهرا علیهاالسلام و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشند.

نکتهٔ قابل دقتِ دیگر در عبارت فوق، کلمهٔ «نَحنُ» است که جناب علی علیه‌السلام چهار مرتبه آن را تکرار نموده و به دنبال هر «نحن» بُعدی از ابعاد فضیلت و عظمت انوار قدس الهی علیهم‌السلام را بیان فرموده‌اند.

آل محمّد علیهم‌السلام همه از یک چشمه نوشیده‌اند

«فَقالَ ابْنُ قُدامَةَ: ما سَمِعْنا هٰذَا الْکَلامَ اِلاَّ مُنْکَرٌ.

فَقالَ علیه‌السلام: یَابْنَ قُدامَةَ اَنَا وَ ابْنایَ، شَبَرًا وَ شُبَیْرًا وَ اُمُّهُما الزَّهْراءُ بِنْتُ خَدیجَةَ الْکُبْریٰ، اَلْاَئِمَّةُ فیها واحِدًا واحِدًا اِلَی الْقائِمِ، اِثْنا عَشَرَ اِمامًا مِنْ عَیْنٍ شَرِبْنا، وَ اِلَیْها رُدِدْنا.»

در عبارت اوّل گویی ابن قدامه تا اندازه‌ای نگران است و اظهار می‌کند:

این کلام برای ما ناشناخته و نا مأنوس است.

ظاهراً به نظر می‌رسد محذوفاتی در این عبارت رخ داده که در خطبه نیامده است.

به هر حال، در پاسخ اظهار ابن قدامه، جناب علی ﷺ می‌فرمایند:

ای پسر قدامه، من و دو فرزندم، «شبر و شبیر»[1] و مادر آنها حضرت زهرا دختر خدیجهٔ کبری ﷺ، و سایر ائمه هدی ﷺ یکی پس از دیگری، تا قائم آل محمّد ﷺ، همه از یک چشمه نوشیده‌ایم و برگشت ما به سوی آن خواهد بود.

اسامی آل محمّد ﷺ به زبان سریانی و یونانی

«قالَ ابنُ قُدامَةَ: قَدْ عَرَفْنا شَبَرًا وَ شُبَيْرًا وَ الزَّهْراءَ وَ الْكُبْرىٰ فَما اَسْماءُ الْباقي؟

قالَ ﷺ: تِسْعُ اٰياتٍ بَيِّناتٍ كَما اَعْطَى اللهُ مُوسىٰ تِسْعَ اٰياتٍ، اَلْاَوَّلُ علموثا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ الثّاني طيموثا الْباقِرُ، وَ الثّالِثُ دينوثا الصّادِقُ، وَ الرّابِعُ بجبوثا الْكاظِمُ، وَ الْخامِسُ هيملوثا الرِّضا، وَ السّادِسُ اعلوثا التَّقِيُّ، وَ السّابِعُ ديبوثا النَّقِيُّ، وَ الثّامِنُ علبوثا الْعَسْكَرِيُّ، وَ التّاسِعُ ريبوثا وَ هُوَ النَّذيرُ الْاَكْبَرُ.»

در این موقع، ابن قدامه عرضه می‌دارد که ما شبر و شبیر و زهرا و خدیجه ﷺ را شناختیم؛ اما اسماء بقیّه ائمه چیست؟

حضرت می‌فرمایند: «نُه آیه و نشانه روشن» هستند؛ همچنانکه خداوند به موسی «نُه آیه و نشانه» عطا فرمود

«اَلْاَوَّلُ علموثا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (امام چهارم)،... وَ التّاسِعُ ريبوثا وَ هُوَ النَّذيرُ الْاَكْبَرُ.»

همان طور که می‌بینیم، جناب علی ﷺ، قائم آل محمّد ﷺ را در اینجا «نذیر اکبر» معرفی می‌فرمایند.

۱- منظور امام حسن و امام حسین ﷺ است.

توسل به ائمه هُدی (ع) برای تقرب به خداوند

«قٰالَ ابْنُ قُدٰامَةَ: مٰا هٰذِهِ اللُّغَةُ یٰا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ؟

فَقٰالَ (ع): اَسْماءُ الْاَئِمَّةِ بِالسِّرْیٰانِیَّةِ وَ الْیُونٰانِیَّةِ، اَلَّتی نَطَقَ بِهٰا عیسیٰ وَ اَحْییٰ بِهٰا الْمَوْتیٰ وَ الرُّوحَ، وَ اَبْرَأَ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ، فَسَجَدَ ابْنُ قُدٰامَةَ شُکْرًا لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ، نَتَوَسَّلُ بِهِ اِلَی اللّٰهِ تَعٰالیٰ نَکُنْ مِنَ الْمُقَرَّبینَ.»

ابن قدامه عرض می‌کند: یا امیرالمؤمنین، این لغات چیست؟

جناب علی (ع) پاسخ می‌فرمایند: نامهای ائمّه به زبان سریانی و یونانی است که عیسی (ع) به این کلمات نطق کرده و با استمداد از این اسامی بود که مردگان را زنده کرد.

قرآن کریم در این باره از قول عیسی (ع) چنین می‌فرماید: ﴿اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحْیِ الْمَوْتیٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ...﴾ (آل‌عمران ـ ۴۹)

«به درستی که من از گِل، مجسمهٔ پرنده‌ای می‌سازم و بر آن می‌دمم. پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود [همچنین] کور مادرزاد و بیمار مبتلا به برص را شفا می‌دهم و به اذن خدا، مردگان را زنده می‌کنم.»

در این زمان ابن قدّامه به سجدهٔ شکر افتاده و خداوند ربّ العالمین را شکر می‌کند و اظهار می‌نماید که ما متوسّل می‌شویم به این اسامی به سوی خدا تا اینکه از مقرّبین باشیم.

چون عبارات ابن قدّامه را ظاهراً جناب علی (ع) با سکوت پاسخ می‌دهند، ما در اینجا به خود اجازه می‌دهیم که بر آن گفته صحّه نهاده و بیان کنیم: قرب الهی جز با توسّل به جناب علی (ع) و ائمّه هدی (ع) امکان پذیر نیست.

گو برو و آستین به خون جگر شوی   هر که در این آستانه راه ندارد

بخش هفدهم

توصیه به عدم افشای سِرّ آل محمّد علیهم السلام

توصیه به عدم افشای سرّ آل محمّد علیهم السلام

«اَیُّهَا النّاسُ قَدْ سَمِعْتُمْ خَیْرًا فَقُولُوا خَیْرًا، وَاسْأَلُوا تَعْلَمُوا، وَکُونُوا لِلْعِلْمِ حَمَلَةً، وَلاٰ تُخْرِجُوهُ اِلیٰ غَیْرِ اَهْلِهِ فَتَهْلِکُوا.

فَقالَ جابِرٌ فَقُلْتُ: یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ فَما وَجْهُ اسْتِکْشافٍ؟

فَقالَ علیه السلام: اِسْأَلُونی وَاسْأَلُوا الْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدی، اَلْاَئِمَّةُ الَّذینَ سَمَّیْتُهُمْ، فَلَمْ یَخْلُ مِنْهُمْ عَصْرٌ مِنَ الْاَعْصارِ حَتّیٰ قِیامِ الْقائِمِ، فَاسْأَلُوا مَنْ وَجَدْتُمْ مِنْهُمْ وَانْقُلُوا عَنْهُمْ کِتابی وَالْمُنافِقُونَ یَقُولُونَ: عَلِیٌّ نَصَّ عَلیٰ نَفْسِهِ بِالرُّبُوبِیَّةِ!

فَاشْهَدُوا شَهادَةً اَسْأَلُکُمْ عِنْدَ الْحاجَةِ،

اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ نُورٌ مَخْلُوقٌ، وَعَبْدٌ مَرْزُوقٌ، مَنْ قالَ غَیْرَ هٰذا لَعَنَهُ اللهُ، مَنْ کَذَّبَ عَلَیَّ، وَ نَزَلَ الْمِنْبَرَ، وَهُوَ یَقُولُ:»

ای مردم، محقّقاً [کلام] خیر را شنیدید، پس [سخن] خیر بگویید و سؤال کنید تا یاد بگیرید و حاملان علم باشید و آن را جز به اهلش نگویید که هلاک خواهید شد.

جابر گفت: عرضه داشتم: ای امیرالمؤمنین، پس راه کشف کردن و فهمیدن [این گونه مطالب] چیست؟

حضرت فرمود: از من و از ائمهٔ بعد از من سؤال کنید؛ همان امامانی که نام آنها را برایتان ذکر کردم که هیچ زمانی از زمانها تا زمان قیام حضرت ولی عصر علیه السلام [زمین] از آنها خالی نیست. پس هر کدام از آنها را یافتید، از او سؤال کنید و از زبان آنها کتاب مرا نقل نمایید. منافقین می گویند علی علیه السلام برای خودش تصریح به ربوبیت کرده است. پس گواه باشید و هرگاه از شما خواستم، شهادت دهید که همانا علی بن ابی طالب علیه السلام نوریست آفریده شده و بنده‌ایست روزی داده شده.

هرکس غیر از این بگوید، خداوند او را لعنت کند و بر من دروغ بسته است.
سپس در حالی که دعا می‌فرمود از منبر پایین آمد.

خیر بگویید و خیر بشنوید

جناب علی عليه السلام پس از پاسخهای خود به سؤالات ابن قدامه، مجدّداً در یک سطح وسیع که وسعت آن حداقل از ابتدای خلقت تا انتهای قیام قائم عليه السلام را در بر دارد می‌فرماید: «اَیُّهَا النّاسُ قَدْ سَمِعْتُمْ خَیْرًا فَقُولُوا خَیْرًا».

کلمهٔ خیر در زبان عرب، «افعل التّفضیل» است و در اصل به صورت «اَخْیَر» بوده است، یعنی بالاترین و بزرگترین خیر، که برای سهولت، همزهٔ اوّل آن حذف شده است. کلمه «شرّ» نیز در اصل «اَشَرّ» بوده است.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (انبیاء - ۳۵)

بنابراین، باید عبارت: «قَدْ سَمِعْتُمْ خَیْرًا فَقُولُوا خَیْرًا» را این‌گونه ترجمه کنیم که: شما بالاترین خیر و با فضیلت‌ترین خیر را شنیدید. پس اگر این خیر را در ظرف وجودی خود پذیرفته‌اید آن را بگویید یا در مقالات و نوشتارهای خود و... آن را بازگو کنید.

«وَ اسْأَلُوا تَعْلَمُوا وَ كُونُوا لِلْعِلْمِ حَمَلَةً»

سؤال کنید تا عالم شوید، و برای علم، حاملین خوبی باشید.

این عبارت، ما را به یاد فرمایش وجود مبارک امیرالمؤمنین عليه السلام می‌اندازد که خطاب به کمیل فرمود: «... هٰا اِنَّ هٰهُنٰا لَعِلْمًا جَمًّا (وَ اَشٰارَ بِيَدِهِ اِلىٰ صَدْرِهِ) لَوْ اَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً...»[1]

«آگاه باش؛ همانا در اینجا (با دست به سینه مبارکش اشاره فرمود) علم فراوانی است که اگر برای آن حاملینی می‌یافتم [مقداری از آن را باز می‌گفتم].

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۱۳۹، ص ۱۱۵۶

«وَلاٰ تُخْرِجُوهُ اِلیٰ غَیْرِ اَهْلِهِ فَتَهْلِکُوا»

این علمی را که شما حامل آن شدید، به غیر اهلش نگویید که هلاک خواهید شد.

که باید گفت: چه علمی و چه دانشی بالاتر از محبّت مولی الموالی جناب علی ﷺ و یازده فرزندش می‌باشد؟

کسانی که در این زمان یا در آینده، نوشتارهای ما را مطالعه می‌فرمایند، خواهند دید که برنامهٔ تمام کتابهای ما، همگی پیرامون محور محبّت انوار قدس الهی ﷺ و آثار وضعی این محبّت در درجات مختلف دور می‌زند؛ لذا اگر بخوانند و بر ما خرده بگیرند، از هم اکنون به آنها اظهار می‌کنیم: «ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت».

نهی مجدد از ادعای ربوبیت برای علی ﷺ

«فَقٰالَ جٰابِرٌ فَقُلْتُ: یٰا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ فَمٰا وَجْهُ اسْتِکْشٰافٍ؟

فَقٰالَ ﷺ: اِسْأَلُونی وَ اسْأَلُوا الْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدی، اَلْاَئِمَّةُ الَّذینَ سَمَّیْتُهُمْ، فَلَمْ یَخْلُ مِنْهُمْ عَصْرٌ مِنَ الْاَعْصٰارِ حَتّیٰ قِیٰامِ الْقٰائِمِ، فَاسْأَلُوا مَنْ وَجَدْتُمْ مِنْهُمْ وَ انْقُلُوا عَنْهُمْ کِتٰابی وَ الْمُنٰافِقُونَ یَقُولُونَ: عَلِیٌّ نَصَّ عَلیٰ نَفْسِهِ بِالرُّبُوبِیَّةِ!

فَاشْهَدُوا شَهٰادَةً اَسْأَلُکُمْ عِنْدَ الْحٰاجَةِ»

پس از اینکه خطبهٔ «تطنجیه» تا بدانجا می‌رسد که جناب علی ﷺ اسامی ائمّهٔ هدی ﷺ را به سریانی و یونانی بیان فرموده و اضافه می‌کند که عیسی ﷺ در حین احیای موتی، و ابراء اکمه و ابرص، خدای را به این اسامی قسم داد و یا اینکه در حین احیای موتی و... این اسامی را به زبان جاری نمود؛ توصیه می‌فرمایند که این حقایق را برای غیر اهلش بیان نکنید.

در این هنگام، جابر انصاری از ایشان سؤال می‌نماید: راه کشف کردن و فهمیدن این‌گونه مطالب چیست؟

ظاهراً جناب علی ﷺ مستقیماً جواب جابر را نداده و می‌فرمایند:

«اِسْأَلُونِي وَ اسْأَلُوا الْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِي»

از من و از ائمۀ بعد از من سؤال کنید.

و در ادامۀ آن می‌فرمایند: «این ائمّه، که من آنها را معرّفی نموده و اسامیشان را به سریانی و یونانی تذکّر داده‌ام، در هیچ عصری از اعصار، زمین از وجود یکی از اینان خالی نیست تا اینکه به زمان قیام قائم آل محمّد ﷺ برسد.»

باز هم جناب علی ﷺ اضافه می‌فرمایند: «هر کدام از این ائمّه را یافتید، از آنان سؤال کنید و از آنها مکتوبات مرا نقل کنید.»

ظاهراً مفهوم مخالف عبارات: «اسألونی» و «اسألوا» و «فاسألوا» که در این قسمت از خطبه آمده، این است که ما بدانیم به در خانۀ غیرِ ائمّه معصومین ﷺ نباید رفت و از غیر آنها، نباید سؤال نمود؛ زیرا همۀ علم اینجاست. وقتی رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «اَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها»؛ می‌توان این حدیث را در هر عصر، برای فرد فرد ائمّۀ هدیٰ ﷺ در هر زمان تعمیم داد. نکتۀ قابل تذکّر دیگر اینکه در این بخش، سه مرتبه در نحوۀ سؤال کردن از شخص ایشان و سایر ائمه هدیٰ ﷺ تأکید شده است که می‌تواند حقایق زیادی را در بر داشته باشد. از جمله آنکه حضرت صادق ﷺ در دعای هر روز ماه رجب می‌فرمایند: «خابَ الْوافِدُونَ عَلىٰ غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ اِلّا لَكَ وَ ضاعَ الْمُلِمُّونَ اِلّا بِكَ وَ اَجْدَبَ الْمُنْتَجِعُونَ اِلّا مَنِ انْتَجَعَ فَضْلَكَ» و بعد اضافه می‌فرمایند: «بابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرّاغِبينَ...»

اما باب خداوند تبارک و تعالی ـ مثلاً ـ در زمان امام صادق ﷺ خود ایشان و بیت ایشان و در زمان حضرت رضا ﷺ نیز خود ایشان و بیت ایشان و... و در زمان غیبت، وجود نازنین ولی عصر ﷺ می‌باشد و هر کس از این در به کنار برود، راهش به ضلالت خواهد انجامید.

«وَ الْمُنافِقُونَ يَقُولُونَ: عَلِيٌّ نَصَّ عَلىٰ نَفْسِهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ!»

منافقین می‌گویند: علی ربوبیّت را تنصیصاً برای نفس خود ابراز نمود!

پس شما ای جابر و همقطاران جابر،

«فَاشْهَدُوا شَهادَةً اَسْأَلُكُمْ عِنْدَ الْحاجَةِ»

گواه باشید و هرگاه از شما خواستم، شهادت دهید.

به عبارت دیگر، در مواقع لزوم، کتمان نکرده و شهادت دهید که علی ﷺ منزه است از اینکه در مورد خودش سخنی بگوید که دلالت بر ربوبیت نماید.

علی ﷺ نورِ مخلوق و عبدِ مرزوق

«اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طالِبٍ نُورٌ مَخْلُوقٌ، وَ عَبْدٌ مَرْزُوقٌ...»

در اینجا بار دیگر جناب علی ﷺ به وضوح تذکّر می‌دهند که:

به راستی علی بن ابی‌طالب ﷺ نوری است مخلوق [که خالقی دارد] و بنده‌ایست روزی خورنده [که خدای رزّاقی دارد]. هر کس غیر از این بگوید و بر من دروغ بندد، خداوند او را لعنت کند. سپس در حالی که از منبر پایین می‌آمد، این عبارات را بیان فرمود:

«تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لا يَمُوتُ، ذِي الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ، وَ الْقُدْرَةِ وَ الْمَلَكُوتِ، مِنْ كُلِّ ما اَخافُ وَ اَحْذَرُ».

پناه می‌برم به خدای زنده‌ای که نمی‌میرد و صاحب عزت، جبروت، قدرت و ملکوت است، از هر چه که از آن خائف و بیمناکم.

این عبارات، نوعی از احتجاب است که در بخش آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

بخش هجدهم

دعای امیرالمؤمنین علیه‌السلام



دعای امیرالمؤمنین علیه السلام

«تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لا يَمُوتُ، ذِي الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْمَلَكُوتِ، مِنْ كُلِّ ما اَخافُ وَ اَحْذَرُ فَاَيُّما عَبْدٍ قالَها عِنْدَ نازِلَةٍ بِهِ اِلّا وَ كَشَفَها عَنْهُ.

قالَ ابْنُ قُدامَةَ: تَقُولُ هٰذِهِ الْكَلِماتِ وَحْدَها؟

فَقالَ علیه السلام: تُضيفُ اِلَيْهَا الْاِثْنىٰ عَشَرَ اِمامًا، وَ تَدْعُوا بِما اَرَدْتَ وَ اَحْبَبْتَ، يَسْتَجيبُ اللهُ دُعاكَ.»

پناه می‌برم به خدای زنده‌ای که نمی‌میرد و صاحب عزت و جبروت و قدرت و ملکوت است؛ از هر چیزی که می‌ترسم و بیمناکم. پس هر بنده‌ای، این عبارات را در وقتی که گرفتاری و بلیه‌ای به او وارد شده بگوید، خداوند آن بلا را از او برطرف می‌فرماید.

ابن قدامه عرض می‌کند: این کلمات را به تنهایی بگوییم؟ علی علیه السلام می‌فرماید: به آنها اسم دوازده امام را اضافه می‌کنی و برای هر چه می‌خواهی و دوست داری، دعا می‌کنی که خداوند دعای تو را اجابت می‌فرماید.

قبل از آنکه به مندرجات این بخش بپردازیم، دربارهٔ احتجاب مطالبی را متذکر می‌گردیم.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار غالباً احادیث شیعهٔ عزیز را در ابواب خوبی جمع‌آوری کرده است. از جمله در جلد نود و یک بحار الانوار چاپ جدید کتاب «الذکر و الدّعاء» بخشی هم به صورت: (باب الاحتجابات المرویة عن الرّسول و الائمة) عنوان گردیده است.

مرحوم مجلسی با استفاده از مآخذ و منابع اصیل شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرده و پس از احتجابات ایشان به ترتیب احتجابات ائمّه هدیٰ علیهم السلام را بیان نموده است.

منظور از دعای «احتجاب» این است که وقتی یکی از این برزگواران مواجه با دشمن یا خطر، یا شیاطین جنّی و انسی می‌شدند، با خواندن دعاهایی به نام احتجاب، به خدا پناه برده و بدین ترتیب در ظلّ ظلیل حمایت، کفایت، رحمت، و... خدای تعالی از شرّ همهٔ شیاطین جنّی و انسی و عوارض و حوادث و... حفظ می‌شدند. (البتّه تا آنجا که مشیّت خدا در آن تعلّق نگرفته است محفوظ و مصون می‌ماندند.)

در همین کتاب (الذکر و الدّعا) برای هر یک از ائمّه معصومین ﷺ حرزهایی بازگو شده است که لطائف و دقایق فراوانی را در بر دارد.

ولایت علی ﷺ حصنِ حصینِ خداوند است

در ادامه مطالب بخش گذشته و آنچه را که در ابتدای این بخش متذکّر شدیم، مولانا و مقتدانا، جناب علی ﷺ در ضمن نزول از منبر می‌فرماید: «تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لا يَمُوتُ، ذِي الْعِزِّ وَالْجَبَرُوتِ وَالْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ، مِنْ كُلِّ ما اَخافُ وَاَحْذَرُ»

عبارت: «تَحَصَّنْتُ بِالْحَيِّ الَّذي لا يَمُوتُ» ما را به یاد دو حدیث زیر می‌اندازد:

الف: «كَلِمَةُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حِصْني فَمَنْ قالَها دَخَلَ حِصْني وَمَنْ دَخَلَ حِصْني اَمِنَ مِنْ عَذابي»[1]

کلمهٔ «لااله‌الّاالله» دژ و قلعهٔ من است؛ پس هر کس آن را بگوید، داخل دژ و قلعهٔ من شده است و هر کس داخل قلعه و دژ من گردد، از عذاب من در امان است.

ظاهراً منظور آن است که چنانچه سالک یا مؤمنی، الهی، غیر از الله نداشته باشد، و از همهٔ «آلهه»های دروغین خود در ظاهر و باطن دست برداشته، و به اصطلاح مُحْرِم از غیر خدا شود، این شخص در حِصنِ حَصینِ حضرت حقّ جلّ اسمه وارد شده و از عذاب دنیا و آخرت، و ظاهر و باطن، مأمون و مصون خواهد ماند.

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷

ب: «وِلاٰیَةُ عَلِیِّ بْنِ اَبِي طاٰلِبٍ علیه السلام حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذاٰبِي»[۱]

ولایت علی بن ابی‌طالب، قلعه و دژ محکم من است؛ پس هر کس داخل دژ و قلعه من گردد، از عذاب من در امان است.

در اینجا نیز چنانچه آدمی در ولایت علی علیه السلام تا آنجا بالا رود که منطوق آیهٔ:

﴿هُنٰالِکَ الْوِلاٰیَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ﴾ (کهف ـ ۴۴) «آنجا ولایت از آن خدای حق است»؛ ولایت حقّهٔ حقیقیه در کشورِ جسم و جان او، مأویٰ گزینند، وی نیز مسلّماً از اولیاء الله و مسلّماً در حصن حصین حقّ بوده و از عذاب خدای بزرگ در امان خواهد بود.

اجمال آنکه جناب علی علیه السلام ضمن نزول از منبر می‌فرمایند: «تَحَصَّنْتُ...» که این تحصّن در حقیقت ورود در حصن حصین حقّ می‌باشد که آزاد نیستیم همهٔ حرفها را بازگو کنیم.

و سرانجام جناب علی علیه السلام بعد از ایراد عبارات سه‌گانهٔ فوق می‌فرمایند:

«فَاَیُّمٰا عَبْدٍ قٰالَهٰا عِنْدَ نٰازِلَةٍ بِهِ اِلاّٰ وَ کَشَفَهٰا عَنْهُ»

پس هر عبد و بنده‌ای[۲] در هنگام شداید و نوازل متذکّر این عبارات شود (منظور همان سه عبارت مذکور است) خدای سبحان آن نازله را از او برطرف می‌نماید.

اجابت دعا با توسل به اهل بیت علیهم السلام

«قٰالَ ابْنُ قُدٰامَةَ: نَقُولُ هٰذِهِ الْکَلِمٰاتِ وَحْدَهٰا؟ فَقٰالَ علیه السلام: تُضِیفُ اِلَیْهَا الْاِثْنیٰ عَشَرَ اِمٰامًا، وَ تَدْعُوا بِمٰا اَرَدْتَ، وَ اَحْبَبْتَ، یَسْتَجِیبُ اللهُ دُعٰاکَ».

در این موقع، ابن قدامه به سخن آمده، عرض می‌کند: ما این کلمات را به تنهایی بگوییم؟

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶

۲- در لسان قرآن مجید و احادیث محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله، لفظ «عبد» غالباً به شیعیان معطوف می‌گردد و این حقیقت در حدیثی از امام ششم علیه السلام آمده است.

که جناب علی ؑ پاسخ می‌فرمایند: به این عبارات، اسامی دوازده امام ؑ را اضافه می‌کنی و برای هر چه می‌خواهی و دوست داری دعا می‌کنی [و بدان که] خداوند دعای تو را اجابت می‌فرماید.

تذکّر:

در متن خطبهٔ «تطنجیهٔ» نسخهٔ «مشارق» نیز آمده است که اسم ائمه هدی ؑ به این دعا و حرز اضافه گردد. البته چون ما چهارده معصوم ؑ را به عنوان انوار قدس الهی و در یک درجه می‌دانیم، لذا به این حرز اسامی هر چهارده نور پاک خلقت را اضافه می‌کنیم.

نکته دیگر اینکه، نسخهٔ «مشارق» با اندکی اختلاف نسبت به نسخهٔ مورد نظر ما بیان شده است و ما برای اینکه هر دو نسخه را در اینجا جمع آوریم، این حرز را از نسخهٔ «مشارق» آورده و اسامی معصومین ؑ را بدان اضافه می‌نماییم و به صورت تکمیلی زیر، از ضمیر و باطن آن را زمزمه می‌کنیم:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، تَحَصَّنْتُ بِذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَاعْتَصَمْتُ بِذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ وَامْتَنَعْتُ بِذِي الْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوتِ وَبِمُحَمَّدِيَّةِ الْبَيْضاءِ وَالْعَلَوِيَّةِ الْعُلْياءِ وَبِفاطِمَةَ الزَّهْراءِ وَالْحَسَنِ الْمُجْتَبىٰ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بِكَرْبَلاءَ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ الْقائِمِ الْمُنْتَظَرِ مِنْ كُلِّ ما أَخافُ وَأَحْذَرُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»

در خاتمه امیدواریم خداوند سبحان به مقام شامخ جناب علی ؑ و این بزرگواران، ما را در دنیا توفیق روز افزون عنایت فرماید تا بتوانیم از طریق محبّت و متابعت از اهل بیت معصومین ؑ، قدمهای بزرگتری را برداشته و یکباره رخت خود را به سرای جناب علی ؑ و این بزرگواران بکشیم. (ان‌شاءالله)

وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللهِ عَلىٰ أَعْدائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَهُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ

خوانندگان عزیز:

تا کنون شش مجلد از دوازده مجلد دورهٔ کتابهای «معارف و عرفان معصومین علیهم السلام» تألیف دکتر عبدالعلی گویا، تحت عناوین:

۱ـ علی علیه السلام و فوج مقتحم (انتشارات حافظ نوین، ۱۳۷۵)
۲ـ علی علیه السلام و فوج فائزین (انتشارات حافظ نوین، ۱۳۷۶)
۳ـ علی علیه السلام و المناقب (انتشارات زُراره، ۱۳۷۶)
۴ـ علی علیه السلام و العوالم (انتشارات زُراره، ۱۳۷۸)
۵ـ علی علیه السلام و زیارت جامعه کبیره (انتشارات زُراره، ۱۳۷۸)
۶ـ علی علیه السلام و خطبه تطنجیه (انتشارات زُراره، ۱۳۷۸)

منتشر شده است.

کتابنامه

۱ـ احتجاج طبرسی — احمد طبرسی، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳ هـ.ق

۲ـ اختصاص — شیخ مفید، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

۳ـ تاریخ ادب پارسی — یحیی آریانپور، انتشارات زوّار

۴ـ اصول کافی — محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه

۵ـ الزام الناصب — حاج شیخ علی یزدی حائری، مؤسسه مطبوعاتی حق بین، قم

۶ـ امالی — شیخ صدوق، ترجمه کمره‌ای، انتشارات کتابچی

۷ـ انوار النعمانیه — سید نعمت‌الله موسوی جزائری، چاپ تبریز

۸ـ بحارالانوار — محمد باقر مجلسی، چاپ بیروت

۹ـ بشارة المصطفی... — ابی جعفر محمدبن ابی‌القاسم محمدبن‌علی (الطبری)، مکتبة حیدریه نجف

۱۰ـ بصائر الدرجات — تألیف محمد بن حسن صفار

۱۱ـ تاریخ انبیا — عمادالدین حسین اصفهانی شهیر به عمادزاده، انتشارات اسلام

۱۲ـ تحف العقول — حسن بن شعبة الحرانی، ترجمه بهراد جعفری، نشر صدوق

۱۳ـ تفسیر برهان — علامه سید هاشم بحرانی، انتشارات دارالتفسیر قم

۱۴ـ تفسیر شریف لاهیجی — محمد بن شیخ علی شریف لاهیجی، مؤسسه مطبوعاتی علمی

۱۵ـ تفسیر فرات — فرات‌بن ابراهیم کوفی، تحقیق محمدکاظم، انتشارات وزارت ارشاد

۱۶ـ تفسیر مرآة الانوار — ابوالحسن العاملی، دار التفسیر قم

۱۷ـ تفسیر نورالثقلین — شیخ عبد علی بن جمعة العروسی، انتشارات اسمعیلیان قم ۱۳۷۰ هـ.ش

۱۸ـ حیوة القلوب — محمد باقر مجلسی

۱۹ـ خصال — شیخ صدوق، دفترانتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

۲۰ـ روضه کافی — محمدبن یعقوب کلینی، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، نشر علمیه اسلامیه

۲۱ـ سفینة البحار — حاج شیخ عباس قمی، انتشارات دارالاسوه

۲۲ـ عایشه‌دردوران‌علی علیه‌السلام — سید مرتضی عسکری، ترجمه محمدصادق نجمی - هاشم هریسی

۲۳ـ علی علیه‌السلام و فوج مقتحم — دکتر عبدالعلی گویا، انتشارات حافظ نوین

۲۴ـ علی علیه‌السلام و فوج فائزین — دکتر عبدالعلی گویا، انتشارات حافظ نوین

۲۵ـ علی علیه‌السلام و المناقب — دکتر عبدالعلی گویا، انتشارات زُراره

۲۶ـ علی علیه‌السلام و العوالم — دکتر عبدالعلی گویا، انتشارات زُراره

۲۷ـ کتاب سلیم بن قیس — سلیم بن قیس الهلالی

۲۸ـ کلید بهشت — قاضی سعید قمی، تصحیح استاد مشکوة

۲۹ـ اللغات فی القرآن — صلاح الدّین المنجد

۳۰ـ مشارق انوارالیقین — حافظ رجب برسی، مؤسسه اعلمی بیروت

۳۱ـ مصباح البلاغه — (مستدرک نهج‌البلاغه) سید حسن میر جهانی

۳۲ـ مفاتیح‌الجنان — حاج شیخ عباس قمی

۳۳ـ ملل و نحل — محمد بن عبد الکریم شهرستانی

۳۴ـ ناسخ التواریخ — محمّد تقی سپهر، کتاب فروشی اسلامیه

۳۵ـ نوائب الدهور — سید حسن میر جهانی، کتابخانه صدر

۳۶ـ نهج‌البلاغه — فیض الاسلام

۳۷ـ نهج الخطابه — آیت‌الله علم الهدی خراسانی، کتابخانه صدر

کتابهایی که تاکنون توسط انتشارات زُراره منتشر شده است

۱ـ علی علیه‌السلام و المناقب	تألیف دکتر عبدالعلی گویا
۲ـ علی علیه‌السلام و العوالم	تألیف دکتر عبدالعلی گویا
۳ـ علی علیه‌السلام و زیارت جامعه کبیره	تألیف دکتر عبدالعلی گویا
۴ـ علی علیه‌السلام و خطبهٔ تطنجیه	تألیف دکتر عبدالعلی گویا
۵ـ در راه سفر به کربلا	تألیف مجید مسعودی

۶ـ چهل حدیث گواه بر عظمت و حقانیت آل محمّد علیهم‌السلام

کتابهای در دست چاپ:

۱ـ صفات الشیعة	تألیف شیخ صدوق، ترجمه و تصحیح امیر توحیدی
۲ـ فضائل الشیعة	تألیف شیخ صدوق، ترجمه و تصحیح امیر توحیدی
۳ـ خطبهٔ غدیریه	با مقدمه و ویرایش امیر توحیدی